ششصد و هفتاد و شش صفحه است شامل ... بیت و شش هزار بیت

قسمت اول غزلیات موسوم به لطایف الخیال و
قسمت دوم رباعیات بنام دقایق الخیال،
جامع آن امیر محمد صالح نواب رضوی ملقب به
صدر الممالک سپهسالار بانی مدرسهٔ صالحیهٔ مشهد معروف
بمدرسهٔ نواب است و مقدمه و فهرست و ترتیب و تنظیم
از محمد نصیر عتیقی مشهدی متخلص به نصرت، تاریخ
تدوین ۱۱۰۴ هجری است

جامع میرزا محمد صالح رضوی است داماد ...
نواب میرزا ابو صالح رضوی صدر الممالک ...
بانی مدرسه صالحیه مشهد

بازدید شد
۱۳۸۲

ق - ۹۴۹۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب لطائف الخیال و دقایق الخیال
مؤلف محمد صالح رضوی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۹۲۹۵
شماره ثبت کتاب ۱۸۵۹۳۰
۱۲۴۱۵
بازدید شد

۹۲۹۵

ملی. فهرست شده
۹۲۹۵

مجلس شورای ملی
کتابخانه

و خلف النجاة غریقان بکار بی‌مری و معصیت اند ناخدای کشتی شکستگان دریای بی‌نفسی و بد اختری محمل المتین جهان
امید ایشان منوط و مربوط باد انه لطیف بالعباد [illegible] از نظر خورشید نظر صاحبان فکر صایب و درایت خاطر فیض عطا
مخفی [illegible] مطالب مخفی و مستور نیست که از زمانه که نقاش بنای کارخانه کلک قدرت چار صنع و اختیار [illegible]
نقش و نگار صور گوناگون خلقت زیب و زینت تازه و چار سوق ارکان را بانتیجه و [illegible] رنگارنگ موالید در نظر
[illegible] روح قدسی نسب و نقش [illegible] آرایشی با اندازه بخشیده جلوه ظهوری و [illegible]
[illegible] فیاض خلاق [illegible] از ارزاق علی الاطلاق هر نوعی داده [illegible] نظر [illegible] خاص [illegible]
[illegible]
[illegible] قریب و بعید سابق و لاحق هر یک را بانچه مناسب و لایق دانسته [illegible] راضی و شاکر و حامد و ذاکر
[illegible] نقشی [illegible] چار [illegible] صورت [illegible] گردهای [illegible]
[illegible] رسیده خاقان والا شانی است که رایات فتح و نصرتش [illegible] که [illegible]
الفاظ و معانی در زیر سایه علم [illegible] فتح [illegible] افواه و اسماع [illegible] نظم [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] سپاهش [illegible] عادل که [illegible] بخشش [illegible]
[illegible] سکندر [illegible] محصول [illegible]
[illegible] فکری و فهمی [illegible] تازه [illegible] شهور و [illegible]
[illegible] زمان [illegible] قهرمان [illegible] طبعی [illegible]
[illegible] مهر و حب [illegible] نگاه عقاب [illegible]
کشوری [illegible] مرتب نموده [illegible] خلوت نشینی است پیوسته [illegible]
بر روی سجاده زبان ساجد و از [illegible] دعای اجابت اثر [illegible] چاره [illegible] شوق [illegible]
[illegible] کامل [illegible] نامی و [illegible] اسم [illegible] افواه خواص و عوام [illegible]
نام و [illegible] بالا کلام گرفته [illegible] از [illegible] مشق [illegible]
[illegible] تحصیل تنده و تیره [illegible] خیالات اندیش کلمات کفرآمیز را [illegible]
[illegible] راه [illegible] طریق [illegible]
سلوک طریق [illegible] عبادی صالح [illegible] و الشفقة [illegible] فراق [illegible] پشیمان [illegible]
[illegible] رسیده و وحشی [illegible] پیدا شدند [illegible] این طاوس بهشتی [illegible]

کیمیا [illegible]

بیا تا ما [illegible]

هر که سر در سوی عشق حال کسی

[illegible]

[illegible] عشق حال کسی

[illegible]

۱۲۸۶

۱۲۸۶

۱۳۵

خطی - فهرست شده
۹۲۹۵

۱

هزار دستان پرنغمه انجمن است که با یاران عرشی هم پرده شده و زمانها با قدسیان هم آواز است

حکمت الهی که هادی جان و دل است بیانش طغرای غرای منشور صدق فرا الله قیلا هر جا که طریق حق پیموده وراه

نجات نموده گوش شنیده و زاهد را خیر صدای شکست نیان خود شنیده و نشنوده و از لمعان ضیای معانی

افادتش نکات علوم مستعدان اسرار غیبی مشرق است خورشید به آیت از سما از مطالع انطباع و از

اشراقات [illegible] شده اوست خورشید ارباب استعداد مصباحیست انوار فیض و عرفان از مشارق آن لامع

فصیحی که سوره فصاحت همه و ترشحی از سروش نجوای کلام معجز نظام و حی بسنده رساینده بلیغی که در ادای معانی و شوق

بار شاد طبع ذکی بر روی رسانیدن هم [illegible] که [illegible]

پایه آفتاب ذره پرور وش لقب انوری سراواز و کربسته ارادت خدمتش بجناب مستطاب حافظ

از همگنان نموده و ممتاز در روی کشی مخانه عرفانش و عدی را بانجام رسانیده و دیده و چشمی شده و حسن

ظهوری را بر سر خوان خلیل نشانیده و در رویش نظامی است که از مجموعه های رنگین لباس مرقع در بر دو

نجومیه ایات مجوره بر درویش اندوخته کلاه گاهی چهار ترک رباعی بر سر نهاده در چهار فصل مربع سر سبزی چمن

سی نموده حاجی بیت الله الحرام و طایف رکن و مقام کعبه تحقیق گشته بهر فرزند و شیخی که او هم عرفی

تازه تلبیک سبحان ذی الملک والملکوت بر زبان جاری ساخته و از استلام حجر الاسود دستان تحفه حسنک عقیق عرفات

بر سر گم بسته و چون دل از سیر مقامات پرداخته در هر بنگاه رحل اقامت انداخته از نم اشک دیده و موده و دل

آبی سر آبا بل حوض کوثری باقر رشاد باید که سیراب گوهری بصفایا ترتیب داده که حدیقه حکیم سنایی

یا از خبر کرده های اوست صفحه ای از دستان شعر نخبها سر و دو سرای مکنونات ملهمی و مکاشفات وحی کرده

که منطق الطیر شیخ عطار را اگر مجال دم کشی دهد در مقام قرب با طایران قدسی هم پرواز نیابد پیش گرد

یا از گرد بستان عقوا داد تشن ابدال جهان است که از شاخ نیفر قلم و کاسه دوات برگ در یوزه اتش

خان علی گردیده که از استکام طلب صدف بسته لب در عمود دریا بحوابش زبان لا دلیسی تواند گشود

تا عاری از در شهوار در وری مطلبش برد و یا ز خانه در بسته طبع عت پویشش در بر روی خواهش

تو انداست تا باها چون گنج قارون نشان اشاره نفرمایدر لوحش الله سحر قلم و قدرت پایه از آن اشرف

[illegible]

تعریف سخن بخبر برات سهیل از یمن داده فت ۰ وصفش زبان عقل در بیان گفت ۰ این گوهر را معنوان

نعت ۰ پا از این پایه فروتر باید نهاد ۰ با تسلیم در دو شی در ویشانه تسلیم از روی بجهتی

این شاهد رعنای رو خانه نسب از من و جان نگاری لقب بقراری شرب با یکی پیش جهان بقای ما وان بر ده کره

اظهار زاری محنت دوری و زاری درد و مهجوری و جدایی که دم از ناصبوری رند نزد هوشمندان منصف که

واقف اسرار محبت مقصود رو از رهر ملامت دور نتوانند بود از انجا انصاف عیسی نفس روح افزا

با نفس ناقه ان نامیل عظیم و عهدی تمام بل القی مالا کلام است و بر خوشان باده هم برقی انیهوش روح

و سیاه مستان نشه و جام مرشار صحبت این ساقه هوش را کجا با نحویش نیکی نکات شور انگیز و نقطها

سربی کلمات شهد آمیز علاوه تحبش کام خواهش و تمنا نیست خدام کرام ذوی الفرو الاحترام ثمره شجره جلیل

سیادت و نجابت دره بیضای تاج نقابت و هدایت کوکب دری برج افادت و افاضت درباره مجموعه

مکارم اخلاق فهرست کتاب خانه فضل و اشفاق نویسنده بسیار جهان شیده خامی جود و احسان جمن پیرای

حدایق همیشه بهار معارف و حقایق دسته بند گلهای رنگارنگ نکات و دقایق بیت الغزل نغمه دانش

و بینش ایام منتخب افراد مجموعه آفرینش صیرفی قدردان گوهرهای گران بهای خیال ثمری قیمت

شناس ارباب کلک شیرازه بند اوراق پریشان دقیقه سنجی و دانشوری چراغ افروز محفل

حوا هوشان بزم کمتر و انا و بحر گستری اعنی جناب مقدس القاب خلف الصدق دودمان مصطفوی سلاله امجاد

خاندان مرتضوی امیر زا محمد صالح الرضوی ادام الله تعالی ظلال افاداته الی یوم الدین با وجود کثرت مشاغل

دنیوی و صرف همت والا نهمت کسب معارف حقیقه اخروی در فواضل اوقات بقدر استطاعت از

هر گلشنی گلی و شگفته و از هر مرغزاری سنبل تازه رسته و از هر نهالی ثمر نورسی جدا فراهم آورده گلدسته

بسته بودند نظر بطراوت و تازگی رخسار خدام والا مقام متوجهی ایشان رسیده آن گلدسته های رنگین را که هر برگ گلش

آیینه دار نمای صورت احوال اینی و هر شاخ سنبلش نمودار رشته تو اصلت صحبت علیمی است یکجا جمع نموده

در رتبتی خاص جلوه داده باعث تسهیل شناختن مقام هر یک از آنها تواند بود در ترتیب و لطایف الخیال ملقب ساخته

لهذا بجهت تمیز این مرام حسب الاشاره خدام والا مقام مشار الیه این فقیر حقیر با بضاعت ابن محمد جعفر الغفری

الفیتی محمد نصیر متخلص بنصرت این گلدسته را که بطریق بر اهمت استعمال محتوی است بر اسامی و کلمات

شعرای که در این مجموعه اندراج یافته مقدمه بیان ترتیب آن نموده بمضمون الاطف فوق الادب تقدیم نموده است

و عبارت بساط چهای این گلشن نشاط و سرور رشد امید از لطایف الطاف ارباب استعداد آنکه

با نیش کرم کلک اصلاح غبار زلت و خطا از چهره مقاصد این پاک و منظور نظر عنایت اثر ملتفت باشند

ذکر قاعده و بیان ترتیب ۰ بدانکه در زبان فارسی ابیات و اشعار از غزل و قصیده و غیرها بر دو نوع است

۹۲۶۵

یا آنکه پیوسته نویسند با حرف آخر بیت را رعایت داشته نکرده باشند و ماقبل حرف آخر را اگر روی یکی گویند حرکت
و سکون آنرا منظور داشته اند رعایت از جهت عربی با همان حرکت و سکون حرف روی منظور است مثلا کلمه کُشته و سرود را
با هم قافیه نمیکنند و در فارسی اگر حرف آخر غیر الف و روی الف یا واو یا حرف یا ساکن بوده باشد نوع روی
غیر منظور نمیباشد چنانکه کار و بار و شور و نور و غیره و شمشیر و اگر روی غیر حروف ثلثه یا متحرک بوده باشد
همان حرکت منظور است و نوع منظور نمیباشد مثل تجرّد و پرورد و زیور و دیر و غیره و از غیر تو صحبت و دوات و امثال آن
و نوع ثالث آنکه در آخر بیت زیاده از یک حرف را مکرر و التزام نمایند و گاه باشد که یک کلمه یا بیشتر در آخر همه ابیات
غزل قصیده و غیرها مکرر و منظور دارند مثل آنکه گویند نگارها و بهارها و حیات میشود و صحبت میشود و هوس
پس و نفس پس و رقص و در این نوع ثالث یعنی اول مکررات را قافیه و باقی را ردیف و جمیع حروف آخر را
قافیه و مکررات قبل را ردیف مینامند چه معنی ردیف و قافیه بحسب لغت بسیار نزدیک بهم و متقارب است
و چندان تفرقه ندارد و از این جهت نوع اول بعضی مردف میخوانند و بعضی مقفا میگویند و نوع ثالث را مردف مقفا
موسوم میسازند چون این قدر معلوم شده باید که در این کتاب ترتیب حروف اواخر ابیات به ردیف یا قافیه است
علی اختلاف القولین بطریق سایر دواوین مضبوط و منظور در هر ردیفی از الف تا یا از حروف تهجی
اگر از نوع اول بوده باشد ترتیب حرف روی که حرف ماقبل آخر است نیز ملاحظه شده و چون تجرد و تجرد و
اگر در روی هم مماثل باشند حرف ماقبل روی را اعتبار و ترتیب آن ملاحظه شده مانند جگر و اگر و دگر و
شکر و همچنین اگر در روی و ماقبل نیز مماثلت داشته باشد حرف ماقبل ماقبل تا آنکه بغیر مماثل منتهی و ترتیب
ملاحظه نموده شد منظور شده و در نوع ثالث با آنچه در نوع اول مذکور شد رعایت ترتیب اول مکررات
که امتیاز قوافی ازان پیدا شد منظور و رعایت حرف ماقبل اول مکررات نیز پیوسته در نوع اول ملاحظه شده
چنانکه صحرا میشود پیدا اما تماشا میشود پیدا او شب میشود پیدا او کوکب میشود پیدا او محبت میشود پیدا او الف میشود پیدا
و بر این منوال سایر ردیفها با حروف یا و در هر ردیف غزلهایی که از نوع اول است اعم از آنکه نوع روی منظور
یا غیر منظور بوده باشد مقدم ذکر شده بود آنکه رعایت ترتیب حروف غیر مکرر آن شود هرگاه همه ابیات از یک
شاعر بوده باشد و اگر افراد و از شعرای مختلف بوده باشد و وزن و قافیه متحد باشد حرف روی یا حرف غیر مکرر
ماقبل روی در ترتیب کتابت آنها رعایت شده و بعد از آن غزلهایی که از نوع ثالث است مرقوم و بنحو
مسطور فوق ترتیب نوع حرف مکررات و حرف ماسبق آن اگر افراد و از شعرای مختلف باشد ملاحظه شده مثلا
غزلهایی که در ردیف الف واقع و در روی در آن مختلف است مثل صبا و هوا و شما و جا مقدم ذکر شده بملاحظه

و نوع

ترتیب حرف روی مکرر اگرچه غیر مطلع و از شعرای مختلف بوده باشد و در اینصورت چیزی که روی آن حرف با بوده باشد مثلا
قبل از چیزی که روی آن الف است نوشته شده و چون صبا و دوا و بعد از آن غزلهای نوع ثالث با ملاحظه ترتیب حروف
روی یعنی حرف ماقبل حرف آخر و ماسبق آن با ترتیب قافیه یعنی اول مکررات و حرف ماسبق آن تا آخر
مثل بلند انجا و کمند انجا که حرف روی جیم است و اول مکررات نون اولست ملاحظه ماقبل نون که لام و میم بوده
لام قبل از میم نوشته میشود و کس انجا و هوس انجا که در روی و ماقبل آن مشارک و در اول مکررات سین
از هم جدا مقدم از هم ممتازند با رعایت ترتیب ماقبل سین که کاف و واو است رعایت قواعد املا و ثالث را بعد
از اول مرقوم ساخته و همچنین با تیغ انجا و داغ انجا و حال انجا و بعد از آن لفظ انجا که در روی و ماقبل آن حامل
و در حرف ماقبل روی ممتازند چون در اول پیش از نون الف و در ثانی پیش از نون یا است لهذا کلمه
انجا قبل از کلمه اینجا مسطور و قواعد بدستور منظور و مرقوم میشود مثل جا انجا و کباب انجا و تنگ انجا و
دارست انجا و کاشت انجا و زینت انجا و بند انجا و گشود انجا و کشید انجا و بعد از آن کلمه جدا
مثلا که روی آن حرف دال است بعد از کلمه انجا و انجا که جمعیت نوشته میشود و کلمه پیدا مثلا بعد از کلمه جدا
با اعتبار رعایت ترتیب حرف ماقبل روی که در اول جیم است و در ثانی یا است بهمین طور مسطور است و علی هذا
القیاس باقی الحروف تا آخر یا تتمه باید که ابیاتی از شعرای مختلف در وزن و قافیه و ردیف مشاکل
باشند بطریق غزل واحد متصل بهم بفاصله مرقوم و اسامی شاعران در محاذات هر بیت آن شاعر در حاشیه نوشته
میشود با رعایت روی اگر از نوع اول بوده باشد و ملاحظه حرف ماسبق اول مکررات اگر از نوع ثالث بوده باشد
بطریقی که سابق مذکور شد و با اختلاف وزن یا ردیف یا قافیه بجهت امتیاز از یکدیگر بفاصله کتابت میشود و در
هر یک از قسمین خواه مقفا و خواه غیر آن که در وزن و قافیه و ردیف موافق باشند آنچه از غزل هر شاعری
زیاده از یک بیت انتخاب شده باشد مثل آنکه دو بیت یا سه بیت یا بیشتر باشد اول نوشته میشود بملاحظه
ترتیب حرف روی یا ماسبق اول مکررات چنانکه سابق اشاره بان شد و آنچه فرد انتخاب شده باشد بعد از آن
نوشته میشود مگر آنکه در آن ابیات منتخبه متعدده از شاعر واحد مطلعی نباشد و مطلعی از کس دیگر انتخاب شده باشد
در همان ردیف و وزن و قافیه که در اینصورت آن مطلع را در اول آن ابیات مینماید که آن غزل بمطلع باشد و آنچه
در حسب ... در آن وزن و ردیف و قافیه بعد از ابیات متعدده منسوب به شاعر واحد بفاصله ذکر میشود
با رعایت ترتیب حروف روی و حروف ماسبق اول مکررات مگر آنکه در آن ابیات افراد منتخبه مطلع نیز
باشد و در اینصورت اگر مطلع یکی باشد قبل از افراد دیگر که حسب المطلع نوشته میشود و اگر مطالع متعدده اتفاق

خطی - فهرست
۲۹۵

افتاده باشد بعد از هر مطلعی فرد دیگر مطلعی اگر بوده باشد رقوم میشود و ترتیب مطالع با وجود افراد غیر مطالع چندان
خوشنما نیست و بعد اگر مطلب از انقدر حروف ادعات و مقصد از وضع این ترتیب خاص که تا حال کسی متوجه آن نشده
آنست که اگر اکثر ابیات و اشعار شعرا خواه غزل خواه فرد که انتخاب و در این مجموعه مذکور شده هرگاه خواهند که
آن شعر را پیدا کنند یا خواهند که آن شخص که این شعر را گفته مشخص شود که کیست و از کدام شاعر است همین
ردیف و قافیه آن معلوم بوده باشد بسبب ترتیب مذکور با اندک توجهی پیدا و بر وفق معلوم میکرد و در دیباچه
همه جا در همه اشعاری هم از هم انفصال نوشته شده و در رعایت ترتیب ما قبل حرف مشترک اکثر ابیات ملاحظه
بعضی ردیفها و تکرارات الکلمه تمام بوده باشد که در آن غزلها ملاحظه قاعده کلیه نشده و بلکه ملاحظه ترتیب
الکلمات با یکدیگر شده و کلمات مفرده را قبل از مرکبه و شبیه مرکبات آن از جهه شدت اتصال مرتبه بان ذکر و
ترتیب قوافی آنها اکتفا شده و هر کم بعد از اتمام قوافی آن دیگری ذکر نموده مثلا کلمه رفت قبل از کلمه آورده
و رفت قبل از گرفت و همچنین کلمه رفت مثلا قبل از برفت و نرفت و بعد از آن میرفت و نمیرفت
بعد از میرفت نوشته شده و هم چنین کرد و بکرد و نکرد و میکرد و نمیکرد و کند و بکند و نکند و میکند و نمیکند و شود
و بشود و نشود و میشود و نمیشود و کن و بکن و مکن و میکن هر یک بعد از اتمام قوافی دیگری نوشته میشود و بعد از کن
شکن و بشکن و مشکن و شکن نیست بلکه کن در کمیت بعد از کلاه کن مذکور است و در مرکبات اینها حروف
غیر حاصل در صورت داده عجب معنی از یکدیگر ممتاز و لغت دیگر باشند ملاحظه ترتیب شده و چنانکه کلمه تکش مثلا پیش از کلمه
تکر ذکر و کلمه سازد قبل از کلمه سوزد نقل شده و علی هذا القیاس سایر الکلمات

فهرست اسامی و فهرست تخلصات شعرای که در این کتاب مذکور است بترتیب حروف تهجی و هر فهرستی جدا
نوشته است و در هر بابی نیز اوایل حروف هر اسمی ملاحظه شده و هر یک را بعد از آن دیگری بترتیب ذکر نموده
تا یابند با ظاهر تواند شد فهرست اسامی آنچه اسم معلوم نشده همان تخلص نوشته میشود و آنچه
اسم معلوم بوده باشد اسم نوشته میشود و تخلص بر بالای اسم بسرخی نوشته میشود

باب الالف

ملا آتشی ملا آذر بخارایی میر ابو تراب همدانی ملا آصفی ملا آگهی ابراهیم قلی بیگ قزوینی حاجی ابراهیم همشیره
زاده شیخ فاضل ملقب بترخی سلطان ابراهیم میرزا محمد ابراهیم اصفهانی محمد ابراهیم برادر ملا عشرتی
محمد ابراهیم ولد ملا کمال قاری شیرازی میرزا ابراهیم میرزا ابراهیم ادهم میرزا ابراهیم عارف

برادر میرزا

برادر میرزا آقا تبریزی میرزا ابراهیم ناظر برادر میرزا نجف خان همدانی میرزا ابراهیم متوطن
میرزا ابراهیم مدرس نیشابوری میرزا ابراهیم ولد حکیم باشی میراجوی یزدی میرزا احسن الله مخاطب
بلطفی خان ملا احسنی همدانی ملا احسنی گیلانی احمد بیگ برادر مجذوب تبریزی احمد میرک خان احمد گیلانی
خان احمد خان برادر زاده قاسم خان آقا سید احمد ملقب بآقا ملا احمد شیرازی میرزا احمد ولد میرزا امجد ارفع مشهدی
ملا اختری یزدی میرزا ادهم منشی حیدر قلی خان ارسلان بیگ ایلچی مخاطب بجان نثار خان میرزا ارشد بابا وردی
ملا ازهری اصفهانی میرزا اسحق محتسب میرزا اسحق رضوی آقا اسد ولد حاجی ابراهیم تاجر شوشتری میرزا اسد بیگ
تبریزی میرزا اسد الله عباس آبادی اسمعیل بیگ آقا اسمعیل معمار اصفهانی حاجی اسمعیل استرابادی حاجی اصفهانی
کمال اسمعیل مشهور بخلاق المعانی میرزا اسمعیل میرزا اسمعیل علاقه بند اصفهانی میرزا اسمعیل طهرانی میرزا اسمعیل ولد
میرزا محمد فرهادی اسمعیل خان شیشه گر رشتی ملا اسیری ولد ملا مصطفی شیرازی میرزا اشرف میر اسکی همدانی
اصدق الطری قمی اغورلو بیگ دیوان بیگی اغورلو بیگ ولد امام قلی خان اغورلو خان زیاد اوغلی
افضل کرمانی میر افضل طباطبائی افکار سمرقندی سلطان اکبر شاهزاده محمد اکبر میرزا اکبر ولد آقا میرزای
میرزا اکبر ولد میرزا نصیر فیروزآبادی میرزا اکبر قزوینی شیخ الهی میر الهی قمی میر الهی همدانی الله وردی بیگ
شیخ الله قلی میرزا الیاس موسوی امام قلی بیگ تکلی میرزا امام قلی برادر خلیل خان بختیاری حاجی امید همدانی
میرزا امانی هروی ملا امتی تربتی امیر بیگ قصاب قمی امیر بیگ همدانی امینای اصفهانی امینای
امینای خوانسار امینای دقاق یزدی امینای رشتی امینای شیرازی امینای نجفی محمد امین
محمد امین اصفهانی مشهور باقا محمد امین کاشی شیخ محمد امین قزوینی محمد امین بیگ ولد ابراهیم خان
محمد امین بیگ قمی بزاز ملا امین ملا محمد امین مشهور بشارح نفس الامر ملا محمد امین طبسی میرزا امین تبریزی
میرزا امین مستوفی شیراز ولد میرزا انوری بیگ میرزا امین نصرآبادی برادر زاده میرزا طاهر میرزا امین
وزیر قندهار برادر وحید حکیم انوری ملا انیسی شاملو شیخ اوحدی ملا ایاز فراهانی ملا ایاز شیرازی

باب الباء

باقرای عرشی باقرای خورده فروش باقرای کاشی باقر خان نجم ثانی اصفهانی آقا باقر طباخ قمی آقا باقر
ولد محتسب قمی حاجی باقر کاشی محمد باقر محمد باقر درگزینی محمد باقر زرکش یزدی محمد باقر
اصفهانی ملا باقر شیرازی مذهب میر باقر کاشی میرزا باقر داروغه نویس عراق میرزا باقر قاضی
میرزا باقر مشهور بانگ تبریزی میرزا باقر وزیر قورچی میرزا باقر هروی میرزا شاه باقر رضوی

باقیای کاشی ملا عبد الباقی تبریزی میرزا باقر نهاوندی میرزا بدر الدین محمد نیشابوری بایزید خان
بدیعای سمرقندی میرزا بدیع تونی ولد قاضی سلطان میرزا بدیع سبزواری میرزا بدیع نصرآبادی
برخوردار بیک ملقب بخان عالم میر برهان ابرقوهی برهمن هندو ملا بقای بخارایی ملا ابو البقا
گیلانی میر ابو البقای ابرقوهی میرزا ابو البقا ولد شاه ابو الفتح شیرازی بابا بوداق بیک شیخ بهاء
الدین محمد عاملی بهزاد بیک ولد سهراب بیک ملا بهجت بابای خراسانی بابای همدانی بیرام بیک
بیرام بیک ولد باقر همدانی پیره ویک چلبی

باب ۵ التاء

تابعای نهاوندی تابای دماوندی ابو تراب بیک میر ابو تراب حافظ حاجی تقی ولد حاجی
محمد تقی طالقانی محمد تقی مشهدی محمد تقی بیک ملازم میرزا داود ملا محمد تقی برادر ملا محمد
میر تقی میرزا تقی میرزاده میرزا تقی دولت آبادی میرزا تقی رازی میرزا تقی مازندرانی میرزا
تقی کلانتر نیشابور میرزا تقی نصرآبادی میرزا تقی وزیر جهرم اوارجه نویس میرزا شاه تقی شیخ الاسلام
مشهد تصدیق

باب ۶ الثاء

ثابتای کاشی

باب ۷ الجیم

میرزا جانا حاجی محمد جان مشهدی جعفرای دشت بیاضی جعفر بیک ولد حیدر خان حاجی جعفر ولد میرزا
نطنزی محمد جعفر ساروجهانی میر جعفر مخاطب باصفهان خان میرزا جعفر عشقی میرزا جعفر بیک
وزیر مستوفی میرزا جعفر طبیب جلال عقدایی جلالا جلالای کاشی جلالای نایینی
دار المرز ملا جلال الدین مشهور بجلالی روم میرزا جلال داماد چلبی بیک مشهور بعلاء
جلالای مشهور به بیخی میر جمال الدین حسین کاشی مدرس میر جمال الدین محمد طباطبائی میر جلال

باب ۸ الحاء

حاتم کاشی حاتم بیک عطار ولد محمد بیک همدانی حاجی
طبسی حاجی محمد گیلانی حاجی حکیم حاذق طبیب ابو الفتح خان خواجه حافظ شیرازی حسابای شیرازی
میرزا حبیب الله ولد میرزا شفیع مستوفی موقوفات ملا حرزی میرزا حسابا ملا حسابای
حسن بیک ذو القدر حسن بیک حسن بیگی ناظر مشهد حسن بیک حسن خان شاملو میرزا
حسن خان ولد میرزا جانا غزنه آقا حسن داود سید حسن سید حسن واعظ شیروانی میرزا
سید حسن ولد میرزا سید علی سبزواری ملا حسن قاری و خطیب میر حسن دهلوی میر حسن
میرزا حسن اصفهانی میرزا حسن رضوی کلیددار میرزا حسن حاجب قسم صدر خاصه میرزا ابو الحسن
داماد ملا محمد مومن میرزا ابو الحسن سبزواری میرزا ابو الحسن شیرازی میرزا ابو الحسن شیرازی

میرزا ابو الحسن

میرزا ابو الحسن فراهانی میرزا ابو الحسن کلانتر نیشابور میرزا ابو الحسن ولد میرزا ابو الوفا صدر میرزا ابو الحسن
ولد میرزا نظام مستوفی مشهد میرزا ابو الحسن ولد وزیر خراسان ملا حسین اعمی سبزواری ملا حسن علی
شوشتری ملا حسن علا یزدی میرزا حسن علا اصفهانی حسینای خوانساری آقا حسین خوانساری حاجی
محمد حسین خواجه حسین خواجه حسین سلطان حسین میرزا ملا شاه حسین محمد حسین بیک ناظر
محمد حسین بیک ملا کلب حسین زرودی ملا محمد حسین شوری ملا محمد حسین هروی ولد ملا رضی ملا محمد
حسین همدانی میر عبد الحسین کاشی میر محمد حسین آقا میر محمد حسین ساوجی میر محمد حسین سبزواری مشهور
بر قیامت میرزا حسین مستوفی یزد میرزا محمد حسین دماوندی میرزا محمد حسین نواده میر شمس الدین محمد
صدر کرمانی میر حسینی شیرازی عراف میر ضوری قمی میر عبد الحق قمی میرزا احمد الله ملا فرخ بیک گره
خان سیستان حمیدای همدانی ملا حیاتی گیلانی حیدر قلی خان حیدر کلیچه ملا حیدر خراسانی ملا حیدر کاشی
ملا حیدر کشمیری میر حیدر معمایی میرزا حیدر ولد میرزا فیاض سیم ساز ملا حیدر کشمیری ملا حزین همدانی
شیخ ابو حیان

باب ۱۰ الخاء

خاطری کاشی خاقانی محمد خان ولد حسین بیک
محمد خان بیک بختیاری محمد خان بیک دشتستانی میرزا خان وزیر کاشان خبازی ولد مجید ملا خبری
امیر خسرو دهلوی میرزا خصمی خضر بیک هروی ملا خضری خوانساری ملا خضری قزوینی ملا خلف تبریزی
خلیل بیک گیلانی خواجه خلیل میرزا خلیل مستوفی شیرازی میرزا خلیل هندی خواجوی کرمانی
ملا خواری تبریزی میر خیالی

باب ۱۱ الدال

دامی انجدانی میرزا داود مستوفی ملا دردی قمی
خواجه درویش اکبر ملا درویش ملقب به بهشتی دلیلا دوست محمد کوشوانی

باب ۱۲ الذال

ملا ذوقی اردستانی

باب ۱۳ الراء

رابطای عطار مشهدی میرزا راجه خالوی اوزبک
راهب اصفهانی عبد الرحمن ایلچی اوزبک ملا عبد الرحمن جرجانی میر عبد الرحمن قمی محمد رحیم خان ولد
بیرام خان قراملو مشهور بخان خانان میر رحیم فراش میرزا رحیم عمقی میرزا رحیم نواده
قاسم علی تبریزی میرزا رحیم ولد صابا میرزا عبد الرزاق لاهیجی ملا رشدی رستمداری
رشیدای قزوینی رشیدای زرگر رشید وطواط ملا محمد رشید محمد میرزا علیرضا آقا رضای
زرگر آقا رضای کاشی حاجی محمد رضای فراش حاجی محمد رضای فراش
حاجی محمد رضای فراش شاه رضای خوانساری محمد رضای محمد رضای قمی محمد رضای ناظر
نذورات محمد رضای یزدی محمد رضا بیک چلبی نواده حاجی صالح محمد رضا بیک کلانتر همدان

محمد رضا بیگ وزیر خلیفه سلطان ملا رضای سیستانی ملا رضای کاشی ملا محمد رضای قاجار میرزا رضای
هزارجریبی میر محمد رضای قاضی رودهور میر محمد رضای قاضی زاده ولد میر عبد الحی میر محمد رضای قمی
میر محمد رضای ولد میر حیدر رقش میرزا محمد رضای ادیر قسم آقا رضی کاشی آقا رضی کاروجی
ملا رضی هروی میر رضی ارتیمانی میرزا رضی میرزا رضی صاحب رقم رضی شکسته نویس
میر رفیع الدین محمد ولد میر حسین میرزا رفیع میرزا رفیع برادرزاده وزیر خان میرزا رفیع قزوینی
میرزا رفیع فشی رفیعای اولیا باشی ملا رفیعای یزدی میرزا رفیعای نائینی حکیم رکنا ملا رونقی
همدانی **باب الزاء** ۲۲۵ زایرای شوشتری آقا زکیای یزدی نقشبند
میرزا زکی همدانی زلالی خوانساری زمانای مشهدی زمانای اردستانی زمانای خانزاد آتش
زمانای دلاک زمانای زرکش زمانای نقاش زمان خان ولد قزاق خان آقا زمان
آقا زمان شیخ یزدی حاجی زمان کفش دوز حکیم زمان لاهیجی محمد زمان بیگ اردوچی ملا زمان یزدی
ملا محمد زمان زیب النسا بیگم دختر اورنگ زیب زینل بیگ ولد پهلوان خان زینل خان ولد حیدر خان
شیخ زین الدین اصفهانی ملا زین العابدین میرزا زین العابدین منشی الممالک میرزا زین العابدین منشی زال خان
باب السین ساجدای هروی سالکای یزدی سایرای مشهدی سبحان
ستی خانم همشیره زاده حکیم رکنا ملقب به حجت خوان میر مجوری همدانی ملا سحابای نجفی ملا سخنور
بلخی
ملا سخی کرمانی سراجای حکاک سعدای خارقانی شیخ سعدی شیرازی میرزا سعد الدین محمد وزیر
خراسان سعیدای قصاب کاشی آقا سعید شیرازی ملا محمد سعید ولد ملا محمد صالح مازندرانی
میرزا سعید قمشه میرزا سعید نواده خواجه شهابا میرزا سعید منشی میرزا سعید وزیر سیستان
میرزا محمد سعید حکیم قمی میرزا ابو سعید ولد میرزا بدیع سبزواری میرزا ابو سعید مهدی سقای شیرازی
سلمان ساوجی سلیمای طهرانی محمد سلیم بیگ خویش میر فتاح یمین باشی میرزا سلیم برادر ابراهیم
سلطان سبزواری سلیمان قلی بیگ نواده اسد بیگ نواب شاه سلیمان میر سمند دیوانه
ملا محمد سمیع هروی میرزا سنجر کاشی میر سند کاشی سهراب بیگ خویش رستم خان سپهسالار
خواجه سهراب میر سیادت لاهوری ملا سیری ملا سیف الدین اسفرنگ خواجه سیف الدین محمد
باب الشین آقا شاپور طهرانی شادمان شاکر طهرانی ملا شاکر تکلو
ملا شاه بدخشانی شاهدا میر شاکرا میر شجاع الدین محمد میرزا شجاع نجم ملک سیستان

ملا شرعی قمی شرف الدین حسین حکیم ملا شرف الدین علی یزدی میر شرف الدین نقی میرزا شرف
جهان شروان بیگ ملا شرمی قزوینی شریفای آملی شریفای برادر مصحف طهرانی شریف
خان شیرازی حاجی شریف عطار اصفهانی ملا محمد شریف شیخ الاسلام تبریز فراهانی میر شریف
حافظ میر شریف بابای سمرقندی میر شریف معروف شیراز میر محمد شریف گیلانی میرزا
شریف میرزا شریف ولد میرزا انور بیگ اصفهانی خواجه شعیب جوشقانی ملا شعیب خوانساری
شفیعای امی حکیم شفیعا محمد شفیع اصفهانی ملا محمد شفیع مدرس میرزا شفیع مستوفی موقوفات
میرزا شفیع ولد شریف خان شیرازی میرزا شفیع ولد واعظ قزوین ملا شفیعی گیلانی ملا شکوهی
ملا شکوهی همدانی ملا شکیبی اصفهانی شمسای ملقب منشی شیرازی آقا میر شمسی قمی شوکتی
اوزبک ملا شهابا ملا شهرتا شیرازی امیر شیخم شیدای لاهوری **باب الصاد**
صابرا صادقای قالب تراش صادقای مشهور بکاو حاجی صادق اصفهانی محمد صادق تبریزی
ملا محمد صادق نیشابوری پشتاز ملا محمد صادق ولد ملا محمد باقر مجلسی ملا محمد صادق هروی
میرزا صادق دست غیب شیرازی میرزا صادق تفرشی صالحای مشهور بدیوانه مشهدی محمد صالح
اصفهانی مشهور به بیگا محمد صالح اصفهانی محمد صالح خراسانی محمد صالح بیگ ملا محمد صالح تبریزی
میرزا صالح برادرزاده اسکندر بیگ منشی میرزا صالح بروجردی میرزا صالح شیخ الاسلام تبریز
میرزا محمد صالح رضوی ملا صالحا ملا صبوری تبریزی میرزا صدرای محتسب هرات صفای تبریزی
صفر قلی بیگ چکنی صفی قلی بیگ ولد قورچی باشی صفی قلی بیگ ولد قزاق خان صفی قلی ولد محمد
بیگ وزیر یزد صفی قلی بیگ اصفهانی نواسی خویش حاجی هدایت کلانتر میرزا صفی قمی صفیای اصفهانی
خواجه صلاح هروی شیخ صمد نواده شیخ سعدی میر عبد الصمد قمی ملا صنعتی مشهدی میر صیدی
تفرشی میر صیدی طهرانی **باب الضاد** ملا ضمیری اصفهانی ضیا ضابطه نویس
باب الطاء ۲۲۵ طالب آملی ابوطالب همدانی حکیم ابوطالب تبریزی
میر ابوطالب تبریزی میرزا ابوطالب خطیب مسجد عتیق میرزا ابوطالب فندرسکی میرزا ابوطالب
وزیر دیوان عربی طاهرای عطار مهدی طاهرای نقاش کاشی محمد طاهر شیرازی
محمد طاهر کشمیری ملا محمد طاهر قمی میر محمد طاهر کاشی میرزا طاهر میرزا طاهر اعتماد الدوله
میرزا طاهر مخاطب به عنایت خان قزوینی میرزا طاهر نصرآبادی میرزا طاهر ولد میرزا رضی شاهزاده

۳۶۵

میرزا طاهر ولد میرزا غیاث شهرستانی طاهری نایینی ملا طاهی قزوینی میر طبعی طهرانی ملا طرزی افشار
طغرای مشهدی ملا طوقی تبریزی طهماسب قلی بیگ قندهاری طهماسب قلی بیگ یزدی شاه
طهماسب ملک طیفور همدانی باب الظاء ظهیرای تفرشی ظهیرای ام
ظهیرای فاریابی ظهیرای لاهیجی ظهیرای هروی میر ظهیر الدین محمد نهاوندی باب العین
میرزا عابد شیرازی عارف لکی عارف مشهدی محمد عارف لاهوری عالم بیگ
ملا عالی عالمای بلخی عالمای شیرازی ملا عامی مشهدی عباس بیگ عباسقلی خان شاملو
شاه عباس بزرگ شاه عباس ثانی ملا عباس ابهری عبدی اصفهانی عبدالله سلطان
تبریزی حکیم عبدالله ولد حکیم اسمعیل قمی حکیم عبدالله اصفهانی سید عبدالله کربلایی
ملا عبدالله مروارید میر عبدالله ولد عرشی یزدی میرزا عبدالله نواده خلیفه سلطان میرزا عبدالله
وزیر لاهیجان میرزا عبدالله ولد خواجه علیشاه میرزا عبدالله ولد مستوفی موقوفات ملا عجزی
عجم قلی بیگ ذوالقدر عرب آقای کاسه گر کرمانی آقا عرب شیرازی میرزا عرب تبریزی
میر عرفان طهرانی ملا عزت شیرازی عزیز بیگ آقا عزیز عبدالعزیز خان ملا عشرت شیرازی
ملا عصری تبریزی میر عطای حکیم طهرانی میرزا عطای هروی شیخ عطار نیشابوری ملا عطای
نیشابوری میر عقیل میر عقیل همدانی میر علاء الدین محمد صوفی میرزا علاء الدین محمد میرزا
علم الهدی علیقلی خان شاملو آقا علی اصفهانی آقا علی کاشی سلطان علی بیگ شاملو
ملا علی سالک قم تبریزی ملا علی مشهور بحجیش اولاد بلال موذن مازندرانی ملا علی اصغر قهپایه
میرزا علی اصغر قزوینی میرزا علیخان گلپایگانی حاجی علی بیگ قمی ملا علیرضا ملا علیرضا هروی
ملا علی نقی خلخالی همشیره زاده واقف ملا علی نقی کره ملا علی نقی قمی میرزا علینقی نیشابوری
ملا خواجه علی چشمه زکوه قدسی ملا شیخ علی کشمیری ملا عبدالعلی اردبیلی میر عبدالعلی
حسینی میر سید علی جبلعاملی میر سید علی کاشی میرزا سید علی سبزواری میرزا عماد خوش
نویس قزوینی میرزا عنایت خوزانی عیسی هروی عیسی بیگ ولد طالبخان حاکم تبریز میر
عیسی کاشی میر عین علی جرباذقانی میر عین القضاة باب الغین
غازی قلندر اصفهانی میرزا غازی واله غافلای طالقانی غافلای همدانی غروری شیرازی
میر غروری کاشی غزالی مشهدی غضنفر کلکاری غفار بیگ میرزا غلام چرندابی میر عبدالغنی تفرشی

غیاثا طهرانی

غیاثای حلوائی شیرازی غیاث الدین خان حاکم حیدر میر غیاث الدین محمد برادر میر ابوالحسن میر
غیاث الدین منصور آل برک میرزا غیاث شهرستانی میرزا غیاث منجم باشی میرزا غیاث نواده
میر محمد باقر داماد ملا غیرت همدانی ملا غیرتی شیرازی باب الفاء فاخر بهبهانی
فارغ صبی مشهور بعلامه فاضلای کاشی فاضلای قندهاری فاطمه بیگم فایز نهاوندی فایض ابهری
ولد استاد قاسم اصفهانی فتحی اردستانی ملک ابوالفتح ولد جلال الدین خان سیستانی شیخ
فخرالدین فخر رازی ملا فخرای دماوندی میرزا فخرای موسوی شیخ فرج الله شوشتری
حکیم فردوسی طوسی خواجه فردوس هروی فریدون بیگ میرزا فصیحی هروی فضیلی بیگ
میر فضل الله عراقی میرزا فضلی قاینی فضولی بغدادی فضولی قاینی میرزا فضیل بکاریلا بابا فغانی
ملا فهمی شیخ ابوالفیض هندی ملا فیض باب القاف قاپلان بیگ عبدالقادر بیدل
هندی قاسم اردستانی قاسم بیگ افشار قاسم بیگ قاسم خان ابوالقاسم بیگ
شیخ ابوالقاسم کازرونی میرزا ابوالقاسم خاچار میرزا ابوالقاسم شوشتانی ولد
میر ابوالقاسم فندرسکی محمد قاسم حکیم استرآبادی محمد قاسم تبریزی مشهور بعجلی محمد قاسم لاهیجی
محمد قاسم فرح آبادی محمد قاسم بیگ آبدارباشی ملا محمد قاسم خراسانی ملا محمد قاسم مشهدی
میر قاسم قاینی میرزا قاسم تبریزی ولد میرزا محمد میرزا قاسم تونی میرزا قاسم حسینی
قاضی عسکر بکاریلا ملا قاضی بهبهانی قباد بیگ قدرای اصفهانی قربان محمد اوزبک
قرچقای بیگ میرزا قطب دهلوی حکیم قطران قلیچ خان بیگ محمد قلی بیگ محمد قلی
بیگ اصفهانی محمد قلی بیگ ولد کرم میرزا قلیچ آقا قوام الدین لاهیجی
ملا قوسی شوشتری ملا قیدی شیرازی ملا قیدی کرمانی ملا قیدی نیشابوری قیصر شاملو
باب الکاف کاجی سبزواری میرزا کاشفا کاظمای شست مشهدی کاظمای تبریزی
ساکن کاشان حکیم کاظم تونی محمد کاظم سبزواری محمد کاظم ولد محمد صادق قمی ملا کاظم خادی
میرزا کاظم ولد میرزا امین بیلی باشی کاشی کاکای قزوینی کامران بیگ اردوکلو کاملای کاشی
کربه شیرازی کرکین بیگ ولد سیاوش سلطان ملا کرمی ملا کرمای ولد قیدی نیشابوری
عبدالکریم درمیانی ملا عبدالکریم پاش ملا کلامی اصفهانی آقا کلیم اصفهانی زرگر حاجی
کلب علی مهابادی ملا کلب حسین ذوقی کمال خجندی ملا کمینی جهادقانی ملا کمینی لازم

ناظر سرکار استاد ببرگر خواجه کلان کمینه و خان باب اللام لسانی شیرازی

میر لطفی بروجردی ملا لطیفای مشهور به ییم ملا لطیف مشهور به قلندر لطف علی بیک لطف علی بیک

کشمیری میرزا لطف الله نواده میر تونا میرزا عبد اللطیف نواده میر جله باب المیم

مال مستوفی سیستان سید مبارک خوان واله هروه ملا مجنون بهبهانی مجیدای جار اصفهانی محمدی

شیرازی ملا محتشم کاشی میرزا محتشم قاینی ملا محراب قزوینی محسنای اصفهانی محسنای شیرازی

محسنای گیلانی ملا محسن کاشی میرزا محسن مشهور بفیض میرزا محسن ولد میرزا ابراهیم همدانی

ملا محشری خوانساری ملا محضری همدانی مشهور به بلاد وازده محمد بیک توپچی قندهار خواجه محمد فرخ

خواجه سلطان محمد سید محمد نوامل سید محمد نوربخشی میر سید محمد غازی ملا شاه محمد نجار

ملا شیخ محمد ... ملا محمد دماوندی ملا محمد صوفی ملک محمد سیستانی میرزا محمد میرزا محمد نواده

میرزا محمد تبریزی میرزا محمد سبزواری میرزا محمد کاشی میرزا محمد قمی برادرزاده میرزا عبد مناف

میرزا محمد مشهدی میرزا محمد ولد میرزا اسد الله نصرآبادی میرزا محمد ولد میرزا سیفا میرزا ابو محمد خادم

آقا محمد علی اصفهانی حاجی محمد علی فراهانی شیخ محمد علی سیستانی ملا محمد علی جوبار قاینی ملا محمد علی همدانی

میر محمد علی میر محمد علی قزوینی شیرازی میر سید محمد ولد میر ابو طالب اردبیلی میرزا محمد علی تبریزی

میرزا محمد علی قمی میرزا محمد علی نایب میرزا محمد علی نواده میرزا جانی محمود مشهور به یتیم

محمود بیک کلکه ... محمود بیک مستوفی حاجی محمود اصفهانی ملا حاجی محمود چشتمار ملا شاه محمود

فیروزآبادی محمد ربیک محمد رضی رشتی درویش مخلص مرتضی قلی بیک پسر ... مصاحب مشهور به شاه

مرتضی قلی بیک ... ناظر مرتضی قلی خان چولو قورچی باشی مرتضی قلی خان شاملو مرتضی قلی خان

قهوه چی باشی سید مرتضی شیرازی سید مرتضی کاشی مرشد بروجردی مرشد ...

ولد عباس قلی خان شاملو مستفید اوزبک مستوفی اردبیل مال مستوفی سیستان

مسیحای فرده فروش مسیحای شیرازی مسیحای فسایی مسیحای کاشی مسیحای

ولد نویدی مسیح الزمان مسیب بیک نواده طهماسب قلی سلطان آقا مسیب ... کاشی

ملا میر جرجانی میر مشرب ملا مصاحب نایینی مصطفی میرزا نواده شاه طهماسب مصور کاشی

داماد آقا رضای نقاش حاجی مظفر علاقه بند تبریزی میرزا مظفر حکیم گیلانی میر معز کاشی

میر معز الدین محمد ولد میر تونا میرزا معز مشهور به موسوی خان ملا محمد معصوم زیارت نامه خوان مشهدی

ملا شاه معصوم شیرازی میر معصوم ولد میر حیدر معمایی میر معصوم ولد میر محمد امین مشهور به ... میر معصوم ولد

مهدی ... علیا میرزا معصوم تبریزی میرزا معصوم کاشی میرزا معصوم منشی علیقلی خان میرزا معصوم ... زاده

میرزا حیدر میر معین اوزبک میرزا معین ال ربیک شیخ مغربی ملا مفید بلخی مقیمای برادرزاده

باقرای کاشی مقیمای کاشی مقیمای فراش مقیمای قزوینی مقیمای ولد ملا معصوم علی

محمد مقیم گیلانی محمد مقیم نیشابوری میر مقیم میرزا مقیم برادر منصف ... میرزا مقیم کتابدار

خامه شریفه میرزا مقیم ولد بایندر خان تبریزی ملا ملک قمی میرزا ملک میر عبد الملک حافظ ملا

ملهمی تبریزی ممتاز ... میرزا عبد مناف قمی میرزا منصور کلانتر هرات حکیم منظور گیلانی

مونسا مونسای شیرازی مومن کلوی شیرازی حکیم مومن طبیب دار الشفا محمد مومن شیخ فروش

محمد مومن اصفهانی محمد مومن فیروزآبادی محمد مومن یزدی محمد خان وزیر اعظم شاملو ملا مومن ... تبریزی

میر مومن استرآبادی میرزا مومن عمقی محمد قلی خان نواده فرهادی خوان محمد مهدی قاینی میرزا مهدی اعتماد

الدوله میرزا مهدی تبادکانی میرزا مهدی ولد حیدر خان ... قمی میرزا مهدی ولد میرزا ... آبادی

میرزا مهدی ولد میرزا غیاث چشتمار مهر علی بیک مهوش ملا شاه میر همدانی آقا میرزای ...

باب النون

میرزا میرک سبزواری میرزا میرک کلانتر هرات میرم چلپ

ناجی ... ملا نادم گیلانی ناصر علی مشهدی ملا ناطق کشمیری ملا ناظم یزدی میرزا نایب همدانی

ملا نثاری تبریزی نجف قلی بیک بختیاری نجف قلی خان زنگنه میر آخور باشی شیخ نجم الدین کاشی

نجیبای استرآبادی نجیبای شیرازی ملا نزاری ملا نزاهت ... اصفهانی ملا نسبتی لاهوری ملا

نصری کاشی میر نشیبی کاشی میرزا نصرای اصفهانی بابا نصیبی گیلانی نصیرای همدانی محمد نصیر

میرزا نصیر میرزا نصیر عبدالدار مشهد مقدس میرزا نصیر قمی میرزا نصیر منشی میرزا نصیر ولد ...

ملا نطقی نیشابوری ملا نظام معمایی میرزا نظام استرآبادی میرزا نظام دست غیب میرزا نظام ...

شیخ نظامی گنجه نظر ... نظیری اوجی ملا نظیری نیشابوری ملا نعمت سمرقندی ملا نعوای ...

نورجهان بیگم نور الدین محمد گیلانی حکیم نور الدین محمد آقا نورای کاشی قاضی نور اصفهانی

میرزا نوری برادر میرزا ابو محمد خادم میرزا نوری ولد قاضی نصیر همدانی میرزا نوری هروی میرزا نور الله

نوروز علی بیک شاملو ملا نوعی خبوشانی ملا نوید شیرازی باب الواو ملا واحدی

ملا عبد الواسع ملا عبد الواسع ملا عبد الواسع تونی ملا عبد الواسع نیشابوری واهب قندهاری ملا

نعمانا میر والهی اردبیلی ملا وحشی یزدی ملا وصفی ملا وفا اصفهانا ملا وفا پیرانا ملا وفای
یزدی ملا وقوعی وکیلی قمی ولی بیک بروجردی ملا ولی دشت بیاضی باب الهاء
هاتفی قزوینی محمد هادی ولد حاجی حبیب الله کاشی هروی میر محمد هادی عمزاده فیاض لاهیجی میرزا هادی
اصفهانا هاشم میرزا هاشمی برادر میر برهان ابرقوهی میرزا هادی نواده ضابطه نویس هاشمی خوانساری
ملا هاشم خوانساری میر محمد هاشم لاهیجی میرزا هاشم برادر آذر میر هاشمی بخارایی هدایت
اصفهانی میرزا هدایت شیخ الاسلام مشهد میر هدایت الله ولد میر رحیم هوش ملا هستی
ملا هلاکی همدانا هلالی شیرازی همایون محمد ولد ملا شکوهی همدانا میر همایون میرزا همت نجم ملک
حمزه خان ملا هوشی شیرازی باب [illegible]
یحیی انواری قاضی یحیی لاهیجی میر یحیی کاشی ساکن قم میرزا یحیی برادرزاده میرزا تقی وزیر مازندران
میرزا یحیی همشیره زاده واقعه نویس ابن یمین یوسفای خوانساری یوسف بیک شاملو یوسف خواجه
بخارایی میر یوسف کازرونا میرزا ابو یوسف برادر وحید میر یونس الدین ابهری

عزیز خان کارخانه ادیبی
بسم الله الرحمن الرحیم
تخلصات آنچه اسم شخص بر در تحت آن نوشته معلوم بیاض و
دران ثبت داشت بابت بعد حروف تهجی و ترتیب آن و در هر باب بترتیب حروف تهجی تخلصات
نوشته شده آنچه یافت شده و ملاحظه ترتیب در اول حروف هر تخلصی بر تخلص ذکر شده

باب الالف آشتی هروی آثار بخارایی آدم آرام آذر
میرزا اسحق مخاطب خادم محمد جعفر طلاکار میرزا ابراهیم
آشنای نیشابوری آشنا آشوب شور گل آشوب همدانا آصف طهرانا
میرزا آقا [illegible] کلانتر میرزا محمد طاهر ملقب بعنایت خان ملا محمد حسین میرزا جعفر مخاطب بآصف خان
آصفی آهی اثر اثر اصفهانا ابوی یزدی احسان احسن احسنی ملا احسنی قمی
حکیم زمانا شیفعای اثری سقیای فراش میرزا احسن الله مخاطب بظفرخان میرزا محمد برادرزاده [illegible]
احسنی گیلانا احمدی احمدی اختری یزدی ادایی یزدی ادهم ادهم [illegible]
سید احمد خواجه احمد میر مومن میرزا ابراهیم میرزا ادهم منشی حیدر قلیخان
ادیب ارشد بلخاری ارفع مشهدی ازهری اصفهانا
[illegible] برادر رشید میرزا [illegible]

اسمی اشتی اسیر اسیری اسیری شیرازی اسیری قاینی اشرف میر اشکی همدانا
اسمعیل [illegible] میرزا جلال [illegible] ولد ملا صفی میر قاسم ملا محمد سعید [illegible] مازندرانی
اصدق اصفهانی [illegible] اصیل الفتی [illegible] اعجاز هروی اعظم شاملو افکار سمرقندی
محمد قلی بیک ساکن قم میر معصوم [illegible] میرزا عطا [illegible] خان
اقدس اقدسی [illegible] آگهی میر الهی قمی الهی همدانا الفت الهام
میرزا [illegible] ملا عبد الواسع [illegible] مشهور بمسیح الزمان میرزا حسن علی [illegible] میرزا [illegible]
امتی تبتی امیری کازرونا انسی ذوالقدر انصاف انور انوری
حسن بیک کارخانه میر لطف امیری میرزا نصیر میرجان [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] اوحدی اوحدی [illegible] شیرازی ایمای اصفهانا ایمانی همدانا
شیخ اوحدی محمد تقی [illegible] میرزا اسمعیل [illegible] میر [illegible]
باب الباء باذل [illegible] برهمن هندو بزمی بسمل [illegible]
محمد خان کارخانه میرزا رفیع [illegible] میر عقیل قربان محمد
بسمل دامغانا بسمل قمی بصیر شیرازی بقا بینک اصفهانا [illegible]
حاجی تقی [illegible] ملا ابراهیم [illegible] محمد صالح شیخ بهاء الدین
بهجت بهشتی بهایی همدانا بهار اصفهانا بیانا خوانسا بیدل هندی
عبد القادر
ملا درویش بهرام بیک
بیضا بیگانه نیشابوری باب التاء تابع ساوجی تاثیر اصفهانا تایب [illegible]
ابو تراب بیک میرزا ابو الحسن [illegible] میرزا محمد نجیب
تایب دماوندی تجرید [illegible] تجلی ترابی [illegible]
ملا [illegible] ملا محمد شریف [illegible] میر ابوتراب میرزا ابوالحسن [illegible]
تسلی مشهدی تسلیم [illegible] تسلیم شیرازی تسلیم صراف تسنیم تصدیق
میر معصوم [illegible] شاه رضا محمد طاهر میر حسینی شیرازی میرزا هادی اصفهانی
تمنای [illegible] تمنای اصفهانا تمنای قمی ۷ ثابت کاشی [illegible] ثنایی ۷ باب الثاء
میرزا ابو الحسن میرزا عبد اللطیف نواده [illegible] میرزا [illegible] حکیم ملا [illegible] خواجه حسین

جامع — جامی جرجانی — جاوید مازندرانی — جعفری اصفهانی — جعفری [illegible]

میرزا محمد نواده میرزا جانا — ملا عبدالعزیز — ملا [illegible] — محمد رشید محمد میرزا [illegible] — میرزا جعفر [illegible]

جلالا — جنتی اصفهانی — جواد استرآبادی — جواد سبزواری — جوهری [illegible]

[illegible] — شیخ زین الدین — ملا [illegible] — میرزا ابوسعید ولد میرزا [illegible] — میرزا [illegible]

باب الحاء حاتم کاشی — حاتم بیگ عطار همدانی — حاجب — حاجی [illegible] — حاجی [illegible]

[illegible]

حاذق استرآبادی — حاذق هندی — حافظ شیرازی — حالی افشار — حاجی کربلائی

حکیم محمد قاسم — طبیب [illegible] — خواجه حافظ — قاسم بیگ — سید عبدالله

حامد اصفهانی — حامد شیرازی — حلیمای شیرازی — حجت رضوی — حزنی [illegible]

[illegible] — میر محمد [illegible] — [illegible] — میرزا [illegible]

حامی — حسرت قزوینی — میر حضوری قمی — حفظی اصفهانی — حلیمی کاشی — حیدری [illegible]

ملا حامی — میر سید محمد — حاجی محمود — [illegible]

حیات نصرآبادی — حیاتی گیلانی — حیرتی قزوینی — حیرتی کشمیری — حیرتی همدانی — باب الخاء

میرزا ابو [illegible] — میرزا [illegible]

خادم رضوی — خادم رضوی — خازن اصفهانی — خازن اصفهانی — خازن مشهدی

[illegible]

خاطری کاشی — خاقانی — خالص استرآبادی — خالص مشهدی — خاموش — خاوری

[illegible]

خبری — خروشی — خسرو دهلوی — [illegible] — خضر هروی — خضری [illegible]

حسن بیگ — [illegible]

خضری قزوینی — خلیفه [illegible] — خلف تبریزی — خلیل [illegible] — خواجوی کرمانی — خواری تبریزی

ملا حسن — [illegible]

خیال — میر خیالی — باب الدال — داعی انجدانی — داعی [illegible]

میرزا [illegible] — ملا محمد معصوم

دانش — دانش [illegible] — دانش مازندرانی — داوری — داود

میرزا رضی — ملا حسن [illegible] — میرزا [illegible] — ملا [illegible] — میرزا داود [illegible]

درکی قمی — درویش [illegible] — دستور — دلیل — دوری کاشی — دوستان

میرزا رفیع — آقا رضا — [illegible]

باب الذال ذوقی اردستانی — ذوقی کاشی — ذوالنون — ذهنی کاشی

عبدالرحمان کارخانه — محمد امین — [illegible] — ملا حیدر

باب الراء رابطای مشهدی — رازی — راضی — [illegible]

عطار — امام [illegible] — حاجی محمد رضا [illegible] — ملا [illegible]

راغب قمی — راغب هروی — رافع اصفهانی — راقم مشهدی — راقم [illegible]

حکیم [illegible] — میرزا [illegible] — محمد صالح — میرزا رفیع — میرزا [illegible]

راهب ابرقویی — راهب اصفهانی — رجائی ~~خواجه سیف الدین محمد~~ — رحمت

میر [illegible] — خلد سیف الدین محمد — [illegible]

رزمی — رسوای شیرازی — ملا رشیدای — رسمداری — رشید وطواط — رضای [illegible]

[illegible]

رضی کاشی — رفعت — رفعت [illegible] — رفعت [illegible] — رفیع [illegible]

سید مرتضی — میرزا رفیع الدین [illegible] — [illegible] محمود — [illegible]

رمزی کاشی — رونق [illegible] — رونقی همدانی — [illegible] شاملو — باب الزاء

[illegible]

زاهد — زاهد افغانی — زاهد [illegible] — زاهد همدانی — زکی نقشبند

[illegible] — حاجی محمد سعید — حاجی امید

زلالی خوانساری — زمانای اردستانی — زمانی — زمانی یزدی — زیادی — زینتی

[illegible] — ملا زمان — [illegible]

باب السین سابق — ساجد هروی — سالک تبریزی — سالک قزوینی

فریدون بیگ — میرزا امین — ابراهیم [illegible] بیگ

دار

خطی. فهرست ۳۶۵

سالک هروی سالک یزدی سالم کشمیری سامعای همدانی سامی ساری مشهدی

ملا محمد حسین مع ملازمی میر لطف الله پیرام بیک ولد بابا بیک لطف علی بیک

سپاهی نجفی میر تجویدی همدانی ستاره خوانساری سحابی نجفی سخنی کرمانی سدید میرزا جانجانک

سبیل المستقیم محمد صالح سعیدا

سرخوش خان سرمد سروری سروش سروش سروشی سعیدای شیرازی سلمان ساوجی

میر محمد حسین غلام بیک محمد باقر محمد نصیر ولد تقی بیک

سلیم تکلفی سلیمای طهرانی سنایا میر سند کاشی سودای شیرازی میر سیادت لاهوری

محمد تقی بیک خواجه حسین

سهیلا سیاح سبزواری سید سید رضوی سید سبزواری سعید نور نشئی

امیر شیخ محمد کاظم میر تقی میرزا عبد الله مقرب خان برادرزاده میرزا سعید علی سید محمد هادی

سیری سیف اسفرنگ ؛ باب الشین شاپور شادمان شاه رخ والی

سیف الدین محمد آقا شاپور طهرانی میرزا سید حسن برادرزاده سعید علی

شاکر تبریزی شاکر طهرانی شانا تکلو شاه بداغ شرمی قمی شرمی قزوینی شعله

محمد تقی بیک الغور بیک ولد اسلام قپانی

شفایا شفایی شفیعی گیلانی شفیعی قمی شکوهی شکوهی همدانی شکیبی اصفهانی شوقی قمی

میرزا ابراهیم حکیم شرف الدین حسن میرزا محمد علی

شوقی ساوجی شوکت اوزبک شوکتی اصفهانی شهابا وزیر شهرتی شیرازی شهید

میر محمد حسین محمد ابراهیم میرزا خان وزیر کاشان میرزا طاهر

شهیدای گیلانی شهیدای لاهیجی شهیدی قمی شیدای لاهوری ؛ باب الصاد

میر محمد شریف

صابر شیرازی صابر لاهیجی صاحب کاشی صادق صافی اصفهانی صایب تبریزی صبحی

آقا توب محمد قاسم مسیحا حاجی صادق پیرم بیک

صبوری تبریزی صبوحی خوانساری صفایا خوانساری صفایا تبریزی صفوی صفی قمی

حسینا باشما بایندر خان تبریزی آقا شمسی

ضمیمه

صفیای اصفهانی ضمنی مشهدی ضمیری دار و ستانی صوفی صوفی همدانی ؛ باب الضاد

صوفی مازندرانی مشهور به تخلص دارد

ضمیری اصفهانی ضیا ضابط نویس ملا قاسم سخا ملا محمد

طالع طالع قمی طالع هروی طاهری ایا طالیف جربادقانی طبعی اصفهانی

معز الدین محمد جابری میر عبد الصمد میرزا رزاق ملا محمد علی شیخ محمد علی

طبعی سیستانی طبعی قزوینی میر طبعی طهرانی طرزی رشتی طغرای مشهدی طوفی تبریزی طهفور همدانی

؛ باب الظاء ظهوری ظهیر ظهیرای تفرشی ظهیرای رقم نویس ظهیرای فارسی

حکیم نور الدین محمد میرزا هاشم برادر زاده

ظهیرای لاهیجی ظهیرای هروی ؛ باب العین میرزا عابد شیرازی عارف اصفهانی عارف ایلچی اصفهانی

خباز میرزا ابراهیم برادر میرزا ... محسن

عارف تبریزی عارف قمی عارف لاهوری عارف مشهدی عالی نجار ایا عالی بادکانی

میر عبد الحق کاشان ملا شاه محمد میرزا محمد هادی

عالمای لاهیجی عالمای شیرازی عالمی مشهدی عبدای استرخلانی عجزی عجم دو الصدر عراقی

شیخ قاسم ولد ملا طبسی محمد تقی بیک عرب شیرازی

عرب عرب کرمانی عرشی یزدی عرفان عرفان اصفهانی میر عرفان طالقانی عزتی

شیخ محمد عرب شی کارکر طهماسب قلی بیک آقا جعفر مازندرانی قدیرا

عریان عزتی عزتا فیروز لاهوری عزتای یزدی عشرت شیرازی عشرتی اصفهانی

میرزا اسد بیک میرزا جانا ملا محسن محمد مؤمن آقا علی

عشقی عصری تبریزی عطار علایا علوی عودی علوی کاشی علیم نجار ایا

میرزا عبد الله ولد میرزا ... شیخ عطار نیشابوری ملا نعمت الله میر علاء الدین محمد میر محمد طاهر ملا بقا

عنوان تبریزی عیسی کاشی عیسی شیرازی عینی هروی ؛ باب الغین

محمد رضای نوزاده مولوی سیمای فروه فروش سیمای شیرازی خواجه فردوس

غازی قلندر اصفهانی غافل سیستانی غافل موسوی غافلای طالقانی غافلای همدانی غروری شیرازی

ملک خرم خان میرزا الغ محمد تقی

غروری کاشی غزالی مشهدی غضنفر غفاری غفار بیگ غنی تونیشی غنی کشمیری غیرت همدانی

محمد طاهر

غیرتا شیرازی | باب الفا فاتح اصفهانی فاخر بهبهانی فارس یوغانی

محمد ابراهیم بیک پیشخدمت شاه عباس — میرزا احمد

فارغ تبریزی فارغ فروشانی فارغ کاشی فاروق فانا کشمیری

علی بیک علامه — محمد ابراهیم برادرزاده ملا عشقی — میر عیسی — میرزا محمد — شیخ یحیی

فایز فایز قمی فایز مشهدی فایز نهاوندی فایض اصفهانی فایض یوسری

میرزا علاء الدین محمد — شیخ علی — میرزا محمد ولد میرزا ابراهیم — ولد استاد قاسم — شیخ فرج الله

فایض هروی فایق اصفهانی فتحی اردستانی فتحی سیستانی فتوحی هروی فدا الملک

محمد بیک کلهر — ملک ابوالفتح ولد ملک جلال الدین — میرزا انوری — خواجه صلاح — اعلیا

فدایی کرمانی فدوی فراش فردوسی طوسی فرصت قندهاری فرحی زرکش فرخ بهبهانی فروغی

برهیم

حاجی محمد رضا — محمد بیک توپچی قندهار — آقا زمان

فغانی فضولی بغدادی فضولی قاینی فطرت موسوی فکری فراش فوجی نشابوری فهمی

بابا فغانی — میرزا معز موسوی خان — حاجی محمد رضا — ملا مقیما

فیاض گیلانی فیاض لاهیجی فیض کاشی ملا فیض فیضی شروانی فیضی اسندی

خلیل بیک — ملا عبدالرزاق — ملا محسن — سید حسن خط شروانی — شیخ ابوالفیض

باب القاف قاجار قاسمی اردستانی قاسمی کاشی قانع کاشی قانعی کاشی

ملا محمد رضا قاجار — آقا حبیب — میرزا یحیی

قدسی کاشی قدسی مشهدی قراری گیلانی قسمت قمی قسمت مشهدی قصاب قصاب کاشی قصاب

میر جلال الدین حسین مدرس — حاجی محمد جان — نورالدین محمد — ملا غلامعلی بنا — ملا قاسم — امیر بیک — سعیدا

قلندر قوسی تبریزی قوسی توسرکانی قوسی همدانی قیامت سبزواری قیدی شیرازی قیدی کرمانی

لطفا — ملا محمد حسین — میر محمد حسین

قیدی نیشابوری قیصر شاملو | باب الکاف کاتبی کاچی سبزواری کاشف اصفهانی

آقا اسمعیل عطار

کاشف طهرانی کاکای قزوینی کالای کاشی کامی افشار کاهی کوشوانی کرامی

میرزا غیاثی برادر مصنف — قاسم بیک — درویش محمد

کرم

کربه شیرازی کرمی کلامی اصفهانی کلیم همدانی کمال خجندی کنجی کوهی ساوه‌ای کنجی ملازم ناظم

حسن بیک — ابوطالب

کوثری همدانی کوکبی لامع همدانی لسانی شیرازی لطیف نشاطی

میرزا انوری داماد قاضی نصر — مسیحا

میر عقیل — قباد بیک

لقای لاهیجی | باب المیم مانا شیرازی مایل دهلوی مایل اصفهانی متین دهلوی

محمد قاسم — شیخ ابوالحسن — میرزا قطب — مستوفای سیستان — میرزا قطب

متین شیرازی مجدای ابهر مجذوب تبریزی مجرم سابات مجرم بیرجندی مجنون بهبهانی

آقا سعید — میرزا محمد — محمد امین حاکم نیشابور — میرزا نصیر وزیر میرزا قلعه — محراب درویش

مجدای اصفهانی مجدای شیرازی محتشم قاینی محتشم کاشی محجوب

شیخ محمد کاظم — محمد علی بیک

خباز

محشر خوانساری محشری همدانی محوی اردوبادی محیی رشتی مخفی مهدی مخلصا

زیب النسا بیگم دختر اورنگ زیب — درویش محمد — ملا عبدالعلی — شهره ملا در دروازه

مخلصای کاشی مدهوش جامی مدهوش خوزانی مدهوش مشهدی مراتض

میرزا محمد — میرزا ابوالقاسم — سید بهادر کرمان ولد — میر حیات الله — عبدالرحیم — قزلباش میرزا محمود — مستوفا

مکرمانی مرشد بروجردی مستغنی اوزبک مسرور قزوینی مسکین میب بیگ نواده

آقا رضی — فاطمه قوال

ملهاب قاآنی مسیح مسیح جرجانی مشرب مشرب شیرازی میر مشرب کاشی

حکیم رکنا — محمد امین — شاه معصوم — میرزا معصوم

مشرقی مشفق قمی مشهدی موسوی مشهور مصاحب نائینی مصور کاشی

میرزا ملک — محمد رضا — میرزا شاه باقر مشهدی — زمانا — دوماد آقا رضا

معتقد سبزواری معز موسوی معلوم مغنی کشمیری مغنی فدایی میر مغنی اوزبک

ملا حسنعلی اردی — میرزا نظام شیراز — محمد بیک — ملا حیدر — مسیحا

مغربا مغرور اصفهانی مغرور همدانی مقصود کاشی ملک قمی ملهم شیرازی ملهم کاشی ملهم تبریزی ملهم شیرازی

شیخ مغربا — آقا محمد — ملا محمد علی — مقیمای ولد مقصور برادرزاده باقرای جیل — میرزا ابوالحسن — میرزا معصوم — میرزا ابراهیم

ملیح سمرقندی ممتاز ممتاز سولستانی مناسب منشور اصفهانی منشی

بدیعا فضل علی بیگ ملا شاه حسین حاجی شریف قناد میرزا ابراهیم الجابری منشی الممالک

منشی منشی نعیمی منشی نصرتی مصنف تبریزی مصنف طهرانی منصوری آملی

میرزا سعید میرزا صادق منشی میرزا نصیر منشی عبدالله سلطان میرزا اسمعیل برادر میرزا …

منطقی نورجشی منظور گیلانی منهی طهرانی مجبور تفقیی مهدی قلی مهوش

سید محمد طبیب … میرزا جعفر میر سید علی

موزون سمرقندی موسوی میلا باب النون ناجی لاهیجی نادر اصفهانی

میرزا شریف بابا میرزا ابوالحسن … میرزا تقی آقا محمد …

نادر گیلانی نادم لاهیجی ناسخ ابهری ناصر بخارایی ناصر هندی ناصح تبریزی

آقا نوری … ملا عباس قاضی عسکر ناصر علی میرزا …

ناطق ناطق رضوی ناطق شیرازی ناطق کشمیری ناظر همدانی ناظم تبریزی

ملا محمد زمان میرزا علی … سیمای ولد … میرزا ابراهیم همدانی … محمد صادق

ناظم مشهدی ناظم هروی ناظم یزدی نافع قمی نامی گیلانی نامی نائینی

ملا علی رضا ملا محمد سمیع آقا … محمد مقیم میرزا …

نایب همدانی نباتی هندی نثار تبریزی نجات حسینی نجیب نجیبای اصفهانی

میرزا خلیل میر عبدالعلی لطف علی بیگ آقا …

نجیبای شیرازی نجیبای کاشی نرگسی نزاری نزهت اصفهانی نزاکت …

آقا نور … ملا … ابهری ملا محمد امین …

نسبت شوشتری نسبت شیرازی میر نسبتی کاشی میر نسبتی لاهوری نسیم نسیم بروجردی

ملا محمد صالح … بوداق بیگ میرزا …

نشاط نصرت میقی نصیبی گیلانی نطقی نشابوری نظامی گنجوی نظری اوجی نظیری نیشابوری

عباس بیگ میرزا نصیر بابا نصیبی شیخ نظام ملا محمد امین

نعمت تبریزی نعمای سمرقندی نعمای مشهدی نقاش نقش کاشی نقیب سبزواری

میرزا … ملا نعمت الله ملا محمد … طاهر … میرزا ابراهیم …

نقیب سبزواری نقیب نیشابوری نورس … نورس قزوینی نوعی خبوشانی

میرزا محمد میرزا … میرزا … رشیدا

نویدای

نویدای شیرازی باب الواو واثق شاملو واثق نیشابوری واعظ قمی واحدی مشهدی

… ملا عبدالواسع … میرزا …

واحدی وارسته مکی واهب قندهاری واصف وزیر واصل …

شیخ واحد … امام قلی بیگ میرزا … محمد امین آقا …

واعظ قزوینی واقف … واله … والهی … والهی قمی …

میرزا ربیع میرزا ابوالقاسم برادر وحید جالا

واله … ولی … وحدت داود وحدت قمی وحشت …

… آقا حسن حکیم … امام قلی بیگ

وحشت … وحشی یزدی وحی وحید … وصفی

میر جلال الدین محمد … میرزا طاهر …

وفایی اصفهانی وفایی … وقاری … وقاری طبسی وقاری یزدی وقوعی

میرزا قاضی … ملا محمد امین

وهمی قندهاری باب الهاء هاتفی هلاکی همدانی هلالی شیرازی همت …

طهماسب قلی بیگ

همت مکی همت سیستانی همت کتابدار همت کرمانی همت لاهیجی هوائی

بهروز بیگ … میرزا … خواجه محمد

باب الیاء یتیم یتیم بروجردی یقین کاشی یو… یونسی ابهری

محمود … لطفا … میر یونسی

[illegible]

ابتداء کتاب لطایف الخیال

الالف

نسخه اول

[illegible]

مثنوی نجیبای استرابادی خاص در تاریخ تالیف این کتاب موسوم بلطایف الخیال

بسم الله الرحمن الرحیم

چند این کتاب فرخ فال / گر بود گلستان اهل کمال
این کتابیست پیش صاحب دید / صفحه اش صبح و مطلعش خورشید
از سخنهای گزیده و تر / هست همچون عروس با زیور
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پیش خوبان عاشقان گوید / حرف عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
آنکه او را بوصف حاجت نیست / [illegible]
خواهی از این کتاب تاریخش / شد گل انتخاب تاریخش = ۱۱۰۴

[illegible]

ورای مثنوی

[illegible]

در بحر ملا [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسکه از ... در حسرت ... ‌ ‌ در نظر دارم چو ... چشم ...

از برای سرو ... ‌ ‌ آب ... ز ... گشتم ...

... ‌ ‌ ...

... ‌ ‌ چو ... ‌

[illegible]

گر چه ... پروانه ... پیدا ۲ دست ... پیدا
برق در جان ... ۲ آنکه شمع جلوه ... پروانه ... پیدا
شمع و پروانه ... پیدا ۲ شمع ... جلوه ... پروانه پیدا
... پیدا ۲ شمع ... جلوه ... پروانه پیدا
... از ... بکف ... ۲ ... پیدا
... ۲ ... پیدا

... پیدا ۲ ... پیدا
... ۲ ... پیدا
... ۲ ... پیدا
... ۲ ... پیدا

ای جلوه جان ... پیدا ۲ ... پیدا
... ۲ ... پیدا
دل ... ۲ که ... نقش ... پیدا
... ۲ ... پیدا
نفاق دوستان ... ۲ در رگ ... پیدا
ز قطع ... ۲ ... پیدا
خوش ... ۲ ... پیدا
... ۲ ... پیدا
... ۲ ... پیدا

[illegible]

[illegible]

زبان فهم در بستن نبود حجت ... نبود غیرت عشق بقدر زلیخا را

[illegible]

[illegible]

نصرت
زخود بموج سراب بگذر ... / بیا ضمن چشم آهو ... را
چو نقش ... چشم ... / ... رنگ ... را
[illegible]

واعظ
درست ... / ... را

[illegible]

کلیم
[illegible]

وحید
[illegible]

[illegible]

[illegible]

واعظ

[illegible]

وداعی مشهور: کس بعاده [illegible] حسن [illegible] نگه ∴ [illegible] شکرستان ترا

واقف: [illegible] ∴ کرده [illegible] ترا

لا: [illegible] ∴ [illegible] ترا

[illegible] ∴ خوب [illegible] ترا — سوزنی

[illegible] ∴ [illegible] روی ترا — رقیم

[illegible] ∴ [illegible] روی ترا — لا

میرزا [illegible]: [illegible] کمان تو [illegible] ترا

صاحب: [illegible] ∴ [illegible] ترا

[illegible] ∴ [illegible] ترا

وحید: [illegible] ∴ [illegible] حسن ترا

[illegible] ∴ [illegible] جادوی ترا

[illegible] ∴ [illegible] بوی ترا

[illegible] ∴ [illegible] ترا

شیخ علاءالدوله: چو مگس خویش پیش شهد [illegible] ∴ کشیده اند مگر چهره کوی ترا

اگر چه جور آفاق از تو [illegible] ∴ ز هیچکس نشنیدم نشان کوی ترا

[illegible] ∴ [illegible] ترا — حالت

[illegible] ∴ [illegible] ترا — وحید

سید [illegible]: [illegible] ∴ در لباس [illegible] یوسف پیدا ترا

[illegible] ∴ [illegible] ترا

[illegible] ∴ [illegible] ترا — میرزا بابا قزوینی

[illegible] ∴ [illegible] ترا — میر صیدی

[illegible] ∴ [illegible] ترا — صاحب

[illegible] ∴ [illegible] ترا — قاسم مشهدی

نصرت: [illegible] ∴ [illegible] ترا

[illegible] ∴ [illegible] ترا — بیگانه

[illegible] ∴ [illegible] ترا — مهری

[illegible] ∴ [illegible] ترا — محتشم

[illegible]

وحید — عاشق بود چاره نکند یار درد را / شوئیم با شک چشم خود چهره زرد را
[illegible] وحید

نصرت — [illegible] / [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]

وحید — [illegible] / [illegible] پسند را

صائب — [illegible] / [illegible]
[illegible] وحید

وحید — [illegible] / [illegible]
[illegible]

کلیم — [illegible] / [illegible]
[illegible]

[illegible]

وحید
[illegible] را

طالب [illegible]
[illegible] را

وحید
[illegible] را

صائب
[illegible] را

[illegible]

صائب
[illegible] شمشیر را

وحید
[illegible] را

صائب
[illegible] را

وحید
[illegible] را

[illegible]

[illegible]

وحید [illegible] ٭ حاجت [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

شوکت [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

فصم برکشی دادم بتیغ ادا . شهر سیار دوستی کی ... خویش را

از تو گل کی تو [illegible] ... تا تو آزی آوردی ... خویش را

[illegible]

وحید

[illegible]

سوی آتش ... چون بدون ... [illegible]

[illegible]

ثوی

[illegible]

محتشم

[illegible]

شوکت
تا به رنگت انتظار دیده ... / ... مکتوب را
[illegible]

حکیم ...
[illegible] / ... مکتوب را

قاسم مشهدی
[illegible] / پر دیدن نتوان داد مرا
عیب پیراهن عریان تنم / پر دیدن نتوان داد مرا
شوق بخشیده نهم چند آنم / که بخشیدن نتوان داد مرا

[illegible]

از ناتوانی ضعف تنم را نگه نخفت / کز دیدن نتوان داد مرا
بوسه کنج لب معشوق هم / نچشیدن نتوان داد مرا
زری کمی تماشای خود هم / نرسیدن نتوان داد مرا
گفتگوهای شب معشوق هم / نشنیدن نتوان داد مرا

پای رفتارم از این پاره چون ... / گردش چشم تو گردن ... را
[illegible]

شوکت
[illegible]

[illegible]

صائب نیست تاب عزت ... را / با تغافل ... را

دارد ... را / ... را

عبد الغنی ... را / ... را

... را / ... را

[illegible]

حاجی — دور از تو رقیب [illegible] را ⁂ [illegible] را
از بسکه شده [illegible] : از پا فکنده [illegible] خویشتن مرا
فرصت — هجران که [illegible] را ⁂ چون شمع [illegible] را
[illegible] — روزی [illegible] ⁂ [illegible] را
مهری — [illegible] ⁂ دیگر [illegible] را

شهید — حاصل [illegible] را ⁂ [illegible] را
[illegible]

الف — [illegible] ⁂ [illegible] را

[illegible]

حکیم — [illegible]

[illegible] ⁂ [illegible] را
[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون جام [illegible] ⁂ [illegible] را
وحید — نقش [illegible] ⁂ [illegible] را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غنی صاحب سخن [illegible] ؛ [illegible] روزی [illegible] را

سلیم [illegible] چشم او [illegible] ؛ مردم نشین دیده کسی [illegible] را

وحید [illegible] ؛ [illegible] را

[illegible]

[illegible]

بود از سینه بیرون که موج داغ سنگینت : دلیل راه خود کرد آن دل ... را

چو استعداد نبود کار از ... : مسیحا کی تواند کرد ... را

نظیری — کند از آتش ... : که چشم ... را

[illegible]

وحید — نگاه ... : بود چون ... را

[illegible]

وحید — اگر در دین ... : ... را

[illegible]

چه ... لعل ... : در ... بیاض ... را

... : نمی‌ده خواب گران ... را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون شود پهلوی ... [illegible] ... را

[illegible]

نصرت — [illegible]

وحید — [illegible]

[illegible]

[illegible]

اشک ... [illegible]

[illegible]

ای وحید ... [illegible]

آتشین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جستجوی ... گم ... جوینده را — وحید

[illegible] ... کنده را — منشور

... ستاره را — وحید

... نظاره را

... چشم نظاره را — میرزا ... وزیر

... نظاره را — نجیب

[illegible]

سلیم — با چندین دیده کوه ... ۲ همچون کمان ... [illegible]

[illegible]

صاف دل اگر کلفت ... گرد از کدورت ... [illegible]

آتش حسن تو ... ۲ امتیاز ... [illegible]

[illegible]

... هوای ابر ... [illegible]

[illegible]

ده الف چون [illegible] گر بود ز خاطر [illegible] بکلاه را

ز هیبت [illegible] ما ز قصر [illegible] دیگر کلاه را

محمد شریف [illegible] ضعف تن [illegible] رساندیم [illegible] این ناتوانها

ریب [illegible] که بیرون [illegible] ز خاطر [illegible]

شیخ [illegible] خنیده [illegible] چو بیدلیم جوانها

[illegible] قوی بازو [illegible] توانا [illegible] ناتوانها را

شاپور [illegible] ندیده ام [illegible] را

نظیری [illegible] را

راقم [illegible] همین از دور می [illegible] را

[illegible] چه غم از ناتوانی [illegible] را

نو سیم کربلا [illegible] چو داغ تازه [illegible] سیاهی را — وحید

بگوش [illegible] طپیدنهای دل [illegible] را

مکن ز رنج [illegible] نبود [illegible] آتش [illegible] را

بخط [illegible] سیاهی را

نقش [illegible] ز عیب [illegible]

گر [illegible] سیاهی را

نفس [illegible] حباب [illegible] را

ستم که [illegible] عالم دیگر [illegible] را

نمیشود [illegible] را — حباب

خاک پای تو [illegible] گرد [illegible] را — کلیم

[illegible] ورنه [illegible] را

[illegible] را — وحید

[illegible]

وحید — کی کوشد پریشانی‌های جوان ... ما ... بسکه ... ما
[illegible]

[illegible]

ای دل ... [illegible]

[illegible]

صائب [illegible] ؛ چون آفتاب وقت زوال است پیش ما

صائب: بر اوج اعتبار فلک [illegible] ؛ چون آفتاب وقت زوال است پیش ما

دانا: بالا نمی‌رود [illegible] داغ ما ؛ چون آفتاب [illegible] چراغ ما

[illegible]: [illegible] سنبل [illegible] داغ ما ؛ [illegible] چراغ ما

شیخ [illegible]: [illegible] چشم [illegible] ؛ این بود [illegible] داغ

محمد [illegible]: فارغ [illegible] ؛ حلقه [illegible] ما

حاجی [illegible]: از بسکه خود [illegible] ؛ [illegible] جنگ ما

حیدر: مالیده‌ایم بسکه [illegible] ؛ [illegible] رنگ ما

ملا [illegible]: پنهان بود [illegible] ؛ پیدا [illegible] کمال ما

وحید: عیشی [illegible] ؛ [illegible] کسی [illegible] ما

[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: گرچه [illegible] ؛ نیست [illegible] ما

یک [illegible] قبول ما

الفت

غنی: تو نونهال [illegible] ؛ [illegible] گل [illegible] ما

میرزا [illegible]: [illegible] ؛ هر [illegible] ما

ملا [illegible]: با [illegible] ؛ چون [illegible] ما

[illegible]: با [illegible] ؛ چون کمان [illegible] ما

تأثیر: از [illegible] ؛ این [illegible] ما

شوکت: [illegible] ؛ [illegible] ما

از کمال عشق [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible] جان [illegible]

وحی: جای ما [illegible] ؛ [illegible] ما

غنی: نفس [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: [illegible] بجهان [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: از سینه دل [illegible] ؛ آئینه را [illegible] نظر برده‌ایم ما

عالی: [illegible] ؛ [illegible] ما

صائب: [illegible] چون [illegible] شمع [illegible] ما

شفیع: [illegible] ؛ آئینه را [illegible] ما

میرزا [illegible]: نقد جان [illegible] صرف [illegible] ؛ با وجود نیستی هستیم ما

غنی: [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: چون [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] ما

عطا [illegible]: نقاش [illegible] صورت [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: از دل [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]: نیست [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: [illegible] ؛ همچو شمع [illegible] ما

[illegible]: چون [illegible] ؛ گرچه [illegible] ما

[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] ما

صائب: بر زبان حرف [illegible] ؛ [illegible] ما

میرزا [illegible]: [illegible] نقش [illegible] ؛ [illegible] ما

غنی: [illegible] ؛ چون [illegible] ما

حاصل [illegible] ؛ [illegible] ما

وحید: گفتگوی [illegible] ؛ [illegible] ما

شیدا: [illegible] ؛ [illegible] ما

سعیدا: [illegible] ؛ چون [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible] ما

ما [illegible] ؛ هر [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible] ما

کم [illegible] نقش [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible] ؛ چون [illegible] ما

وحی: کشتی [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible] ما

صائب: [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible] ما

حاجی [illegible]: [illegible] ؛ [illegible] ما

تأثیر: [illegible] ؛ [illegible] ما

غنی: همچو [illegible] ؛ [illegible] ما

میرزا [illegible]: در [illegible] ؛ همچو [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible] ما

با وجود سرکشیها [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible] ؛ [illegible] ما

حق [illegible] ؛ [illegible] ما

وحید: [illegible] ما

غنی: [illegible] ؛ همچون [illegible] ما

[illegible] ؛ کشتی [illegible] ما

شیدا: [illegible] ؛ چون [illegible] ما

[illegible]: در فضای [illegible] ؛ [illegible] ما

شوکت: [illegible] ؛ [illegible] ما

واعظ: [illegible] ؛ [illegible] ما

ظهوری: [illegible] ؛ [illegible] ما

[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] ما

میرزا [illegible]: [illegible] ما

همه معنی ... نقطه ... ۲ در نظر ما گر چه ... جدا ایم ما
وحید — شب ... شمع ... ۲ از ... وصفش ... ها
... شمع ... ۲ گویا ... ها
در — نشنیده ... ۲ چون شمع ... ها
... ۲ ... ها
شوکت — ... ها ... ها
شوکت ... ۲ چون ... ها
غنی — از بس ... ۲ ... ها
... ۲ ... ها
... ۲ ... ها
... ۲ چو شمع ... ها

... از تحیر ... ما کوه ... اگر چه ... ها
میرزا ... — ... ۲ ... ها
... ۲ گفت ... ها
شوکت — رنگ ... ۲ از بس ... ها
... ۲ باشد ... ها
... ۲ ... ها
غنی — ... ۲ زندان ... ها
... ۲ صد ... ها
... ۲ گویا ... ها

[illegible]

میرزا محمد [illegible]
حلقهٔ دام شد از خط چانه ها

نصرت
ز بسکه سوخته شد آه عاشقانهٔ ما ؛ ز دود داغ لاله [illegible] سیاه خانه ها
چراغ خانهٔ [illegible] سیلاب عشق [illegible] ؛ ز موج خیزد از بوریای خانه ها
کشید [illegible] ؛ ز شوق [illegible] کل [illegible] تشنه ها
[illegible] ؛ بس [illegible] آشیانه ها
[illegible] ؛ ز رنگ [illegible] صدای [illegible]
ز نقد [illegible] عالم [illegible] ؛ ز نقد داغ تو گنجیده در خزانه ها
نگاه نرگس [illegible] ؛ ز ضعف [illegible] بهانه ها
که در لطف [illegible] ؛ ز بس [illegible] در [illegible]
کرد نصرت [illegible] ؛ [illegible] نفس [illegible]

قاسم مشهدی
ز ابر دیده [illegible] ؛ چو آب [illegible]

غنی
دل از [illegible] ؛ [illegible]

میرزا [illegible]
ما چو [illegible] ؛ [illegible]

حالت
بسکه [illegible] ؛ [illegible] سینه ها

[illegible]
قدم [illegible] ؛ [illegible] آتشکده ها

مهری
رسانده ایم بمعراج [illegible] ؛ [illegible] مستی ها

شیدا
بجستجوی [illegible] ؛ رسیده است بمعراج [illegible]

نظیری
ادب [illegible] ؛ [illegible] مستی ها

شوکت
چو [illegible] ؛ شده [illegible] مستی ها

وحید
[illegible] ؛ رسیده است بمعراج [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

شوکت
رسیده است بمعراج [illegible] ؛ سواد [illegible] سیاره ها
[illegible] ؛ [illegible]
ز جوش [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] دل
چو نقش پای [illegible] نقش [illegible]

خالص
[illegible] ؛ [illegible]

طالب اربل
هر کجا [illegible] عشق تو پا [illegible] ؛ [illegible]

وحید
بسکه [illegible] ؛ [illegible]
چون [illegible] ؛ [illegible]
ما [illegible] ؛ [illegible]
ما [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

کلیم
[illegible] ؛ [illegible]

واعظ
[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]
بسکه [illegible] ؛ [illegible] نقش پای ها

شفیع
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

محمد [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

سعید [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
آب [illegible] ؛ [illegible]

راقم
چو شمع [illegible] ؛ [illegible]

واعظ
قاصد [illegible] ؛ [illegible] چشم روشنی ها

غنی
تا [illegible] ؛ [illegible]

شیدا
ما کام [illegible] ؛ از [illegible] جستجوی ها

تاثیر
تفقص [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] سیاهی ها

[illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

وحید
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

صائب
[illegible] ؛ [illegible]

وحید
ای [illegible] ؛ [illegible]

قاسم مشهدی
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

صائب
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

میرزا [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

سعیدا
بوی [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

وحید
[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

سعیدا
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

شوکت
[illegible] ؛ [illegible]

حبیب
[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

میرزا [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ز شوق جوهر [illegible] ٭ به تماشای شیشه [illegible] قلقلها

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

بازی [illegible] ٭ گرنه [illegible] قالبها

[illegible] ٭ اگر [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

ای اهل [illegible]

[illegible]

نصرت — میشود [illegible] ❋ [illegible] کشتی [illegible]

صاحب — [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] ❋ [illegible]

وحی — [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] ❋ [illegible]

ناصر علی — [illegible] ❋ [illegible]

وحید — [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] ❋ [illegible]

عنوان — [illegible] ❋ [illegible]

میرزا بیدل — [illegible] ❋ [illegible]

صاحب — [illegible] ❋ [illegible]

شهید — [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] ❋ [illegible]

وحید — [illegible] ❋ [illegible]

محمد قلی سلیم — ای [illegible] ❋ [illegible]

حجت — [illegible] ❋ پس [illegible]

نصرت — طواف کعبه [illegible] ❋ [illegible]

صاحب — [illegible] ❋ [illegible]

رشید — [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] ❋ [illegible]

[illegible] — [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] — [illegible] ❋ [illegible]

صاحب — [illegible] ❋ [illegible]

راقم — ای [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] ❋ [illegible]

[illegible] ❋ [illegible]

صاحب — [illegible] ❋ [illegible]

وحی — [illegible] ❋ [illegible]

محمد طاهر — [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] ❋ [illegible]

شهید — [illegible] ❋ [illegible]

وحید — [illegible] ❋ [illegible]

میرزا داود — [illegible] ❋ [illegible]

راقم — [illegible] ❋ [illegible]

شهیدا — [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] ❋ [illegible]

راقم — ای [illegible] ❋ [illegible]

وحی — [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] — [illegible] ❋ [illegible]

قاسم مشهدی — [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] — [illegible] ❋ [illegible]

نصرت — ای [illegible] ❋ [illegible]

[illegible] — [illegible] ❋ [illegible]

وحید — [illegible] ❋ [illegible]

صاحب — [illegible] ❋ [illegible]

شهید — [illegible] ❋ [illegible]

عنق — ای [illegible] ❋ [illegible]

شور لیلی [illegible] اندیشه طول امل ◦ مده پا چون [illegible] سیلاب [illegible] از دود نها
نهد از پیکر [illegible] ضعیف [illegible] نفس [illegible] ◦ شود افسرده آتش [illegible] کم [illegible] تپیده نها
وحی: ز تماشای خودی [illegible] عالم [illegible] ◦ که ز حیرت [illegible] نمی‌شود از خود رمیده نها
کمی [illegible] نگاری [illegible] ◦ که ز طفل [illegible] غافل [illegible] پیچیده نها
خاموش [illegible] ◦ برون کی [illegible] پیچ [illegible] از گوش [illegible] شنیده نها
فوجی: بلندی [illegible] از پای [illegible] ◦ بر سیلاب [illegible] هزار [illegible]
[illegible]: [illegible] ◦ گنبد [illegible] کوه [illegible]
میرزا [illegible]: اگر چه آتش [illegible] ◦ بود در سایه [illegible] کشیده نها
صائب: [illegible] نفس [illegible] ◦ که از [illegible] برآید [illegible] کشیده نها
وحید: خراب [illegible] ویران [illegible] ◦ او [illegible] شکستن [illegible]
سالک یزدی: دشت [illegible] کوه [illegible] ◦ [illegible] داغ [illegible]
[illegible]: با دل [illegible] تیره [illegible] ◦ ز [illegible] تیغ [illegible]
طغرا: خاک [illegible] ◦ در پناه خاک [illegible] دامن [illegible]

شوکت: زهی [illegible] ◦ پری [illegible] تو [illegible]
کمان [illegible] آتش [illegible] ◦ ز بس [illegible] راه [illegible]
چو مرغ [illegible] ◦ ز [illegible] تو از [illegible] گره [illegible]
میر [illegible]: بجستجوی تو [illegible] ◦ [illegible] ضعف [illegible]

صائب: [illegible] گرم [illegible] ◦ در دل [illegible] آتش [illegible]
در [illegible] خوش [illegible] ◦ [illegible]

از شوق [illegible] ◦ از [illegible] کشیده [illegible]

[illegible]: از نسیم [illegible] تو بر روی [illegible] ◦ چون موج گشته اند روان [illegible]
رهرو [illegible] کعبه کوی تو [illegible] ◦ کاروان گشته اند [illegible]
تو چشم [illegible] ◦ [illegible] مژگان [illegible]
برون [illegible] ◦ [illegible] مقصود تو [illegible]
میرزا [illegible]: افسرده [illegible] ◦ [illegible] آب [illegible]

چون [illegible] چشمه [illegible] ◦ از [illegible] برون [illegible]

میرزا [illegible]: در رنگ [illegible] ◦ [illegible] آینه [illegible] پاره ها
[illegible]: چرخ [illegible] ◦ [illegible] پاره ها
[illegible]: از بس [illegible] موج [illegible] ◦ این [illegible] پاره ها
[illegible]: [illegible] ◦ [illegible] یار ها
میرزا [illegible]: [illegible] ◦ [illegible]

صائب: ای [illegible] چشم [illegible] ◦ [illegible]
شهیدا: [illegible] ◦ [illegible]
شوکت: [illegible] ◦ [illegible] چشم [illegible]
[illegible] ◦ [illegible] خاک [illegible]
[illegible]: [illegible] ◦ [illegible] چشم [illegible]
[illegible]: [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ بوی گل [illegible]

قاسم مشهدی: ای [illegible] ◦ [illegible]

قسم [illegible]

نغمی: چشم [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
میرزا [illegible]: [illegible] ◦ صبح [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
شرفا: [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
شوکت: [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible] خاک [illegible]
طبعی [illegible]: [illegible] ◦ [illegible]
شوکت: [illegible] ◦ [illegible]

[illegible]: [illegible] ◦ [illegible]
صائب: [illegible] ◦ [illegible] نقش [illegible]
[illegible]: [illegible] ◦ [illegible]
[illegible]: جهان [illegible] ◦ [illegible]

صائب: [illegible] ◦ [illegible]

[illegible]: [illegible] ◦ [illegible]

[illegible]: [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]

[illegible]: تا [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]

اسیر: [illegible] ◦ [illegible]

[illegible]: [illegible] ◦ [illegible]
صائب: [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible]: [illegible] ◦ [illegible]

میرزا [illegible]: [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
صائب: [illegible] ◦ [illegible]
شوکت: [illegible] ◦ [illegible]

[illegible] ◦ [illegible]
میرزا [illegible]: [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
شوکت: [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]

میر صیدی — بار آمده قدرت از کشش ... ها : سر در ... ها
ره ... ها : ... ها
بار ده در ... ها : ... ها

حاجی ... : ... ها
... : شمع ... ها

قاسم ... — کوی یار شدم یار ناتوانها : نیست غفلت مرا داده ام ... ها
... : که کرده ام بره تو جان ... ها

فایض ... — چو آمدی بسرم تیغ ... : اگر بکعبه ... ها
... : ... ها

صائب — ... ها
گمشته ... : ... ها

حرف الباء

... ب : ... ب

[illegible]

میر شوقی — با چنان لطف و رویت بر بام چه شتاب ، گفتم به بام برآ که دیدم در آفتاب
مهری — از شبی وصل تو کو [illegible] ، تا تو بر تیغ نگه [illegible] آفتاب
کمالای خجندی — مردمان دیده من در رهت گشتند غرق ، اگر چشم بود تو هم برون [illegible] آب
طغرا — [illegible] ، با وجود اگر [illegible] کشان در آفتاب
— [illegible] آورده برون [illegible] ، [illegible] کرد جگر در آفتاب
میرزا [illegible] — [illegible] ، [illegible] آتش تیغ آب
حسن بیگ — [illegible] ، [illegible]
آذر — [illegible] ، کاروان [illegible]
کمال خجند — در بیابان دیده و دریا رهی [illegible] ، [illegible] تشنگی ای [illegible]
[illegible] — [illegible] ، [illegible]
[illegible] — [illegible] ، آب [illegible]
نصرت — [illegible] ، چون [illegible] آب
میرزا [illegible] حکیم — شب که چشم از [illegible] خواب ، [illegible] آب
کار و کار جهان [illegible] ، [illegible] آب
میر نجات — یار تر [illegible] چو حباب ، موج [illegible] از آب
وحید — [illegible] ، شوخی حسن تو [illegible]
ه — ای [illegible] دیده پر آب ، چون [illegible] حباب [illegible] آب
شیخ [illegible] — [illegible] ، [illegible] آفتاب

وحید — دیده ام [illegible] رخسار تو ، هست [illegible]
باشد [illegible] ، [illegible] در حباب
قاسم مشهدی — [illegible] ، تشنه [illegible] دیده آب
بسکه بزم [illegible] در گرفت ، سیخ [illegible] مرغ کباب
عاقل [illegible] — [illegible] ، چون [illegible] آفتاب

[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
حکیم [illegible] — [illegible] ، [illegible] آب

[illegible] — [illegible] ، [illegible] حباب
[illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] حباب
[illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
قدسی — [illegible] ، [illegible] حباب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
میرزا [illegible] — [illegible] ، [illegible] آفتاب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آفتاب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
میر نجات — [illegible] ، [illegible] گلاب
[illegible] — [illegible] ، [illegible]
شیخ [illegible] — [illegible] ، [illegible] آفتاب
[illegible] ، [illegible] آفتاب

[illegible]

[illegible] — [illegible] ، [illegible] خواب
میرزا [illegible] — [illegible] ، تشنه [illegible] آب
چاره [illegible] ، [illegible] آب
دل [illegible] ، آتش [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، آب [illegible]

[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب
میرزا [illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب

[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب

[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب

ملا [illegible] اصفهانی — [illegible] ، [illegible] آب
غنی — [illegible] ، [illegible] آفتاب
میرزا [illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
حبیب — [illegible] ، [illegible] آب
وحید — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
میرزا [illegible] — ای دل [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] ، [illegible] آب
میرزا [illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
[illegible] — [illegible] ، [illegible] آب
آذر — [illegible] ، [illegible] آب

رافع گرچه گرداب از تماشاییم ما همچون حباب ٭ سیر چشم بی‌بلاییم ما همچو حباب
نادمی قید انانیت گرفتاری کجاست ٭ از نفس زنجیر پاییم ما همچون حباب
گرچه شیشه دیدی از ضعف نفس [illegible] ٭ در شکست خود تواناییم ما همچون حباب
گر نگاه دیده پنهان هیچ بود [illegible] ٭ در نظر هر چند پیداییم ما همچون حباب
فاضل قندهاری زیستن آن کیفیت پیدا نیم ما ٭ چون نگاه خویش بیناییم ما همچون حباب
عارف گفتم از وحدت چه داری آگهی ٭ چشم [illegible] کشاییم ما همچون حباب
هستی ما جلوه [illegible] ٭ یک نفس [illegible] پیداییم ما همچون حباب
نیستی [illegible] ٭ در فنای خویش برپاییم ما همچون حباب
سابق گر نگاه [illegible] ٭ در حقیقت [illegible] ما همچون حباب
قانع از نابود و [illegible] ٭ [illegible] ما همچون حباب
[illegible] ٭ در طلب [illegible] ما همچون حباب
[illegible] ٭ از هوای خویش برپاییم ما همچون حباب
وحی [illegible] ٭ چشم [illegible] ما همچون حباب
سید عبدالله [illegible] ٭ [illegible] همچون حباب
از حباب [illegible] ٭ [illegible] همچو حباب
[illegible] ٭ از [illegible] همچون حباب
وحید [illegible] ٭ [illegible] چو حباب
بجای خویش [illegible] ٭ [illegible] چو حباب
[illegible] ٭ [illegible] چو حباب
عالی هوای خانه [illegible] چو حباب ٭ [illegible] چو حباب
[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] [illegible] ٭ [illegible] آب
عالی [illegible] ٭ [illegible] آب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] آب
وحید [illegible] ٭ چون [illegible] آب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] آب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] آب
[illegible] ٭ [illegible] آب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] آب
میرزا [illegible] [illegible] ٭ [illegible] آب
عالی [illegible] ٭ [illegible] آب
وحید [illegible] ٭ [illegible] حباب
قدسی [illegible] ٭ [illegible] حباب
ناظر [illegible] ٭ [illegible] حباب
عالی [illegible] ٭ [illegible] حباب
وحید [illegible] ٭ [illegible] حباب
[illegible] قدم برون [illegible] ٭ [illegible] چو حباب
[illegible] ٭ اگر هوای تو [illegible] چو حباب
[illegible] ٭ [illegible] چو حباب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] چو حباب
در [illegible] ٭ [illegible] چو حباب

[illegible] در شب [illegible] ٭ [illegible] خواب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
وحید [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] آب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] شراب
وحید [illegible] ٭ [illegible] شراب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] حباب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
وحید [illegible] ٭ [illegible] خواب
[illegible] ٭ [illegible] خواب
[illegible] ٭ [illegible] خواب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] خواب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
وحید [illegible] ٭ [illegible] خواب
[illegible] ٭ [illegible] خواب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] [illegible] ٭ [illegible] حباب
[illegible] [illegible] ٭ [illegible] حباب
[illegible] ٭ [illegible] حباب
[illegible] ٭ [illegible] حباب
[illegible] ٭ [illegible] حباب
[illegible] ٭ [illegible] حباب
وحید [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] [illegible] ٭ [illegible]

میرزا جلال حکیم — در کنار زلف یار شب ٭ هر دو عالم یک کنار شب

خان احمد گیلانی — [illegible] ٭ [illegible]

شوکت — ز بس [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
ز بس [illegible] ٭ [illegible]
گل [illegible] ٭ [illegible]
ز بس [illegible] ٭ [illegible]

میرزا [illegible] — [illegible] ٭ [illegible]

دانش — [illegible] ٭ [illegible]
وحید — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
میر نجات — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] — بهار [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] — [illegible] ٭ [illegible]

راقم — در این گلشن [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] — معیار [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
راقم — [illegible] ٭ [illegible]

وحید — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] — [illegible] ٭ مقصد [illegible]

حرف التاء

میر [illegible] — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] — [illegible] ٭ [illegible]

غنی — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

[illegible]

وحید — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

ور — [illegible] ٭ [illegible]

ور — [illegible] ٭ [illegible]
نصرت — [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] — [illegible] ٭ [illegible]

وحید — [illegible] ٭ [illegible]

ور — [illegible] ٭ [illegible]

میرزا [illegible] — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
میرزا [illegible] — [illegible] ٭ [illegible]

شوکت — [illegible] ٭ [illegible]

ترجیع — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

وحید — [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] شیرازی — [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] گیلانی — [illegible] ٭ [illegible]
عبدالله [illegible] — [illegible] ٭ [illegible]

شوکت — [illegible] ٭ [illegible]
مهدی — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

شیخ [illegible] — [illegible] ٭ [illegible]

[illegible] — [illegible] ٭ آتش [illegible]

سلیم — [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] — [illegible] ٭ [illegible]

واله — [illegible] سوخت
[illegible] سوخت
[illegible] سوخت

رفیع — [illegible] سوخت
رشید — [illegible] سوخت

میرزا داود مستوفی — [illegible] سوخت

وحید — [illegible] سوخت
ودر — [illegible] سوخت
[illegible] سوخت

ودر — [illegible] سوخت

میرزا محسن حکیم — [illegible]

[illegible] — [illegible] سوخت
[illegible] سوخت
[illegible] سوخت
[illegible] سوخت
[illegible] سوخت

[illegible] — [illegible] سوخت
[illegible] سوخت

وحید — [illegible] سوخت
[illegible] — [illegible] سوخت

طالب آملی — [illegible] سوخت
[illegible] سوخت

[illegible] — [illegible] سوخت
[illegible] سوخت

قدسی — [illegible] سوخت
سلیم — [illegible] سوخت

[illegible]

عالی — [illegible] ریخت
[illegible] ریخت

[illegible] — [illegible] ریخت

زاهد — [illegible] ریخت
[illegible] ریخت

[illegible] — [illegible] ریخت

[illegible] — [illegible] ریخت
[illegible] ریخت

[illegible] — [illegible] ریخت
[illegible] ریخت
[illegible] ریخت
ودر — [illegible] ریخت

[illegible] — [illegible] ریخت

[illegible] — [illegible] ریخت
[illegible] ریخت
[illegible] ریخت

ودر — [illegible] ریخت

عاقل خان — [illegible] ریخت
[illegible] ریخت
وحید — [illegible] ریخت

میرزا فصیحی — [illegible] ریخت

فصیحی — [illegible] ریخت
[illegible] ریخت
[illegible] — [illegible] ریخت

[illegible] — [illegible] ریخت
[illegible] ریخت

میرزا [illegible] — [illegible] ریخت

[illegible] — [illegible] ریخت

نصرت — [illegible] ریخت
[illegible] ریخت
صائب — [illegible] ریخت
[illegible] ریخت
[illegible] — [illegible] ریخت

میرزا [illegible] — [illegible] ریخت

میر حیدری
ای که در عشق [illegible]

و له ایضاً
[illegible]

قدسی
[illegible]

رفیعای [illegible]
[illegible]

و له
[illegible]

[illegible]

صائب — هیچ جوینده ز درگاه جهان محروم نیست [illegible] کجاست ⁂ از خوان خانه برد [illegible] کجاست
[illegible] چه ذره بجستیم تو را ⁂ هیچ روشن شد از شمع که جای تو کجاست

شفائی — ای دو عالم ز تو لبریز سراغت ز که گیر ⁂ هر چه جا از تو پر و باز که جای تو کجاست

نظیری — مقصد از دور و سر کجاست آزرده ⁂ صندل [illegible] دهد کجاست
حریف [illegible] دوری خطا رفتن کجاست ⁂ [illegible] خوش [illegible] کجاست
ز فرق تا قدمش هر کجا که می‌نگرم ⁂ کرشمه دامن دل می‌کشد که جا اینجاست
بغیر دل [illegible] نقش و نگار معنی [illegible] ⁂ همین ورق که [illegible] [illegible] اینجاست

واعظ — هر لوح زاری [illegible] فلک ⁂ دستی [illegible] جای تو کجاست

صائب — رخسار از چهره [illegible] بیمار کجاست ⁂ گرد [illegible] [illegible] کجاست
[illegible] صحبت [illegible] ⁂ هر جا [illegible] کجاست
[illegible] [illegible] [illegible] ⁂ [illegible] از سر و بیمار کجاست

نورس — از خرام تو چو دامی که بر اندازد رنگ ⁂ همه کس چشم چه دارم [illegible] کجاست
میر معزالدین — چقدر تو سرو چمن [illegible] ⁂ [illegible] [illegible] کجاست
[illegible] — هر قطره [illegible] ⁂ از شوق [illegible] کجاست

دانش — شام [illegible] حلقه [illegible] کجاست ⁂ صبح [illegible] کجاست
[illegible] ⁂ شعله [illegible] آتش [illegible] کجاست

صائب — بر قصر [illegible] از عالم آب ⁂ که [illegible] نقش [illegible] کجاست

شیدا — هر [illegible] ⁂ [illegible] افتاده [illegible] کجاست

سعود — [illegible] رخساره بهشت گردم ⁂ وز دل [illegible] کجاست

وحید — بالد [illegible] که دور رشته زرین ⁂ [illegible] کجاست
همچون حباب [illegible] آلوده [illegible] ⁂ در آتشم [illegible] کجاست
صائب — دل [illegible] تو بر دو [illegible] ⁂ این شیشه [illegible] کجاست
محمد نورس — دو دری [illegible] بیابان [illegible] ⁂ چاره [illegible] صحرا [illegible] کجاست
احسان — هر غباری که [illegible] ⁂ گرد بادی [illegible] صحرا [illegible] کجاست
بسکه از شوق [illegible] ⁂ [illegible] از [illegible] کجاست
محمد [illegible] — [illegible] صحرا [illegible] کجاست ⁂ [illegible] کجاست
رهم — [illegible] آتش [illegible] ⁂ بسکه [illegible] کجاست
میر [illegible] — بسکه [illegible] ⁂ گرد [illegible] صحرا [illegible] کجاست
[illegible] — خون [illegible] ⁂ [illegible] کجاست
وحی — [illegible] کجاست ⁂ [illegible] کجاست

[illegible] — [illegible] کجاست ⁂ [illegible] کجاست
[illegible] ⁂ عشق [illegible] کجاست

[illegible] — [illegible] کجاست ⁂ آتش [illegible] کجاست

صائب — [illegible] ⁂ [illegible] کجاست
[illegible] — [illegible] ⁂ [illegible] کجاست

صائب — [illegible] کجاست ⁂ [illegible] کجاست
[illegible] ⁂ [illegible] کجاست

[illegible]

[illegible] — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

[illegible] — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

[illegible] — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

[illegible] — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

[illegible] — [illegible] ⁂ چون سبزه [illegible] پیداست
[illegible] — [illegible] ⁂ معنی [illegible] پیداست

[illegible] — [illegible] پیداست ⁂ [illegible] پیداست
[illegible] ⁂ [illegible] پیداست

میر [illegible] — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست
[illegible] ⁂ [illegible] پیداست
نصرت — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست
وحی — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

[illegible] — [illegible] ⁂ [illegible]

وحید — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

نصرت — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

صائب — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست
احسان — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

حامد — [illegible] پیداست ⁂ [illegible] پیداست
[illegible] — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

صائب — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست
اسیر — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست
آذر — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست
[illegible] ⁂ [illegible] پیداست
وحدت — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

[illegible] — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

وحید — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

الفت — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

[illegible] — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

صائب — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست
[illegible] — [illegible] ⁂ [illegible] پیداست

چون نقش پای شمع دیگر روی ما نگرد * این هم گل بلندی اقبال ... است
ظهوری — بر روی ... تو آن ... غمش * خون ... ز رنگ ... است
نظری — بر چهره ... حقیقت ... پرده * چرم نگاه ... است
... — پا در ... که ... خوش ... * عالم خراب کرده ... است
الفت — چون ... که ... پرسم ... * ... این ... است
صائب — خواهش ... در ... خواب * ... خواب ... است
... از ... * میشود ... کسی از ... روی ...
... — ... آرزو ... * ... نگاه ... است
الفت — ... * زلف ... میا ... است
... — ... کمند ... * نشان ... است

میرزا ... — در ... افتاد ... شد کمال * ... است
همچو غنچه ... * هر کجا ... است
راقم — ... * ... است
... حکایت ... * ... است
... * ... است
... انجام ... * ... است
... * چندی ... است
... تسبیح ... * ... است
... * ... است

نصرت — ... * ... است
... — ... * ... است
سلیم — ... * ... است

در چشم ... * ... است
در ... * ... است
وحید — ... * چون شمع ... است

راقم — ... * ... است
... * ... است
... * ... است

... — ... از عشق * ... است
قدسی — کی ... * ... است

شیخ ... — ما در این ... نشستیم * ... است
حضرت — ... * چون ... نظر است
و ... — ... * ... است

قاسم ... — ... صحرای ... است * سوی ... است

و ... — ... * ... است
... — ... چشم ... * ... است
دانش — ... * ... چشم ... است
وحید — از چشم ... * ... است

میر ... — ... * ... است

وحید — ضعف ... * ... شکست ... است
ناثر — ... * زلف ... است
وحید — صدای ... * ... است
میرزا ... — ... * ... است

وحید — از ... * ... است
... — ... * چشم ... است

... — ... * چشم ... است
... — ... * ... است
... — ... * ... است
... — ... * چون شمع ... است

... — ... * ... است
... — ... * ... است

... — ... * چون ... است
... * ... است

زردی ... — ... * ... است
... * ... است
... * ... است

... — ... * ... است

وحید — ... * ... کس ... است
... عطار — ... * ... است
صائب — ... * ... است
دانش — ... * ... است

ناثر — ... * ... است
... * ... است
... — ... * ... است

سبل قمی — این زلف ... * ... است
سلیم — ... * ... است
... * ... است
... — ... * ... است

میر ... — ... * ... است

... — ... * چشم ... است
... * ... است

... — ... * ... است

... (margin note) ...
...

نظری — ... * هر کجا ... است
... — ... * ... است

آن می که کاسهٔ سر منصور جام اوست * افسرده زباده‌های [illegible] ماست

دانش — عکس صورت جدا از شخص و دور از معنی است * از تو نزدیک دوری تا نگاه ماست

ما را اشاره کند و نمی‌شنویم * ابروی او کلید در گفتگوی ماست

فیض — ندارد پرده خورشید فاش * همه کوتاهی از بینایی ماست

صائب — صحبت نیکان [illegible] * [illegible]

[illegible]

دل اینجا [illegible] * [illegible]

[illegible]

نظیری — [illegible] * [illegible]

وحید — بال [illegible] * [illegible]

[illegible]

ناصر علی — جلوه هر کس پای دل ... ॥ این پریشان پیکر ... [illegible]

تاثیر — زنده از مضمون ... شعر ॥ نقش ... [illegible]

وحید — یکسو ... ॥ هر سو ... [illegible]

[illegible]

صائب — از ... ॥ ... [illegible]

[illegible]

وحید — [illegible]

ساطع — [illegible]

[illegible]

کلیم — [illegible]

[illegible]

فیضی — [illegible]

[illegible]

غیاثای حلوایی — [illegible]

میرزا ... — [illegible]

تحکم کرده ... ॥ ... [illegible]

روشن ... ॥ آب ... [illegible]

واعظ — [illegible]

میرزا رضی — روشنی ... ॥ ... [illegible]

صائب — [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن ... ॥ ... [illegible]

یارب بکجا ... ॥ هر جا که ... [illegible]

کافر ... ندانم ... تو را

دردل کدام ... کرده است

حسن شاه — امشب ... ॥ ... [illegible]

[illegible]

وحید — [illegible]

میرزا جلال — [illegible]

دانش — [illegible]

تجلی — [illegible]

صائب — [illegible]

نیست چون ... ॥ ... [illegible]

فیضی — [illegible]

صائب — نقش ... ॥ ... [illegible]

ادا — [illegible]

وحید — [illegible]

واعظ — [illegible]

رفیع — [illegible]

سامی — [illegible]

مجذوب — [illegible]

رشید — [illegible]

میرزا ... — [illegible]

جلال — [illegible]

جامی — [illegible]

[illegible]

میرنجات آسمان بر فرق عالم ... آتش ... دود ... [illegible] ؛ [illegible] وحید

[illegible] خورشید ... [illegible] ؛ ... [illegible] ضیاء

[illegible] ... الفت

[illegible] ... وحید

[illegible] ... شیخ [illegible]

[illegible] ... وحید

[illegible] ... صایب

[illegible] ... میرزا [illegible]

[illegible] ... وحید

[illegible]

غنی روزی ... [illegible] ... کرده است

[illegible] ... کرده است

[illegible] ... کرده است ؛ ... [illegible] ... کرده است سلیم

[illegible] ... صایب

[illegible] ... کرده است

[illegible] ... سلیم

[illegible] ... صایب

[illegible] ... شوکت

[illegible] ... وحید

[illegible] ... سلیم

[illegible] ... صایب

[illegible] ... صایب

صائب — ... در ره از گرد ... / تیغ ... [illegible]

نصرت — ... تا ... / خویش ... [illegible]

شوکت — ره ... گلستان ... شده است / جاده از جلوه ... گلچین ... شده است
... / ... شده است

وحید — چنانکه رنگ ... باده ... / ... [illegible]

میرزا ... — داغ عشق از دل ... / ... آمده است

راقم — ... / ... آمده است

نصرت — آن دیده ... / ماند داغ ... یکبار ماند است
... / ... مانده است
... / ... مانده است

... — سیل اشکم گریه‌ای در دامن صحرا زده است / ... زده است

لا — نیست تنها دام از رنگ ... / ... زده است

صائب — ... / ... زده است

آقا ... — ... / بهار ... زده است

لا — جاده ... / ... شده است

قاسم مشهدی — ... / ... مانده است

میرزا ... — ... / ... مانده است

صائب — ... / ... مانده است

الفت — ... / ... مانده است

وحید — هر که ... / ... کرده است

در — ... / ... [illegible]

ناظر — ... / ... کرده است
... / ... کرده است
... / ... کرده است
... / ... کرده است

قاسم مشهدی — ... / ... کرده است

آرزو — ... / ... کرده است

وحید — ... / ... بوده است

صائب — ... / ... بوده است

ور — ... / ... بوده است

صائب — ... / ... بوده است

وحید — ... / ... بوده است

راقم — با خویش ... چشم ... / ... بوده است

صائب — ... / ... بوده است
... / ... بوده است

ظهوری — ... / ... بوده است

وحید — زندگی در عشقبازی ... / این طلسم بسته ... باطل بوده است

— انگبین ... / ... آلوده است

زاهد — ... / ... نموده است
... / ... نموده است

وحید — ... / ... شنیده است
... / ... دیده است
... / ... دیده است
... / ... چیده است

ور — ... / ... شنیده است

سلیم — ... / ... پوشیده است

لا — ... / ... دیده است

نجفی — ... / ... دیده است
... / ... دیده است

راقم — ... / ... [illegible]
... / ... [illegible]

... — ... / ... [illegible]

صائب — ... / ... [illegible]

... — ... / ... [illegible]
... / ... [illegible]

کلیم — ... / ... [illegible]

میرزا ... — ... / ... [illegible]

... — ... / ... [illegible]

کلیم — ... / ... [illegible]

مائل: جا که کند ملامت عاشق [illegible] ز آنگونه که گه روی تو را آفریده است

وحید: [illegible]

صائب: خود بین [illegible] ای فسرده [illegible] کشیده است

دانا: چشم [illegible] طفل [illegible] دیده است

آذر: [illegible] رشته [illegible] پیچیده است

[illegible]

آذر: [illegible]

وحید: [illegible]

دانا: [illegible]

شوکت: [illegible]

صائب: نفس [illegible]

صائب: [illegible]

[illegible]

صائب: [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible]: [illegible] ز سنگ [illegible]

صائب: [illegible]

سلیم: [illegible]

وحید: [illegible]

مخفی: [illegible]

واقف: [illegible]

شوکت: [illegible]

مهدی: [illegible]

تاثیر: [illegible]

واقف: [illegible]

شوکت: [illegible]

تاثیر: [illegible]

صائب: [illegible]

کر [illegible]

وحید — [illegible] نقصان [illegible] / [illegible]

[illegible]

فروغ حسن [illegible] / چراغ خانهٔ آئینه آب است

آذر — پریشان [illegible] / [illegible]

غنی — شود معلوم [illegible] / [illegible]

دلم [illegible] / چراغ خانهٔ آئینه آب است

[illegible]

صائب — جان من این خشت [illegible] ۲ در این [illegible]
[illegible] — کر صنوبر [illegible] ۲ [illegible]

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ چشم حیرت [illegible]

وحید — [illegible] نقش [illegible] ۲ [illegible]
اثر — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
ناظم — نقاش [illegible] ۲ [illegible]

واعظ — [illegible] ۲ [illegible]
صائب — [illegible] ۲ [illegible]
راقم — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — چشم [illegible] ۲ دیده [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
وحید — چشم [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]

[illegible]

صائب
از دو دنیا پای بیرون در پی کار تو نه * کعبه و دیر ... نقش قدم ... [illegible]
تا قدم ... نظر ... [illegible] * با وجود ... [illegible]
همتواری طوع ... [illegible] * گرد ... [illegible]
نیست آهوی رم کرده ... [illegible] * کز نظاره ... [illegible]

مشفق کاشانی
عمرم ... [illegible] * ... [illegible]
سر تا پا ... [illegible] * این ... گل ... [illegible]

واعظ
بر چهره ... [illegible] * ... [illegible]

نجیب
... [illegible] * که گل ... [illegible]

میر رفیع
... [illegible] * ... آتش ... [illegible]
عذرای ... [illegible] * که این آتش ... [illegible]

... [illegible]
از گریه ... [illegible] * چشم ... [illegible]

صائب
این بار جنون ... [illegible] * همچون ... [illegible]

میرزا ...
در ... [illegible] * از خلق ... [illegible]
از بیم ... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
آن ... [illegible] * از ... [illegible]

وحید
تا دور ... [illegible] * این ... [illegible]

... [illegible]
بر روی ... [illegible] * در دل ... [illegible]
این گل ... [illegible] * از ... آتش ... [illegible]

... [illegible]
از روی ... [illegible] * در ... [illegible]
از نور ... [illegible] * در پای ... [illegible]
تقویم ... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
چرا ... [illegible] * ... [illegible]
زلف ... [illegible] * بسیار ... آفتاب ... [illegible]

نعیما
چشم ... [illegible] * ... [illegible]

وحید
این ... [illegible] * ... زندگی ... [illegible]

صائب
این ... [illegible] * محتاج ... [illegible]
... [illegible] * در ... فصل ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

صائب
... [illegible] * ... [illegible]

اما
هر ... [illegible] * چند ... [illegible]
... [illegible] * دارم ... [illegible]

شیدا
من ... [illegible] * ... [illegible]

میرزا ...
... [illegible] * ... [illegible]
... [illegible] * چون ... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]
پا ... [illegible] * ... [illegible]
از بسکه ... [illegible] * ... [illegible]

شیدا
... [illegible] * دل ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * از بسکه ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

اعجاز
... [illegible] * از ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * مانند ... [illegible]

وحید
عالی ... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
از ... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
چه ... [illegible] * ... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

شیدا
ای ... [illegible] * ... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * ای ... [illegible]

... [illegible]
نور ... [illegible] * هر چه ... [illegible]

وحی
... [illegible] * ... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * از ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]
عالم ... [illegible] * ... [illegible]

واعظ
... [illegible] * مانند ... [illegible]

میرزا ...
... [illegible] * ... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
از ... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

وحی
خون ... [illegible] * آتش ... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]
... [illegible] * چون ... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] * ... [illegible]

وحی
... [illegible] * ... [illegible]

نیست غیر از رنگ ساقی [illegible] ۲ [illegible]

[illegible]

نصرت

[illegible]

میرزا [illegible]

[illegible]

نصرت

[illegible]

راقم

[illegible]

وحید

[illegible]

شفائی

[illegible]

فیاض

[illegible]

وحید

[illegible]

وحی

[illegible]

کشتن عشاق آیین تو [illegible] ۲ خون عشاق [illegible]

[illegible]

صائب

[illegible]

وحی

[illegible]

میرزا [illegible]

[illegible]

راقم

[illegible]

نظری

[illegible]

وحی

[illegible]

[illegible]

قدسی

[illegible]

وحید

[illegible]

کلیم

[illegible]

سامی

[illegible]

اسیر

[illegible]

صائب

[illegible]

دانش

[illegible]

وحید

[illegible]

کلیم

[illegible]

الفت

[illegible]

شاپور

[illegible]

مسیحای کاشی

[illegible]

میرزا داراب — چشمش ز خیره نظر بر رخ جانان کردن ، تیشه بر صورت شیرین ز فرهاد است

سلیم تهرانی — [illegible] ، چو ز جانان [illegible] افتاده است
صائب — زود رنجیده شود [illegible] کار کند ، چون قلم [illegible] ز بیان افتاده است
غفلت [illegible] ، خورد [illegible] افتاده است
وحید — چه عجب گر [illegible] نظر ، صورت چینی [illegible] افتاده است

میر معز — غم به هر جا که بود بر سر ره [illegible] ، چکنم خانهٔ من بر سر ره افتاده است

عالم — از دم گرم [illegible] ، [illegible] نقش [illegible]

امیر خسرو — زلف [illegible] شکسته [illegible] ، کز سرو بلند او فتاده است

صائب — [illegible] ، [illegible] آب

ملا عبدالرحیم کشمیری — چو خط مضمون [illegible] ، داغ [illegible]
وحید — [illegible] ، نقش های [illegible]
تجلی — [illegible] ، [illegible]
آذر — [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]

غنی — معنی صاف [illegible] ، [illegible] نهان [illegible]
[illegible] ، [illegible]
شوکت — سرو بالای تو [illegible] ، نقش پای تو [illegible]

ناصر علی — فروغ روی که دل انجمن افروخت ، که پر گره [illegible] افتاده است
سروری — [illegible] بدنام [illegible] ، چو جاده [illegible] افتاده است
به غیر جان [illegible] ، [illegible] افتاده است

میرزا ملک مشرقی — اگر [illegible] چمن [illegible] ، که چون [illegible] بهار [illegible]
صائب — [illegible] ، [illegible]

اشرف مازندرانی — چو گل [illegible] ، در [illegible]
واعظ — [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]
در — [illegible] ، [illegible]
صائب — چشم [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]

راقم — [illegible] ، [illegible]
وحید — [illegible] ، [illegible]
واعظ — [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]

صائب — [illegible] ، [illegible]
در — [illegible] ، [illegible]

کمال اسماعیل — این خانه [illegible] ، [illegible]
وحید — [illegible] ، [illegible]

نیز ما

[illegible] ، پیش [illegible]

[illegible] ، [illegible]
نظیری — [illegible] ، [illegible]
[illegible] — [illegible] ، [illegible]
صائب — از باده [illegible] ، [illegible]
نجات — [illegible] ، [illegible]

میر صیدی — [illegible] ، [illegible]

صائب — [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]

احمد بیگ — [illegible] ، [illegible]

صائب — [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]
وحید — [illegible] ، [illegible]

میرزا [illegible] — [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]

میرزا [illegible] — [illegible] ، [illegible]

صائب — [illegible] ، [illegible]

در — [illegible] ، [illegible]
نظیری — [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]
صائب — [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]
وحید — [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]
نوعی — [illegible] ، [illegible]
صائب — [illegible] ، [illegible]
[illegible] — [illegible] ، [illegible]
ظهوری — [illegible] ، [illegible]

میرزا فصیحی — [illegible] خویشتن را ، [illegible]

صائب — [illegible] ، [illegible]
آذر — [illegible] ، [illegible]

قدسی — [illegible] ، [illegible]
[illegible] — [illegible] ، [illegible]

پی غلطان نمی بوار بر و ٭ شیر این شیر خس کند دست

تاثیر رقیب پیچ و دو ابلیس با روز بلاست ٭ هزار دشمن و یک دوست چند دشمن است

واله بحوران بهر تنگم بحر یادم ٭ که عمرهاست از دل بیچ خورشید است

ملا ناظم افتادگی تو ز کرشته فیضی ٭ گر آب بیچ دور ز هیچ بلند است

صائب با خانه بدوش چکید خانه خرابا ٭ این موج از سیل نفیخ بکند است

واله این هستی ... پیر قفس بود است ٭ همچشم زمن ز علام تو بود است

حاجت ... ز نخل تنها ٭ یکجا ... این ... بود است

فیاض بر هر ره ... ٭ آتش ... از ... دود است

وحید نعمی مسجد کهف کاکل ... ٭ قیامت ... است

واله بحاک ... اند کرنفسادرات ٭ با ... سیل ... کل ... است

مشفق دل پاره زد و چاک کرده ٭ در دل قطره چه با بود است

صائب حاصل دولت دنیا همه غفلت بود است ٭ پرده خواب است ... ابرو ... بود است

ملا محمد سعید سیاه ... حکر بود ... ٭ ز دل ... بر ... ز ... است

ملا رضی سرخی ... ز ... ٭ آتش ... ملا محمد ... است

صائب ز ... ٭ ... خوب است

در ... جای ... ٭ همچو ... است

شوکت از پیچ و تاب هجران تو کردیم ٭ بند نمود علس هیچ ... بلند است

محمد ابراهیم نکرفته ... روی تو جای دگر آرام ٭ از شرم تو رنگ از رخ ... است

تاثیر روشن ... تصور تو اگر ... ٭ از روز ... بلند است

چون ... عالم ... ٭ چند ... است

صائب مار از ... وصل ... تو ... ٭ تا ... قاصد ... است

کم ... آهوی ... ٭ ... چشم تو ... است

وحید از ... ٭ ... سر ... است

مهری گر دست برون ... رازو ما ٭ خط ... است

کلیم دانا ... نقطه روی تو ... ٭ ... است

بیگانه تیره بختی ... است ٭ ... خورشید است

سروری عذر ... خلق ... ٭ ... است

شریف قناد پر ... دلیر ٭ ... است

صائب ... چون ... ٭ ... است

... نظاره ... است

شوکت در شام غم عشق ... است ٭ کز نقش ... است

در ... عقده ... ٭ قفل ... کلید است

هر موی تو ... پری ... ٭ ... صبح ... است

کلیم ... چشم تو ... ٭ ... است

... نامه ... ٭ ... است

میر معصوم با حرف ... ٭ ... نقش ... است

آقا رضی خط تو بنظاره قسم ... است ٭ چشمی ... است

پیغام ... کاه ... ٭ خار ... است

شریف قناد ... نویسد است ٭ ... است

شیخ نظامی در ... است ٭ ... است

وحدت نقش ... یار است ٭ ... است

حاجی محمد بار ... گردید است ٭ ... گردید است

شکفته ... ٭ از ... بهار است

محمد وحید چون ... ٭ ... است

ملا ناظم دلم از ... نشنید است ٭ از ... نشنید است

وحدت ... ٭ ... گل ... است

نام ... ٭ ... نشنید است

غنی ... ٭ ... تسبیح ... است

ملا محمد ... ٭ ... نشنید است

صائب ... ٭ ... است

وحید ... ٭ ... نظاره ... است

... ٭ ... است

وحید مقصود ... ٭ ... کل ... نشنید است

آصف تو ... ٭ ... است

صفی ... ٭ ... پیدا است

صائب این ... ٭ ... نگار است

صائب ... ٭ ... است

مسعود ... ٭ ... دیوار است

واله ... ٭ ... دیوار است

ملا ... ٭ ... بسیار است

این ... ٭ ... پیدا است

وحید دام ... پوشید است ٭ ... است

... ٭ ... است

... ٭ ... دیوار است

... ٭ ... است

لسان ... ٭ ... است

صائب ... ٭ ... است

دیده ... ٭ ... است

صائب ... ٭ ... است

... ٭ ... است

... ٭ ... است

اسیر ... ٭ ... بهار است

میرزا ... ٭ ... است

وحید — شهرت نشد اگر [illegible] ... چون [illegible] گرد رهِ جاده یار است
میر رضی — [illegible] یا رب مبادا ... بکام من گر بود روز کار است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] نفس بهار است

میرزا [illegible] — ما بنده خدائیم [illegible] ... گر راست [illegible] صاحب [illegible] است
وحید — بیگانه را در دل [illegible] ... آئینه در [illegible]
تجلی — چون [illegible] پنهان [illegible] ... در قطره قطره [illegible] پیکان [illegible]
صائب — مجنون [illegible] ... بدگردن خلایق [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است

میرزا [illegible] — با او شب [illegible] تیره روزان ... چون چشم [illegible] گشته تار است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
نعمی — [illegible] ... قدم [illegible] پرون [illegible] است

صائب — از [illegible] فیض [illegible] ... [illegible] بسیار است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
حکیم [illegible] — [illegible] ... [illegible] است
وحید — [illegible] ... [illegible]

[illegible] — اندکی [illegible] ... [illegible] بسیار است
نطقی — [illegible] ... شمع [illegible] بسیار است
[illegible] — [illegible] ... [illegible]

مجذوب — [illegible] ... چو کار [illegible] بسیار است
شوکت — [illegible] ... [illegible]

صائب — حضور [illegible] ... [illegible] بسیار است
[illegible] — [illegible] ... [illegible]
[illegible] — [illegible] ... [illegible]
وحشی — [illegible] ... [illegible]
میرزا [illegible] — [illegible] ... [illegible]
وحید — [illegible] ... چو جام [illegible]
حاتم [illegible] — [illegible] ... [illegible]

افغ[illegible]

صائب — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible]
نعمی — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible]

وحید — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible]
[illegible] — [illegible] ... [illegible]

آقا [illegible] — [illegible] ... [illegible] است
حاتم [illegible] — در لباس [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible]
میرزا [illegible] — [illegible] ... [illegible]
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible]
[illegible] — [illegible] ... [illegible]
واعظ — [illegible] ... [illegible]
زلالی — [illegible] ... [illegible] است
ایما — [illegible] ... [illegible]
صائب — [illegible] ... [illegible] است

صائب — [illegible] ... [illegible] است
ایما — [illegible] ... [illegible] است
صائب — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — خلق را [illegible] ... [illegible] است

مهدی — طفل اشکم [illegible] در نظر است ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
صائب — دولت [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است

[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
واثق — [illegible] ... [illegible] است
نعمی — [illegible] ... [illegible] است

میرزا [illegible] — [illegible] ... [illegible] است
صائب — [illegible] ... [illegible] است
[illegible] — [illegible] ... [illegible] است
بیگانه — [illegible] ... [illegible] است

نیست چندین ... حادثه ... [illegible]
نشود کس ... در شمار ... [illegible]
بی تعلق ... سبکبار ... [illegible]
کلیم — بر زبان ... [illegible]
وحید — ... [illegible]
غنی — آب ... خوب ... [illegible]

صائب — [illegible]

[illegible]

صائب — [illegible]

[illegible]

صائب — [illegible]

[illegible]

عشق ... [illegible]
چند ... [illegible]
... [illegible]
دیده ... [illegible]
نیست ... [illegible]
شور ... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب — [illegible]
وحید — [illegible]

[illegible]

کلیم — [illegible]

[illegible]

میرزا ابوالقاسم — [illegible]

[illegible]

وحی — [illegible]
کلیم — [illegible]

[illegible]

نوعی — [illegible]

[illegible]

به احوال رخ یار نقش بر آب است ۲ نمود عکس ... در نگه درست
بود همیشه ... ۲ بحالتی ... نقش ... درست
[illegible]
چو ... ۲ [illegible]
[illegible]
[illegible]
که نقش ... درست
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در خموشی ... شمع را در پرده فانوس ...
در لگن پیکار نگیرد قرار ... ۲ هر ... مقصد ... است
ما ز نظر بازی نه سیمای یکیست ۲ در جام ... تماشای یکیست
مجنون ... ۲ ... رمیدن آهوی یکیست
اسیر دام ... بگو چه چاره کنم ۲ ...
[illegible]

[illegible]

از خیال منتظرم در ره شوق ۲ که اگر زود بیایی دیر است

از خیال منتظرم در ره شوق ۲ که اگر زود بیایی دیر است

گره کار عشق تدبیر است ...
[illegible]

[illegible]

غیاثای حلوائی — گفتم همین بهانه ... صد دم ... [illegible]

صائب — [illegible]

قدسی — کوتاه ... [illegible]

طالب املی — [illegible]

وحید — [illegible]

میرجلال ... — [illegible]

[illegible]

نارسیدن

سلیم — چو شعله گرم درآمد چو گل ز ناز نشست ❊ چراغ باده به بزم [illegible] آفتاب نشست

وحید — [illegible] ❊ [illegible] نشست

اعجاز — [illegible] ❊ [illegible]

وحید — [illegible] نشست

کلیم — [illegible] ❊ [illegible]

قاسم مشهدی — [illegible] ❊ [illegible] نشست

غنی — [illegible] ❊ [illegible] نشست

[illegible] ❊ [illegible] نشست

[illegible] ❊ [illegible] نشست

صائب — [illegible] ❊ [illegible] نشست

نوعی — [illegible] ❊ [illegible]

واعظ — [illegible] ❊ [illegible]

اسیر — [illegible] ❊ [illegible] شمع

واعظ — [illegible] ❊ [illegible] شمع

وحید — [illegible] ❊ [illegible]

دانش — [illegible] ❊ [illegible]

[illegible]

۱۰۱

شوکت
نگاهش دردم از نظاره بشکست ✱ که غنچه در نظرم قیمت [illegible] شکست
سید عبدالله
قطع پیوند [illegible] ✱ شمع چون [illegible] شکست

وله
ذخیره [illegible] ✱ که خرج کنج [illegible] شکست
میرزا [illegible]
مجلس [illegible] ✱ چو [illegible] شکست
تاثیر
کعبه کوی عزیزان [illegible] ✱ این [illegible] شکست
میر [illegible]
دو [illegible] ✱ قلزم [illegible] شکست

سید عبدالله
زلف تو [illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست

وحید
برنگ غنچه [illegible] ✱ [illegible] شکست

وله
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست

قاسم مشهدی
اگر [illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست

نصرت
[illegible] ✱ [illegible] شکست

میرزا [illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست
شمع [illegible] ✱ [illegible] شکست
وله
[illegible] ✱ [illegible] شکست

وحید
بس هیچ [illegible] ✱ [illegible] شکست
صائب
از [illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست

وله
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
الفت
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست

وحید
دل [illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست

وحید
[illegible] ✱ [illegible] شکست
وله
[illegible] ✱ [illegible] شکست

[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست

[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست

وحید
نگس [illegible] ✱ [illegible] شکست
میرزا [illegible]
[illegible] ✱ از بس [illegible] شکست

فایز
مستی چشم تو [illegible] شکست ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
سایا
[illegible] ✱ [illegible] شکست
قاسم مشهدی
[illegible] ✱ [illegible] شکست

وحید
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست

[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست

وحید
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست

[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست

حجت
بستن [illegible] ✱ [illegible] شکست
ملا [illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست

[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست

وحید
[illegible] ✱ [illegible] شکست

صائب
دل [illegible] ✱ [illegible] شکست

وحید
[illegible] ✱ [illegible] شکست

[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
وحید
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست

[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
تاثیر
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
[illegible] ✱ [illegible] شکست
میرزا [illegible]
[illegible] ✱ [illegible] شکست

[illegible]

[illegible]

[illegible] شکست

چو گل شکفته شود [illegible] / ندانم این دل [illegible] شکست

طلسم قطع تعلق تمام [illegible] / [illegible] شکست

چنان [illegible] خویش [illegible] / [illegible] شکست

[illegible]

[illegible] شکست

[illegible] / [illegible] آبله در رنگ [illegible] شکست

دل ز عشق [illegible] از دم مسیحا [illegible] / شیشه [illegible] شکست

[illegible] / [illegible] شکست

وحید

[illegible] / [illegible] شکست

[illegible]

حیف لبی [illegible] / دل ما تو [illegible] از زلف [illegible] شکست

وحید

گلاب شیشه

[illegible]

حیف لبی [illegible] / دل ما تو [illegible] از زلف [illegible] شکست

وحید

گلاب شیشه [illegible] / [illegible] شکست

[illegible]

صائب — رنگ صحرای وجود از قطع ره بی‌حاصل است ٭ این بیابان هر کجا قطع شد از روش نیست
مهدی — خود چنین نیم اگر خانه و دیوار بلند ٭ آینه گر از تو دور از تقابل است
سلیم — در سر گرمی ز الفت آب چندان نیست ٭ آسمان را ز دو رنگی شد هر چه سنگ است

شوکت — خال رخسارش سپند آتش رنگ گل است ٭ چین زلفش از نگاه صبح بوی سنبل است
جز پریشانی نمی‌بیند از او خیره نگاه ٭ عقده‌ی زلف تو چندان پیچ تا کم سنبل است
میرزا محمد — معنی تمکین ز طبع ما ز خود شستگی است ٭ شاخ گل از بار معنی سر به زیر ...
میرزا داود — با دل آشوب ما آن سنگدل معشوق را ٭ پیچش ابرو ز زلف حلقه‌ی دام گل است
شیدا — دست لطف سحاب رحمت کند ٭ وقت خوش غنچه وا کند هنگام ...
دانش — با تکلف نیست تا مشاطه هر جا زلف ٭ زلف آن رخ شانه‌ی زر دست ...
لا — یارب چه کرده‌ایم که محصول ما تک است ٭ این تیغ زهر داده‌ی ما نیش ...
میرزا ابوالحسن قمی — پستی گزین که پله‌ی تیر ز اوج ٭ در چشم ... برقی ...
صائب — استاد گیتی صیقل اندیشه را ٭ روشنگر جمال معانی تامل است
تمیز — گشت در دل بود از پهلوی تهی دستی ٭ در صف جمعیت گیرد قفلت
بعید گوش تو هنگام تکلم ٭ که صبر در به رو بکلید قفلت

صائب — قدر خاک افتاده را آشنای ... ٭ نقش پا که راه را ...
وحید — به چشم اهل نظر شب هم ... ٭ در خار گلش تصویر ...

وارد — دل صاف رهرو چو آب روان ٭ که با قطار ... گل است

مهدی — گریه بر بوقلمونی ساخته بهر نظام ٭ سکه تا گم کار خیابان گل است
میرزا ... — بس گریه‌ام ... چکد خون ... ٭ از دم تا بدل ... خیابان گل است

میرزا ... — عیان به هر نظر مشکلم ... ٭ چه جذبه است ... خون ...
صائب — فغان دیده چو ... ٭ و گر نکوه مقصود در کنار ...

وارد — دل نمی‌شود نظر بستن ز جهان ٭ چو چشم ره قفس ...
نصرت — هر که ... ٭ ...
وحید — شکوه نتوان ... ٭ این گلی است ...

صائب — دیده بیدار دل آیینه دار ... ٭ جاده را از راستی ... کنار ...

وارد — با کمال ... ٭ زنده از دریا ...
نصرت — بر رخ جانان نظر نتوان ... ٭ ... چشم ... غافل ...

میرزا ... — ... ٭ کلید قفل ... قفلت
... — ازیچ و تاب فکر ... ٭ مطلع ...

... — در ملک حسن ... ٭ در مجلس ...
وحید — کسی که ... ٭ چو نقطه ...
سلیم — در کوره ... ٭ ...
شمع حسن ... ٭ ...
آیینه ... ٭ ...
الفت — ... ٭ ...
نظیری — ... ٭ ...

وحید — تو نور ... ٭ ...

گریه بر

مهدی — گریه بر بوقلمونی ساخته بهر نظام ٭ سکه تا گم کار خیابان است
وحید — داغ فراق ... ٭ ...

وارد — تا ز ... عاشق ... ٭ ...
صائب — ... ٭ ...
... — ... ٭ ...

صائب — عاشقی ... ٭ ...
... — ... ٭ ...
وارد — ... ٭ ...
ناظر — ... ٭ ...
واعظ — ... ٭ ...
صائب — ... ٭ ...
... — ... ٭ ...
نصرت — ... ٭ ...
... — ... ٭ ...
... — ... ٭ ...

طالع — ... ٭ ...
وحید — ... ٭ ...

لا — ... ٭ ...

... — ... ٭ ...

شوکت — چهره‌ی ... ٭ ...
... ٭ ...
شفائی — ... ٭ ...
... — ... ٭ ...

آذر — ... ٭ ...
... ٭ ...
... — ... ٭ ...
وحید — ... ٭ ...

خواجه ... — ... ٭ ...

... ٭ ...
... — ... ٭ ...
صائب — ... ٭ ...
... — ... ٭ ...
... — ... ٭ ...

وحید — ... ٭ ...
... — ... ٭ ...
... — ... ٭ ...
... — ... ٭ ...

... — ... ٭ ...

صائب: [illegible] ، سیاه روز شود [illegible]
[illegible]
شوکت: [illegible]
فغانی: [illegible]

وحید: [illegible]
[illegible]

[illegible]

میرزا [illegible]

[illegible]

صائب: [illegible]

وحید: [illegible]

دانش: [illegible]

[illegible]

از صائب بود

صائب — بالِ نفس ... [illegible] ... عشق ‌‌/ ... [illegible] ... ‌‌
دلی که نقشِ تعلق ... نگیرد / اگر به دست فتد خاتمِ سلیمان است
به بند ... [illegible] ... / وگر ... [illegible] ... است
... [illegible] ... / اگر ... [illegible] ... است
گذشت ... [illegible] ... / تو را ... [illegible] ... است
... [illegible] ... / وگر ... [illegible] ... است

وحشی — دعا ... [illegible] ... / که ... [illegible] ... پیکان است
... [illegible] ... / ... [illegible] ... است

... [illegible] ...

سلیم — دلم ... [illegible] ... / ... [illegible] ... است

[illegible]

صائب — ... [illegible] ...

... [illegible] ...

راقم
گر چه در آتش و آبم که دو [illegible] — [illegible]

[illegible]

میرزا وحید
[illegible]

وحید
[illegible]

صائب
[illegible]

ناشر
[illegible]

راقم
[illegible]

وحید
[illegible]

صائب
[illegible]

[illegible]

در پرده جمال ... اظهار کرده است

جام ... کار نگاه ...

همت ... انگور ...

قطره ... موج ...

نقش ... خویش ... از خود ... هست

دامان او ... نگاه ...

[illegible]

شوق ... آتش ...

با چنین شوری ... وای بر روز ...

گردش فلک ... قطره حباب ...

[illegible]

گرد رشته آتش ... گردش فلک ... قطره حباب ...

[illegible]

وحید — کسی که در دل من مهر او نهفته نیست ‖ فلک به هر که درد دی دهد [illegible] نیست
شکیبی — [illegible] ‖ [illegible] تو جوان [illegible] نیست
[illegible] — منم آن صید که [illegible] ‖ [illegible] نیست
درد [illegible] خوبان [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

میرزا [illegible] — تیره روزم [illegible] ‖ چون [illegible] نیست
[illegible] — پرده پوش صبح [illegible] ‖ [illegible] نیست

[illegible] — سیل [illegible] ‖ [illegible] نیست
دوستان [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
وحید — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
وحید — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

صائب — با کاینات یک دل و یکرنگی [illegible] ‖ هر جا که یار جلوه کند در دل [illegible] نیست
[illegible] — با کاینات کرده ام [illegible] ‖ در هر دلی که جلوه کند در دل [illegible] نیست

نظیری — دگر ز غایت ضعفم کسی [illegible] ‖ [illegible] نیست
درون [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] ‖ منم [illegible] نیست
شیدا — تو و طریق [illegible] ‖ [illegible] خدای نیست

عرفی — دوستی [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست
صائب — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — ای شمع [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — حاصل [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست

نوایی باز

[illegible] — نور از [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
بلبلان [illegible] ‖ شاخ گل [illegible] نیست
صائب — از تنزل کرده ام [illegible] ‖ سیل [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

[illegible] — با [illegible] ‖ [illegible] نیست
صائب — [illegible] ‖ [illegible] نیست
هر [illegible] ‖ این [illegible] نیست

میرزا [illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
وحید — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

صائب — آفتاب [illegible] سخن ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

[illegible] — حاصل [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

حامد — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

شاپور — چشم [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست

وحید — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست
[illegible] ‖ [illegible] نیست

میرزا [illegible] — [illegible] ‖ [illegible] نیست

آقا رضا — زنجیر سر زلف تو بر گردن ما بست ۲ در گردن ما [illegible]
غنی — بر روی زمین [illegible] ۲ کنجی بود آرام [illegible]
آسوده ام از گرمی خورشید [illegible] ۲ گر لطف تو [illegible]
مازندگی از دیدن [illegible] — از [illegible] نفس [illegible]
پروانه [illegible] — موی [illegible] از شمع [illegible]
کاری [illegible] — هر [illegible]
معالج — با آنکه جواب [illegible] — در دیده [illegible]
[illegible] — [illegible] حلقه زلفش [illegible] — چون [illegible]

صائب — از دولت [illegible] — [illegible]
عاشق چو [illegible] دو عالم [illegible] — [illegible]

[illegible] — نالی [illegible] ۲ مانند [illegible]
وحید — همچون [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ صد بار اگر [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ من [illegible]

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] ۲ [illegible]

[illegible] — شاخ [illegible] ۲ [illegible]
بر در دل [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — دوست [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] ۲ [illegible]

گرفتم گر [illegible] — ما را بدم تیغ تو [illegible]
وحی — [illegible] ۲ راهی که [illegible]
[illegible] — اول [illegible] ۲ رخ [illegible]
[illegible] — کس [illegible] — هر چند [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ گل [illegible]
وحید — ای [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
صائب — [illegible] ۲ از دو عالم [illegible]
[illegible] — چون [illegible] ۲ [illegible]
وحید — که [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ چون [illegible]
قدسی — در چمن [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ چون [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]

[illegible]

[illegible] — در [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] ۲ [illegible]
[illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
وحید — [illegible] ۲ [illegible]
صائب — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]

ای [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
وحید — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] ۲ [illegible]
وحید — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
صائب — [illegible] ۲ [illegible]
وحید — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]
محتشم — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] ۲ [illegible]

[illegible]

صائب — چشم پرخون صدف گوهر یکدانه [illegible] ؛ دل پرحسرت [illegible]

نگه وحشی ما را [illegible] ؛ [illegible]

شیخ [illegible] — [illegible]

ملا [illegible] — [illegible]

صائب — [illegible]

[illegible]

صائب — گیسوی در میان [illegible] ؛ [illegible]

[illegible]

فریاد و درد ما [illegible] ؛ فریاد [illegible]

[illegible] قفس ؛ [illegible]

صائب — تا چند در غنچه [illegible] ؛ چو صبح [illegible]

زاین بوستان [illegible] ؛ چون غنچه جمع کردن [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید
خاموشی خوش است فهم رازداری است | در زیر سر بحر نهان جوهری است

امروز صبا کو دیار یار ندارم | گویا که گرو دل [illegible] چشم تری است

فیضی
پر با قفس آیند بیم طوطی و بلبل | در مجلس جان بلبل گلشکری است

نصرت
دل با طلبم [illegible] | ای قاصد از آن شوخ جواب خبری است

در پیش کسی [illegible] | تا در کنم از [illegible] کج کلهی است

چو گل از [illegible] رعنایی است

طغرا
گو که ای صف شکنان قد ضعیفان | که در این قافله کاهی [illegible]

وحید
تا نالد جرس غنچه برارد گل [illegible] | بار شتر آن بوی نهان [illegible]

آقا رضی
فیضی عجب مطلب با هوسی است | پاکیزه دمان آینه آب هستی

انجام عبارت آینه آغاز | از پنجه توان یافت سر [illegible] هستی

کلامی اصفهانی
[illegible] | خاموش گردم ز فغان [illegible]

سعیدا
از نور خاطر هر ذره تماشایی است | بهر آینه ز حسن تو تماشایی است

نیست شوق تو [illegible] | [illegible] باده نهان همه صهبایی است

خوش جهان با چو مکافات انجام | نشوی غافل از امروز که فردایی است

هیچ یاری [illegible] تنهایی است | دل نشین [illegible] کنج قفس جایی است

وحی
موسی طور [illegible] | در کف صبح [illegible] ید بیضایی است

باشد از [illegible] جهان منظر صبح | از تو پیدا است اگر تو پیدایی است

[illegible] | هر سر او از تمنای تو سودایی است

مانده از حسرت [illegible] در بند نظر | هیچ آینه [illegible] تماشایی است

رنگ گلزار جهان [illegible] | چشم بینا که درین باغ تماشایی است

ورد
دست [illegible] | اندر این نشئه نهان [illegible] صهبایی است

صائب
چمن [illegible] | [illegible]

شیدا
[illegible] | باور [illegible] بیجا است

شوکت
[illegible] | چو میل [illegible]

[illegible] | گل [illegible] نقش [illegible]

آتش
[illegible] | [illegible]

وحید
[illegible] | [illegible] سکر است

وزیرا
[illegible] | [illegible]

وحید
[illegible] | [illegible]

میرزا [illegible]
[illegible] | چه [illegible]

وحید
[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

میرزا [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

فیضی
[illegible] | [illegible]

دو دی

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

خنده [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

نطقی
[illegible] | [illegible]

وحید
[illegible] | [illegible]

وحید
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

وحید
[illegible] | [illegible]

دانش
[illegible] | [illegible]

[illegible]
جام می [illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

نجا
[illegible] | [illegible]

راقم
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

صائب
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

وحی
[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible] | [illegible]

وحید
[illegible] | [illegible]

سید [illegible]
[illegible] | [illegible]

آذر
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible] | [illegible]

ورد
[illegible] | [illegible]

ورد
[illegible] | [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] | [illegible]

شوکت
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

کلیم بسکه نادیده‌ام از مردم عالم [illegible] ❊ روشنم گشت که [illegible] صحبت

شاهد آن [illegible] روی تو از شکایت صحبت ❊ چند این [illegible] صحبت

میرزا داود مشهدی در پرده چند جلوه کنی این حجاب چیست ❊ روشن [illegible] صحبت

در دود [illegible] ❊ پرسش [illegible] مختلف [illegible] صحبت

آقا رضی گر نه تعلیم حیا [illegible] ❊ غنچه چشم تو [illegible] صحبت

گر نه منظور [illegible] مقام ❊ برد [illegible] صحبت

شیدا معشوق [illegible] ❊ دیگر [illegible] صحبت

دانش ای [illegible] ❊ [illegible] صحبت

کلیم خوش حال [illegible] ❊ [illegible] صحبت

احمد بیگ [illegible] ❊ [illegible] صحبت

میر صیدی [illegible] ❊ [illegible] صحبت

پر [illegible] جلوه [illegible] ❊ [illegible] صحبت

درویش [illegible] ❊ [illegible]

صائب [illegible] ❊ [illegible]

سعیدای تنفیس همچو دور [illegible] ❊ [illegible]

نظیری ز [illegible] ❊ [illegible] صحبت

شیرین کار عاشق [illegible] ❊ شمع [illegible] صحبت

علا [illegible] ❊ در [illegible] صحبت

سید [illegible] [illegible] ❊ [illegible] صحبت

وحید [illegible] ❊ [illegible]

دنظ خاموشی [illegible] ❊ [illegible]

صائب [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] [illegible] ❊ [illegible]

میرزا [illegible] [illegible] ❊ [illegible]

وحید [illegible] ❊ [illegible]

وحی از [illegible] ❊ [illegible]

صائب [illegible] ❊ [illegible]

میر [illegible] [illegible] ❊ [illegible]

شوکت [illegible] ❊ [illegible] کیست

نصرت [illegible] ❊ [illegible] کیست

قاسم [illegible] [illegible] ❊ [illegible]

زهر [illegible] ❊ [illegible]

چه [illegible] ❊ [illegible]

وحید باغ [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] [illegible] ❊ [illegible]

همچو [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] جان [illegible] ❊ [illegible]

صائب [illegible] ❊ [illegible]

وحید [illegible] ❊ [illegible]

ورد [illegible] ❊ [illegible]

دانش [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] [illegible] ❊ [illegible]

وحید [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] [illegible] ❊ [illegible]

نازل [illegible] ❊ [illegible]

شیدا اگر [illegible] ❊ [illegible]

شوق [illegible] ❊ [illegible] کیست

نورس [illegible] ❊ [illegible] کیست

پای [illegible] ❊ [illegible] کیست

[illegible] [illegible] ❊ [illegible] کیست

صائب [illegible] ❊ [illegible]

دنظ [illegible] ❊ [illegible]

دانش [illegible] ❊ [illegible]

صائب [illegible] ❊ [illegible]

تو [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] [illegible] ❊ [illegible]

سامی [illegible] ❊ [illegible]

علا [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] ❊ [illegible] کیست

[illegible] ❊ [illegible]

[illegible] [illegible] ❊ [illegible] کیست

شهید: اگر درد تو با دوست [illegible] ! [illegible] خویشتن کیست

عبدالله [illegible]: سعی کن گر تو بدی [illegible] ! [illegible] کیست

وحید: [illegible] ! [illegible] کیست
در غم روی تو [illegible] ! [illegible] کیست

حکیم عبدالله [illegible]: [illegible] ! [illegible] کیست

[illegible]

وحی — ذات نفسی جوهر جسم ... / هر چه بود ... جز از ... نیست
یک جلوه کرده پرتو خورشید ... / از بی نشان ... نشان نیست
واعظ — از بیکسی ... / خلق ... زبان نیست
وحید — همچون نگاه در دو چشم ... / با هم ... نیست

میرزا ... — ... / بلد راه ... نیست

صائب — در غمش ... / فصل ... نیست
عرق ... / ... نیست

عرفی — دل ... / راه ... نیست
شوق ... / عالم ... نیست
عالم ... / کز مجنون ... نیست
... / صد ... نیست
وحید — ... / ... نیست
... / ... نیست

... — توان ... / وگر ... نیست
وحید — ... / ... نیست

... — ... / ... نیست
... / ... نیست
صائب — ... / ... نیست
... / ... نیست

صائب — شمع در خانه ... / شمع ... نیست
... — نقش ... / ... نیست

... — ما در ... / گر ... نیست
... — ... / ... نیست

میرزا ... — ... / ... نیست
... / ... نیست
نغز — ... / ... نیست
... / در چشم ... نیست
شهید — ... / ... نیست

... — ... / ... نیست
رستم — ... / ... نیست
میرزا ... — چراغ ... / ... نیست
... — ... / ... نیست

لا — ای ... / ... نیست
وحید — ... / ... نیست
... — ... / ... نیست

جان — ... / ... نیست

... — در این ... / که ... نیست
در — ... / ... نیست

... — چراغ ... / اگر ... نیست

... — ... / همچو ... نیست
پیش ... / کعبه و بتکده ... نیست
فلک ... / ... نیست

نجاة — ... / نقطه ... نیست
... / ... نیست

شهید — ... / ... نیست
... / ... نیست
... — ... / ... نیست

میرزا ... — ... / ... نیست

... — صبح ... / ... نیست
... / ... نیست
... — ... / ... نیست
... — ... / ... نیست

میرزا ... — ... / ... نیست

لا مع — ... / ... نیست
... / ... نیست

میرزا ... — ... / ... نیست
... / ... نیست

وحید — ناکام ... / ... نیست
... / ... نیست

آقا ... — ... / ... نیست
صائب — ... / ... نیست
مهدی — ... / ... نیست
... — ... / ... نیست

واعظ — ... / ... نیست
میرزا ... — ... / ... نیست
صائب — چون صبح ... / ... نیست

قاسم ... — ... / ... نیست
... / ... نیست

لا — ... / ... نیست
نصرت — ... / ... نیست
وحید — ... / ... نیست

چو گل شوق تو از پوست برون آمده‌ام — همیشه در بر و در [illegible] غریب نیست

میرزا حسن [illegible]: کی شهد در [illegible] بود — تا دیده‌ام بجای [illegible] غریب نیست

وحید: کرده لطف [illegible] — [illegible] غریب نیست

چون نقش [illegible] — با [illegible] غریب نیست

چون [illegible] — در دیده [illegible] غریب نیست

میرزا [illegible]: گلهای چمن [illegible] — ای [illegible] غریب نیست

میرزا [illegible]: چون [illegible] — هر جا که [illegible] غریب نیست

خواجه حافظ: بعد از این [illegible] — که دهان تو [illegible] غریب نیست

ملا [illegible]: بود کلام تو [illegible] — [illegible] غریب نیست

قاسم مشهدی: حدیث من [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: چون [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: هر برگ [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: جدا [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: ما را [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

فریاد [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: مانند [illegible] — [illegible] غریب نیست

وحید: [illegible] — چون [illegible] غریب نیست

کشیده [illegible] — بچشم [illegible] غریب نیست

سلیم: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — چو گل [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

سلیم: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

وحید: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

و له

[illegible]: [illegible] — [illegible] غریب نیست

شیدا: [illegible] — [illegible] غریب نیست

حافظ: [illegible] — [illegible] غریب نیست

وحید: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

کلیم: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

وحید: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

محمد وحید: [illegible] — چون [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

سالکی: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: [illegible] — [illegible] غریب نیست

قاسم مشهدی: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: [illegible] — [illegible] غریب نیست

صائب: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: [illegible] — [illegible] غریب نیست

وحید: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: [illegible] — [illegible] غریب نیست

قدسی: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible] — [illegible] غریب نیست

صائب: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: [illegible] — [illegible] غریب نیست

[illegible]: [illegible] — شمع در انجمن [illegible] غریب نیست

وحید — چون [illegible] زلف [illegible] / [illegible]

ریا — [illegible] / [illegible]

شوکت — بوریای [illegible] / [illegible]

وحید — وحید از [illegible] / [illegible]

کلیم — [illegible] / [illegible]

میرزا [illegible] — [illegible] / [illegible]

غنی — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible]

صائب — [illegible] / [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible] — [illegible] / [illegible]

جان — [illegible] نگاه / [illegible]

ریا — [illegible] / [illegible]

[illegible] — جان [illegible] / [illegible]

وحید — [illegible] / [illegible]

[illegible]

صائب — [illegible] / [illegible]

[illegible]

وحید — [illegible] / [illegible]

[illegible]

صائب — [illegible] / [illegible]

وحید — [illegible] / [illegible]

[illegible]

کلیم — [illegible] / [illegible]

[illegible]

صائب — [illegible] / [illegible]

[illegible]

غنی — [illegible] / [illegible]

وحید — [illegible] / [illegible]

[illegible]

صائب — [illegible] / [illegible]

[illegible]

در پیروردی توان ... | صبر کن ... ز غم ...

الفت: ... زمانهای ... نیست

تاثیر: ...

سلیم: ...

وحید: ...

واعظ: ...

صائب: ...

مدو در چشم ... | ... نیست

برادران ... | ... دیده ... نیست

سلیم: ...

راقم: ...

دلی را جمع کن ... | پریشان ... نیست

صائب: ...

وحید: ...

شیدا: ...

سعیدا: ...

سلیم: ...

دانش: ...

وحید: ...

رضی: ...

صائب: ...

سلیم: ...

صائب
در عالمی که دیده در آن گشوده‌ایم * یک چشم خوش چو چشمه حیوان پر از نیست
دورانش ... * ...

شوکت
... * ...

[illegible]

صائب

[illegible]

وحید

[illegible]

صائب

[illegible]

سعیدا — در بزم تو چون شمع و پروانه کجاست ، در بیت ... ز خود خبری نیست
کی ... ما ... / ای جان ... [illegible]
... ، القصه بغیر تو کسی ... [illegible]
ملا محمد جامع — ... ، بر کرده ... [illegible]

وحید — ... ، جان ... [illegible]

[illegible]
راقم — ... [illegible]
[illegible]
صاحب — [illegible]
[illegible]
وحید — [illegible]
[illegible]
[illegible]
شاه مراد — [illegible]
[illegible]
میر معز — [illegible]
[illegible]

کلیم — [illegible]
وحید — [illegible]

پیام — عاشق ... ، ... عاشق ز زبان ... [illegible]

وحید — برگ گشته ... ، در ... کسی ... نیست

سعیدا — ... ، چو ... نیست
... ، چو ... نیست
[illegible]
... — چون دایره ... ، راز ... نیست
تقریر ... ، این ... نیست
... ، راز ... نیست

ملا محمد ... — کو ... ، دست ... نیست
... — [illegible]
[illegible]
... ، کو ... نیست
[illegible]

صاحب — در ... ، ... نیست
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
راقم — [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وحید — از شاه ... ، جانا ... نیست
... ، از ... نیست
کلیم — [illegible]
[illegible]
[illegible]

وحید — [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

... — [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وحید — [illegible]

در — [illegible]

کلیم — [illegible]
[illegible]
[illegible]

وحید — مانند گل ... ، یک گل ... نیست
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وحید — [illegible]
صاحب — [illegible]
[illegible]
فیاض — [illegible]

[illegible]
[illegible]
نظری — [illegible]
آذر — [illegible]
وحید — [illegible]
صاحب — [illegible]

شیدا — [illegible]
صاحب — [illegible]
[illegible]

کلیم — [illegible]
[illegible]

از شاه

وحید — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

حسن بیگ رفیع — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

حکیم [illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

شفائی — [illegible] // هیچ [illegible] نیست

وحید — [illegible] // [illegible] نیست

صائب — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

صائب — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

قاسم مشهدی — [illegible] // [illegible] نیست

واعظ — [illegible] // [illegible] نیست

صائب — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

وحید — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

وحید — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

وحید — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

صائب — [illegible] // [illegible] نیست

صائب — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible]

وحید — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

وحید — [illegible] // [illegible] نیست

وحید — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

وحید — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

صائب — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

قاسم مشهدی — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

صائب — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

وحید — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

[illegible] — [illegible] // [illegible] نیست

نظیری — [illegible] // [illegible] نیست

[illegible] // [illegible] نیست

شاید که گفتگوی تو شیرین زبان [illegible] * [illegible] تلخ هم شنیدنی است

سالک: صورت حال تو این [illegible] * این گل [illegible]
بادل روشن [illegible] * دیده [illegible]
صائب: نسخه مغلوط در دیوان محشر [illegible] * چون قلم [illegible] نسخه اعمال [illegible]
فوقی: بعد از این تا [illegible] جلوه [illegible] * [illegible]
علاج [illegible] * [illegible]

از بس [illegible] * در کوی [illegible]
آذر: چون [illegible] * [illegible]
چراو ویران [illegible] کشور دل * [illegible]
عالم زبان [illegible] * چون [illegible] روشن [illegible]
مهدی: [illegible] * [illegible]

جامی: هر [illegible] جام [illegible] * باده [illegible]
[illegible] * همچنان [illegible]
وحید: [illegible] * [illegible]
ناظم: [illegible] * [illegible]
[illegible] در [illegible] * مانند [illegible]

اسیر: [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] دل [illegible] * در جهان [illegible]
[illegible] * در جهان [illegible]

در [illegible] * [illegible]

[illegible] * او [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]

[illegible] * تو چون نقاب [illegible]
صائب: [illegible] * تو چون [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
قطع این [illegible] * [illegible]

صائب: هر چند [illegible] * [illegible]
ای [illegible] * [illegible]
عالم [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]

صائب: [illegible] * [illegible]
وحید: [illegible] * در عالم [illegible]
[illegible] * [illegible]

[illegible] * در میان [illegible]

وحید: هر که در [illegible] * حاصل [illegible]
[illegible] * طبع [illegible]

چشم [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * در [illegible]

وحید: هر که دل را [illegible] * [illegible]
کاروان [illegible] * چون [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * کاش [illegible]
کلیم: [illegible] * هر چه [illegible]
صائب: [illegible] * [illegible]
وحید: [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * باده [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * صبح [illegible]

[illegible] * جامه [illegible]

[illegible] * [illegible]
[illegible] * خانه [illegible]

[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
وحید: [illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
صائب: [illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]

وحید: [illegible] * در [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
وحید: [illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

صائب — [illegible] داشت

میرزا نظام [illegible] — [illegible] داشت

وحید — [illegible] داشت

طالب آملی — [illegible] / از خوشه زیاده خوشه‌چین داشت

[illegible]

قاسم [illegible] — [illegible] داشت

[illegible]

وحید — [illegible] داشت

[illegible]

عزت — [illegible] داشت

[illegible]

[illegible]

صائب — چون [illegible] [illegible] گذشت

[illegible] [illegible] گذشت

مسیحای کاشی — [illegible] [illegible] گذشت

صائب — [illegible] [illegible] گذشت

[illegible] [illegible] گذشت

[illegible] [illegible] گذشت

وحید — [illegible] [illegible] گذشت

[illegible]

کلیم [illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

سلیم [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

سلیم [illegible]

بابا بصیرت بدین تماشا نرفت ۲ کوری ... [illegible]

در خواب عشق ... [illegible] ۲ چندان ... [illegible] گرفت

گر وقت ... [illegible] ۲ در ... [illegible] گرفت

هر کس ... [illegible] ۲ ... [illegible] گرفت

... [illegible] ۲ جاده ... [illegible] گرفت

در کنار ... [illegible] ۲ ... [illegible] گرفت

... [illegible] ۲ ... [illegible] گرفت

[illegible]

۹۰

حرف الثاء

حرف الجیم

[illegible]

حرف الحاء

صائب — [illegible] / [illegible] آفتاب صبح

الفت — [illegible] / [illegible] کتاب صبح

وحی — [illegible] / [illegible] آفتاب صبح

سعیدا — [illegible] / [illegible] صبح

صائب — [illegible] / [illegible] صبح

[illegible] — [illegible] / [illegible] شیر نمیدارد صبح

[illegible] / [illegible] شیر نمیدارد صبح

ورد — گر زلف تو [illegible] / [illegible] صبح

[illegible] / [illegible] شیر نمیدارد صبح

صائب — [illegible] / [illegible] صبح

نجفی — [illegible] / [illegible] صبح

صائب — [illegible] / [illegible] صبح

وحی — [illegible] / خورشید [illegible] صبح

صائب — [illegible] / [illegible] صبح

[illegible] — [illegible] / [illegible] صبح

[illegible] — [illegible] / [illegible] صبح

[illegible] — [illegible] / [illegible] صبح

[illegible] — [illegible] / [illegible] صبح

[illegible] — [illegible] / [illegible] صبح

حرف الخاء

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

سعیدا — [illegible] / [illegible]

وحی — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

نجفی — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

صائب — [illegible] / [illegible]

وحید — [illegible] / [illegible]

وحی — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible] رفت

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

حرف الدال

[illegible] — [illegible] / [illegible] داد

[illegible] — [illegible] / [illegible] فریاد

نجفی — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

وحید — [illegible] / [illegible]

ورد — [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

نجفی — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

وحید — [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

وحید — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

صائب — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیدل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

[illegible]

غنی [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

سلیم [illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

غنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دانش [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

سلیم [illegible]

[illegible]

مخلص [illegible]

صفائی — [illegible] چاره [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — صاف [illegible] / شکسته شیشه چون [illegible] افتد

فوقی — نظاره [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
شکستی [illegible] / [illegible] افتد

[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
نشسته [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] افتد
[illegible] / خدا نگرده [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / خدا نکرده [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
وحید — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
وحید — [illegible] / نگاه [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] / [illegible] افتد

[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد

غنی — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد

[illegible] — [illegible] / اگر [illegible] خدا نکرده [illegible] افتد
[illegible] / [illegible] افتد

[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد

[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] / [illegible] افتد
وحید — [illegible] / [illegible] افتد

[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
غنی — [illegible] / [illegible] افتد

سلیم — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد

[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد

[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / خدا نکرده [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] / [illegible] افتد
[illegible] / [illegible] افتد

[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / خدا نکرده [illegible] افتد
کلیم — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] / [illegible] افتد
[illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد

غنی — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد
وحید — [illegible] / [illegible] افتد
[illegible] — [illegible] / [illegible] افتد

وحید — [illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] — [illegible] / [illegible] نگنجد

[illegible] — [illegible] / [illegible] نگنجد

[illegible] — [illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] — [illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] / [illegible] نگنجد

[illegible] — [illegible] / [illegible] نگنجد

وحید — [illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] — [illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] — [illegible] / [illegible] نگنجد
غنی — [illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] — [illegible] / [illegible] نگنجد

[illegible] — [illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] — [illegible] / [illegible] نگنجد
[illegible] / [illegible] نگنجد

محمد قلی سلیم [illegible]

زلالی [illegible]

صائب [illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

طغرا [illegible]

قاسم مشهدی [illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

صائب تو واضع و مسیح نفسان در ترقی است ... که ماه از کاستن تیغ [illegible] گردد

[illegible]

[illegible]

میرزا ... : به دیده لعل ... را آب میکرد ؛ ... آب میکرد
صائب : تو را از ... نگه ... میکرد
[illegible]
[illegible]
فیاض : خوابگه ... میکرد
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید — [illegible] کرد
صائب — [illegible]
[illegible] می‌کرد

[illegible] می‌کرد
صائب — [illegible] می‌کرد
وحید — [illegible] می‌کرد

صائب — [illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
غنی — [illegible] می‌کرد

[illegible] می‌کرد
غنی — [illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد

وحید — [illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد

وحید — [illegible] می‌کرد
صائب — [illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
صائب — [illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد

[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد

وحید — [illegible] می‌کرد
صائب — [illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
غنی — [illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
وحید — [illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد

[illegible] می‌کرد
[illegible] می‌کرد
وحید — [illegible] می‌کرد

وحید [illegible]
میرزا [illegible]
صائب [illegible]
وحید [illegible]

اسیر [illegible]
وحید [illegible]
غنی [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
وحید [illegible]

اسیر [illegible]
[illegible]
وحید [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
وحید [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
نظیری [illegible]
صائب [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
نصرت [illegible]

صائب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وحید [illegible]
[illegible]
شیدا [illegible]
صائب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

وحید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وحید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وحید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صائب

وحید

صائب

وحید

سلیم

صائب

[illegible]

وحید

صائب

[illegible]

سلیم

صائب

[illegible]

قاسم مشهدی

سید محمد ...

رفیع

نورس

وحید

شوکت

صائب

وحید

کلیم

ناظم

وحید

شوکت

حکیم

میلی

صائب

وحید

صائب

وحید

رفیع

وحید

شوکت چه باک صاحب نفس من ز رفتگان دارد [illegible]

[illegible] سیه فلک دارد [illegible]

چو غنچه عشق [illegible] رنگ دارد [illegible]

نیرای همدانی [illegible] نقطه‌های [illegible]

[illegible] [illegible] هر فلک دارد

[illegible] فلک [illegible] [illegible] دارد

[illegible] [illegible] دارد

[illegible] هر کس [illegible] کمال دارد [illegible] دارد

وحید [illegible] [illegible]

رقیم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

میرزا معز [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

سلیم [illegible] [illegible]

وله [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] ❊ [illegible] دارد

وحید
[illegible] ❊ [illegible]

صائب
چو شمع [illegible] ❊ چراغ [illegible] سوختن دارد

[illegible]

نوعی
[illegible] ❊ [illegible]

[illegible]

صائب
[illegible] ❊ [illegible]

[illegible]

وحید
[illegible] ❊ [illegible]

[illegible]

صائب
[illegible] ❊ [illegible]

وحید
[illegible] ❊ [illegible]

[illegible]

شوکت
[illegible] ❊ [illegible]

بود زکم‌جلوه ... [illegible] نگاه در دیده ... [illegible] دارد

تغافل: تغافل [illegible] ... چنانچه [illegible] دارد

غنی: [illegible] ... این دیده تماشای [illegible] دارد

وحید: چنین [illegible] ... [illegible] دارد

میرزا [illegible]: [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible]: [illegible] یک چشم [illegible] دارد

[illegible]: [illegible] ... مانند [illegible] دارد

[illegible]: [illegible] چون شعله فانوس ... [illegible] دارد

[illegible]: [illegible] ... از [illegible] دارد

[illegible]: [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible]: [illegible] ... [illegible] دارد

صائب: این [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible]: [illegible] ... چراغ [illegible] دارد

[illegible]: [illegible] ... [illegible] دارد

وحید: کسی [illegible] ... [illegible] دارد

دانش: [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible]: [illegible] ... [illegible] دارد

میرزا [illegible]: [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] کسی چو [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... کسی [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

وحید: [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

صائب: [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

صائب: [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

صائب: [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

وحید: [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

وحید: [illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible] ... [illegible] دارد

[illegible]

واقف — [illegible] محفل [illegible] ❊ بوی کس [illegible] ندارد
باشد [illegible] ❊ چه [illegible] معشوق [illegible] ندارد
[illegible] ❊ [illegible] آب [illegible] ندارد
[illegible] — [illegible] ❊ [illegible] آب ندارد
[illegible] — [illegible] ❊ [illegible] آب ندارد
[illegible] ❊ [illegible] آب ندارد
سعیدا — دل [illegible] ❊ [illegible] آفتاب ندارد
[illegible] ❊ [illegible] آب ندارد
[illegible] ❊ [illegible] آب ندارد
میرزا ابراهیم — [illegible] ❊ [illegible] آب ندارد

[illegible] تیغ [illegible] آفتاب ندارد ❊ [illegible] آب ندارد
[illegible] ❊ [illegible] آفتاب ندارد
[illegible] ❊ [illegible] ندارد
[illegible] ❊ جلوه حسن [illegible] آفتاب ندارد
[illegible] ❊ [illegible] آب ندارد
[illegible] ❊ [illegible] ندارد

وحید — [illegible] ❊ [illegible] ندارد
[illegible] ❊ [illegible] ندارد

[illegible]

نعمتی جهان گر همه نیست دیدن ندارد ◦ رسید [illegible] آتش بسینه ندارد
درد [illegible] دل هر چه گفتم ◦ گر گران است شنیدن ندارد

نصرت دل غیر تو همنشین ندارد ◦ جز نام تو در نگین ندارد
گشتیم دیار جهان چو زلف ◦ یکخانه دلنشین ندارد

واله چشم با خواب خوش ندارد ◦ این زخم سر رفو ندارد
درد دیر و حرم تو بی نوا [illegible] ◦ این نیز شکست و درد ندارد

صائب در سینه [illegible] که آه ندارد ◦ وادی [illegible] راه ندارد
میر صیدی [illegible] ◦ در [illegible] گناه ندارد
کشور دلها تمام ملک [illegible] ◦ [illegible] تو پادشاه ندارد
هستی صیدی [illegible] ◦ [illegible] جلوه گاه ندارد

[illegible] ما و جنون تو ایم و عشق [illegible] ◦ عالم دیوانگیست [illegible] ندارد
خواجه حافظ دیده ام آن چشم دل [illegible] ◦ جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

[illegible] در سینه دلم که شده [illegible] ◦ [illegible] کسی آه ندارد
[illegible] از غیر تو [illegible] ◦ اندیشه [illegible] ندارد
صائب چه نسبت است [illegible] یوسف [illegible] ◦ [illegible] خورشید [illegible] ندارد

[illegible] [illegible] ◦ افتاده [illegible] جاده ندارد
خاکستر [illegible] ◦ اندیشه [illegible] ندارد
[illegible] دل در [illegible] ◦ این [illegible] ندارد

محو ده [illegible] ◦ [illegible] ندارد
ور نیست [illegible] ◦ [illegible] ندارد
چنان [illegible] ◦ کز [illegible] ندارد
زمین [illegible] ◦ [illegible] ندارد
[illegible] ◦ [illegible] ندارد

جای [illegible] ◦ [illegible] ندارد
در چمن [illegible] ◦ [illegible] ندارد

دوست [illegible] ◦ [illegible] ندارد
جایی که بود [illegible] ◦ خورشید [illegible] ندارد
باغ [illegible] ◦ [illegible] ندارد

بمن [illegible] ◦ چنان [illegible] ندارد
جهان [illegible] ◦ [illegible] ندارد
بجان [illegible] ◦ [illegible] ندارد
[illegible] ◦ چو [illegible] ندارد

مرغ [illegible] ◦ [illegible]
چابان [illegible] ندارد ◦ [illegible] ندارد
صد [illegible] ◦ [illegible] ندارد

فلک [illegible] ندارد ◦ [illegible] ندارد
[illegible] عالم ◦ [illegible] ندارد

[illegible]

قدم از [illegible] ◦ [illegible] ندارد
پا [illegible] ◦ [illegible] ندارد
[illegible] ◦ ولی [illegible] ندارد سو

کسی [illegible] ◦ [illegible] ندارد
تو [illegible] ◦ [illegible]
پهلوی [illegible] ◦ بزرگی [illegible] ندارد
ره کعبه [illegible] ◦ بجز [illegible] ندارد

بهار [illegible] ◦ [illegible] ندارد
دل [illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible]

چه [illegible] ◦ [illegible] ندارد
[illegible] ◦ [illegible] ندارد

[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]
[illegible] ◦ [illegible]

[illegible] [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد

[illegible] دل [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد

صائب [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] ◦ [illegible] نمیدارد

[illegible] [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد

[illegible] [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد
[illegible] [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد

[illegible] [illegible] ◦ [illegible] نمیدارد

وحید: کسی را از رد که جای کرد [illegible] / چو انجم بار چشم [illegible] نبیند

صائب: وصال مه [illegible] / [illegible] نبیند

[illegible] / [illegible] نبیند

کلیم: [illegible] / [illegible] نبیند

وحید: [illegible] / [illegible] نبیند

[illegible]

[illegible] / [illegible] نبیند

[illegible]

[illegible]

[illegible] / [illegible] نمی‌گذارد

[illegible] / [illegible] نمی‌گذارد

[illegible] / [illegible] نمی‌گذارد

[illegible]

وحید: خال لب تو قوت تقریر زما برد / این زمزمه عرض تمام شود برد

وحید: این شوخ [illegible] / [illegible] برد

[illegible] / [illegible] میتوان برد

[illegible] / ز رکاکم [illegible] کمان میتوان برد

[illegible]

وحید — باشد حنا بر دوات [illegible] چاک چشم / از بهر دور [illegible] چشم [illegible]

[illegible] شهرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

ملا [illegible] — در دو [illegible] / [illegible] دیده [illegible]

صائب — [illegible]

[illegible]

کلیم — [illegible]

وحید — [illegible]

[illegible]

وحید — [illegible]

صائب — [illegible]

کلیم — [illegible]

قاسم مشهدی — [illegible]

در بس [illegible] / [illegible]

چو شد [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بگرد قد روشن [illegible] دیدار — چو در سینه [illegible] شهید [illegible]

وحید: ای [illegible] جوانی [illegible] — چون نی [illegible]

[illegible]

فیض: [illegible]

آذر: [illegible]

[illegible]

وحید: [illegible]

[illegible]

صائب: [illegible]

وحید: [illegible]

[illegible]

صائب: [illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب
رنگ [illegible] تیغ [illegible] کرد — در جهان [illegible]
مشکل بود [illegible] — آسمان [illegible] کرد
تقصیر [illegible] — از جهان [illegible] کرد

وحید
[illegible] — باده [illegible] کرد

میر یحیی کاشی
[illegible] کرد

رضی
[illegible] کرد

[illegible]

وحی: مدام هم دل و دیده به حیرتم دارد / درین میانه به چشم اعتبار نتوان کرد

[illegible]

بابا فغانی: گر فلک عقده از کار کسی وا میکرد ٭ گره کوه چه در دو دمی صحرا میکرد
پر لطافت دم جان بخش وفروغ ٭ کاش روی قفس جا سوی [illegible] میکرد
چپ: وصل جاوید چه [illegible] نظاره گاهست ٭ قطره ما بحری کاش از [illegible] میکرد
هر طرف [illegible] بجی کاکل ٭ هر گره کز زلف تو جا [illegible] میکرد
تو پیدا از خط بندگی یوسف ٭ گر تو در دیده یعقوب [illegible] میکرد
نسبت [illegible] عشق در [illegible] ٭ جلوه [illegible] بخشی عیسی میکرد
[illegible] ٭ روی تو خط تر از کاش [illegible] میکرد
[illegible]: انکه دایم هوس حق [illegible] میکرد ٭ کاش می آمد و [illegible] میکرد
نظری: چه عجب [illegible] آلوده [illegible] ٭ شرم کو [illegible] میکرد
نوعی: شام را [illegible] ٭ آفتاب [illegible] میکرد
[illegible]: [illegible] ٭ آب [illegible] میکرد

صائب: گر رها [illegible] ٭ [illegible] میکرد
وحید: ای [illegible] ٭ چون [illegible] کرد
نیره نهند کاشی: تو [illegible] ٭ [illegible] شنید کرد
تجلی: خاک [illegible] ٭ [illegible]
زیرا: همچو [illegible] ٭ [illegible] کرد

وحید: روشندلان تمام [illegible] دو جهان ٭ شب [illegible] سیاه پوش [illegible]
[illegible]: [illegible] ٭ [illegible]
[illegible]: [illegible] ٭ [illegible]
وحید: همچون [illegible] ٭ [illegible]
هر [illegible] ٭ چون [illegible]

نصیب اهل [illegible] نیست چون [illegible] ٭ [illegible] از کجا آورد
یاد [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
در آتشم [illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد

[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد

[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد

[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد
[illegible] ٭ [illegible] آورد

[illegible] ٭ [illegible] خورد
[illegible] ٭ [illegible] خورد
[illegible] ٭ [illegible] خورد
[illegible] ٭ [illegible] خورد

[illegible] ٭ [illegible] خورد
[illegible] ٭ [illegible] خورد
[illegible] ٭ [illegible] خورد
[illegible] ٭ [illegible] خورد
[illegible] ٭ [illegible] خورد

[illegible] ٭ [illegible] خورد
[illegible] ٭ [illegible] خورد
[illegible] ٭ [illegible] خورد

وحید: [illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد

[illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد

وحید: [illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد

وحید: [illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد

[illegible] ٭ [illegible] نخورد
[illegible] ٭ [illegible] نخورد

نیست ایا بستر ز بیهوده … تیغ … می‌کرد
صائب — برگ سبزی … مرغ … قفس … می‌کرد
عطا — در شبستان … خورشید چون شمع …
نظیر — ز فقر … چو … می‌کرد
شفیع — چو شمع کشته … می‌کرد
وحید — … می‌کرد
حامد — … می‌کرد
میرزا — چو دست … می‌کرد
صائب — ز شرم … می‌کرد
صائب — دل کسی … می‌کرد
سلیم — … می‌کرد
عارف تبریزی — … می‌کرد
… ز … می‌کرد
نظیری — عجب … می‌کرد
… می‌کرد
پس … می‌کرد
… می‌کرد
شیدا — … می‌کرد
علاء — پس … می‌کرد
وحید — … می‌کرد

سیاهی … می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
ز برق … که آتش از شمع …

بچشم … می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد

جام می … رگ … می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد

… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
دیگری … می‌کرد

… یکدم … می‌کرد
… می‌کرد

گل … می‌کرد
… می‌کرد

… می‌کرد
چون … می‌کرد
… می‌کرد

… آب … می‌کرد
… اگرچه ماه … می‌کرد
… می‌کرد

… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد
… می‌کرد

سلیم — … می‌کرد
… می‌کرد

سلیم ایما — … می‌کرد
… می‌کرد
میرزا … — … می‌کرد
وحید — چون … می‌کرد
… — … می‌کرد
… — … می‌کرد

غنی — … می‌کرد
… — … می‌کرد
… — … می‌کرد
… — … می‌کرد

میرزا … — … می‌کرد
صائب — … می‌کرد
… — … می‌کرد

وحید — … می‌کرد
صائب — … می‌کرد
… — … می‌کرد
… — … می‌کرد
وحید — … می‌کرد
صائب — … می‌کرد
… — … می‌کرد
… — … می‌کرد

[illegible]

دم چو صبح نمیتوانم زد | نفسی هم نمیتوانم زد

همچو آیینه محو روی توام | ره به راهم نمیتوانم زد

[illegible]

صائب شد گرم حسن [illegible] چراغ [illegible]   این [illegible] دیگری زد

وحید چو خورشید [illegible]   [illegible] آتش [illegible]

ظهوری [illegible]   [illegible] زد

[illegible]   [illegible] زد

فیضی دل [illegible] داغ [illegible] بر زد   چو [illegible] کبوتر بر زد

[illegible]   [illegible] بر زد

ز چشم [illegible]   [illegible] بر زد

اگر [illegible] تیغ [illegible]   [illegible] تیغ [illegible] بر زد

کرشمه [illegible]   [illegible] کبوتر بر زد

میرزا معصوم چه سود [illegible] نفس شمع [illegible]   [illegible] بر زد

صائب [illegible]   [illegible]

[illegible] برای [illegible] داغ [illegible]   [illegible] می‌سوزد

وحید [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] می‌سوزد

قدسی [illegible]   [illegible] می‌سوزد

وحید [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible] آتش [illegible]   [illegible] آب می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] پرتو [illegible]   چون شمع [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] آتش [illegible]   [illegible] آتش می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] چراغ [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] شمع [illegible]   شمع [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] شمع [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] شمع [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] آتش [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] آتش [illegible]   چراغ [illegible] می‌سوزد

[illegible]   چو [illegible] چراغ [illegible] می‌سوزد

[illegible]   چو [illegible] چراغ [illegible] می‌سوزد

صائب [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] آتش می‌سوزد

[illegible]   [illegible] آتش می‌سوزد

[illegible] این چنین [illegible]   [illegible] آتش می‌سوزد

[illegible]   چو شمع [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] آتش [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible] داغ می‌سوزد   [illegible] چراغ می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] چراغ می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   چراغ [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] شب [illegible]   شمع [illegible] می‌سوزد

صائب اگر چه شمع [illegible] می‌سوزد   چراغ [illegible] می‌سوزد

ز شمع [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   شمع [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] آتش [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] آتش [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] شمع می‌سوزد

[illegible]   [illegible] آتش [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

صائب [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible]   [illegible] می‌سوزد

صائب [illegible]   [illegible] می‌سوزد

[illegible] [illegible]   [illegible] می‌سوزد

صائب [illegible]   [illegible] می‌زند

[illegible]   [illegible] می‌زند

[illegible]   [illegible] می‌زند

[illegible] [illegible]   [illegible] می‌زند

[illegible]   [illegible] می‌زند

[illegible] [illegible]   [illegible] می‌زند

کجا از خواب ناز آن فتنه دوران برخیزد [illegible]

فغان از سینه [illegible] برخیزد

[illegible] برخیزد

[illegible] برخیزد

[illegible]

غبار آلوده [illegible] برخیزد

[illegible]

پی تعلیم تو چون نال زبان برخیزد ؛ هر کاری که ... [illegible] برخیزد

دو دم آینه ... گاه تجلی ؛ که ... [illegible] زبان برخیزد

تا غباری ... [illegible] ؛ ... [illegible] برخیزد

چشمش ... [illegible] ؛ چند ... [illegible] برخیزد

[illegible]

صائب: ز نظاره روی تو صفای چمن ... / کز جوش شوق بهر گل نرسد

نیلی: از زهد خشک قفس ... تهی / جایی که کار ما به گوش چمن نرسد

فایض هروی: در انتظار تو از بس که چشم نگاه / از ناتوانی تو نتواند به دیدن تو رسد

حبیب: تو را که روی به خلعت ز قدر ... / به پشت ... به کعبه رسد

باقی: ز رنگهای ... به باغ ... / ز درد ... رنگ ... نرسد

دانش: چه کرده ... محتاج ... آب ... / قطره ... نقش ... نرسد

صائب: جگر تشنه ... / سیل ... نرسد

فیاض: بلبل ... فریاد ... / ... گلشن ... نرسد

واله داغستانی: خط مشکین ... / معبر ... نرسد

ما: وعده وصل ... / ... رسد

کلیم: ... / پشت ... نرسد

قدرت: کسی به جاده ... / کرد ... نقش ... نرسد

صائب: جگرگداز ... / ... نرسد

... زمان ... / ... بسیار نرسد

محمد رضا ...: ... / جاده ... نرسد

نورس ...: جاغ ... / وای ... نرسد

وحید: بگذر به بوسه از آن کنج دهن ... / ... نرسد

... / ... نرسد

دانش: ... / انقدر کار ... بجایی نرسد

حسن ... / قدم ... بجایی نرسد

... / تو ... بجایی نرسد

... / آن ... بجایی نرسد

سلیم: مردمی ... / ... نرسد

... / در ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

شوکت: در ... / ... نرسد

... / ... نرسد

واقف: ... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

صائب: ... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / جاده ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

سلیم: بهر زن انقدر ... / دست ... نرسد

وحی: ... / خاک ... نرسد

... / ... نرسد

قدسی: ... / ... نرسد

ملا شاه: ... / ... نرسد

عطا: صاحب کرم ... / دست ... نرسد

صفات: جان ... / ... نرسد

سلیم: ... / ... نرسد

... / ... نرسد

قدسی: ... / ... نرسد

نجفی: ... / ... نرسد

صفات: ... / ... نرسد

... / ... نرسد

... / ... نرسد

صائب: ...

... نرسد

رضی: ... / ... نرسد

وحید: ... / ... نرسد

... / ... نرسد

فایض: ... / ... نرسد

محسن ...: ... / ... نرسد

وحید [illegible] ● [illegible]

صائب دل [illegible] ● [illegible]

[illegible] ● [illegible]

[illegible] ● [illegible]

[illegible] ● [illegible]

[illegible]

[illegible]

سید محمد
شوری کی ... ز نیک ... [illegible] / که ... شکسته ... [illegible]

[illegible]

کوه ... [illegible]
برای ... رحمت ... [illegible]
... [illegible]

شکسته دل ... [illegible] / ... [illegible]
جان ... [illegible]
چند ... [illegible]
بلبل ... [illegible]

بیاد ... [illegible]
برای ... [illegible]

[illegible]

از همه ... [illegible] / اگر ... [illegible]
دل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

توحید — بهار آمد دل از چشم تماشا باز روشن شد ؛ نسیم [illegible] چراغ لاله روشن شد

[illegible]

[illegible]

[illegible] شد
[illegible] میتوان باشد
[illegible] میتوان باشد
[illegible] میتوان باشد
[illegible] میتوان باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دل ... عشق ... [illegible]

[illegible]

چون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید

[illegible]

صائب

[illegible]

وحید

[illegible]

صائب

[illegible]

وحید

[illegible]

[بابا فغانی] سر کسی که تسم وکلاه وس صحبت ۔ تا تاج رحمت تو باشد
[بابا فغانی] از زره وی ... و جان ... کار زره ... پدید تو باشد
[لد] از ادو ... گرفتار تو باشد ۔ روز ... و کار تو باشد
[پیرزاده] چون ... بیاد رفت ۔ چشم هر کس ... تو باشد
[فغفوری] گردی تو برین ... ۔ ... تو باشد
[نظیری] فلک ... جای تو باشد ۔ تو ... تو باشد
بیاد آرم ... گلستی را ۔ ... سم ... جای تو باشد
[وحید] ... ۔ ... جای تو باشد
چو ره ... ل ۔ ... جای تو باشد

[اسیر] سراپا ... دل ۔ کز ... جای تو باشد
[سید ...] فلک ... تو باشد ۔ زمین ... جای تو باشد
[شیخ ...] دو عالم ... تنگ ۔ برون ... جای تو باشد
[لد] ... ۔ ... جای تو باشد
دگر در عالم امکان مکان نیست ۔ ... جای تو باشد
[...] جهان ... انجا ۔ همین ... جای تو باشد
[...] بصورت ... ۔ ... جای تو باشد
[سلیم] ای ... ۔ ... تو باشد

[...] خیال ... باشی ۔ سخن ... گفتگوی تو باشد
گذشتن ... ۔ ... جستجوی تو باشد
[نصرت] گل ... ۔ ... گفتگوی تو باشد

[...] حرفیست ... ۔ ... باشد

یار ... ۔ ... باشد
... ۔ ... باشد

در دل ... ۔ چو ... باشد
صد نقش ... ۔ هر ... شکسته باشد

از گر ... ۔ ... شکسته باشد
چون ... ۔ ... باشد
در زلف ... ۔ این ... باشد
کیم ... ۔ ... باشد
دل ... ۔ ... باشد
مجنون ... ۔ این ... باشد
... ۔ ... باشد
... ۔ ... باشد

این ... ۔ ... باشد
با ... ۔ ... باشد
نسبت ... ۔ ... باشد
هر کس ... ۔ چشم ... باشد
از حرف ... ۔ ... باشد
خلوت ... ۔ ... باشد
جا ... ۔ ... باشد
از کار ... ۔ ... باشد
... ۔ ... باشد

[...] ... ۔ ... باشد
[...] ای ... ۔ ... باشد
[...] هر کس ... ۔ از ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد

[...] ... ۔ ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد

[...] ... ۔ ... باشد
... ۔ ... باشد
... ۔ ... باشد
[...] دل ... ۔ ... باشد
... ۔ ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد
[...] ... ۔ ... باشد

[لد] ... ۔ ... دیده باشد
[صائب] کسی ... ۔ ... گردیده باشد
... ۔ ... پیچیده باشد
... ۔ ... پوشیده باشد
... ۔ ... پیچیده باشد
... ۔ ... دیده باشد
[وحید] ... ۔ ... پیچیده باشد
... ۔ ... غلطیده باشد
[...] ... ۔ ... گردیده باشد

[...] محبت ... ۔ ... غلطیده باشد
کسی ... ۔ ... باشد
[الفت] کسی ... ۔ ... گردیده باشد
[کلیم] ... ۔ ... باشد

[وحید] ... ۔ ... باشد
[...] کسی ... ۔ ... باشد

[اسیر] ... ۔ ... باشد
... ۔ ... باشد

[...] ... ۔ ... باشد
[نصرت] ... ۔ ... باشد
[وحید] ... ۔ ... باشد

صائب — تیره روزان جهان را به چراغی دریاب ◦ پیش از آن کز تو شود شمع فراموش شود

وحید — [illegible] ◦ هر چه پیش نگه کسی بود آنکه [illegible]

بقدر آنکه [illegible] ◦ اگر خواهی که [illegible]

جوان [illegible] در غربت بماند در وطن ◦ اگر ماند کسی در ملک [illegible]

[illegible] — کز [illegible] به خویش [illegible] ◦ هر مو [illegible] شکسته باشد

شوکت — ز نور [illegible] ◦ برای چشم [illegible] باشد

واعظ — [illegible] سرمایه زندگی باشد ◦ چراغ [illegible] باشد

ز همکاری [illegible] ◦ که [illegible] باشد

سعید — [illegible] ◦ [illegible] باشد

[illegible] ◦ [illegible] باشد

[illegible] ◦ [illegible] باشد

[illegible] ◦ [illegible] باشد

میر سعیدی — [illegible] ◦ [illegible] باشد

وحید — [illegible] ◦ [illegible] باشد

[illegible] — کز مطلب [illegible] نباشد ◦ بیگانه و آشنا نباشد

رنگ [illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

قدرت — در رخ [illegible] ◦ [illegible] نباشد

ظلمت [illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] باشد

وحید — گر دو جهان دست ز کار کوتاه ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] باشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

مجنون [illegible] ◦ [illegible] باشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

معشوق [illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] باشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

وحید — [illegible] ◦ گفتم [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] باشد

صدای [illegible] ◦ [illegible] باشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

قدرت — بزم عشق [illegible] ◦ [illegible] باشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

صائب — [illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

وحید — [illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

صائب — [illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

سید [illegible] — [illegible] ◦ [illegible] نباشد

میر سعیدی — [illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ چراغ [illegible] نباشد

وحید — [illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible] ◦ [illegible] نباشد

صائب — [illegible] ◦ [illegible] نباشد

[illegible]

واله قمی — [illegible] می‌باشد

وحید — [illegible] می‌باشد

[illegible]

دانش [illegible]
میرزا جعفر [illegible]
وحید [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

وحید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب — [illegible] وابستگی [illegible] / ور نه [illegible]

[illegible]

نصرت — [illegible] / [illegible]

سلیم — [illegible] / [illegible]

صائب — [illegible] / [illegible]

امیر — [illegible] / [illegible]

[illegible]

طالع — [illegible] / [illegible]

[illegible]

وحید — [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible] سیاهی طلب ۲ از عدم تا چه حد [illegible] آمد

[illegible] چو سایه [illegible] آمد

[illegible] سیاه [illegible] ۲ قد [illegible] نگاه تو [illegible] آمد

[illegible] صف [illegible] سیاه [illegible] آمد

[illegible] ۲ [illegible] نگاه تو [illegible] آمد

[illegible]

[illegible] ۲ [illegible] آمد

[illegible]

[illegible] قفس [illegible] آمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنان بنگاه ... [illegible] ... بنوازند

دو شعله شراب [illegible] | [illegible] آب [illegible]

بر بزم ما نشست یار دمی | سر ما را بآفتاب رساند

[illegible] | [illegible] بآفتاب رساند

نگاه سوخته کرده [illegible] | رخ تو سبزه خط را بآفتاب رساند

[illegible] | [illegible] بآفتاب رساند

[illegible] | [illegible] بآفتاب رساند

چشم [illegible] | [illegible]

[illegible] نقش [illegible] | [illegible] سجده [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

پادگار ما

صائب
از گرفتاری نگاه بر دین شکست ... بس که ماند نقش ... بر آب ... ما
[illegible]

خواهم بسته ... / در میان ... چو نوی ... اندر ... ما
[illegible]

سلیم
... / چون ... نمکدان ... ما
[illegible]

وحید
... / ... روی ... ما
[illegible]

بس ... / نقش ... ما
[illegible]

... ماند
[illegible]

اگر ... / ... غبار ... میماند
[illegible]

از ... / ... رشید زرگر
[illegible]

[illegible] زبسکه زدوده علاقه ام چنین ... جهان نگار ... [illegible]

صائب: زبسکه ... نقش ... کشیده ... [illegible]

[illegible]

فیاض: ازان ... گلستان ... [illegible]

[illegible]

نصرت: [illegible]

[illegible]

وحید: [illegible]

[illegible]

طالب آملی: [illegible]

[illegible]

سلیم
[illegible] ‖ [illegible] داده‌اند

[illegible] ‖ [illegible] داده‌اند

[illegible] ‖ تیغ تو را اگر [illegible] داده‌اند

[illegible] ‖ تیغ تو را با آب حیات آب داده‌اند

[illegible]

‖ خونی چو چشم [illegible] داده‌اند

[illegible] ‖ [illegible] داده‌اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زکی — ستاره سوختگان [illegible] نو و مصحف [illegible]
وحید — دل [illegible] [illegible]
[illegible] — اگر وصل [illegible] چو [illegible]

[illegible] — محو [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
بچشم [illegible] عالم [illegible] — [illegible]

در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

صائب
چه بود اینکه در پیمانه کردند ... مجلس را پر از دیوانه کردند
در این مجلس شمع از ... صد پروانه در پروانه کردند
چه پر تو بود ساقی را ز رخ افکند ... عالم را تماشاخانه کردند

نظیری
ز درد عشق خون ... بدر خلوت ما حلقه زنجیر زدند
دست رد ... شیشه بر پای ... سنگ زدند
همچو گل ... نامه ... عرضه ...
حلقه در گوش ... پیش زلف ... تار زدند
بال و پر سوخته مجلس جانانیم ... آتش ... پر و بال زدند

دراز ... بسان آورند ... پریشان بسان آورند
نیم ... رسید ... ازان ... آورند
ز ... چو آن ... آورند

... چشم مستی ... تو ...
کشته ام ... مسلمانی ... درویش ...
باشیم ... نقطه ... هر چند ...
... چو ز خویش ...
... آفتاب ...
... گریبان ...

[illegible]

وحید — [illegible] ... برجه ... [illegible]

کردن ... [illegible] ... ساغر ... [illegible]

[illegible] ... شبنم ... [illegible]

وحید — [illegible] ... [illegible]

[illegible]

بسکه از جوش ... [illegible] ... بر نفس ... [illegible]

گفتگوی ... [illegible] ... عالم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

مفلس ... [illegible] ... برق ... [illegible]

[illegible]

بسکه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

جای می را رشک خواهم خورد [illegible] ساقی [illegible] گر کند

چاره کو [illegible] ز زبان [illegible] میتواند کرد [illegible]

[illegible]

من [illegible] کنم [illegible] گر کند

[illegible]

۱۴۰

حسن گستاخ ز ... [illegible] : کاه باشش ... [illegible] کاکل
شیدا — کر بعجز ... [illegible] کند : ور ... [illegible]
فغفوری — هر که ... [illegible] : ... غنچه ... [illegible] رنگ کل
زلالی خوانساری — اگر ... [illegible] : ... [illegible] کند

شوکت — چشم مست ... [illegible] کند : ... [illegible] ام کند
کلیم — اگر چه ... [illegible] : خدا ... [illegible] کند
وحید — ... [illegible] : عجب ... [illegible] کام
... [illegible] — خاطرم ... [illegible] : ... [illegible] کند

وحید — چون ... [illegible] کند : خویش ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]
صائب — ... [illegible] : ... [illegible]
... [illegible] — ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible] : ... [illegible]
صائب — ... [illegible]
... [illegible]

ار ... [illegible] : ... [illegible] گنه
چو ... [illegible] : ... [illegible] کند

... [illegible] : ... [illegible] کند
... [illegible] : ... [illegible] کند

... [illegible] کند : ... [illegible] کند
... [illegible] کند
... [illegible] کند
... [illegible] کند
... [illegible] کند

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

سیاه ... [illegible] : ... [illegible] کند
... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

وحید: در چمن هر جا ضعیف تیغ او بر میکند ؛ [illegible] در آتش [illegible] میکند
ای بسا [illegible] خوش آمد ؛ تو شنیده [illegible] پستان مادر میکند
[illegible] از قدر [illegible] ؛ زانکه [illegible] میکند
میشود [illegible] ضعیف ؛ [illegible] عاجز [illegible] میکند
[illegible] کار [illegible] از آتش ؛ صف [illegible] تیغ [illegible] میکند
عمر [illegible] ؛ خویش [illegible] میکند
[illegible] ؛ شیر [illegible] مادر میکند
کام [illegible] ؛ مهر [illegible] جهان [illegible] میکند
چشم [illegible] ؛ همچو دام [illegible] میکند
صائب: سد راه [illegible] ؛ [illegible] میکند
روی [illegible] ؛ سگ [illegible] میکند
در [illegible] ؛ سنگ [illegible] میکند
شاپور: تا [illegible] ؛ [illegible] میکند
کلیم: رگ [illegible] ؛ گل [illegible] میکند
حسن [illegible]: اهل [illegible] ؛ میکند [illegible]
[illegible]: [illegible] ؛ شیشه [illegible] میکند
شفائی: دعوی [illegible] ؛ [illegible] میکند

[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] میکند
او [illegible] چشم صدف [illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible]: از تو [illegible] ؛ کشتی [illegible] میکند
مصرع [illegible] شمشیر او ؛ [illegible] میکند
میتواند [illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible]: اگر [illegible] ؛ دل [illegible] میکند

پا [illegible] ؛ [illegible] میکند

چاره [illegible] میکند ؛ آتش علاج خانه زنبور میکند
هر که [illegible] ؛ [illegible] شور میکند
هر که [illegible] ؛ حسن [illegible] آب [illegible] شور میکند
[illegible] ؛ [illegible] منصور میکند
[illegible] ؛ [illegible] دور میکند
[illegible] ؛ [illegible] دور میکند
در [illegible] ؛ [illegible] فغفور میکند
تا [illegible] ؛ [illegible] میکند
چشمش [illegible] ؛ خورشید [illegible] نور میکند

[illegible] ؛ طفل [illegible] پستان [illegible] میکند

[illegible] ؛ [illegible] میکند
عکس [illegible] ؛ [illegible] میکند
ای [illegible] ؛ [illegible] میکند

[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
چشم [illegible] ؛ [illegible] میکند

[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند

از خون دل [illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] چشم [illegible] میکند

[illegible] ؛ [illegible] میکند
دل [illegible] ؛ این [illegible] میکند

[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ آب [illegible] آتش میکند

[illegible] چشم [illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] چشم [illegible] ؛ چشم [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند

[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ خورشید [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ گل [illegible] میکند

[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند

سید [illegible]: [illegible] ؛ [illegible] میکند
وحید: [illegible] ؛ [illegible] میکند

[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] میکند
صائب: [illegible] چشم [illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] میکند

[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
صائب: [illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
وحید: [illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] میکند
اسیر: [illegible] ؛ [illegible] میکند
میرزا [illegible]: [illegible] چشم [illegible] ؛ [illegible] میکند
میرزا ابراهیم [illegible]: [illegible] ؛ [illegible] چشم [illegible] میکند

دانش: [illegible] ؛ [illegible] میکند
[illegible]: [illegible] ؛ [illegible] میکند

[illegible]

وحید — هر چند یار [illegible] خویش [illegible] می‌کند ۔ [illegible] از رحم می‌کند
کس [illegible] ۔ [illegible] تقلید [illegible] می‌کند
[illegible] — از گرد خصم [illegible] ۔ [illegible] از عقوبت [illegible] می‌کند
بسکه [illegible] ۔ [illegible]

[illegible] — [illegible] ۔ تیغ نازت [illegible] می‌کند
سلیم — [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ حلقه [illegible] می‌کند

[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] — چشم [illegible] ۔ [illegible] می‌کند
وحید — [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند

[illegible] — چشم [illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible]
وحید — چشم [illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
وحید — [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible]

فرش [illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ چشم [illegible]

شام غم [illegible] ۔ [illegible] چشم [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible]

غم [illegible] ۔ [illegible]

[illegible] ۔ خنده گل [illegible]
غنچه [illegible] ۔ [illegible] می‌کند

بسکه [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible]

چشم مست [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
چشم [illegible] ۔ چشم [illegible] می‌کند

[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند

[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند

عطر [illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند

[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند

[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ چشم [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند

[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
وحید — [illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
شیدا — [illegible] ۔ [illegible] می‌کند

وحید — [illegible] ۔ [illegible] می‌کند

[illegible] — [illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible]
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
وحید — [illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
وحید — [illegible] ۔ [illegible] می‌کند
سلیم — [illegible] ۔ [illegible]

[illegible] ۔ [illegible] می‌کند
[illegible] ۔ [illegible] می‌کند

دست از ستم بدار [illegible] خویش : روشن کسی که آتش دعوی نمی‌کند

صائب در کنده خانه‌ای که از سنگ طفلان : سیلاب کار [illegible] نمی‌کند
آهوی شیر گیر که گوید چشم ترست : رام کسی [illegible] نمی‌کند
بیچاره [illegible] دل [illegible] نمی‌کند : میخانه [illegible] نمی‌کند
در آرزوی روی [illegible] چشم شاخ گل : کاری [illegible] نمی‌کند
در خانه [illegible] کسی قرار : [illegible] نمی‌کند

هرگز نگاه گرم [illegible] نمی‌کند : [illegible] نمی‌کند
خال تو [illegible] خویش : [illegible] نمی‌کند
[illegible] : [illegible] نمی‌کند
[illegible] : [illegible] نمی‌کند
یک گل [illegible] : [illegible] نمی‌کند

صائب [illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند

[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند

در شکست فلک [illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند

[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند

[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند

[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند
[illegible] : [illegible] شکند

[illegible] : [illegible] شکند

جمال

[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند

[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند

[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند
[illegible] : [illegible] بلند

راقم — گفتم دین [illegible] صورت [illegible] * این [illegible] وقت [illegible]
دانش — بت [illegible] چون [illegible] * بر سان [illegible]

قدرت — دو [illegible] شمع [illegible] * رقم [illegible]
[illegible] * چون [illegible]

[illegible] — خوش [illegible] * گردی [illegible]
وحی — [illegible] * زلف [illegible]
[illegible] — [illegible] * رشته [illegible]

میر [illegible] — عاشقان [illegible] * هر چون [illegible]
دل [illegible] * چون [illegible]
میرزا [illegible] — هر سر [illegible] * کاوش [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] — [illegible] * هر چون [illegible]
وحید — پاس [illegible] * [illegible]
همچو [illegible] * [illegible]
چون [illegible] * [illegible]
[illegible] — [illegible] * [illegible]
[illegible] — [illegible] * [illegible]
صائب — [illegible] * [illegible]

[illegible] — [illegible] * [illegible]
وحید — چون [illegible] * [illegible]
[illegible] — [illegible] * [illegible]

باز چون [illegible] * [illegible]
دیده [illegible] * [illegible]
این [illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]
هم [illegible] * [illegible]
گرچه [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * مردم [illegible]
عالم [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * این [illegible]
[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]
[illegible] * مردم [illegible]

[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * هنگام [illegible]
[illegible] * [illegible]

آب [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
کار [illegible] * [illegible]
دوستان [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
هست [illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]
عاشق [illegible] * [illegible]
هر جا [illegible] * چون [illegible]
[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
عشق [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * چون [illegible]

[illegible] — از [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
صائب — [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
شفا — [illegible] * [illegible]
[illegible] — [illegible] * آینه [illegible]

میرزا [illegible] — [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]

[illegible] — [illegible] * [illegible]
[illegible] — [illegible] * [illegible]

وحید — همچو [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]

صائب — [illegible] * [illegible]
وحید — [illegible] * [illegible]

وحید — بار شکی از رو رفتنی [illegible] • [illegible]

در [illegible] • [illegible]

[illegible] — [illegible] • [illegible]

[illegible] • عاشقان [illegible]

[illegible] — [illegible] • [illegible]

[illegible] — [illegible] • [illegible]

وحید — [illegible] • [illegible]

[illegible] — [illegible] • [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید — [illegible] • [illegible]

صائب — [illegible] • [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید — [illegible] • [illegible]

[illegible]

[illegible]

درد دوست چون زلف او پریشان نشینند ۰ یاران چو تو در دور و دوران نشینند

نشسته به آرزوی رخ او ... ۰ چو طوطی به هوای ... نشینند

[illegible] ... نشینند

رفیقی چو عشق ... ۰ [illegible] ... نشینند

[illegible] ... نشینند

رفیقی ... عشقش ... ۰ مجنون ... گریبان نشینند

[illegible]

شوکت — دو چشم ... [illegible] ... بود

وحید — صورت ... [illegible] ... بود

سمای ... [illegible] ... کس نبود ... بود

... [illegible] ... چنان ... منظور بود

چون ... [illegible] ... کامل ... بود

[illegible]

آزر — [illegible]

وحید — [illegible]

[illegible]

شوکت — [illegible]

[illegible]

آزر — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر خود از [illegible] ؛ [illegible] بود

دیده [illegible] ؛ از نظر [illegible]

در حق [illegible] اگر کرد دری ؛ شکسته [illegible] نبود

چو [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible] نبود

[illegible] نشنوم   وای اگر گوشم [illegible]

چنان خویشتن [illegible] ؛ [illegible] خود

[illegible] ؛ [illegible] خود

[illegible] ؛ [illegible] خود

[illegible]

از بزرگی که [illegible] ؛ چون [illegible] سر خود

چو نقش قدم [illegible] ؛ شد جمع [illegible] خود

دور [illegible] نقش قدم [illegible] ؛ [illegible] خود

با همه [illegible] پوشیده [illegible] خود

در عشق تو [illegible] ؛ [illegible] خود

در [illegible] ؛ [illegible] خود

عیب [illegible] ؛ [illegible] خود

در خلوت [illegible] کسی [illegible] ؛ غیر از تو [illegible] خود

بیرون [illegible] خود

[illegible] ؛ [illegible] خود

[illegible] ؛ [illegible] خود

[illegible] ؛ [illegible] خود

[illegible]

[illegible] از غم دوران کسی [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بستی دل ما عجب ... [illegible] | رشته چون ... شیرازه گوهر شود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون ... [illegible] | ... چو حلقه زنجیر شود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

دل همچو نقش های سر انگشت [illegible] / پیش [illegible] شود

شورش [illegible] دیوانه شود / کاغذ [illegible] شود

[illegible] بوسه [illegible] / [illegible] شود

چشم [illegible] / [illegible] شود

[illegible] / [illegible] شود

[illegible] / [illegible] شود

[illegible] / چون [illegible] محتاج [illegible] شود

[illegible] شود / [illegible] شود

[illegible]

صائب — [illegible] میشود ‖ [illegible] میشود

[illegible] میشود ‖ [illegible] میشود

وحید — [illegible] میشود ‖ [illegible] میشود

کلیم — [illegible] میشود ‖ [illegible] میشود

[illegible]

صائب — [illegible] میشود ‖ [illegible] میشود

[illegible]

وحید — [illegible] میشود ‖ [illegible] میشود

سلیم — [illegible] میشود ‖ [illegible] میشود

[illegible]

دل ز [illegible] می‌شود ۞ [illegible] می‌شود

[illegible] می‌شود ۞ [illegible] می‌شود

[illegible] می‌شود ۞ [illegible] می‌شود

[illegible]

چو ۱۷۰

نورالله حرف ناشنوده گفتن بی حقیقت ، آب با چون گهر گردیش می‌شود

صائب [illegible] ، [illegible] می‌شود

دانش [illegible] ، شکوه چون [illegible] می‌شود

[illegible] [illegible] ، در رسیدن [illegible] می‌شود

نورالله [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

سلیم [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، کار [illegible] می‌شود

نازکی [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] از پس قطع تعلق [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] [illegible] ، [illegible] می‌شود

وحید رحمت حق [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] [illegible] ، [illegible] می‌شود

چون [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] [illegible] ، چون [illegible] می‌شود

[illegible] [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] این [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] [illegible] ، [illegible] می‌شود

دل [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] شمع جمال [illegible] ، [illegible] پروانه می‌شود

[illegible] ، [illegible] پروانه می‌شود

[illegible] ، سنبل [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

عاشق [illegible] ، [illegible]

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible]

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

چون [illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

[illegible] ، [illegible] می‌شود

دل [illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، سیل [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، همچون [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، این غنچه [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible]

[illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

دانش [illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] [illegible] ، [illegible] نمی‌شود

صائب [illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] [illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] دل [illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] [illegible] ، جان [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] [illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

صائب [illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

[illegible] ، [illegible] نمی‌شود

زلالی: در رباعی ... [illegible] / روشن چراغ ... [illegible]

وحید: در رشتهٔ نظم ... نمی‌شود : بند زبان ... نمی‌شود
از فلک ... [illegible] : ... نمی‌شود
نورس: ... [illegible] : ... نمی‌شود
... [illegible] : ... نمی‌شود

صائب: ... [illegible]

... [illegible] : نمی‌دانم ... [illegible]

کرم ... [illegible] : بخیل ... [illegible] نمی‌خواهد
بدام ... [illegible] عشق : ... [illegible] نمی‌خواهد
... [illegible] : ... [illegible] نمی‌خواهد

... [illegible]

صائب ... وحید ... [illegible]

بلخ

کلیم
هر کجا دامن [illegible] تا نبا شد کی [illegible] سامان [illegible]

[illegible]
از رب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]
[illegible] [illegible]

وحید
یک [illegible] [illegible] بو سید [illegible]

[illegible]
آسمان [illegible] [illegible] صبح [illegible]

[illegible]
شیوه های [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]
یار [illegible] [illegible] [illegible]

کلیم
سر [illegible] [illegible] [illegible] سامان [illegible]

[illegible]

نقش مرزا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پلی

صائب — عید به شکل جام تمام کشاده در [illegible] / در این کلید به قفل است باید
وحید — زر و سیمی است [illegible] کشاده [illegible] / در این کلید به قفل است باید
صائب — [illegible] / باشد صید اگر [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] — بیاد [illegible] / [illegible] بیاید
رونق — [illegible] / [illegible] باید
نصرت — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] آید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] کرده باید
صائب — دل [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید

[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
وحید — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید

[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
وحید — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید

[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
صائب — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید

[illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
صائب — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
نقش — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید

صائب — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید

[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید

[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید

وحید — [illegible] / [illegible] باید
سمیع — [illegible] / [illegible] باید
فایض — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید

[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
صائب — [illegible] / [illegible] باید
اسیر — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
وحید — [illegible] / [illegible] باید

نصرت — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید
وحید — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] — [illegible] / [illegible] باید
[illegible] / [illegible] باید

[illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

۱۲۸۱

تو ز روی دیده ما تغافل ای دم [illegible] چه کنم [illegible]

[illegible] بقدر آنکه بود برگ [illegible] زبان شکر نعمت زیاد [illegible] پیدا

[illegible] دگر چه کار ما را ز آبرو [illegible]

[illegible] زیاده رنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کاروان

نظری — یک قطره بر جگر [illegible] [illegible] رسید

نظیری / وحید — در بزم چون [illegible] — مجلس [illegible] تا بار رسید

[illegible]

عیشی — [illegible]

اسیر — [illegible]

تا نوبت من [illegible] رسید — جام طرب رسید [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

کلیم [illegible]

وحید [illegible]

واله [illegible]

وحید [illegible]

طغرای [illegible]

ظهوری [illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الدال

زبسکه [illegible] کاغذ … بحرف [illegible]

حرف الذال

من قصیده [illegible] شیرازی [illegible]

بسکه [illegible] نقش [illegible] … [illegible]

در [illegible] … [illegible]

[illegible]

[illegible]

بی این پیاله دمی [illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible] گذار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعلتی

صائب [illegible]

[illegible]

وحید: از شکستن [illegible]

ذره خورشید سپهر هستی است [illegible] چشمه

[illegible]

[illegible]

ای که در بر عالم از طول ... [illegible]

[illegible] کند [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید — مردم گردی ... چو ز ... [illegible] ۲ بیزار شد از ... [illegible] دگر

میرزا حکیم — اگر از وجد ... پا بر ... ۲ نازد ... حقایق ... دگر

ساغر — سازش ... بهتر ... های دگر ۲ قانون ... [illegible] دگر

ادراک ... چون ... [illegible] ۲ هر چند ... [illegible] دگر

میر ... — در جهان ... کرده عالم ... ۲ از خود ... کجای دگر

شعر ... — از پرتو ... بود ... ۲ ... [illegible] دگر

وحید — اگر ز ... کلاه های ملک سلیمان ... ۲ ... معنی دگر

میرزا حکیم — کوه ... قطره از بحر ... ۲ ... سنگینی دگر

گفتم ... [illegible] ۲ در ... [illegible] دگر

رقم — ... [illegible] ۲ ... [illegible] دگر

... — طول ... رشته ... ۲ ... [illegible]

... — ... [illegible] ۲ هر که ... [illegible]

میرزا حکیم — تا دیده ... ۲ ... [illegible]

آخر ... ۲ ... [illegible]

... — ... [illegible] ۲ ... [illegible]

رنگ ... [illegible] ۲ ... [illegible]

... — ... [illegible] ۲ ... [illegible]

وحید — شور ... [illegible] ۲ ... [illegible]

زبسکه ... [illegible] ۲ ... [illegible]

... — ... [illegible]

بر ... خنده ... ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

رقم ... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible] ۲ ... [illegible]

... [illegible]

دوستان با هم نشستند و غبار [illegible] که تو این وقت [illegible]

امیر: گرد [illegible] [illegible]

صائب: [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الزاء

[illegible] ای خیابان چمن [illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روز

[illegible] روز

[illegible] روز

[illegible] روز

[illegible] روز

[illegible] روز

[illegible] روز

چشم ... هنوز ... خون ... هنوز

... هنوز

در ... هنوز

شاه ... هنوز

بود ... هنوز

قطع ... گریز

کالای ... گریز

... هنوز

... هنوز

[illegible]

حرف السین

... بس

[illegible]

... بس

... بس

... بس

[illegible]

وحید: ناخن شوق ... زنهار در کس ... [illegible]
جز ... [illegible] ... آشنا جز کس
زلالی: گرچه ... [illegible] ... هم ... [illegible]
هر کف ... [illegible] ... بس ... [illegible]
وحید: ... [illegible] ... ای ... [illegible]
در آب ... [illegible] ... قدم ... [illegible]

تو گر نفس ... [illegible] ... دریچه ... چو ... نفس
... [illegible] ... نفس
... [illegible] ... نفس
... [illegible] ... نفس
... [illegible] ... غبار نفس

[illegible]

کجا زنم خود ... [illegible] ... شنیده بوی گل ... [illegible] کس
... [illegible] ... کس
کجا ... [illegible] ... کس ... [illegible] ... کس
خصم عاشق ... [illegible] ... شمع ... [illegible] ... کس
... [illegible] ... کس
... [illegible] ... هیشه ... [illegible]

از ... [illegible] ... جهان ... [illegible] ... نقش چون ... [illegible] ... ش
... [illegible] ... ش
... [illegible] ... ش
... [illegible] ... ش
... [illegible] ... ش

حرف الشين

[illegible]

جانم خوب

هر که بیند روی کار کار روست ‌ چو چشم آینه در خوبی تماشا باش

درون خانه خود هر که هست ‌ قدم برون منه از خویش [illegible]

خویش را گر دو توری کی با وفای عشق ‌ تا تو را از قطره گوهر شوی دریا باش

[illegible]

زیر سرحد

شوکت
چنان خشک ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

وحید
[illegible]
[illegible]

شاپور
[illegible]
[illegible]

صائب
[illegible]

غنی
[illegible]

وحید
[illegible]

[illegible]

صائب
[illegible]

فوقی
[illegible]

[illegible]

[illegible]

کلیم
[illegible]

[illegible]

صائب
[illegible]

وحید
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کی بود بر دیده باقی فروغ زندگی ... خرقه در بر ... [illegible]

[illegible]

چون نقش قدم [illegible]

[illegible]

سوخت

[illegible]

کلیم

[illegible]

وحید

[illegible]

عالی

[illegible]

[illegible]

وحید

[illegible]

از فیض ... خلقی ... • باشد ... خویش

از ... • کرد ... بس

از ... • از ... زمان خویش

[illegible]

... • ... خویش

... • ... خویش

... • ... خویش

... • ششم ... خویش

[illegible]

... • ... خویش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عرفی: هر [illegible] ✱ این چنان [illegible] که [illegible]

شهید: آتش [illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

نظیری: نقش [illegible] ✱ [illegible]

حرف الصاد

دانش: [illegible] ✱ [illegible]

نجیب: [illegible] ✱ [illegible]

نصرت: [illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

صائب: شوق [illegible] ✱ [illegible]

حرف الضاد

[illegible]: [illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

حرف الطا

[illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

حرف الظا

[illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

حرف العین

شهید: [illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

[illegible] ✱ [illegible]

میرزا بادی(?): [illegible] ✱ [illegible]

[illegible]

حرف الغین

[illegible]

... از بهار بار پر شد خزان دریغ [illegible]

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

حرف الفاء

صائب: قدم برون ننهد از وطن [illegible] / ز تشنگی [illegible] خویش آب گوهر صاف

وحید: خورشید [illegible] / [illegible] صاف

[illegible] / [illegible]

شهید: [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] طرف

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

وحید: [illegible] / [illegible] حرف

سعیدا: [illegible] / [illegible]

وحید: [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

وحید: صحبت [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] بیلطف

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

وحید: [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] حریف

[illegible] / [illegible] حریف

[illegible] / [illegible] حریف

[illegible] / [illegible] حریف

وحید: [illegible] / [illegible] حریف

[illegible] / [illegible] حریف

[illegible]

[illegible] / [illegible]

حرف القاف

وحید: [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] برق

[illegible] / [illegible] برق

[illegible] / [illegible] برق

[illegible] / [illegible] برق

[illegible] / [illegible] عشق

وحید: [illegible] / [illegible] عشق

[illegible] / [illegible] عشق

[illegible] / [illegible] خلق

[illegible] / [illegible] خلق

[illegible] / [illegible] خلق

وحید: [illegible] / [illegible] تحقیق

[illegible] / [illegible] تحقیق

[illegible] / [illegible] تحقیق

[illegible] / [illegible] تحقیق

[illegible] / [illegible] تحقیق

حرف الکاف

[illegible]: [illegible] ز نور پاک / شراب [illegible] جام خاک

شیخ [illegible]: [illegible] چشم آن بیباک / [illegible] روز ازل [illegible] پاک

[illegible] / [illegible] پاک

[illegible] / [illegible] پاک

صائب: [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] پاک

صائب: [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] پاک

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] پاک

[illegible]

کل کل زمین ... [illegible] ... از شرم ... [illegible] ... رنگ

نقشی ... [illegible] ... رنگ

صد بار ... [illegible] ... چون ... [illegible]

بازی ... [illegible] ... رنگ

بر ... [illegible] ... شام سیاه ... [illegible] ... رنگ

هر جا ... [illegible] ... بیست ... [illegible]

در جام لاله ... [illegible] ... رنگ

یک معنی ... [illegible] ... شخص ... [illegible] ... رنگ

انکس ... [illegible] ... سنگ ... [illegible]

ره ... [illegible] ... است ... [illegible]

سر ... [illegible] ... است ... [illegible]

اگر ... [illegible] ... وصل ... [illegible] ... رنگ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف اللام

سر ... [illegible] ... اقبال ... [illegible]

[illegible] ... خیال

[illegible] ... نکال

[illegible] ... خیال

[illegible] ... زلال

[illegible] ... نهال

[illegible] ... بال

[illegible] ... خیال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حال

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... زوال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شهید: [illegible] نشان [illegible] دل

وحید: [illegible]

[illegible] قدم برون [illegible] دل

[illegible] چراغی خانه دل

[illegible]

چون [illegible] صد [illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف المیم

[illegible]

هر کس خواهی کنی دوستی ٭ بیک بار او بعالش خواده ام
اگر ایک خلعت تو بگذرد رها ٭ باو بگذران روزکاری تمام
وگر با پسند تو آوارد او ٭ سلام علیکم علیک السلام
بچشم آن خال سیاه حاجت ٭ در بادام جای عنبر داده ام
ندارد شمشاد پیش تو با هم ٭ نشسته ام در دست دامی داده ام

وحید
چون لبیقه در آبرو گفتم ٭ گرد من نمیشود بنوشتن تمام
کم با پیکر در ضعف چون رضا ٭ یکدست رنگ با چشم نمیشود تمام
درهم تو غم دل شکسته چرا ٭ چون سر رقیب بخود رشته تمام
از خ با بایی که دامیرست ٭ همچون نکات مال بود بی فی دام
حاصل گشت اهل سخن از شعر کلام ٭ لذت نیابی از شیرینی کلام
تجلی
چون ربط مهر و ماه بود در بلاغت ذوق ٭ ناقص شود زوق دری بود تمام
شوق قلم ز کلک کوب غیب سحر ٭ چون عطارد از قلم تمام

چشم خود دیده ای سرو قد پیدا ام ٭ سرو پا کز نشستم به پیدا ام
آذر
کر از کوه هیبت خود مسند ٭ بهره از وی ندارد دار السلام

دو شمع فکر کرد سر را می تمام ٭ از شکفت همچو گل این نیع تمام
روز و از گرد لشکر بیکار بپوش سیاه ٭ کرفت خط قلم ورق را تمام
رخش کشت از اسپ ز گرد لشکر ٭ با بهره گشت عاقبت این تمام
صائب
چنان که جوهری زان لقمه تمام ٭ وجود آدم خاک پیاده تمام

غنی
یار آمد و اشک ماند شدم ٭ خورشید ببرد از زمین نم

نباید بیکس بیان تو واقع ٭ کلید ورق باشد قامت خشم
در آنوادی که در تسلیم شستم ٭ گند از دو زاد آسیا دارم

در تب آنکه تو باطن نگو شده ام ٭ سر کیکی آتش بپا دفاتو شده ام
گل شوخی بلبلم و سرو شوری فاخته ام ٭ که بعد رنگ به ناله تو به یکرنگ تمام
استخوانم بیکار سرشود بعد از رک ٭ بسکه در آرزوی زلف بسازد
منت دیده کز بهر تماشا کشم ٭ بسته ام چشم ز نظاره دیدار

بسکه دیده ز روی تو نکو دیده ام ٭ خویش را دیده در آینه تو شناخته ام
نگو دیده تو را دیدن از کی شسته ام ٭ از نشاط دوری تو رشته ام
برون خلوت دیدت بنده دیده ام ٭ تو ز خسته خویش ز دوشم
دور ز تو ماندکه بروی تو دیده ام ٭ چو شمع از گرم خویش سوخته ام
چو داغ بسته در بستم زنگ دیده ٭ عیان زجبهه ام میشود سوختم
بو بیسی ز نوبت داده ام ٭ هیچ از آنچه دادم یاد خودم

استی نکرده ام طلوع تو را ٭ هر جا بردم تیغ تو جگر را کشته ام
گر چه از ریکان تیغم خورده ریکان ٭ در رنج آنکه تیر شد نگاه تو
زهشیار قیمتی ای جام [illegible] ٭ اشیاء حق بیش را یک آسمان
هستی زبن بجوی آه در نقد جان ٭ مانند شمع بهر تماشا سوخته ام
پیدا و نیک همچون نام گشته ام
در زیر بار منت جان کس نیم ٭ کرده ام در چین خجالت شسته ام
دیگر چه بره بخت در به آغوش ٭ همچون آب بیرون آب شسته ام
با رجال بود است قدر جانان ٭ سخت عاشق بوده ام یار [illegible]

بسکه رخسار تو در بر نظر افتاده ام ٭ دیده ام روی تو چون آینه بر روشن شده ام
تیر تو از زبان بجانان نشسته ام ٭ در غیر توکل جدا بود دیگری رشته ام
نکو حجی خنجر نشستن [illegible] ٭ شرح وفای او خوانده دو شسته ام
جای کو نیست نظاره نگاه عاشقان ٭ روزگاری همچو نظاره غنچه در گشته ام
در بهر جوهر از نقد هست ٭ یعنی ز بار منت کس خم گشته ام
چون حلقه [illegible] کمر پیدایم نشسته ام ٭ عالم بیرون دل و آغوش گشته ام

چشمی برهنه شد نسیم روزی ٭ در کف بهر جان نیخ تو زهر افتاده ام
این گرد که ز رفت در چشم چهان بیغم اوا ٭ سیل وار از دیده در بی رنگ چرخ
تا صبح بی تاب تو بیدار چشم شده ام ٭ از بس چه دیدن ز نگاه روشن شده ام
دور از دو شن نغم بخودی دوام ٭ کو بوی زلف از روشن شده ام
خادم در کلاه ز نسیم گرفت ٭ از بسکه بوز کل کرده ام

تو به کی زیر بر [illegible] ٭ در پر بود رفیق در سجاده ام
در بهر او چو نقش قدم رو نهاده ام ٭ کو نیست دست تنزل ز جا داده ام
[illegible] ٭ عضو ز چاره چمیای افتاده ام

تا پا ز زلف او در پیچ و تاب افتاده ام ٭ گیرم که ز نظر آفتاب افتاده ام
تا کار [illegible] ٭ قطره اشکم که در چشم کباب افتاده ام
میشود از پیچ [illegible] ٭ گرچه ام بیکار چون حباب افتاده ام
[illegible] ٭ روزگاری همچو عکس در آب افتاده ام
[illegible] ٭ نقطه گم مساحت در کتاب افتاده ام
[illegible] ٭ [illegible] بی حساب افتاده ام

صائب
در نمو نقش بنیاد [illegible] افتاده ام ٭ مهره موم [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ میوه خامم ز سنگ [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ چون گل [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام

[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ قطره [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
صائب
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
صائب
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
وحید
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام

[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
وحید
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ [illegible] افتاده ام
[illegible] ٭ [illegible] کرده ام

وحید
[illegible] ٭ [illegible] کرده ام
[illegible] ٭ [illegible] کرده ام

غنی
خورد رکاب جو از برین خود کلی ‌ــ این ره آتشیست روشن ترم کرده‌ام

صائب
در جنون این عالم بیگانه را گم کرده‌ام ‌ــ آسمان را هم ز بیرنگی نقاب گم کرده‌ام

بسکه در یکجا ز غفلت ها نشستم روزها ‌ــ در نظرها کوه هم یکبار زیرا گم کرده‌ام

طفل بیکس بر جهره خانه اش گم کرده‌ام ‌ــ چون کریم از ره میخانه را گم کرده‌ام

از خرد بر قامت رعنا رسی بر کس ‌ــ گر آن سرو بلند را ز برف گم کرده‌ام

نعمت خان عالی
هر نفس در پیچ و تاب از کجی گم کرده‌ام ‌ــ هیچکس در رو رسیده نقش سر را گم کرده‌ام

صورت چو دل از غم و غصه دارد ‌ــ چون دل بکوی دید بخت بیگم کرده‌ام

وحید
سینه را از رو دیر عشق نو رسته آرزو ‌ــ شمع را از نالهٔ خود خویش را گم کرده‌ام

کمال خجند
همچو شاخ گل ز یکباره خویشتن را گم کرده‌ام ‌ــ سر برآرم ز آب هم از سر نگین گم کرده‌ام

بود همیشه جان من کار تو یکیست کنی ‌ــ هیچ کس در کشتی بی‌کناره گم کرده‌ام

وحید
سینه را داغ کار و در رو نالهٔ گم کرده‌ام ‌ــ در غبار رود نقش پای منزل گم کرده‌ام

نذیرا
مفصل گرفته نظر یار ما جهد در راه ‌ــ بر روم از خویشتن در دیده یکبار گم کرده‌ام

وحید
در نگاه خود گم کردم ره آمد و خویش ‌ــ شعلهٔ دیدار را پیدا کند آورده‌ام

غیر ام در نگاه خود چو دیدگان خورده‌ام ‌ــ بر نشان تیر رو بر عاشق خود خورده‌ام

تأثیر
خنده بیارید در ره نگاه خویش ‌ــ آتش رنگین پر شمع و شمع بجو خورده‌ام

صائب
چگونه پیش کی از سنگ بتوان رست ‌ــ خاک را بر ره دیده بخون ساز خورده‌ام

سودی از تیغ نگاه چشمش رسا ‌ــ تا نگاه بیگانه او بیدار خورده‌ام

نجیب کاشی
در بستری کی از ذوق بار رنگ خوش ‌ــ پشت پای تیغ جان بیار خورده‌ام

کلیم
بدام عشق تو دادم دست در دل بسته شده‌ام ‌ــ پرم هنوز دو دست و بسته ... شده‌ام

صائب
نگاه یک نگه چون کبوتر وحشی بیقرار ‌ــ بسوی ایستاده در روی بیگانه شده‌ام

دشمنی چرخ شوم کرد مرا تو راه ‌ــ انتظار رقیب دوری چندان شده‌ام

عشق زینده جابکی که جور رسوا ‌ــ جا به جا بر این کیسه ... شده‌ام

در زبان عقل هم بارها نمودی مجبور ‌ــ چو داغ لاله ز خونین دو پا شده‌ام

بسکه بر نوجوان رود گو خم کام ‌ــ چه دوری از نظر و در هر نگاه شده‌ام

چنان ز باده عشق تو سرگران شده‌ام ‌ــ چو داغ لاله ز خود دور ... چمن شده‌ام

ز درد عشق تو بر دل فرزانه گشت ‌ــ عجب رسیده اگر بر رفت کرانه شده‌ام

نام و رفع تری فتنه آشوب ‌ــ چه قدر بر دوست گرانجان شده‌ام

ز خویش خجلم تا دو تو تا عجب بر دلم ‌ــ چه در خویش ز دردم بر بیگانه شده‌ام

شادم که هم آن روی خاطر آید ‌ــ یار هم چرخ با این زبان سرآمده‌ام

نیست کوتاهی ز من گر عمر پیمان ‌ــ بر رو چو شمع بهوای تیر در بجا شده‌ام

چون قلم شب ز درد از تریک ‌ــ نیست غم یک پیش نفس در نگاه جان شده‌ام

مطلع من ز عشق در دوری تماشا شده‌ام ‌ــ چون محیط تو تا عم از دیار گنجینه شده‌ام

در ره تماشای تازه دمی ز جبر خورده‌ام ‌ــ از زر نسیم گل بر برو در خنده شده‌ام

یار بر ز ابروی ناز قتل من گشت ‌ــ گرانده‌ام رقیب پای تو زنده‌ام

افسوس عمر ز رنگ غنچه چراغ ‌ــ چون شمع اگر ز نیل شکست زنده‌ام

خوشدل چو شیشه نه بیکاه است ‌ــ نه ز پای آمدن بر خنده‌ام

منظور آنم نیست خاطر بیاوزی ‌ــ همچو گلین اگر چه در ره که زنده‌ام

در زبونی ارزوی در حضور تو ‌ــ پند ز شنیدم و تنم مر گی چه زنده‌ام

سیل عمر بیای جگر بر جست ‌ــ شست بر دوری بی‌خبر ز تو زنده‌ام

نیست جز عالی این نام تیغ ز خاطر ‌ــ همچو نرگس سر باو بود بر باد زنده‌ام

در نشاط خود غم ز بر پا تا کرده‌ام ‌ــ سوره و سم تا بار و بیکدیگر پیچیده‌ام

مدتی چون غنچه در خود گره پیچیده‌ام ‌ــ تا در این گلزار چون گل بجز بگریبان پیچیده‌ام

هر که خواهد از تو ناصح در پیچیده هم ‌ــ بهره از کو دل من این راز در پیچیده‌ام

همچو آن چرخ نفس بر این پای پیچم ‌ــ نامرادی ز هجر چشم تر نالیده‌ام

بسکه در راه خویش از کوی کجی گردیده‌ام ‌ــ هر چه نامه تا دیده و شنیده‌ام

بیرون ستاره‌ای چشم بیدار ننگ ‌ــ در نفس همچو گل یک نکته پیچیده‌ام

همچو تیر از پیش خود پیچیده‌ام ‌ــ از نگاه خویش بی‌خود ... پیچیده‌ام

دست هم در عشق از دل نگه باید ‌ــ خود زنده که تا جانم در تن پیچیده‌ام

چون نگاه گلدسته شکن گم در نظر ‌ــ در خیال این نگاه و نگه بخود پیچیده‌ام

ره بجای خود تنم بر پای پیچیده دل ‌ــ دوستی جان را در گرد نفس پیچیده‌ام

سر بجو در سو جهد در گشیده‌ام ‌ــ هم بجو در رسیده عالم و در پیچیده‌ام

بجاگرفته کار من از آه آتشین ‌ــ از دل چون سپند بجای رسیده‌ام

هر گز نبرد شوخی حسنی ز جا بر ‌ــ مانند آب غنچه پر آب رسیده‌ام

بر منتهی خود و شد چشم از زرد ‌ــ تا جاده ز قطع تعلق رسیده‌ام

در رنگهای باغ و دو نیشه دو ‌ــ در سبزه زود در من بجو رسیده‌ام

تا گفتگوی خویش یکجا بیخود بدن رسید ‌ــ از خود گذشته‌ام بجای رسیده‌ام

شکست پرده کون پی‌ام گشته ‌ــ در چشم خندد روز که جوی از خود رسیده‌ام

در کوی رسیده‌ام از خویش بوده‌ام ‌ــ در ره کوه یار علی ز دهانش خرم رسیده‌ام

ره بجا چو غنچه تصور بسته‌ای ‌ــ در رنگهای خاطر خود رسیده‌ام

بر روی آن نفس غنچهٔ ره نشست ‌ــ من هم بر شیشهٔ این سیدی پیچیده‌ام

نشئه ما بر گشت دو شیم پیچیده‌ام ‌ــ در ساختگی شمع از جهان بیده‌ام

بر شاخ گل چو غنچه کل این بسته‌ام ‌ــ ز آن غنچه هم بود در من این تیغ پیچیده‌ام

چون میوه رسیده در بین شاخ ‌ــ از جا برون رفته بمنزل رسیده‌ام

در دست غیب حاصل از این تاک خوش ‌ــ از پیش غیب یای منزل رسیده‌ام

میر محمد ولی
هر زمان که ره را با تو کرم دیده‌ام ‌ــ چون نسیم بهار نسیم باد در جهان کم دیده‌ام

پای بر خود پیچیده و در سر دو رنگ ‌ــ در دو عالم بی رنگ مد کم دیده‌ام

وحید
گفتگو بی نغمه سیر چون عشق تو گل مشک ‌ــ خنده گل را بکوی گلشن ... دیده‌ام

شیدا
سدف در بر رنگ چشیدنی عشق ‌ــ هر چه با و گشت سر در زندگانی دیده‌ام

میرزا معز فطرت
یک گل بخار و در گلزار عالم دیده‌ام ‌ــ بر گلشن سر پای چون گل کرده‌ام

صائب
گرچه از خود گردم بر ناله‌ای ‌ــ من چون غنچه هر گل گریه‌ام

رفیع
از جبل که گشته‌ام با رنگ پیچ تا ... ‌ــ چون زبان بر حرف و قح شکسته‌ام

خنده کل بر سینه چاک پیچیده ‌ــ چون صبا بر برگ من ... کرده‌ام

واعظ
شمع را از پهلوی فانوس بیرنگ ‌ــ پای بست در روز قید بیگانه‌ام

میرزا ابراهیم ادهم
در هجر دل چو موج بساحل رسیده‌ام ‌ــ تا رفته‌ام ز خویش بمنزل رسیده‌ام

میرزا عبدالله
کل کل ز دو عشق در بر وقت چیده‌ام ‌ــ عشق موج است از سر پا چیده‌ام

صائب
بکشد تیغ زبان چو در ره زدم ‌ــ جا به غنچه ... پا چیده‌ام

ادا
گر بر اسب چشم عیب است ‌ــ عیب جای زبان پوشیده‌ام

کلیم
پیش دو دست تحفه عمر ‌ــ این دو دست ز آن دو دست کشیده‌ام

همچو رنگ کاکل و دم از سر تیغ ‌ــ بسکه از ذوق گرفتاری بخود پیچیده‌ام

شوکت
همچو در شیر با کودکی غلتیده‌ام ‌ــ باشد از تحرک که گاهی جنبش گهواره‌ام

نیست در دوری دعا عمر چو گهواره ‌ــ جو دو دست تیغ جنبش گهواره‌ام

صائب
با گل هم کجی در این زخم تپیده‌ام ‌ــ در کنار گل چو بوی گل جهان دیده‌ام

طالب
تو بپای پرده بیکار و دو جهان ‌ــ هستی من چو در حرف نقطه دیده‌ام

وحید
خواهی چو دو دست ان چیده‌ام ‌ــ چو شیشه شکسته کند ز پیچ تاب دیده‌ام

تو ز نگاه چشم غزالان [illegible] … هم در بیابان [illegible] ام
[illegible] … [illegible]
[illegible] … صبح قیامت گریبان پاره ام
[illegible] … دیگر [illegible] ره ام
[illegible] … [illegible] بیچاره ام

[illegible]

[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]

[illegible]

چو پری [illegible] … سینه [illegible] پروانه ام
بسکه [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … زلف [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]

[illegible]

بسکه [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
همچو [illegible] … [illegible]
بسکه [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون قلم ... [illegible]

[illegible]

راقم: [illegible] ... سر زلف [illegible] ... [illegible] ...

سلیم: چو سوسن [illegible] ... چو نرگس شد [illegible] ...

وحید: چو با داغ [illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ...

وحید: [illegible] ... [illegible] ...

کلیم: [illegible] ... [illegible] ...

رفیقی: [illegible] ...

راقم: [illegible] ...

غنی: [illegible] ...

نظری: [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ... دستم [illegible] ... دستم

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

قاف تا قاف جهان زیر نگین دیده‌ام ❊ هر شبی [illegible] دیده‌ام

صاحب نوبتی [illegible] ❊ چون نگین [illegible] دیده‌ام

[illegible] ❊ [illegible] دیده‌ام

[illegible] ❊ کاش [illegible] دیده‌ام

گر چو خورشید [illegible] دیده‌ام ❊ [illegible]

[illegible] ❊ [illegible] دیده‌ام

[illegible] ❊ [illegible] دیده‌ام

[illegible] ❊ [illegible] دیده‌ام

مشرقی [illegible] ❊ کاش [illegible] دیده‌ام

[illegible]

[illegible]

هم تن با آتش ... چادر کرفتم • ز دود ... کرفتم

... • ز نخل ... برکرفتم

... • از باغ جهان برکرفتم

[illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

وحید [illegible]

شیدا [illegible]

[illegible]

وحید
[illegible]

[illegible]

[illegible]

چشم سیه بسیار مردم   ابروی تو قبله گاه مردم

ای چشم خوشت بلای مردم   در دیده تو بجای مردم

تا چند کشی ز ناز ... [illegible]   آخر تو فدای مردم

[illegible]

[illegible]

شعبان(?) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دنیا
ماندم از ... ماندم از روی نکو ...

[illegible]

کلیم
کلیم ... چو قفل ...

[illegible]

غلام عشق ...
[illegible]

[illegible]

پادو دوست

[illegible]

کلیم

[illegible]

[illegible]

غنی [illegible] دارم

وحید [illegible] دارم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو شعله بود [illegible] که دود [illegible]

[illegible]

ماند [illegible]

[illegible]

نجیب — رشته شد تن من از تو جدا کی باشم ۲ [illegible] نکشم

[illegible] — چند روزی از کوی وفا پا بکشم ۲ [illegible] کشم

[illegible] — باز گشتن تا کی [illegible] ۲ [illegible] سیماب کشم

[illegible] — [illegible] ۲ ای فلک [illegible] کشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] نفس [illegible] کشم

کلیم — در دل [illegible] بسیار کشم ۲ [illegible] نفس [illegible] کشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] کشم

[illegible] — [illegible] ۲ چون شمع [illegible] کشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] کشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] کشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] کشم

وحید — [illegible] ۲ [illegible] خموشم

[illegible] ۲ [illegible] خموشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] بنوشم

[illegible] ۲ [illegible] خموشم

[illegible] ۲ [illegible] بپوشم

[illegible] ۲ [illegible] خموشم

[illegible] ۲ [illegible] کوشم

[illegible] ۲ [illegible] جوشم

[illegible] ۲ [illegible] خروشم

[illegible] ۲ [illegible] فروشم

[illegible] ۲ [illegible] نوشم

[illegible] ۲ [illegible] دوشم

[illegible] ۲ [illegible] وشم

[illegible] ۲ [illegible] وشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] وشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] وشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] وشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] وشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] وشم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] وشم

[illegible] ۲ [illegible] شم

[illegible] ۲ [illegible] شم

[illegible] ۲ [illegible] شم

مفرد — [illegible] ۲ [illegible] شم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] شم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] شم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] شم

[illegible] — [illegible] ۲ [illegible] شم

وحید — [illegible] ۲ [illegible] شم

بهر دوای ... [illegible] ... بود ... سیاهی ... [illegible]

[illegible] ... سر ... [illegible]

[illegible]

چو شمع ... آتش ... [illegible] | [illegible] ... ام

[illegible] ... وقت ... [illegible] | [illegible]

نسیم ... [illegible] | [illegible] ... ام

[illegible] | [illegible] ... ام

پای ... [illegible] | [illegible] ... ام

[illegible] | [illegible] ... ام

شدم ... [illegible] | [illegible] ... ام

چو ... سخنی که ... ام | نمک ... [illegible] ... ام

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

[illegible] کنم ... [illegible] کنم

[illegible]

جام پر خون گشته ام ای درد عشق [illegible]

میرزا [illegible]

[illegible]

در قفس چون ان [illegible] [illegible]

[illegible]

مدرک: به هر سو روی تو یک بار نگه شستی ... چون نقش قدم باید به چشم آیم
وحید: کو طالع پروانه ... گشوده ... [illegible]
طالع: من ... [illegible]
مفوت: چو کل ... [illegible]
ظهوری: سینه ... [illegible]

ظهوری: از روی تو ... [illegible]
شفائی: از دیده ... [illegible]
عالمی: [illegible]
حیدر: [illegible]
حامد: [illegible]
دوقسم: [illegible]
میر عبدالله: [illegible]

[illegible]

نظام: هنگام تماشای تو چون ... [illegible]
میرزا قاسم: [illegible]

بیدل: [illegible]
[illegible]
دانش: [illegible]
کلیم: [illegible]
میرزا ...: [illegible]

مفرد: [illegible]
شفیع: [illegible]
... [illegible]

بدیع الزمان: [illegible]
... [illegible]

صائب: [illegible]
واقف: [illegible]
قزلباش خان: [illegible]

برهم: [illegible]

میر سعید: [illegible]
صامت: [illegible]
سالک: [illegible]
میر حیدر: [illegible]
سابق: [illegible]
خسرو بیگ: [illegible]
قزلباش بیگ: [illegible]
صائب: [illegible]
واقف: [illegible]
سعد الدین: [illegible]
حکیم رکنا: [illegible]
مرزوق: [illegible]

بستن نظر از کام بود [illegible] بر دو [illegible]

[illegible] چون [illegible] سیلاب [illegible]

بسته [illegible] کار زنجیر کند [illegible]

[illegible]

از نگاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

غنی — چشم خوبان غبار خاطر ماست ... در سیه‌بختی ... [illegible]

صائب — پروبال ... [illegible] ... با خویش ... [illegible]

کلیم — پیش ... [illegible] ... شمع ... [illegible]

غنی — ما بخود ... [illegible] ... در سیه‌کاری ... [illegible]

[illegible]

پوشانده ما ... [illegible] ... بر دست ... [illegible]

بال ما ... [illegible] ... با هر ... [illegible]

با خود ... [illegible] ... شوق مجنون ... [illegible]

[illegible]

چون الف ... [illegible]

[illegible]

با وجود اتحاد ... [illegible] ... چون کمین عاشق ... [illegible]

[illegible]

کس نشنید ... [illegible] ... از نفس ... [illegible]

[illegible]

باد وجود

[illegible]

شریف — ما تو چون [illegible] شناسیم ** نشسته‌ایم [illegible] ایم

سعید — [illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

دانش — [illegible] ** [illegible] ایم

ملا — [illegible] ** [illegible] پروانه ایم

[illegible] — خاکیان [illegible] ** [illegible] ایم

صائب — [illegible] ** [illegible] ایم

عزت — [illegible] ** [illegible] ایم

کلیم — [illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] — [illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] — [illegible] ** [illegible] ایم

نغز — به جای [illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible]

وحید — [illegible] ** همچون [illegible]

کلیم — [illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

وحید — [illegible] ** [illegible] ایم

محتشم — [illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] — [illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

دل [illegible] ** [illegible] باشیم

[illegible] ** اگر [illegible] باشیم

[illegible] ** [illegible] باشیم

نقش [illegible] ** [illegible] باشیم

[illegible] باشیم

[illegible] ** [illegible] کشیم

[illegible] ** [illegible] آتشیم

همچو [illegible] ** [illegible]

[illegible] ** بسیار [illegible] کشیم

[illegible] ** [illegible] ایم

گره [illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

همچو [illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

همچو [illegible] ** چون [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

ما [illegible] ** [illegible] هیچ

جمع [illegible] ** [illegible] هیچ

[illegible] ** [illegible] هیچ

[illegible] ** در حقیقت [illegible] هیچ

[illegible] ** [illegible] هیچ

[illegible] ** جمع [illegible] هیچ

[illegible] ** [illegible] هیچ

جلوه [illegible] ** [illegible]

[illegible] ** [illegible] هیچ

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

وحید — [illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** همیشه چون [illegible]

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

صائب — [illegible] ** [illegible] کنیم

وحید — [illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

وحید — ای کاش [illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

وحید — [illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

صائب — [illegible] ** [illegible] کنیم

وحید — چون شمع [illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] کنیم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible]

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible] ** [illegible] ایم

[illegible]

حرف النون

[illegible]

نوعی

کرده هر شب شبنم صبحی روان [illegible] مردم چشم [illegible]

[illegible] کرده چندانکه [illegible]

[illegible]

وحید

[illegible]

صائب

[illegible]

اشرف

[illegible]

صائب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب

[illegible]

خیال

[illegible]

صائب

[illegible]

وحید

[illegible]

صائب

[illegible]

[illegible] ... گشتن

[illegible] ... گشتن

[illegible] ... می‌توان گفتن

[illegible] ... می‌توان گفتن

شوق آدم

به جوی برسد قیمتم ... شود کفن [illegible]

[illegible]

... هیچ تصویری چو طومار سخن

عالم ... کون و مکان بود ... سخن

[illegible]

[illegible]

... توان کردن

[illegible]

سید محمد — چو تو [illegible] عاقبت کرده‌ام [illegible]
عقده‌های [illegible]

[illegible] — [illegible] بر شمع [illegible]
ساقی مجلس [illegible] تا [illegible]
[illegible]

[illegible] نقطه [illegible] بر سر [illegible]
خیال — [illegible]
[illegible]

وحید — [illegible]
[illegible]

صائب — [illegible]
[illegible]

وحید — [illegible]
[illegible]

[illegible] چون شمع تمام [illegible]
[illegible]

پا از ایل مفارقت [illegible] رخ [illegible] پوشیدن
یکروز شمع [illegible] گردیدن — چو ره دار [illegible] کابیدن
برای [illegible] فانوس — همین بود [illegible] پوشیدن
شکار [illegible] باشد — [illegible]
[illegible] — [illegible] پوشیدن
[illegible] — [illegible]

[illegible] — کباب [illegible] گردیدن
[illegible]
[illegible]

[illegible] — گردیدن
[illegible]

[illegible] — [illegible] پوشیدن

از هجرانم [illegible] قدم — گرده [illegible] بیدن
[illegible] — نقش [illegible]
[illegible] — چشم بیدار [illegible] خواب [illegible]
[illegible] — [illegible] چسپیدن
[illegible] — میشود [illegible] گردیدن

[illegible] — [illegible] دویدن
[illegible] — [illegible] رسیدن
[illegible] — [illegible] بریدن
[illegible] — [illegible] رسیدن

[illegible] — [illegible] چیدن
[illegible] — [illegible] دیدن
[illegible] — [illegible] کشیدن
[illegible] — [illegible] چکیدن
[illegible] — [illegible] دیدن

[illegible] — [illegible] رسیدن
[illegible]
[illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible]

[illegible]

لب به چو سپید بگشایدن | نباید حرف و صوتی را شنیدن

ز بس از جام میرو و تند | سیه رفت بر قوم رسیدن

چه حاصل از کلام حکمت آمیز | که زو مطلب نباید رسیدن

بخوابت میتوانم دید گاهی | تواند چشم من گر خواب دیدن

[illegible]

نصیحتی گر شنوی از من ... : چو نتوانی ... ز دور ... کن

... بهر یار ... خود ... کن

[illegible]

نظم و نسق کار خود ... کن

[illegible]

[illegible]

در هم گذشت از بس [illegible] ‖ [illegible] غنچه [illegible] چون گل [illegible] آفتاب من

آن شوخ [illegible] ‖ [illegible] آفتاب من

[illegible] ‖ [illegible]

[illegible] ‖ چون [illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible] ‖ [illegible] غبار از من

[illegible] ‖ خاک [illegible] غبار از من

[illegible]

[illegible]

چون قلم نتوانم ز حیرت ... [illegible]

جاده همچون موی ... [illegible]

[illegible]

ای خدا اکنون کار من ... [illegible]

ریگ چون بوی گل ... [illegible]

[illegible]

[illegible] بیرون

[illegible] نگاهم [illegible] / قدم از [illegible] چشم [illegible] بیرون

[illegible]

وحید: [illegible] / [illegible] بیرون

صائب: نشد نقش [illegible] / [illegible] ز نگین بیرون

[illegible]

وحید: [illegible]

کلیم: [illegible] بیرون

[illegible]

شادروان [illegible]

[illegible]

وحید — سرنوشت [illegible] هر کجا عاشق [illegible]

[illegible]

صائب — [illegible]

وحید — [illegible]

[illegible]

وحید — [illegible]

مقدس — [illegible]

وحید — [illegible]

صائب — [illegible]

وحید — [illegible]

حرف الواو

وحید — است [illegible] زنده [illegible]

[illegible]

صائب — [illegible]

وحید — [illegible]

[illegible]

وحید — چو [illegible] در سوز [illegible]

[illegible]

وحید — [illegible]

صائب — [illegible]

[illegible]

شوکت — خامه‌ای خوش نگار نو برشد ‖ کرد موشکافی [illegible] تصویر او

[illegible] ‖ [illegible]

[illegible] ‖ [illegible]

[illegible] ‖ [illegible] تصویر او

[illegible] ‖ [illegible]

[illegible] — [illegible] ‖ [illegible]

[illegible]

صائب — [illegible]

وحید — [illegible]

[illegible]

[illegible] قدم بریده [illegible] تو
تو صیاد [illegible] تو

[illegible] تو
[illegible] تو

[illegible] تو
[illegible] تو

کلیم [illegible] تو
[illegible] تو

[illegible] تو

وحید [illegible] تو
صائب [illegible] تو

[illegible] تو
[illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

صائب [illegible] تو
وحید [illegible] تو

[illegible] تو
[illegible] تو

[illegible] تو

صائب [illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

وحید [illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

این نگه [illegible] تو
شمع [illegible] تو
ای [illegible] تو
پای [illegible] تو
[illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

دست نگار بسته [illegible] چه جای تو
پس [illegible] جای تو
گو [illegible] بسته نگار [illegible] هرگز چنین سیاه نمیشد جفای تو
صائب [illegible] تو

[illegible] تو
[illegible] تو

[illegible] تو
[illegible] تو

صائب [illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] تو

[illegible] جستجوی تو
[illegible] تو
[illegible] جستجوی تو

زانو تو ... چاهم ... که ... بر سر رشته ... تو
شکفتگی بخندد شمع انجمن ... تو — چراغ گل ... تو

چاهی ... ملول ... تو

[illegible]

وحید: نادیدی با وجود جستش کوه ⁂ نام جمال او اگر بینید آه

بوی [illegible] ⁂ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رونق: [illegible] ⁂ نام جمال او [illegible]

[illegible] ⁂ کار خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ⁂ بسیار جفا شده [illegible]

[illegible]

چون پنبه [illegible] ⁂ بیچاره شب [illegible] ره

[illegible] ⁂ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا جلال — خون بگو ... [illegible] ... رنگ کرده ✱ رگ‌کان ... چشم ... آب داده

خون جگر ... دل ... [illegible] ✱ ... در قطره ... افتاده

صائب — در خاک ... [illegible] ✱ رگ‌کان ... [illegible] ... داده

بر ... [illegible] ... نشسته ✱ چون ... [illegible] ... افتاده

چون ... عاشق ... [illegible] ✱ با خویش ... [illegible] ... خورده

... [illegible] ... گل ✱ صاحب ... [illegible] ... خورشید زاده

میر ... — چه ... [illegible] ... کرده ✱ ... [illegible] ... سنده ... ستاده

... [illegible] ... نشسته ✱ در ... [illegible] ... داده

میر ... — معشوق ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... زاده

وحید — جای ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کشاده

صائب — ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... افتاده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... نهاده

وحید — ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... پرده

وحید — ... [illegible] ...

... [illegible] ... چشم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

ظهیر ... — خود ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... نهاده

در ... [illegible] ... ✱ از زلف چون ... [illegible] ... نهاده

فانی — شب ... [illegible] ... کرده ... [illegible] ... داده

... [illegible] ... کرده ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ چون ... [illegible] ... کرده

چون ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ...

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ چون ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... کرده ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

زلف افکنده ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... چشم ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ جان ... [illegible] ... کرده

دل ... [illegible] ... کرده ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

دل ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

دل ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ چشم ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ چون ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ چون ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

صائب — ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... شده

صائب — ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

میرزا جلال — ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... بوده

... [illegible] ... ✱ چشم ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... بوده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

وحید — ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کشیده

صائب — ... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کشیده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... نهاده

... [illegible] ... ✱ ... [illegible] ... پاره

زلف افکنده

[illegible]

کو کیان

کلیم [illegible]
کلیم [illegible]
وحید [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

[illegible]

نمودی ... بچشم نقصان [illegible]

[illegible]

[illegible]

کار ما بیت ... [illegible] ... آسمان · بار گردون ... [illegible] ... گره

در ... [illegible] ... · ... [illegible] ... گره

... [illegible] ... · ... [illegible] ... گره

در ... [illegible] ... · ... [illegible] ... گره

در ... [illegible] ... · ... [illegible] ... گره

... [illegible] ... · ... [illegible] ... گره

وحید: ... [illegible] ... · ... [illegible] ... گره

کارهای ... [illegible] ... · ... [illegible] ... گره

تحریر ... [illegible] ... · ... [illegible] ...

ای ... [illegible] ... · ... [illegible] ...

... [illegible] ...

ای ... [illegible] ... · خلقی به تو مشغول ... [illegible] ... بیگانه

... [illegible] ... · ... [illegible] ... خانه

مقصود ... [illegible] ... · مقصود تو ... [illegible] ... بهانه

... [illegible] ... · ... [illegible] ...

... [illegible] ...

حرف الیاء

فخر: [illegible]
جامی: [illegible]
میرزا فصیحی: [illegible]

[illegible]

جعفر منکار: [illegible]

سعیدا: [illegible]

سعیدا: [illegible]

وحید: [illegible]

سعیدا: [illegible]

وحید: [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نظیری: [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید: [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عشق [illegible]
سعیدا [illegible]
[illegible]
وحید [illegible]
نصرت [illegible]
محبت [illegible]
[illegible]
جلال [illegible]
محتشم [illegible]

سابق [illegible]
وحید [illegible]
[illegible]
کلیم [illegible]
وحید [illegible]
وله [illegible]
فغانی [illegible]
[illegible]
طالب [illegible]
وحید [illegible]
[illegible]

ولی [illegible] بکاری [illegible]

صاپا [illegible]

فوتی [illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

وحید [illegible]

[illegible]

واعظ [illegible]

وحید [illegible]

ولی [illegible]

میرزا عابد [illegible]

فایض [illegible]

وحشی [illegible]

واله [illegible]

وحید [illegible]

ولی [illegible]

[illegible]

نادر قادر [illegible]

رهی [illegible]

[illegible]

فایض [illegible]

واعظ [illegible]

[illegible]

[illegible]

خیال [illegible]

غنی [illegible]

وحی [illegible]

ولی [illegible]

واعظ
زبان داری و خاموشی ... [illegible]
اگر ... [illegible]

وحید
[illegible]

سنجر کاشی
[illegible]

کلیم
اگر تو دوست ... [illegible] ... بهار ... [illegible] ... داری

وحید
وجه خاموشی ... [illegible]
در ... [illegible]

لا
[illegible]

صائب
دو ... [illegible] ... داری
هیچ کس ... [illegible]
خلقی شده ... [illegible] ... حسن ... [illegible] ... داری

[illegible]
خون بچکد از تیغ نگاهی ... [illegible] ... داری

نظیری
بچو ... [illegible] ... داری

قاسم مشهدی
[illegible]

رضی
[illegible]

نکس ... [illegible]

قم
کمش ... [illegible] ... داری

واعظ
[illegible]

[illegible]
[illegible]

قدسی
[illegible]

صائب
[illegible]

میرزا ابوالحکم
[illegible]

تاثیر
[illegible]

میر ابوالفضل
[illegible] ... داری

قاسم مشهدی
[illegible]

صائب
[illegible] ... داری

سهیر
[illegible]

وحید
[illegible]

میرزا حسن صاحب
[illegible]

صائب
[illegible]

وله
[illegible]

نصرت
[illegible]

شیدا
[illegible]

واعظ
[illegible]

وحید
[illegible]

واعظ
[illegible]

لا
[illegible]

وحید
[illegible]

وله
[illegible]

صائب
[illegible]

وله
[illegible]

شوکت
[illegible]

وحید
[illegible]

وله
[illegible]

وحید
[illegible]

وله
[illegible]

وله
[illegible]

شوکت
[illegible]

صائب
[illegible]

صائب
[illegible]

وله
[illegible]

مهدی
[illegible]

دانش
[illegible]

وحید
[illegible]

وله
[illegible]

وله
[illegible]

شوکت
[illegible]

زارا
[illegible]

میرزا جعفر حکیم
[illegible]

حسان
[illegible]

سابق
[illegible]

شفیعا اثر
[illegible]

راقم
[illegible]

سید [illegible]
[illegible]

الفت
[illegible]

وحید
[illegible]

واعظ
[illegible]

میرزا [illegible]
[illegible]

وحید
[illegible]

وله
[illegible]

وحید
[illegible]

حسان
[illegible]

واعظ
[illegible]

وحید
[illegible]

نصرت
[illegible]

وحید
[illegible]

وحید
[illegible]

قانع
[illegible]

وحید
[illegible]

راقم
[illegible]

صائب
[illegible]

صائب
[illegible]

شهیدا
[illegible]

راقم
[illegible]

آصف
[illegible]

صائب
[illegible]

وله
[illegible]

حامد
[illegible]

حکیم
[illegible]

سعیدا
[illegible]

اسیر
[illegible]

الفت — [illegible] کسی / [illegible] کسی

[illegible] — چون [illegible] کسی / [illegible] کسی

[illegible] / این [illegible] کسی

شوکت — [illegible] کسی / [illegible] کسی

[illegible] — هر [illegible] / [illegible] کسی

لطیف — [illegible] کسی / [illegible] کسی

آذر — [illegible] / [illegible] کسی

صائب — از [illegible] / [illegible] کسی

وله — [illegible] / [illegible] کسی

شیدا — [illegible] / چون [illegible] کسی

[illegible] / [illegible] کسی

لا — [illegible] / [illegible]

معصوم — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible] کسی

[illegible] / [illegible] کسی

فیاض — [illegible] / [illegible] کسی

[illegible] — [illegible] / نشنیدیم [illegible] کسی

[illegible] — [illegible] / [illegible] کسی

[illegible] — [illegible] / [illegible] کسی

[illegible] — [illegible] / [illegible] کسی

لا — [illegible] / [illegible] کسی

[illegible] — [illegible] / [illegible] کسی

[illegible] / [illegible] کسی

[illegible] / [illegible] کسی

[illegible] / [illegible] کسی

[illegible] / [illegible] کسی

[illegible] / [illegible] کسی

وحید — [illegible] / [illegible] کسی

[illegible] — [illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

اسیر — [illegible] / [illegible] باشی

وحید — [illegible] / [illegible] باشی

وله — [illegible] / [illegible] باشی

وله — [illegible] / [illegible] باشی

[illegible] — [illegible] / [illegible] باشی

[illegible]

[illegible] — [illegible] باشی / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible]

[illegible] — [illegible] باشی / [illegible] باشی

صائب — [illegible] / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

[illegible] — [illegible] باشی / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible]

وحید — [illegible] باشی / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

[illegible] — [illegible] / [illegible] باشی

کلیم — [illegible] / [illegible] باشی

صائب — [illegible] باشی / [illegible] باشی

[illegible] — [illegible] باشی / [illegible] باشی

[illegible] — [illegible] / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

آذر — [illegible] باشی / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

صائب — [illegible] باشی / [illegible] باشی

[illegible] — [illegible] / [illegible] باشی

وحید — [illegible] / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

لا — [illegible] / [illegible] باشی

حامد — [illegible] / [illegible] باشی

[illegible] — [illegible] / [illegible] باشی

وحید — [illegible] باشی / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

فیاض — [illegible] / [illegible] باشی

[illegible] — [illegible] / [illegible]

نظیری — [illegible] باشی / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

وحید — [illegible] / [illegible] باشی

یگانه — [illegible] / [illegible] باشی

[illegible] — [illegible] / [illegible] باشی

وحید — [illegible] باشی / [illegible] باشی

[illegible] / [illegible] باشی

صائب — [illegible] / [illegible] باشی

[illegible] — [illegible] / [illegible] باشی

سعیدا
[illegible]

حسین
با همه جوشیده ... باشی
[illegible]

وحید
[illegible]

نظیری
[illegible]

ولد
[illegible]

ولد
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولد
[illegible]

[illegible]

صائب
[illegible]

صائب
[illegible]

حامد
[illegible]

وحید
[illegible]

ولد
[illegible]

صائب
[illegible]

ولد
[illegible]

سعیدا
[illegible]

وحید
[illegible]

مهری — [illegible]

وحید — [illegible]

وله — [illegible]

سیارا — عدم غنچه است در نزاکت ... [illegible]

وحید — [illegible]

حبیب — [illegible]

[illegible]

وحید — [illegible]

راضی — [illegible]

وحید — [illegible]

مهری — [illegible]

[illegible]

حبیب — [illegible]

راقم — [illegible]

[illegible]

خیال — [illegible]

نصرت — [illegible]

[illegible]

حبیب — [illegible]

مهری — [illegible]

[illegible]

خالصا — [illegible]

شوکت — [illegible]

آذر — [illegible]

وحید — [illegible]

تاثیر — [illegible]

وحید: نبودی دور ... [illegible] | چو بیل ... [illegible]

وله: چو دود ... [illegible] | [illegible]

غنی: [illegible] | [illegible]

وحید: همچون ... [illegible] | در ... [illegible]

وله: [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب: [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

وحید: [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

وله: [illegible] | [illegible]

صائب: [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

وحید: [illegible] | [illegible]

وله: [illegible] | [illegible]

وله: [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

وحید: [illegible] | [illegible]

وله: [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید: [illegible]

صائب: [illegible]

وحید: [illegible]

غنی: [illegible]

وحید: [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید

[illegible]

وحید

[illegible]

وحید

[illegible]

وحید
بدمستی باده خار زلف [illegible] ز بزم [illegible] شیشه چون [illegible]
[illegible] دور نگی [illegible]
[illegible] ز [illegible]

وحید
ز نقش [illegible] بروی [illegible]
برای [illegible] تو راه [illegible]
[illegible]
وحید
[illegible]
صائب
[illegible]

[illegible]

صائب
[illegible]

کلیم
[illegible]

[illegible]

وحید
[illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب
[illegible]

وحید
[illegible]

[illegible]

صائب
[illegible]

وحید
[illegible]

وحید: ای که کردی ترک دنیا نام دنیا را مبر ... دست خود را چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید: [illegible] ... معشوق [illegible]

یکبار [illegible] سیه روز ... ای دیده معشوق [illegible] سیاهی

صائب: بر حسن لطیف تو [illegible] ... در صبح ازل [illegible] نگاهی

چون شمع [illegible] ... [illegible] نگاهی

[illegible]

صائب: چشم [illegible] ... [illegible] کاهی

وحید: [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید: [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید: [illegible] ... [illegible] نگاهی

[illegible]

[illegible]

با پیکانها [illegible] ... تبسم [illegible] نگاهی

بجا ماند [illegible] ... گل [illegible] گیاهی

تاثیر: [illegible] ... [illegible] سیاهی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب: [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید: [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید: [illegible]

[illegible]

پشت چون نقش نگین [illegible] ... [illegible] چشم [illegible]

خوش [illegible] امید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید

در سستی [illegible] نو رسید [illegible] می‌آید

[illegible] نشید [illegible] می‌آید

[illegible] شب [illegible] گریه می‌آید

کلیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ناصر علی

[illegible]

[illegible]

الفت

[illegible]

حکیم قطران

[illegible]

میرنجات

[illegible]

واعظ

[illegible]

[illegible]

وحید

در قافله [illegible] می‌آید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الفت سعیدا

[illegible]

وحید

[illegible] چون [illegible] می‌آید

[illegible] چون [illegible] می‌آید

[illegible]

وحید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجذوب

[illegible]

[illegible]

آرزو

[illegible] می‌آید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] می‌آید

[illegible] می‌آید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] می‌آید

[illegible] می‌آید

[illegible] می‌آید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وحید

[illegible]

[illegible]

اوکرم

محمد وحید — [illegible] ؛ چو [illegible]

[illegible] — [illegible] ؛ ز [illegible]

دانش — [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible] — [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] — [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible] — [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] — [illegible] ؛ [illegible]

صائب — هر چند [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible] — [illegible] ؛ همچون [illegible]

صائب — [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

اسیر — [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible]

[illegible]

حرف الالف

محمد حسین سینه کار | عنایت خان | الکاه اوزبک | ملا ابراهیم حسین شیخ نواز | میرزا ابراهیم اردوبادی

آرام | آشنا | آگاه | ابراهیم | ابراهیم

میرزا ابراهیم متولی | میرزا ابراهیم نشابوری | شفیعای اثر اصفهانی | خان احمد خان | میرزا احسن الله مشهور بظفرخان

ابراهیم | ابراهیم | اثر | احمد | احسن

میر مومن یزدی | میرزا ابراهیم | حاجی اسد بیگ | میر اسد الله اصفهانی | اسدی

ادایی | ادهم | اسد | اسد | اسدی

حاجی اسمعیل خان تبریزی | میرزا اسمعیل میرفندرسکی | میرزا اجلال ایلچی | میر محمد باقر داماد | ملا محمد سعید خلف ملا محمد صالح مازندرانی

اسمعیل | اسمعیل | اسیر | اشراق | اشرف

بابا اصلی [illegible] | اطهری | میرزا ابوسعید [illegible] | افضل الدین کرمانی | بابا افضل کاشی

اصلی | اطهری | اعلی | افضل | افضل

استاد علی اکبر معمار | محمد اکبر قزوینی | میر الهی اسدآبادی | میرزا احسن خان | امام ویردی خان | ملا عبدالله

اکبر | اکبر | الهی | الفت | امام ویردی | امانی

امینای نجفی | ملا محمد امین استرابادی خادم | میرزا محمد امین برادر وحید | میر غیاث الدین محمد | حکیم انوری | شیخ اوحدی

امینا | محمد امین | امین | انور | انوری | اوحدی

اعتبای فراهانی | اهلی شیرازی

ایما

حرف الباء

ایوب | حاجی شاه باقر کاشی | محمد باقر بیگ [illegible] | ملا محمد باقر سبزواری | آقا باقی [illegible]

باقر | باقر | باقی

میر عبدالباقی تبریزی | شیخ بهاء الدین محمد [illegible] | بوریای ولی | بیانای خراسانی | بیر دهقان

عبدالباقی | بهایی | بوریا | بیانا | بیر

میرزا ابوالحسن کلانتر نیشابور

بیگانه

حرف التاء

تایب کرمانی | ملا تجلی رضا | میر ابوتراب حافظ | محمد ابراهیم شیرازی | محمد هادی اصفهانی

تایب | تجلی | تراب | تسلیم

محمد تقی بیگ نویسنده | میرزا داود متولی | میرزا تقی میرزاده | میرزا محمد تقی نصیری منشی دیوان | میرزا تقی نصرآبادی

تقی | تقی | تقی | تقی

میرزا محمد سعید حکیم قمی

ثنایی

حرف الثاء

خواجه حسین

ثنائی

حرف الجیم

ملا عبدالرحمن جامی | آقا جعفر سارو بهادر | میر جعفر کاشی | میرزا جعفر منشی | میرزا جلال الدین [illegible] آبادی

جامی | جعفر | جعفر | جعفر | جلال

میرزا زین الدین اصفهانی

[illegible]

حرف الحاء

حاجی طبسی | ملا حاجی محمد گیلانی | خواجه حافظ شیرازی | قاسم بیگ | میرزا ابوالحسن خلف [illegible]

حجی | حاجب | حافظ | حالتی | [illegible]

میرزا مهدی خلف میرزا غیاث [illegible] | حسن خان شاملو | ملا حسن گیلانی | میرزا حسن مستوفی | میرزا حسن [illegible]

حجت | حسن | حسن | حسن | حسین

میرزا ابوالحسن فراهانی | ملا حسن علی یزدی | آقا حسین خوانساری | حاجی حسین بهادر [illegible]

حسن | حسن | حسین

ملا محمد حسین | ملا حضوری | میر عبدالحق قمی | میرزا ابوالبدیع نصرآبادی | ملا میر حیدر کاشی

حسین | حضور | عبدالحق | حالت | حیدر

میر حیدر معمایی | میرزا حیدر خلف میرزا غیاث [illegible]

حیدر | حیدر

حرف الخاء

میرزا اسحق رضوی | نجیبای استرابادی | جلال الدین محمد مولوی | حکیم خاقانی | خسرو بیگ [illegible]

خادم | خالص | خاموش | خاقانی | خسرو

امیر خسرو دهلوی | باقرای کاشی | میرزا خلیل | سارو خلیفه | عمر خیام

خسرو | خلیل | خلیل | سارو خلیفه | خیام

حرف الدال

میر معصوم فراش — میرزا راضی — قاضی — محمد داود توسرکانی — میرزا داود متولی

داعی — دانش — داوری — داود — داود

میرزا رفیع — میر دوست محمد کتابدار

دستور — دوست محمد

حرف الذال

ملا ذوالفقار

ذوالفقار

حرف الراء

حاجی محمد رضای فراش — محمد صالح اصفهانی — میرزا رفیع منشی — میرزا سعدالدین محمد وزیر ایران — ملا رحمی

راضی — رافع — راقم — راقم — رحمی

ملا رحیم شیخ الاسلام — میر رحیم فراش — میرزا رحیم مستوفی — رسوایی همدانی — رشیدای زرگر

رحیم — رحیم — رحیم — رسوایی — رشیدا

ملا رشدی رستمداری — محمد رضای عسکر — میر محمد رضای قاضی بروجرد — میر محمد رضای جیرفادقانی — ملا رضی عراقی

رشدی — رضا — رضا — رضا — رضی

میر رضی آرتیمانی — ملا رفعت نیشابوری — رفیعای اولیاباشی — محمد هادی کاشی

رضی — رفعت — رفیعا — رمزی

حرف الزاء

میرزا قاسم خلوت نشین — زایرای شوشتری — حاجی اسمعیل انعامی — روضه ابو الکلیم — سید حسین زنیتی

زاهد — زایرا — زایر — روضه ابو الکلیم — زنیتی

حرف السین

خلیفه سلطان — فریدون بیگ — لطف علی بیگ — میر سالم کشمیری — سایرای اردوبادی

سلطان — سابق — ساعر — سالم — سایر

ملا سحابی نجفی — ملا سحری کرمانی — شیخ سعدی شیرازی — سعیدای نقشبند — خواجه ملک سعید منجم

سحابا — سحر — سعدی — سعید — سعید

میرزا سعید منشی — شیخ ابوسعید ابوالخیر طالش — خواجه سلمان ساوجی — محمد قلی بیگ سلیم — میر سند کاشی

سعید — سعید — سلمان — سلیم — سند

سید علی حسینی همدانی — میرزا سید علی سبزواری — میرزا محمد نواده خلیفه سلطان

سید — سید — سید

ام

حرف الشین

میر شریف حافظ — ملا شرف خیا — شاه شجاع — میر شاه‌ها — ملا شاه — ملا شانی تکلو

شریف — شرف خیا — شجاع — شاه‌ها — شاه — شانی

میر محمد حسین شوکت بخارایی — میر محمد حسین — میرزا شهنشاه مستوفی استراباد — شکوهی — میرزا شفیع فارسی

شوکت — شوقی — شکیب — شکوهی — شفیع

شیخ زاده لاهیجی

شیخ زاده

حرف الصاد

ملا محمد صادق نیشابوری — ملا محمد صادق شیخ الاسلام خواف — مسیحای کاشی — میرزا معصوم ولد میرزا جعفر

صادق — صادق — صاحب — صایب

میرزا محمد صالح ارضوی — محمد صالح شیرازی — میرزا صادق دست غیب شیراز — میرزا صادق برادرزاده میرزا ابوالمعالی

صالح — صالح — صادق — صادق

ملا صدرالدین محمد کاشی — ملا صحیفی شیرازی — میر صبحی — میرزا محمد علی تبریزی — حاجی صادق اصفهانی

صدرالدین — صحیف — صبحی — صابا — صامت

ملا محمد صوفی شیرازی — میر صیدی تفرشی

صوفی — صیدی

حرف الضاد

ملا ضیاء الدین کاشی — ضمیری اصفهانی

ضیا — ضمیر

حرف الطاء

بابا طاهر عریان — طاهرای یزدی — طالب الدکال بیک — میرزا طالب تبریزی — میر ابوطالب — طالب املی

طاهر — طاهر — طالب — طالب — طالب

طغرای مشهدی — میرزا طاهر نصرآبادی — میرزا طاهر قمشه — ملا محمد طاهر زرگر

طغرا — طاهر — طاهر — طاهر

حرف الظاء

میر ظهیر الدین محمد — ظهیرا تفرشی — ظهیرا بروجردی — حکیم ظهوری خراسانی

ظهیرالدین — ظهیرا — ظهیرا — ظهوری

حرف العین

میرزا عابد شیرازی عارف کاشی آقا میر منصور سمنانی ملا شاه محمد بخارایی میرزا مهدی تبادکانی

عابد عارف عاشق عطا عاجز

ملا عامی مشهدی شاه عباس ثانی عبدالله افشار میرزا عبدالله میر میرزا مهدی مستوفی موقوفات

عامی شاه عباس عبدالله عبدالله عبدالله

میرزا عبدالله محتسب یزد میرزا عبدالله منشی عجم علی بیک ذوالقدر شیخ فخرالدین میرزا عرب نظام الملک

عبدالله عبدالله عجم عراقی عرب

میر عرفان طهرانی ملا عرفی شیرازی میر عطاء الله شیخ فریدالدین ملا عظیمای نیشابوری

عرفان عرفی عطا عطار عظیم

ملا محمد علی ملا محمد علی کرباسی ملا محمد علی مهابادی ملا عقیلی میرزا علی بیک مستوفی شیروان

محمد علی محمد علی محمد علی عقیلی علی

ابو علی سینا میرزا علی خان کلبایگانی همشیره زاده آقا حسین خوانساری میر عین علی جرفادقانی

ابو علی علیخان عین علی

حرف الغین

ملک حمزه خان حاکم سیستان میرزا الغ موسوی محمد طاهر کشمیری غیاثای شیرازی حلواگر ملا غیرت همدانی

غافل غافل غنی غیاثا غیرت

حرف الفاء

محمود و ه ... ر خواجه مجدالدین همگر محمد ابراهیم چلبی بیک مشهور بعلامه تبریزی

فانی فارغ فارسی فارغ

ملا شیخ علی قمی میرزا انوری هراتی خواجه فردوسی طوسی آقا میر مقیم سمنانی میرزا فصیح برادر وحید

فایز فتوی فردوسی فرزند فصیح

میرزا فصیحی هروی فضلی جرفادقانی فضولی بغدادی میرزا اسراب میرزا مغز مشهور بمیرزا غلن

فصیحی فضلی فضولی فطرت فطرت

بابا فغانی فضیل بیک گیلانی ملا عبدالرزاق لاهیجی ملا محسن کاشی

فغان فیاض فیاض فیض

حرف القاف

ملا محمد قاسم مشهدی ملک قاسم نقاش محمد قاسم بیک قابوجرحرم میرزا قاسم تونی

قاسم قاسم قاسم قاسم

مرلید

میر سید علی کاشی حاجی محمد جان قدسی قربان محمد ایلچی اوزبک شیخ اسدالله قلی میرزا قواما خلف میرزا محمد معصوم

قانع قدسی قربان اسدالله قلی قواما

قیصر ترکمان

قیصر

حرف الکاف

میرزا کاظم ولد میرزا الغ میرزا کاظم ولد میر مستجاب الدعوة ملا کرامی کفری یزدی ابوطالب همدانی

کاظم اریم کرامی کفری کلیم

اسمعیل مشهور بکلاق اصفهانی کوثری خوانساری

کلاک کوثر

حرف اللام

لاادری میرزا انورای همدانی ملا لطف الله نیشابوری مشهور به بیطالع

لامع لطف الله

حرف المیم

سید ماجد قاضی بحرین شیخ ابو حیان مجدالدین شوشتری میرزا محمد تبریزی محمد امین خان نیابت

ماجد مالی مجد مجذوب محرم

ملا محب علی تته محتشم کاشی محمد بیک زرکش محمد خان میرزا اسید محمد شعرباف

محب علی تته محتشم محمد محمدخان سید

حکیم میرزا محمد ملا سلطان محمد استرابادی میرزا ابو محمد خادم محمود شیرازی میرزا محمود منشی

میرزا محمد سلطان محمد ابو محمد محمود محمود

میر مغیث میرزا جعفر گلستانه مرتضی قلیخان شاملو مرشد بروجردی [illegible] اوزبک

محوی مرتاض مرتضی مرشد مستفید

آقا رضی قزوینی حکیم رکنا محمد رضای قمی مطیعای همدانی ملا مظفر حسین ملا مشعلی ... زار

مسرور مسیح مشفقی مطیعا مظفر معتقد

میر معزالدین محمد یزدی میر معزالدین محمد ولد میر تونه میر معصوم قلی میر معنی اوزبک میرزا معین الدین ...

معز معز معصوم معنی معین

شیخ مغربی میرزا ملک قمی میر معصوم کاشی میرزا عبدالمناف قمی عبدالله سلطان مکی

مغربی ملک مهم عبدالمناف منصف

منوچهر خان بزرک ملا موالی تونی آقا مؤمن اصفهانی حکیم مؤمن دار الشفا ملا مؤمن حسین یزدی

منوچهر موالی مؤمن مؤمن مؤمن

ملا محمد مؤمن قمشه　مهدیقلی خان نواده قرچغای خان　مولانا محمد مهدی همدانی　میرزا مهدی مستوفی موقوفات

مؤمن　مهدیقلی　مهدی　مهدی

میر سید علی جبلعاملی　شاه میرزا

شاه میرزا　مهری

حرف النون

کلبعلی زرگر　ملا عباس ابهری　میرزا عرب تبریزی　قاضی میر اسمعیل همدانی　محمد سمیع هروی

نادرا　ناسخ　ناسخ　ناظر　ناظم

آقا باقر قمی طباخ　ناقلی　میرزا محمد علی نایب بیگلربیگی مشهد مقدس　میر عبد العلی

نزیع　نقلی　نایب　نایب　نصیرا

لطف علی بیگ　ابونصر فارابی معلم ثانی　میرزا نصیر مستقی　حاجی طالب　نصیرای نائینی

نجیب　ابونصر　نصرت　نصیب　نصیب　نصیرا

خواجه نصیر طوسی　محمد نصیر　ملا لطفی نیشابوری　نظام الملک　میرزا نظام دست غیب

خواجه نصیر　نصیر　نطقی　نظیری　نظام

شیخ نظامی گنجه　شیخ شاه نظر قمشه　نظری اوجی　ملا نظیری نیشابوری　ملا خواجه علی شیشه‌ساز

نظامی　شاه نظر　نظیری　نظیری　نعیم

طاهرای نقاش　ملا علی نقی کمره　میرزا محمد تقی کلانتر نیشابور　میرزا محمد حسین دماوندی　نورجهان بیگم

نقاش　ملا نقی　نقیب　نورس　نورجهان

نوروز بیگ　ملا نوعی خبوشانی

نوروز بیگ　نوعی

حرف الواو

ملا عبد الواسع نیشابوری　میرزا شاه تقی شیخ الاسلام　ملا رجبعلی　والی　امامقلی بیگ چکنی

واثق　واحد　واحد　والا　وارسته

ملا محمد امین　میرزا رفیع قزوینی　نجفقلی بیگ　علی اکبر یزدی　آقا حسن داود

واصل　واعظ　والا　وجهی　وحدت

حکیم عبد الله اصفهانی　امامقلی خان بختیاری　وحشی یزدی　میرزا ابوالحسن خلف میرزا نظام شیشه‌ساز

وحدت　وحشت　وحشی　وحی

میرزا طاهر وزیر اعظم　میر عبد الوحید گیلانی　میرزا فارغ تته　ولی بیگ بروجردی

وحید　عبد الوحید　وقار　ولا

ملا ولی

وفا

حرف

حرف الهاء

میرزا هادی ابرقویی　ملا هاشم همدانی　ملا هجری قمشه　میر فاضلای یزدی　محمد زمان بیگ

هادی　هاشم　هجری　همام　همت

میرزا زین العابدین مفتی الممالک　میرزا شجاع سیستانی　میرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه

همت　همت　همت

حرف الیاء

یحیی بیگ نامی اعتماد الدوله　میر یحیی نیشابوری　سلطان یعقوب اماملو　یقین جرفادقانی

نمیر　یحیی　یعقوب　یقین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی اشرف الانبیاء و المرسلین محمد و آله الطاهرین اما بعد مولف این رساله محمد صالح از ضمیر حق‌بین
مقاوی خیال شعرا را جمع و در سلک تحریر درآورده در وضع ترتیب این رساله آنرا به قانون خیال موسوم گردانید مجملا از وضع ترتیب آنکه
در هر ردیفی بجهت سهولت پیدا شدن رباعی که درین کتاب نوشته و مکرر هم نوشته نشود در آخر رباعی حرفی که ترتیب آن
حاصل توانند شد ملاحظه نموده هر یک را بعد از دیگری ذکر نموده مثلا در حرف الالف قافیه باز آ و گجا و انجا و جدا و همچنین فردا و
صاحب پا او قیامت‌ها را او دردها را او ضربها را او در حرف الباء قافیه باب و حبیب و تب و یا رب و شب و طلب
هر یک را بعد از ان دیگری ذکر نموده و قس علیه در جمیع قوافی حاصل آنکه حروفی که در اواخر رباعیات همه مشترک باشند
اسقاط نموده اول حرفی که متصل بحروف مشترک باشند و ترتیب رباعیات با آن حرف حاصل توانند شد رعایت شده
و هر رباعی که درین رساله مذکور است بسبب التقاط مقدم بر رباعی که بعد از انست ذکر نموده تا هر یک بجهتی
بر آن دیگر مقدم مذکور شده باشد و ترجیح بلا مرجح لازم نیاید و چون بعضی رباعیات غیر مقفای باشند ملاحظه
ترتیب در اواخر این قسم رباعیات اشکال دارد مثلا در حرف الالف عصا و ردا و صبا و خدا که حرف
ما قبل الف ملتزم نیست و در حرف التاء کیست و چیست و نیست و کیست که حرف ما قبل یا ملتزم نیست
و امثال این در هر یک از ردیفها بنای ترتیب را بر ملاحظه حروف اوایل این رباعیات گذاشته تا فی الجمله
بجهت مقدم بودن مضبوط توانند شد مثلا رباعی که اولش الف باشد قبل از آنکه اولش با باشد نقل شده و آنچه اولش دال
باشد قبل از رباعی که اولش سین باشد نقل شده و چون بعد از اتمام رساله احتیاطا از ابتدا تا انتها ملاحظه دیگر شده
در بعضی از جاها که تغییر در ذکر ترتیب شده بود اگر ورق فاصله بشد در حاشیه اشاره شده که بچه وضع باید نوشته شود
و اگر ورق فاصله نباشد برقم هندسی وضع ترتیب آنرا در هر جا که تغییر ترتیب نوشته شده نشان نموده که اگر کسی خواهد
از روی این کتاب نسخه بردارد که ترتیب آن صحیح باشد هر جا که غلط شده باشد بملاحظه ترتیب رقم هندسی منتقل شده
درست تواند نوشت امید که ناظرین این رساله مولف را بدعای خیر یاد آورند که بسیار ... و اوقات صرف نموده و زحمت
بسیار کشیده که این مقدار رباعی منتخب تحصیل و اختیار نموده باین ترتیب مرتب گردانیده که بر صاحبان سخن ... باشد
بدانکه بر مقابل هر رباعی که دو نقطه گذاشته شده نشان آنست که مغز آن تمام درد ... و آنچه سه نقطه گذاشته شده اشاره به ...
و آنچه در میان چهار مصرع نقطه گذاشته شده نشان آنست که منتخب منتخب است و ترتیب نوشتن این رساله و خواندن
آن اگر بترتیب خواهند خوانده شود باید صفحه اول هر صفحه تماما خوانده و نوشته شود بعد از آن صفحه ثانی آن صفحه تا ترتیب
که مذکور شد موافق آید فقط

غ ...
انعام ... [illegible]
خوب ... [illegible]
ملا ... [illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حرف الالف

باباافضل کاشی

بالطبع لطیف ذره لطف و دوا | بالطبع کثیف ذره جور وجفا
در هیچ و کل تأملی کن که قضا | این راه به [illegible] فدا [illegible] صفا

حاجی [illegible] کوثری

آن را که خدا بلا خمی کردست | مخلوق چگونه اش سزاید بیزا
در مدح علیست گر بیابی کجا | این چار کتابی که فرستاد خدا

محمدامین [illegible]

دانی ز چه شد قبه سلطان رضا | پوشیده ز دست قدرت حق طلا
زان رو که چو بدر از ره غرو علا | هر روز کند مهر از و کسب ضیا

نصرت

در مشهد پاک حضرت شاه رضا | دانی ز چه رو مختلف وضع هوا
زان رو که به [illegible] خاکبوسش آید | پیوسته هوای غرب [illegible]

سراجای نقاش

آنکس که خدایش بکسی راه نمود | باید که فزون از همه ترسد ز خدا
از قسمت خانی نتوان کمتر بود | لرزان لرزان ترا شود [illegible]

میرزا ابوالحسن کلانتر [illegible]

عالم خبرش بود بجسم بینا | اندر [illegible]
[illegible] | از دیده ندیده است کسی نور خدا

ظهیرا

از ذات [illegible] | شنو سخنی ز [illegible] جز از ما
عالم ز ازل [illegible] | گویند که آن خدا [illegible] خدا

میرزا ابوالحسن [illegible]

عرفان بخدا کسی ندارد [illegible] | نه جاهل از و با خبر و نه دانا
در دیده خفاش [illegible] | در حوصله قطره نگنجد دریا

میرزا ادایی یزدی

اصحاب نبی [illegible] | اول ز چهار [illegible] گفتن اولی
ارباب سخن [illegible] | اول گویند مدح آخر را

گویا

ملا محمد طاهر قیصر

گویی تو ز روی جهل ای بیهوده | خلق است چو موج و حق چو دریا
نشناخته ای حق خدا را بخدا | حق نشناسی از نشناسی خود را

میرزا محمد تقی نظیری منشی [illegible]

[illegible] صفت [illegible] | در صفت [illegible]
یعنی که دو چشم [illegible] | محکم [illegible]

ملا نظیری نیشابوری

در هجر تو مرگ همنشینم بادا | منظور دو دیده آستینم بادا
گر بی تو بکام دل برآرم نفسی | یارب نفس بازپسینم بادا

هرکس که کند [illegible] تو جفا | خواهی که شود قبول [illegible]
در مذهب اهل عقل و ارباب [illegible] | جز خلق [illegible]

ملا سحابی نجفی

ای از تو حقیقت [illegible] | با آنکه تویی ز هر چه پیدا است جدا
توحید طلب [illegible] | همچون [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ | گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست | صد بار اگر توبه شکستی باز آ

[illegible]

میرزا محمد سعید حکیم شفا

دونان که [illegible] | در خور [illegible] دنیا
دست [illegible] | بهتر [illegible] استغنا

ملا مظفر حسین

وصل تو کجا و من بدبخت کجا | [illegible] کجا گوشه تخت کجا
گفتا که روی بخواب [illegible] | خواهی که [illegible] بخواب [illegible]

میرزا ابوالحسن [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | گم کرده کسی که خویشتن را [illegible]

میر صیدی السیاقی

مسکن شده [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی

اصحاب پیمبر [illegible] | هر یک سوی آخرت [illegible]
لیکن شه مردان علی عالیقدر | [illegible]

میرزا ابوالحسن [illegible]

مهر تو [illegible] | [illegible]
پیوسته خیال [illegible] | [illegible]

حکیم [illegible]

ای از تو نهان [illegible] | در وحدت تو [illegible]
در حیرت [illegible] | در رحمت [illegible] خدا

ظهیرالدین

ای ذات تو [illegible] | [illegible]
تا کی [illegible] | عالم تو [illegible]

خواجه حافظ شیرازی

جز نقش تو در نظر نیامد ما را | جز کوی تو رهگذر نیامد ما را
خواب ارچه خوش آمد همه را در عهدت | حقا که بچشم در نیامد ما را

میرزا محمد سعید حکیم شفا

ای دل [illegible] | با خلق جهان زبان [illegible]
ای کرده ز شام تا سحر [illegible] | از ریش سفید صبح [illegible]

ملا سحابی نجفی

ای خیر سر کوی تو منزل ما را — جز آرزوی روی تو حاصل ما را
هر کس ز تو خرسند و جهان جمع ولی نیست — جز غصهٔ محنت گره دل ما را

ملا سحابی نجفی

هر گاه که شکر و شکوه بوده ترا — از چشم تو بر کار تو نگشوده ترا
آن کس که تو حال خود باو میگویی — آگاه نه کو تو نموده ترا

ملا سحابی نجفی

در جوشش اگر سر بشوی سر ما را — گردی نظر این تحفه منظر ما را
در خانه نه زنگی در چو درون [illegible] — و اکردن [illegible] ما را

میرزا رفیع واعظ قزوینی

ناکام دهی نفس بجود عجب — گردی شب و روز از مشرق و مغرب را
کرد است ترا اسیر نفس سگ تو — کس دیده که سگ [illegible] صاحب را

شیخ ابوسعید ابوالخیر

در کعبه اگر دل سوی غیر است ترا — طاعت همه فسق و کعبه دیر است ترا
گر دل بخدا و ساکن میکده — خوش باش که عاقبت بخیر است ترا

ملا عبدالرحمن جامی

ای آنکه جنیبه و فا دوست ترا — بر مغز چرا حجاب شد پوست ترا
دل در پی هر آن نه نیکوست ترا — یکدل داری بس است یک دوست ترا

ملا سحابی نجفی

ای دل طرق دوستی خوشست ترا — این شیوه نکوست [illegible] ترا
از هر چه نداد دستی ای بر تابی — رو باد و کن که کار با دوست ترا

و له ایضا

این [illegible] نه [illegible] ترا — از مهر تو غیر [illegible] ترا
معنی تو غیر خود شناسی تو نیست — مقصود اگر خدا شناسیست ترا

محمد طاهر غنی کشمیری

ضعف تو [illegible] اشک [illegible] ما — صد کوه الم نهاد بر جان ما را
هر گز نشنیدیم که مور [illegible] کند — در دکم تو ساخت [illegible] ما را

ملا سحابی

از گنج عدم چو برگزیدی ما را — در رشتهٔ بندگی کشیدی ما را
آخر بکدام عیب خواهی کرد — اول چو تو با عیب خریدی ما را

میر عبدالوحید گیلانی

ای ذات تو مرتضی [illegible] — بگرفته ز حق وصف ز [illegible] را
ما غیر تو نسبت امامت [illegible] — نسبت کردن [illegible] را

میرزا محمد سعید حکیم [illegible]

خوش آنکه قدح نوش نماید خود را — ستاره سر جوش نماید خود را
مستانه کند جای در آغوش ترا — وانگاه فراموش نماید خود را

ملا سحابی نجفی

تحقیق کسی که رو نماید خود را — حق از همه رو نکو نماید خود را
زان رو خود [illegible] — در صورت [illegible] نماید خود را

بابا افضل کاشی

هیبت عظیم برکشیدی خود را — وز جمله خلق برگزیدی خود را
از مردمک دیده ببایید آموخت — دیدن همه کس را و ندیدن خود را

حکیم مومن دار الشفا

[illegible] — پنهان [illegible] حال [illegible] خود را
[illegible] — از [illegible] سیاه خود را

ملا سحابی نجفی

وصلی و [illegible] خود را — اوقات [illegible] میگذاری خود را
وقتی تو [illegible] که تو — نقدی [illegible] خود را

ملا سحابی

ای دل چه گرفت غم کام ترا — اندیشه بکن که چیست انجام ترا
شمع طرب تو [illegible] — در جام [illegible] ایام ترا

میرزا رفیع واعظ قزوینی

ایام نبود جوانی ایام ترا — [illegible] ترا
فرصت که در [illegible] ایام [illegible] — از قامت خم حلقه کند نام ترا

میر مغیث محوی

[illegible] خود را — [illegible] خود را
هر چند که انواع [illegible] — [illegible] خود را

میرزا محمد صالح الرضوی

گر نامه سیاه و گر سفید است مرا — از روز جزا خوف و امید است مرا
[illegible] — چون [illegible] کرم خدا امید است مرا

ملا مومن حسین یزدی

[illegible] — [illegible] مرا
[illegible] — [illegible] مرا

ملا سحابی نجفی

[illegible] — ای [illegible] جای [illegible] ما
[illegible] — [illegible] ما

میرزا اسد [illegible] کاشی

[illegible] مرا — [illegible] مرا
[illegible] — [illegible] مرا

میرزا محمد صالح الرضوی

[illegible] مرا — لطف تو [illegible] مرا
[illegible] — [illegible] مرا

کمال اسمعیل

روزی دو سه [illegible] — [illegible] تا آینه ترا
گر دور فلک حصاری [illegible] — [illegible] آینه ترا

و له ایضا

[illegible] — [illegible] خود را
[illegible] — ای شمع [illegible] خود را

حکیم [illegible] خراسانی

[illegible] — [illegible] خود را
[illegible] — [illegible] کس را

ملا سحابی نجفی

[illegible] — [illegible] را
[illegible] — [illegible] را

میرزا رفیع واعظ قزوینی

[illegible] — [illegible] را
[illegible] — [illegible] را

میرزا محمد سعید حکیم [illegible]

[illegible] مرا — [illegible] مرا
[illegible] — [illegible] مرا

ملا محمد صوفی

صوفی [illegible] مردم را — [illegible] مرا
[illegible] — [illegible] مرا

میرزا رفیع دستور

[illegible] مرا — [illegible] مرا
[illegible] مرا — [illegible] مرا

میرزا رفیع واعظ قزوینی

در خانه فروتنی و تکلف نیست مرا / زین حرف فقیر نقش بوریا نیست مرا

زاسباب ضیافت فقیران چه باک / در خانه بجز آب و هوا نیست مرا

میرزا محمد صالح الرضوی

گر فعل صواب و ناصواب است مرا / وز آتش شرم خود کباب است مرا

هر چند گنه قدر دو کونین بود / با عفو تو شرم بی حساب است مرا

ملا خواجه علی شیخزاده نعیم

چند آنکه جدا شدن ز خرقه گیتی / با اهل دل آشنا شدن نیست مرا

یکباره ز خلق تا نگردد آزرده / اهلیت مشتبه شدن نیست مرا

ملا خواجه علی شیخزاده نعیم

کی داعیه حور بهشت است مرا / زین داعیه‌ها کو که سرشت است مرا

گر ملک جهان نیست که در رنج باشی / هر جا که تو باشی بهشت است مرا

نجم قلی بیگ ذو القدر

هر چند بتان غمزه فروشند مرا / مهرم که به تار عهد بستند مرا

دیدند که من پرستی بچیدم / چون زلف هزار جا شکستند مرا

میرزا ابوالحسن حامد

ای آنکه نبوده جز تو دلدار مرا / امروز از ازل تو بوده یار مرا

هم در ره جز ابا ابروی کرمت / از آتش خشم خود نگهدار مرا

ای خواجه مجو مصاحبت [illegible] / هرگز شناس [illegible] خود را

صد بار بود سختی مرگ آسانتر / از صحبت آنکس که نخواهی او را

ملا خواجه علی شیخزاده نعیم

واقف نکنی ز کار من اغیار را / پوشیده نگاه دار اسرار مرا

تو خود گفتی [illegible] / آسان گردان لطیف دشوار مرا

میرزا محمد شعرباف

ای مه چو شنیدی سخن [illegible] / پنهان کردی ز ما رخ نیکو را

آیینه غارت ز خطا [illegible] / دود دل ما گرفت آخر او را

ملا سحابی

تا چند شنیدن صفت نیکو را / [illegible] آن خو را

هر کس چو [illegible] / کو آنکه [illegible]

ملا سحابی

سی بار بگفت که بیا [illegible] مرا / از باغ وصالت [illegible]

سی بار بگفت [illegible] / ای [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / هر چند که [illegible]

ملا سحابی

ای ساقی عشق [illegible] مرا / وز [illegible]

وز [illegible] / [illegible]

ملا سحابی

بگرفته ز بس [illegible] مرا / [illegible]

امروز چنان [illegible] / کانجا نبود [illegible] فردای مرا

ملا محمد صوفی

صوفی شده‌ام [illegible] / ورد [illegible] مرا

واعظ شنیده [illegible] / فرصت شنیدن [illegible] مرا

وله ایضا

آن گنج [illegible] / تا [illegible] حضرت [illegible] را

شمع است [illegible] / هر چند که خود [illegible] باشند آنرا

مولانا سحابی نجفی

هر چند که عالمت شیدا او را / حکمت [illegible] او را

یک خواجه هزار بنده را [illegible] / یک بنده [illegible] مولی

ملا سحابی نجفی

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

پرسیدم از [illegible] / گفتا [illegible] است بگویم آنرا

من چشم توام اگر نبینی عجب / من جان توام کسی نبیند جانرا

ملا خواجه علی شیخزاده نعیم

تا چند نهی با مجاز [illegible] / [illegible]

با محض حرام بوده [illegible] / [illegible]

ملا محمد صوفی

صوفی چو ندیدم آن رخ [illegible] / تا چند [illegible]

حاصل نشد از گریه مرادم [illegible] / بر آب نوشته‌اند [illegible]

ملا سحابی نجفی

[illegible] / [illegible]

کس نیست که باشد [illegible] / چون [illegible]

ملا سحابی نجفی

تا محو شدم از رخ [illegible] / هر ذره چو [illegible]

خواهم که همیشه راز او [illegible] / عالم [illegible]

حکیم ظهوری خراسانی

یارب [illegible] / محتاج [illegible]

کار همه را [illegible] / [illegible]

میر رضی ارتیمانی

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ملا محمد صوفی

صوفی [illegible] / [illegible]

برگریه [illegible] / جان [illegible]

ملا سحابی نجفی

[illegible] / [illegible]

تا کی گویی [illegible] / هر کس [illegible]

ملا سحابی نجفی

[illegible] / [illegible]

ابروی [illegible] / بر طاق [illegible]

میرزا رفیع دستور

چون [illegible] / بر روی [illegible]

چندی [illegible] / هر چند [illegible]

وله ایضا

هر کس [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ملا نظیری

[illegible] / [illegible]

ای دور [illegible] / [illegible]

حکیم ظهوری خراسانی

خوش آنکه [illegible] / چون [illegible]

[illegible] / از خویش [illegible]

ابوطالب کلیم همدانی

هم زلف پریشان تو برگشته نما ... هم غمزه پنهان تو برگشته نما

صید دل ما داد بسیران نکهت ... او نیز چو مژگان تو برگشته نما

ملا محمد حسین یزدی

جز حرف خطا سر نزد از خامه ما ... در نزع چه بود گرمی هنگامه ما

شب تا برسد زوالی زیر تو نخورد ... کردارم که کسی ... طلبی از نامه ما

شیخ ابوسعید ابوالخیر

مستغرق نیل معصیت جامه ما ... مجموعه فعل زشت هنگامه ما

گویند که روز حشر نیکو نشود ... انجا که نشیند مگر نامه ما

عمر خیام

آمد سحری ندا از میخانه ما ... کی رند خراباتی دیوانه ما

برخیز که پر کنیم پیمانه ز می ... زان پیش که پر کنند پیمانه ما

غنی کشمیری

تا فقر شده مقیم کاشانه ما ... ازگرد علایق تهیست ویرانه ما

رفتن به در خانه مردم عیبست ... امروز که فاقه است در خانه ما

ملا محمد بخش

ای مهر تو در سینه بکینه ما ... وی درد و غم تو یار دیرینه ما

جز داغ تو کو تمام عالم راست ... چیزی دگر نماند در سینه ما

ملا محمد حسین یزدی

بگذشت زمان تنگدستی ما ... چون می ز حیات این پرستی ما

از سرخی باده می توان دانستن ... کو تیز چه بود زه به مستی ما

وله ایضا

از خلق جهان و دستی فانی ما ... دانسته شد بغیر نادانی ما

حیرانی ما بود مراد از همه چیز ... یارب چه مراد هست ز حیرانی ما

شیخ بهاء الدین محمد

ای عقل خجل ز جهل و نادانی ما ... درهم شده خلق از پریشانی ما

بت در بغل و بسجده پیشانی ما ... کافر زده خنده بر مسلمانی ما

شیخ ابوسعید ابوالخیر در مرض چشم

من دوش دعا کردم و باد آمینا ... تا به شود آن دو چشم بادامینا

از دیده بدخواه ترا چشم رسید ... بر دیده بدخواه تو باد آمینا

ملا جلال اسیر

مینا خط جام صبح لاله گون مینا ... با تو به من دشت ملک حاکم ...

هر گه ابری چو عمر ایم خوانی ... در شیشه پری کرده ز نیرنگ ...

ملا محمد صوفی

صوفی فغان ز دوری همرهها ... پامال کسی گشت درین ره ...

بیرون نه سر که بر زمین ... وز خاک سری بر نزد این ...

آقا حسین خوانساری

ای عشق ز دردکشی سینه ... دل نیز درین درد و دوا ...

بسیار کسی پریشان ... ای خاطر جمع ...

حرف الباء

مطیعا ... [illegible]

[illegible]

میرزا ... [illegible]

از ... هجر او ... در پای ... کدام ...

در دل ... دردیده خیال خواب ...

[illegible]

غنی کشمیری

افسوس که رفت شد هشیار ... سرخوش شده کیم ...

از سیر تماشای جهان همچو حباب ... ناوا کردیم چشم ... خواب

ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی

ای بی تو نم بود ... ز بجز سراب ... بی تو رود جوی ...

عالم همه از تو ... جز ... آفتاب ...

غنی کشمیری

ای در طلب کمال ... در صورت ... معنی ...

هر چند ... آتش ... وارد ... تشنه ...

ملا خواجه علی ...

ای زند ... ای گروه ... خانه ...

بر هر که خواب ... از ... که ... نمی آید خواب

میرزا محمد تقی ...

این عمر ... نقش ... در باب ...

در بحر وجود عاقبت همچو حباب ... از کیفیت ... عمر است خراب

ملا سنجر

ای ... دست ... سینه کباب ... جان ... آتش ... دیده پر آب

سر ... هوس ... یارب ... خیس ...

ملا محمد باقر داماد اشراق

چشمی دارم چو چشم خسرو همه خواب ... جسمی دارم چو جسم ... پر تاب

جسمی دارم چو جان مجنون ... جانی دارم چو زلف ...

... اسمعیل ...

بر چهره لاله رنگ ای در خوشاب ... ... گرفت ...

از ... خمار ... هر دو ... سیاه ... یکی ... خواب

غنی کشمیری

بی فهم ... بود در کتاب ... نتوان دید ... معنی در خواب

کی ... در سخن ... خواهی ... نیست ... حباب

وله ایضا

خواهد دلم از سوز ... کی کم شود ... طبیب این تب و تاب

از سوختن ... سینه ... در پای ... باغبان ... آب

میرزا ابوالحسن ...

خواهی نشوی ... بحر ... بگذر ... هوای نفس ... حباب

از صدق ... صبح ... چون ... آینه ... آب

فاضل استرابادی

سقای ... انداخته ... پستی ...

جام ... خورشید ... برباد حسین کربلا ... آب

کمال اسمعیل ... گفته

گر ... توفیق ... آرزوه ... باش ... آب

تو ... آتش ... کاه ... شعله ... آب

میرزا ابوالحسن ...

میرزی اگر ... در ... دولت ... کباب

در بستر ... بیدار ... دیده ... خواب

ملا محمد حسین یزدی

نتوان ... رسید ... همت ... تسلیم ... آب

در ... معرفت ... چون ... جا ... آب

ملا محمد بخش

جز نور ... نیست ... از نقش ... طلب

در ... آفتاب ... با کثرت ... سیاره ... شب

میرزا محمد تقی نقیب … نیشابور … گفته

حاصل ز جهان نیست بجز رنج و تعب — از مردم روزگار مطلب مطلب

نرگس گون دو گوشه … — ز شیر شتر خواه و … عرب

ملا یحیی بلخی

در یاری نیست هر که را کام طرب — از یاس … که ادب

در عشق … — با خاطر خوش … دل … مطلب

میر رضی ارتیمانی

رفتم بر یار آن سیمین غبغب — گفتم بسحر میرم ای ماه … شب

… — یعنی که … عقرب

ملا محمد صوفی

صوفی بر ما نیامد آن شمع طرب — تا از خط سبز بود … شب

… — دانم که در آن … کم شد مطلب

میرزا حیدر رضوی

ای سینه بغیر … شاهی مطلب — فیضی ز کرامات الهی مطلب

دنبال هوای نفس … — این گنبد … مطلب

شیخ ابو سعید ابو الخیر

… عشق … مطلب — با خاتم … ملک سلیمان مطلب

گر … هر دو جهان … — … سلمان مطلب

شیخ مغربی

ای دل تو ز خلق هیچ یاری مطلب — وز شاخ … سایه داری مطلب

عزت … — با عزت خود … خواری مطلب

رسوائی همدانی

رسوائی از این … — بگذر که … خوب

از حلقه زدن … — مقصود … مکتوب

ملا سحابی بلخی

جانم ز وصال … — چشمم ز جمال …

پرورده لطف … — پرورده خویش …

میرزا خلیل

… — باشد ز غم … مکتوب

… — افزون … غروب

میرزا رفیع واعظ قزوینی

خوش آنکه بغم شکفته باشی همه شب — در خون جگر شکفته باشی همه شب

… — … باشی همه شب

ملا سحابی …

مستی … — گر …

این سلسله … — ای …

ملا مومن حسین یزدی

بر گرد مه … صبح … شب — شکفت … گل …

مردیم و نسیم صبح … — …

حرف التاء

ملا جلال الدین مولوی خاموش

علمی که ترا … مطلب — …

آن … — … مطلب

ملا میرزا …

از آنکه منزه … ذات و صفات — …

… — در طینت … آب حیات

غنی کشمیری

آنرا که نباشد بکف از رزق برات — کی … نجات

از عمر … — هر چند … نجات

وله ایضا

ای داده … — لعل تو نکوتر بود از آب حیات

باشد … — هر چند …

ملا عرفی شیرازی

ای شوق لبت … — …

مشتاق لبت … — …

ملا سحابی

حاشا … — کاری نه کز آن توان رسید …

القصه که مانده ام … — نه لایق موت و نه سزاوار حیات

میرزا مهدی …

حجت … ز امید نجات — …

چیزی که … — لعن … و بر محمد صلوات

کمال اسمعیل

خال لبت ای لب شیرین حرکات — …

… — …

شیخ علی نقی کمره

دانی که چرا میانه این کلمات — شد حرف … در صلوات

تصحیف علی … — بی نام علی تو بر محمد صلوات

ملا محمد علی

دل … — خواهی که حضور …

در خانه تیره چون چراغ افروز — …

ملا مقیما …

… — نه روزه و نه نماز و نه حج و زکوة

… — آن … بر محمد صلوات

عمر خیام

روزی که بود اذا السماء انفطرت — و اندم که بود اذا النجوم انکدرت

من دامن تو بگیرم اندر عرصات — گویم صنما بای ذنب قتلت

میر علی … قانی

ای کرده شراب … مست — هشیار نشین که …

مغرور جهان … — …

ملا یحیی …

… — …

دانی … — …

حکیم ظهوری خراسانی

خائف … — راجی …

نه این … — کاری …

ملا جلال الدین مولوی خاموش

بی یار … — مفلس …

… — …

شیخ ابو سعید ابو الخیر

مجنون تو … — دیوانه عشق تو …

هر کس … — آنکس که ترا شناخت خود را نشناخت

ملا مومن حسین

مستغرق توحید … — اندوه …

هر کس … — آنکس که …

ملا سحابی

جان محو شد و هیچ روایت نرفت — دل گرد و به آب فلک کوثر رفت
ای از سر سودای دو جهان بگذشته — کس در دو جهان [illegible] نرفت

ملا سحابی

تا محتضر [illegible] — [illegible]
رخسار [illegible] — چون [illegible]

وله ایضا

هر چند که هست [illegible] — بار بیست گران [illegible]
بسیار [illegible] — [illegible] میوه [illegible]

سید محمد [illegible]

آمد ز که آتش محبت [illegible] — عاشق [illegible] معشوق [illegible]
از جانب دوست [illegible] — تا در گرفت شمع پروانه [illegible]

عنایت خان آشنا

کم ظرف ز شیشه [illegible] ریخت — پر حوصله [illegible] فرو ریخت
کامیه [illegible] — از باده چراغ مرده آتش [illegible]

[illegible]

در موسم پیری لاله آتش [illegible] — دی میوه [illegible]
از خاک [illegible] — [illegible]

حکیم [illegible] خراسانی

عشق [illegible] — [illegible]
[illegible] — آه [illegible]

کمال اسمعیل

گفتم که چرا ماه تو [illegible] — از [illegible]
گفتا که [illegible] — از [illegible]

بابا افضل کاشی

گر ز فلکی به جنگ [illegible] — ور [illegible]
فی الجمله [illegible] — [illegible]

وله ایضا

افضل که بنام [illegible] — احوال [illegible]
گر ز آنکه [illegible] — [illegible]

میرزا محمد مجذوب تبریزی

عالی تر از آنی که علی خوانندت — والا تر از آنی که ولی دانندت
بر وحدت [illegible] — [illegible]

ملا مومن حسین یزدی

مومن [illegible] — وین [illegible]
عمری [illegible] — [illegible]

شیخ علی نقی کمره

[illegible] — [illegible]
[illegible] — خورشید [illegible]

ملا سحابی نجفی

معنی قیامت [illegible] — [illegible]
[illegible] — امروز قیامت [illegible]

میرزا [illegible] مستوفی موقوفات

[illegible] — از [illegible]
[illegible] — [illegible]

اکنس

ملا محمد صادق [illegible]

آنکس که خدا گفت محال است [illegible] — تا کیسه [illegible]
از کیسه [illegible] — شرمنده [illegible]

ملا سحابی نجفی

آنکس که مقیم گوشه فقر و فناست — داند که بقای [illegible]
احوال زمانه گوشه گیران دانند — بازی [illegible]

ملا مومن حسین یزدی

ابنای زمان که [illegible] — در [illegible]
[illegible] — [illegible]

ملا [illegible] شیرازی

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

ناقلی

[illegible] — [illegible] دولت [illegible]
گر گوهر رحمت طلبی ای ناقل — در [illegible]

میرزا رفیع [illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

خواجه [illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

میرزا محمد [illegible]

این خانه [illegible] — [illegible]
هر چند [illegible] — [illegible]

میر سید علی [illegible]

[illegible] — از پا [illegible]
نقش قدم [illegible] — چون [illegible]

شیخ اوحد کرمانی

این فرع که [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

قاضی [illegible] همدانی

[illegible] — [illegible]
[illegible] — هر کس [illegible]

شیخ بهاء الدین محمد عاملی

تا منزل آدمی سرای دنیاست — کارش همه جرم و کار حق لطف و عطاست
خوش باش که آن سرا چنین خواهد بود — سالی که نکوست از بهارش پیداست

فایض هروی

چون [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

میرزا [illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible] — چون [illegible]

میرزا محمد تقی [illegible]

[illegible] — [illegible]
در معرفت [illegible] — [illegible]

ملا سحابی

در هر قدمی هزار خارم در پاست
با این همه ممتاز نشد از چپ و راست
گر نیست من از گرانی جرم دوتاست
[illegible] علی گرده دوتاست

یک راه و روند خلق عالم اما
راهیست که هیچکس نرفت اندر [illegible]
تقصیر تمام ما امید علی است
صیدی که خطا کند دیت بر مولاست

عمر خیام

دوری که در او آمدن و رفتن ماست
او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می نزند دمی درین معنی راست
کین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

میرزا محمد حسین نورس [illegible]

که بر سر مهری چو به [illegible] و کاست
گاهی همه تن [illegible]
که ساده دوکاه سراپا خط و خال
ای چرخ ترا ایام [illegible]

ولد ایضا

سازنده چو ترکیب طبایع آراست
باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
ور نیک نیامد این صور عیب کراست

ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی

ماه رمضان عجیب روح افزاست
آثار لطایف اندرین ماه پیداست
رنگ همه چون رنگ نقاهت زرد است
گویا رمضان مرض ایام خداست

میرزا [illegible] اصفهانی

هر چند مطاعت همه عصیان منست
وین جسم [illegible] کشتی موج [illegible]
ای [illegible] طوفان گناه
[illegible] که ناخدای این کشتی [illegible]

سلطان ابوسعید ابوالخیر در جواب خیام گفته

خیام تنت بخیمه ماند راست
جان سلطانیست کش منزل دار بقاست
فراش اجل بهر دگر منزل
این خیمه بیفکند چو سلطان برخاست

شیخ مغربی

هر نقش که بر تخته هستی پیداست
این صورت آنکس است کان نقش آراست
دریای کهن چو بر زند موجی نو
موجش خوانند و در حقیقت دریاست

ملا محمد صادق نیشابوری [illegible]

سرخیل رسل که خواجه هر دوسراست
دانی چه او سایه [illegible]
آنکس که ز نور حق بود تخمیرش
بر قامت او جامه ظل نا پیداست

ملا سحابی نجفی

هر چند که در خلق جهان [illegible]
[illegible] او خلق [illegible]
معنی نگاه کن که اصل [illegible]
دانی [illegible]

میرزا احمد نظام الملک از برای ملا خواجه [illegible] گفته

سرخیل نماز بودنت بی سخن است
[illegible]
تو [illegible]
[illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

عصیان خلایق ار چه صحرا صحراست
در پیش عنایت تو [illegible]
هر چند گناه ماست کشتی کشتی
[illegible] رحمت تو دریا دریاست

ملا سحابی

هر جا [illegible] کام و ناکام [illegible]
سیمرغ اسیر دام [illegible]
افسانه هر دو کون [illegible]
[illegible]

ای ذره

میر رضی ارتیمانی

ای ذره سرگشته قرار تو کجاست
وی مست غبار اختیار تو کجاست
در آمدن و رفتن و بودن مجبور
ای عاجز مضطر اختیار تو کجاست

عمر خیام

آباد خرابات ز می خوردن ماست
خون دو هزار توبه در گردن ماست
گر من نکنم گناه رحمت که کند
آرایش رحمت از گنه کردن ماست

یک عاشق پاک یکدله نیست کجاست
یک سوخته بی فکر [illegible] کجاست
چون بنده اندیشه خود شد همه
بر روی زمین خدای [illegible] کجاست

ملا سحابی

ما فارغ از آنکه عقل دیوانه ماست
ما دور از آنکه شمع پروانه ماست
ما ذره صفت گرد جهان سرگردان
وین طرفه که آفتاب در خانه ماست

شیخ فریدالدین عطار

از آتش [illegible] دود بر خواهم خاست
وز راه زبان و سود بر خواهم خاست
زین قالب [illegible] بنشستی
زین بنشستی که زود بر خواهم خاست

آقا جعفر [illegible]

شوریده سری ز عشق جامه ماست
پوشیدن سر مردمان جامه ماست
حال دل ما سوی تو شرح کند
زلف سیه یار نامه ماست

ملا نقی [illegible]

از مهر تو کاسمان بکاری برخاست
هم نیست اگر خاک سیاهی برخاست
از خاک نشینان [illegible]
انکار که از زمین غباری برخاست

میرزا تقی [illegible]

این جسم کثیف خصم دیرینه ماست
این گرد نفس غبار آئینه ماست
[illegible] درین مکتب [illegible]
روز آخر چون شب آدینه ماست

ملا حسن علی [illegible]

آنکس که ز خواری [illegible]
از اول کار آخر کارش پیداست
معلوم شد از [illegible]
[illegible]

آبادی بتخانه ز ویرانی ماست
جمعیت کفر از پریشانی ماست
اسلام بذات خود ندارد عیبی
هر عیب که هست در مسلمانی ماست

ملا عبدالرحمن جامی

عاشق که قیامت از [illegible]
در آینه تیغ تو خوشش پیداست
چون شیشه باده عاشق [illegible]
احوال [illegible] از برون پیداست

[illegible] حیرت افزائی ماست
عریان [illegible] وقت تنهائی ماست
ما شاخ شکسته ایم در گلشن دهر
ایام بهار فصل سودائی ماست

ملا شکوهی

در غیرت الفت [illegible]
در [illegible] سینه [illegible]
گر شمع ندارد [illegible]
[illegible] شعله صندل آلوده [illegible]

ملا سحابی نجفی

ای اهل مجاز آنچه در کیش شماست
هر [illegible] حقیقت اندیش شماست
گفتند [illegible] که چرا مجنونند
[illegible] عقل [illegible]

ملا مظفر حسین

بی غم نبود کسی که همصحبت ماست
شادی [illegible] طبع [illegible]
جز درد دل [illegible] غم منزل
خوشحال [illegible] عالم [illegible]

ولد ایضا

این میکده [illegible] محنت ماست
بر [illegible]
از خانه غم [illegible] بنیاد [illegible]
می [illegible]

بادامن من پای مرا افشانست   در خانه نشسته با خودم همخانست
فارغ شده‌ام ز دیده و از گریه   از پای شکسته بر سرم ویرانست

ملا محمد جان قدسی

بر من نفسی الم آمد   افتاده ز بس شکست بر روی شکست
هر گاه که خون شود دلم شاد شوم   شاید که بجوی لعل ز خود شوم مست

ملا سحابی نجفی

آسوده که در علا بهر حال که هست   گر خاک شود دلش دو قدر شکست
بر سیداران و سجده این شام   میگردانندش ز شرف مست

محمد امین خان حیات مجرم

بیگانه رخ چرا ای ای خویش   از بهر جهان چه میبیدی این دست
دنیا باشد چو دیدن گنج بخواب   بیدار چو گشتی نبود هیچ بدست

آنشوخ که عهد و سست در بشکست   میرفت و دلش که فته را داشت
میگفت که بعد ازین بخوام منع   میدانست که بعد از دو هم آمد بهست

ملا عرفی شیرازی

تا در زده‌ام بهر عضو تو دست   تا یافته‌ام عیار تکلیف الست
تقصیر عبادتم ندارد نادم   از طاعت کرده‌ام پشیمانی هست

شیخ ابوسعید ابوالخیر

از بار گنه شد تن مسکینم پست   یارب چه شود اگر مرا گیری دست
گر در عمل آنچه ترا شاید نیست   اندر کرمت آنچه مرا باید هست

کمال اسمعیل

ترکم سوی ما چه کند امر هست   چه غمزه خود تیر و دگران در دست
هر تیر که چون هنش خود دورا چست   نالان نالان بر رفت و در خاک نشست

شیخ زاده لاهیجی

از کعبه و بیت تا مقصد تو   وز جانب میخانه رهی دیگر هست
لا ره میخانه ز آبادانی   واعیت که کاسه میتوان در دست

آقا حسین خوانساری

تیری ز نگاه تخانه ابروی تو جست   دل بر تو دو صد را فغان مست
خوش خوش بن زدم گذشت و نگفت   ما ببلوی چو تیغ بی نخواهیم نشست

بابا افضل کاشی

این حلقه خلق زبالا و پست   آورده فضل و حسن او هست
بر در که عدل تو چه درویش و چه شاه   در خانه عفو تو چه هشیار و چه مست

ملا جامی

چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست   چون هست بهر چه هست نقصان و شکست
انکار که هر چه هست در عالم نیست   پندار که هر چه نیست در عالم هست

میرزا ابراهیم ادهم

ای کشته ز صهبای رسالت   وی در ره معرفت ز هر جرعه مست
تا گشت زمین عرصه قدرت ایجاد   پول به از انگشت جلال تو شکست

عمر خیام

ما را گویند دوزخی باشد مست   قولیست خلاف دل در او نتوان بست
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود   فردا بینی بهشت را چون کف دست

غنی کشمیری

بد گر چو دمی چند میکشان نشست   سر رشته بیگانگی نهادند بدست
از تیره دلی پاک نشد خاکستر   هر چند که با آتش صافینه نشست

ملا سحابی نجفی

مرا دام است قصه آن زمره دست   با بیوری ام جدا از ندانست
مزدان بی مهر میدود گر نور شر   بجا برقی در بر اکنون ز دست

فردوسی طوسی

مستت بنا چشت تو هم بر دست   بر کس که به تیر خشم مست بخست
گر پوشد عارضت زره عذر هست   کز تیر نرسد بکس خاصه ز مست

ملا سحابی نجفی

ای دوره عشق رفته کام از دست   وی طاعت تو بیز دیزدان بهمه
رفته است و صوفی تا حدان اهل   دست از همه کار در همه عالم شست

ملا سحابی نجفی

ای در خود بین هر که در عالم   در خود چو رسیدی بخدا پیوست
کار تو بنوبت این ولادت نگذار   زانرو که بلی تو گفته روز الست

میرزا محمد صالح الرضوی

بسیتم بتو جان درستی بخست   هر کز نشود در ره جان تو تست
بر دابنو دزد و در نخ دنار جهیم   خصدم بتو از دورت است درست

وله ایضا

هر کس که خبر یافت از آن بگذشت   شد غرق وجود او چه بالا و چه پست
هر دو رسید هر که شد بازی خود   در قبض صاحب خیز بخود است

خاقانی

خاقانی از شکسته دیدی بدرست   گفتی که ز جاه دست عیبایت
زان نقش که آب پای تر باشد   ما دست بابروی تو تسلیم بخست

تایب کرمانی

یارب بنیاز ما رستان آ   تایب ای کن ز جام جشیاد است
فریاد رس آنزمان که ما بی هم   ما ساقی چاق و دیگران دست

شیخ اوحد کرمانی

در کار که عیب چو ما نقش نخست   جو سینه نقش خیلی ستن را
در لوح وجود نقش‌ها بست درون   چون روش گشت نقشها بخست

طاهر یزدانی چو اب با سیانه

گر زاهد شهری و اگر باده پرست   میباید داد جان چه پیا بدست
از مال جهان و نقد جان نگیرم   زبان ساق اباق مالی نه دست

شیخ فریدالدین عطار

دل عاشق روی تست با جان نخست   جان طالب وصل تست از روز نخست
آنکس که بجست وصل تو هیچ نیافت   و آنکس که ترا بیافت کی هیچ بجست

عمر خیام

یکلقمه شراب پرده باشم بدست   مان تا ندهی تو رو بیاد بدست
در مذهب ما شنبه و آدینه یکیست   حیا بر پرست باش خود پرست

میرزا محمد صالح الرضوی

هر گز نشوی بدرستی آیینه بست   حیا باش بطریقی ازد و نخست
هر چند که بشکنند از صاف دل شنیب   چو آیینه شکسته بجای درست

میرزا محمد مجذوب تبریزی

ای بوده بنام اول از روز نخست   بی مهر تو ایمان نخواهد درست
کرده بپا بر جب قرآن   این نسخه از ازدی در دست

ملا محمد جان قدسی

یکقوم امیدوار از روز نخست   قومی شده نا امید از همه دست
ای عشق بپیراه زخلق بتو دل   تا کوزه کرا بپاید از آب درست

حکیم ظهوری خراسانی

افزوده زمان زمان بجوش نخست   در صید رو جبه و فرس بر تست
دعوای قماش ز دوده ازخلعت   از ناله نقش نشست

غزل

یقین جرفادقانی

کوزه هر چند که استاد بکوشد نتوان   دست آن زند خاذم که سبو ساخت
نه هیچ خانه خوش نیست بیقین   هر که رست همو جانان خوش

سید علی حسینی همدانی

آنکس که پر و بال هوس سوخته است　حسن عمل از ابر خود اندوخته است
زنهار ز عیب این و آن [illegible]　کین شعله دمی در نظر افروخته است

میرزا قاسم خلوت‌نشین زاهد

غافل که [illegible] کفر از خفته است　در راه محبت دل و دین باخته است
دانم که بحق شناخت او ذات علی　اما حق او را نشناخته است

ملا مومن حسین یزدی

با صحبت خلق محنت آمیخته است　هر فتنه که هست کثرت انگیخته است
تا نور بصر باکند از دیدن خلق　خار مژه در چشم خسک ریخته است

میرزا رفیع واعظ قزوینی

ای آنکه ترا خانه آراسته است　عمر تو در افزونی آن کاسته است
در هر گل این زمین چو شبنم [illegible]　صد چون تو نشسته و برخاسته است

میرزا محمد سعید حکیم شفا

هرکس [illegible] نشان و [illegible]　[illegible]
گردون ستیزه خوی [illegible]　انداخته هر که را که برداشته است

تا آن سر زلف [illegible] زده است　مانند کجی قلم که مارش زده است
از آن دل عاشق بیچاره چرا　دوراهه زنی که در کنارش زده است

ملا نظیری نیشابوری

هر روز ز تمام نقصان زده است　کز بهر تو قرض [illegible]
مردان شب زنده [illegible]　حسن تو [illegible] پاره زده است

ملا سحابی نجفی

بر دل گره از ناامیدی افتاده است　باز از نظر خویش دیده [illegible]
خورشید [illegible] گم شد　در کم شده نیز باز پیدا شده است

وله ایضا

خوش آنکه بوصل خویش واصل شده است　بیرون ز قید وصل و محمل شده است
[illegible] ز عار و ننگ از خواری　کین خاک بسی گل شد و گل شده است

میرزا محمد سعید حکیم شفا

هر ذره که گرفتار و فانی شده است　سرگرم مذاق دلربائی شده است
بی درد مباش از جدائی کمتر　با جام نگون [illegible] شده است

ملا عرفی شیرازی

این لاله که با داغ است آمده است　پژمرده و سینه چاک در آمده است
[illegible]　تا شهر غمت [illegible] آمده است

ملا مومن حسین یزدی

گر غرقه بخون این دل تنگ آمده است　کز تیره ز معصیت چو زنگ آمده است
در حیرت ازین نقطه پی پرکارم　کز خامه قدرت بچه رنگ آمده است

ملا سحابی نجفی

با آنکه فلک ز کاف و نون آمده است　بسیار تهی و سرنگون آمده است
از جام حباب آب نتوان خوردن　هر چند که از آب برون آمده است

ابوالحکیم تبریزی

آنکس که ستمکارتر [illegible]　از جاده ره دور تر [illegible] مرحله است
یکبار ز [illegible] خانه زنجیر خراب　با آنکه تمام عمر در [illegible]

ملا محمد صوفی

صوفی ز اهد بس تنگ حوصله است　از صحبت ما دور [illegible] مرحله است
معنی طلبید [illegible]　یا آنکه دراز گوش این قافله است

میرزا محمد رفیع واعظ قزوینی

آنکو [illegible] کمیاب است　گر دعوی [illegible] یقین کذاب است
اندک کنی خراب [illegible]　در خانه آئینه نمی سیلاب است

در گلشن

اسدی

در گلشن دهر خرمی نایاب است　[illegible]
غمگین مشو ای برادر از [illegible]　داند همه کس که [illegible]

ملا مومن حسین یزدی

مومن ره مقصود [illegible]　[illegible]
در گوشه صبر پای در دامن کش　کاین ره نه باندازه پای طلب است

حکیم [illegible] در شان حضرت امام جعفر صادق [illegible]

هر زر که [illegible]　[illegible] بازار [illegible]
از [illegible]　آنکس که دم صبح دوم [illegible]

وله ایضا

ره بر غم و بر نشاط [illegible]　صد [illegible] باحتیاط [illegible]
غفلت نشود [illegible]　بر خود [illegible]

محمد قلی بیگ [illegible] القدر

انسان که [illegible]　در شان [illegible]
[illegible]　چون نفی شود [illegible]

ای خواجه که عمر تو فرو رفت [illegible]　برخوان فلک هر که [illegible] نشست
نان تو [illegible]　کوراهه عمر کسی [illegible]

ملا سحابی نجفی

از صحبت نفس [illegible]　هر لحظه رقیب [illegible]
در حیله که [illegible]　آن رفتن و آمدن همه [illegible]

میر [illegible]

گویند [illegible]　[illegible]
گر قطره ز اشک [illegible]　[illegible]

محمد نصیر

هرجا که غنیمت [illegible]　[illegible] ثابت

بابا افضل کاشی

[illegible]　[illegible]
چیزی چه طلب کنی که گم کرده [illegible]　از خود طلب [illegible]

ملا سحابی

کی گل بهوای سرو [illegible]　کی جان [illegible]
ای یار تو [illegible]　حاصل که تمام [illegible]

میرزا محمد سعید حکیم شفا

دنیا [illegible] روز [illegible]　آسان [illegible]
چون آهوی رم خورده [illegible]　[illegible]

ملا سحابی نجفی

آنجا که جهان [illegible] متصل [illegible]　اندیشه خویش تا کنی حاصل [illegible]
هر چند که در کار تو [illegible]　[illegible]

ملا محمد صوفی

صوفی عالم فدای [illegible]　[illegible]
بنیاد زمین و آسمان [illegible]　[illegible]

ملا سحابی نجفی

ای از غم عشق [illegible]　سر بر خط او [illegible]
تو چاشنی درد ندانی [illegible]　[illegible]

ای [illegible]　[illegible]
ای خاک که از زمین [illegible]　[illegible] جوهر قیمتی که [illegible]

ملا نظیری مشهدی

نور تو بقدر روزن سینه است   وصل تو بقدر روح گنجینه است
دل عکس پذیرد آنچه روشن داری   دیدار باندازهٔ آیینه است

میر محمد باقر داماد اشراق

ای ختم رسل دو کون پیرایهٔ تست   افلاک یکی منبر نه پایهٔ تست
گر شخص ترا سایه نیفتاد چه عجب   تو نوری و آفتاب هم سایهٔ تست

افضل الدین کرمانی

گفتم همه ملک حسن سرمایهٔ تست   خورشید فلک چو ذره در سایهٔ تست
گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت   از ما تو هر آنچه دیدهٔ پایهٔ تست

ملا مومن حسین یزدی

دنیات ز آدم ز خواری تست   کونین برای [illegible] زاری تست
هرچند دعا کنی اجابت نکنم   زیرا که مراد از زبان زاری تست

ملا سحابی

هر فعل که در یاری و اختیاری تست   اندر ازلست حکمت باری تست
[illegible] اجر و جزاست   کان بر تو کسی کار سپاری تست

حکیم ظهوری خراسانی

سامان همه از سر و سامانی تست   جمعیت اگر هست پریشانی تست
از داغ غمش دولت [illegible]   خوش باش که نوبت سلیمانی تست

ابوطالب کلیم تبریزی

هرچند که مایهٔ تن آسانی تست   برگشتهٔ [illegible] بخت دشمن جانی تست
آن آب که در گل وجود است ترا   سیلاب بنای وجود ویرانی تست

ملا شانی نجفی

پیدایی [illegible] پیدایی تست   ز آسمان جهان [illegible] مهمانی تست
از آدم اگر نام بری تا خاتم   آن موج محیط بحر یکتایی تست

وله ایضا

خود موسی و انبیا کو با بای تست   هر سینه کسی نشان پیدایی تست
تو پنهانی ز هر کس [illegible] واقف   پنهانی تو ز آشکارایی تست

میرزا نصیر [illegible]

[illegible] ما که صاحب معراجست   در فرق [illegible] دیگر تاجست
او بود وجود همه [illegible] بود   دریا ز بر است و بر ز بر امواجست

ملا عرفی شیرازی

شاها چو تو قلزم مواجست   از روی تو است سکندر محتاجست
منسوب بعالم از دل تو بود   آرا کسی که نام او معراجست

عمر خیام

چون نیست گشاد اجل سر با هیچست   وین مجلس عشق و سیم و زرها هیچست
هرچند بروی کار در می‌نگرم   نیکست که بنگرست دگرها هیچست

خواجه نصیر طوسی

ای نخبهٔ این نقش محبت هیچست   وین دایره و سطح محیطیم هیچست
دریاب که در نشیمن کون و فساد   وابستهٔ یک دمی و آن دم هیچست

میر شریف حافظ

بیجا هر کار ساز کردی هیچست   بی معرفت از نماز کردی هیچست
دنیا بشبان غراب ویران باشد   چون دیده خویش باز کردی هیچست

محمد ابراهیم فارغ

دنیا چو تو چشم باز کردی هیچست   هر کار که زو بکار کردی هیچست
چون صورت آیینه تماشا نیست   چون دست طمع دراز کردی هیچست

بابا افضل کاشی

افضل دیدی که هر چه دیدی هیچست   وان نیز که گفتی و شنیدی هیچست
سر تا سر آفاق دویدی هیچست   وان نیز که در کنج خزیدی هیچست

این

میرزا محمد صالح الرضوی

این کالبد تن ز نفس آبادست   دل گاه در وغمین و گاهی شادست
مغرور مشو بعمر خود ای غافل   چون موج بنای هستیت بر بادست

میرزا ابو سعید [illegible]

هر کس که خدا شناس شد آزادست   ور نیک و بد زمانه دایم شادست
بر هستی خویش [illegible] حبابست   بنیاد وجود کر چو بر بادست

ملا مومن حسین یزدی

در درد دل ریش ما دوا افتادست   بیچاره ز دل در دل جدا افتادست
زحمت مکش ای طبیب بر کار دلم   بگذار که کار با خدا افتادست

ملا محمد صوفی

صوفی دل ما محض ریا افتادست   در پنجهٔ نفس مبتلا افتادست
تا از عدم آمدیم ره گم کردیم   شیطان بعبث در پی ما افتادست

حکیم ظهوری خراسانی

از چشم تو هوس عیش و طرب افتادست   بار است روان ز خانه [illegible] افتادست
[illegible] که مه شده روز تا شب افتادست

وله ایضا

خط تو نگاه در راه پست افتادست   چین شکن [illegible] خط پرست افتادست
نوشیده شراب معنی از ساغر لفظ   هر طرف بنفشه زار مست افتادست

میرزا رحیم [illegible]

شبنم هوس بسینه افتادست   مژگان که بجنبش [illegible] افتادست
هر کس که [illegible] قدر [illegible] گرفت   فریاد که این شعله مبتلا افتادست

ملا جلال الدین مولوی [illegible]

این سکهٔ زرین که بسی افتادست   این عشق [illegible] ملک [illegible] بعقل افتادست
آن دست [illegible] نداده و آن   اکنون بترانه و چو گل افتادست

عارف کاشی

اظهار کمال نقص صاحب هنرست   بر خویش خودنما که بسیار [illegible]
در عیب و نقص بودن هر کمال   بر سینه این عیب دان [illegible]

میرزا ابوالحسن [illegible]

ای دوست ز عید دلم بینا که [illegible]   سرمایهٔ کبر و کین [illegible] حسدست
این مال و منال خویش و فرزند و عیال   همراه حیله تا کنار لحدست

ملا محمد صوفی

صوفی که کسی که ناصبست [illegible]   غیبت بر او [illegible]
در گرسنگی لباس طیبی نیست   عیب دگران که در لباس [illegible]

میرزا معصوم صابر

در هم نشوی چو [illegible] دنیا [illegible]   گلگین شدن تو بهر دنیا [illegible]
خواهی که تو در هم نشوی در همه عمر   دنیا ز کف کند رو دین [illegible]

ملا نظری نیشابوری

در مهر وفا هست اگر [illegible]   در عالم دوستی و یاری فردست
بگذر ز در [illegible] که گل رخسار   یکروی [illegible]

ملا محمد صوفی

هر نیک و بدی که او بعالم کردست   صوفی تو مپندار که [illegible]
سر رشتهٔ کار خود [illegible]   او نیز [illegible]

شاه مظفر [illegible]

امروز فلک [illegible]   نور [illegible]
دستی [illegible]   کین خانهٔ تاریک [illegible]

حکیم ظهوری خراسانی

از لعل تو چهره [illegible]   رنگی که [illegible] باغ و بهار آوردست
کو بی قد [illegible]   شاخیست که آفتاب بار آوردست

ملا محمد صوفی

صوفی نفسی شاد و جامم بدست است   چند دست ملامتم ز غیب ... است

چون دیده ما نرگس حیران در باغ   تا چشم تو دید چشم ما بر هم است

میرزا محمد باقر صالح تبریزی

نادان غلطش نیستی رای خود است   بعد از پیش ز نیستی کالای خود است

بر برگ چو پای چو شود طفل ...   خوش است ای دو همه ... خود است

آقا رضی قزوینی ...

از تو خرد هر که سعادتمند است   وانکه نگاه فات ... بند است

زنجیر زمحبوس گرفتار تر است   هر حلقه او از دو طرف در بند است

حکیم ظهوری ...

عاشق طرب بلای که وه کرده است   بشناز نفک غم زده کرده است

زین قصه شنو آمده در یاد دلی   در حلق صدف که بیکره کرده است

محب علی قلندر

ای زنگ خطا که لب چون قند است   وصف رخ تو برون ز چون و چند است

مغرور مشو بحسن و آوازه خویش   این حسن تو با صد عیب ... است

میرزا معصوم کاشی ...

تا پای تو در مرکز این پرگار است   آسنگی بهر طرف در کار است

در کوچه تنگ ... ...   هموار برو که راه ناهموار است

میرزا حیدر ولد میرزا غیاث منشی شاه

حیدر که همیشه با غمش پیوند است   از دوست بحرف ... خرسند است

بگشای زبان که داغ ... ...   پیوسته کشد آن ... است

حکیم ظهوری ...

تا دیده بخت ... کار است   نظاره خود ... است

در تاب ز ... ...   تاری ... زلف تو در کار است

ملا سحابی

هر چیز که جز خدای نامی چند است   نامی چند است و ... چند است

تکلیف ... ...   چون شی ... ... چند است

میرحسین علی جرفادقانی

در دو هر ... مرد ... است   صاحب ... زمانه ... است

باور ... که ... ...   خون ... آن تیغ که ... است

ملا حاجی اسد بیگ

از ساحت ... که ... است   تا صحن نجف که جنت ... است

یک گام ... دو جهان ...   این ... منزل مقصود است

ملا مؤمن حسین یزدی

رفتن ... ... است   از ... صفت ... است

... آدمی صفت ...   در ملک ... است

منصفه سلطان ... گفته ... که ...

خاک کف ... که ... بود است   آب گل ... ماتم بود است

روزی که مرا ... است   گویا که مصالح خوشی کم بود است

طالب آملی

سر منزل دوست قبله ... است   پیوسته ... برکرم در کار است

هر کس ... ...   درگاه خدا ... بیدار است

میرزا ابوالحسن ...

محروم ... که کار خود است   ... بسیار خود است

روز است ... ...   هر کس ... در پی کار خود است

میرعلی جرفادقانی

علمی که در ... ... است   هر ... که ... زنار است

هر کس که بعلم عمل ...   عالم نبود ... مشغول است

هم تازه

ملا سحابی نجفی

هر تازه گلی کز زیب این گلزار است   گر مشک گل ور ... خار است

از دور نظاره کن ... ...   هر چند که ... ... است

ملا عبدالرحمن جامی

سوفسطایی که از خرد بیخبر است   گوید عالم خیالی اندر گذر است

آری همه عالم خیال است ولی   جاوید در او حقیقتی جلوه گر است

ملا ... شیرازی

ز امیزش خلق ... ...   در ... ... است

پای طلب ... ...   برگرد از این ره که خطر بسیار است

ملا ... شیرازی

شیراز که دریای معانی گهر است   ... ... است

پس گرد و طرف ... ...   هر کوچه او ... ... است

ملا خواجه علی ... زعیم

آن را که نعیم آخرت ... است   گر ... جهان ... است

... ... است

ملا سحابی نجفی

صاحب نظر عشق که عالی گهر است   آزاد ... هر دو عالم ... است

... ...   قدر ... ... است

ملا ... مشهدی

اینجا نه خطا ... طاعت است   در ... تسلیم ... است

با ... ...   گر ... عجب ... است

ملا ... شیرازی

... ... آمده ...   . است

آن عابد برهمن ... ...   طاعت ... است

ملا مؤمن حسین یزدی

با ... جهان ... ... تمام ... است

از ... هر کس ... ... است

میرزا ابراهیم ... استرآبادی

کر دو دل ... ...   آری ... ... است

اندیشه اگر سوی دل ...   راه دریا ... است

ملا ... استرآبادی

خالص ... ... است

هر کس ... قبول ...   هر کوزه که ... است

میرزا ابوالحسن ...

لعنت ... که ... است   آن ... که ... است

با آنکه ... ...   هر چند که ... است

ملا خواجه علی ... زعیم

در ... دنیا که تمامش ... است   هر چند دو دو دل ... است

چون قافله که ... ... است

عمر خیام

نیکی و بدی که در نهاد بشر است   شادی و غمی که در قضا و قدر است

... ...   چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

ملا مؤمن حسین یزدی

ساقی ... ... است   می ده ... است

در ... ...   هر چند ... است

میرزا ... قزوینی

هر کس که درین جهان ... است   بر چرخ اگر رود همان در ... است

... ...   بر شاخ بلند میوه نا ... است

فنی کشمیری

هوشی است که سرمایهٔ صد دردسر است — فارغ بال آنکه از جهان بی‌خبر است
در جبههٔ ما گشت شده [illegible] — هرچند که بیضه از قفس محکم‌تر است

ملا سحابی نجفی

از خلق جهان آنکه خبردارتر است — عقلش ز همه [illegible] بیکارتر است
در باغ سپهر باغبانی گفت — خوش میوه‌ترین درخت بی‌بارتر است

میرزا حیدر رضوی

یارب چه کنیم گر نه آرام دل است — هر شام چراغ خانهٔ ما تیره‌تر است
هر لحظه ز بسکه [illegible] — هر توبه که می‌کنیم گناه دگر است

ملا محمد حسین یزدی

شادی و خوشی در دل ما [illegible] — خرم دل آنکس که ز غم ریش‌تر است
عشق در دل ما [illegible] — کاین شیشهٔ [illegible] قفس [illegible]

ملا سحابی نجفی

هم نوکی خیال که خود [illegible] — که [illegible] که رشته [illegible]
تو فارغ عمر [illegible] — ناگاه خبر شوی که بیچاره [illegible]

ملا محمد صوفی

صوفی هرچند عشق ما [illegible] — شادیم که آن ترک [illegible]
هرچند که چندان [illegible] — [illegible]

شیخ ابو سعید ابوالخیر

در عالم اگر فلک [illegible] — از بادهٔ هستی تو [illegible]
فارغ ز جهانی و جهان [illegible] — بیرون ز مکانی و مکان [illegible]

ملا سحابی نجفی

درویش ز اهل فضل [illegible] — دلخسته‌تر است هر که دل بسته‌تر است
یکره بتر از نظری کن [illegible] — هر سر که شکسته است [illegible]

میرزا محمد حسین نورس دماوندی

هم در گلشن [illegible] — هم در صدف از گوهر [illegible]
چون [illegible] — عالم ز وجود دوست [illegible]

[illegible] جعفر [illegible]

افتادگی از مراتب [illegible] — در مرتبه [illegible]
یکره نگهی [illegible] — در مرتبه [illegible]

ملا محمد حسین یزدی

از بی‌هوشی دل ما غم [illegible] — جام [illegible]
از دیده خوناب که [illegible] — دامان و کنارم [illegible]

ملا سحابی

گر با خودی از خوف [illegible] — ور با خلقی [illegible]
از فقر [illegible] — حاصل [illegible]

میرزا [illegible] شیرازی

ما را که [illegible] خانه [illegible] — ز انواع تکلفات کاشانه [illegible]
[illegible] — تا چشم گشوده‌ایم [illegible]

وله ایضا

این هستی تو هستی [illegible] — این [illegible]
زنهار [illegible] — کاین دست [illegible]

میر مؤمن [illegible] یزدی

آنرا که متاع دهر بسیارتر است — با او فلک [illegible]
در قافلهٔ [illegible] که پربارتر است — فرسوده‌تر [illegible]

ملا جلال الدین [illegible]

در مذهب عشاق [illegible] — وین بادهٔ ناب [illegible]
هر علم که [illegible] — کار دگر است و عشق کار دگر است

میر رضی ارتیمانی

اصل گهر عشق کان دگر است — [illegible] تعجبان دگر است
از گوهر [illegible] — جاوید [illegible]
مرغی که مدام [illegible] — بیرون ز دو کون آشیان دگر است
[illegible] — [illegible]

میر علی [illegible]

آن [illegible] — [illegible]
تو [illegible] — کاین [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

از [illegible] جهان [illegible] — [illegible]
ما را که [illegible] — آمد شده دوستان [illegible]

فنی کشمیری

خورشید رخ یار مرا منظور است — [illegible]
چون ماه [illegible] — [illegible]
ای آنکه [illegible] — مغرور [illegible]
این [illegible] — بیرون [illegible]

محمد قلی سلیم

ماییم که [illegible] — از پای فتاده‌ایم [illegible]
احوال [illegible] — چون زلف [illegible]
ای آنکه [illegible] — عمری که [illegible]
[illegible] — [illegible]

میرزا طاهر [illegible]

تیغ ابروان چون [illegible] — محراب [illegible]
ابرو [illegible] — آبادی خانه [illegible]

ابوطالب کلیم [illegible]

ای دل [illegible] — بر [illegible]
حاجت [illegible] — [illegible]

چشم [illegible] — کار دل [illegible]
باشد [illegible] — کم [illegible]
ای دوست [illegible] — [illegible]
زنهار [illegible] — [illegible]

ملا [illegible] شیرازی

[illegible] — می‌نوش [illegible]
[illegible] — خوش [illegible]

ملا محمد حسین یزدی

زهر است [illegible] — [illegible]
محتاج [illegible] — ما را [illegible]

گفتم که مرا علم لدنی هوس است / تعلیمم کن اگر ترا دسترس است
گفتا که بگو الف دگر هیچ مگو / در خانه اگر کس است یک حرف بس است

ملا سحابی

وصل تو بهر جهت که جویند خوش است / راه تو بهر قدم که پویند خوش است
روی تو بهر چشم که بینند نکوست / نام تو بهر زبان که گویند خوش است

حاجی محمد جان قدسی

قدسی غم عشق همنشین تو بس است / داغ ستم دوست قرین تو بس است
ای داغ ستم اگر چه خواهی [illegible] / ملکی چو دلم زیر نگین تو بس است

ملا جلال الدین مولوی خاموش

جانا نه جهانی و جهان با تو خوش است / در زخم زنی زخم سنان با تو خوش است
خود معدن کیمیاست خاک در تو / هر چیز که ناخوش است آن با تو خوش است

عمر خیام

از منزل کفر تا به دین یک نفس است / از منزل شک تا به یقین یک نفس است
این یک نفس عزیز را خوش میدار / کز حاصل عمر ما همین یک نفس است

کمال اسمعیل

عاشق که همیشه حال او خوش است / وز نیک و بد زمانه وارسته خوش است
پیوسته کسی خوش نبود در عالم / جز ابروی یار من که پیوسته خوش است

میرزا احمد سعید حکیم سها

زاهد بنجف اگر [illegible] جنس آب / میخوردن و خندیدن و مهتاب خوش است
از گندم وقف شتر [illegible] / چون نان حرام [illegible] از آب خوش است

در عالم عشق یار تنها چه خوش است / وز مردم ناقص جدایی چه خوش است
بیگانه ز یار ناموافق بودن / با یار موافق آشنایی چه خوش است

میرزا رفیع واعظ قزوینی

آنها که ز آتش غم دل خوش است / هر شام و سحر و یک سحاری خوش است
هر عیب که باشد [illegible] / کردم چو کاسه سرنگون سر خوش است

محوی

این بادیه گر [illegible] در دشت است / گلهاش تمام خار و خارش خشت است
[illegible] که چنین [illegible] / آبی بردار کاتش در دشت است

میر [illegible]

در کوشت که صبح ما سر خوش است / شمع ملکی به پیش او [illegible] است
هر لحظه بر [illegible] دل مردم [illegible] / این [illegible] سخت [illegible]

میرزا محمد تقی نصیر [illegible]

دنیا که درو [illegible] نیست / [illegible] بود هر آنچه او [illegible] نیست
هشدار [illegible] / [illegible] ملکی [illegible] نیست

طالب آملی

می آید و ما ز با تو دو شاد و خوش است / [illegible]
حیران بر دوش تو [illegible] شوق / چندانکه نظر کار کند [illegible] است

وله ایضا

ز اهل صورت [illegible] / از گردش چرخ [illegible] است
هر کندم [illegible] / از گردش [illegible] است

ملا سحابی نجفی

ذات [illegible] / [illegible] است
از [illegible] / در خلد [illegible] است

ملا خواجه علی [illegible]

هر کس که مقیم [illegible] است / از [illegible] جهان [illegible] است
با آنکه [illegible] است / [illegible] است

میرزا جلال اسیر

از هر نظری بو الهوسی در عشق است / از هر نفسی [illegible] است
از هر قدمی بی ادبی [illegible] است / ما غافل و راه عجبی [illegible] است

ملا محمد صوفی

صوفی [illegible] فضای [illegible] است / دور از [illegible] است
[illegible] شهرت [illegible] / [illegible] است

میرزا نصیر [illegible]

ابروی [illegible] / [illegible] است
با آنکه [illegible] / [illegible] است

ملا مومن حسین یزدی

[illegible] است / آخر همه [illegible] است
از جام [illegible] آخر / هر چیز که زیر چرخ [illegible] است

ملا عرفی شیرازی

از دیده [illegible] است / آلوده [illegible] است
از [illegible] / کویی که [illegible] است

وله ایضا

[illegible] / این [illegible] است
[illegible] کسی نتوان [illegible] / این [illegible] است

میرزا ابوالحسن [illegible]

در خوبی [illegible] / [illegible] است
دنیا [illegible] / پیداست [illegible] است

ملا محمد صوفی

صوفی [illegible] است / [illegible] است
[illegible] / [illegible] است

ملا محمد صادق [illegible] اصفهانی

در دل [illegible] است / این آینه [illegible] است
[illegible] / هر چیز [illegible] است

ملا نظیری مشهدی

از سینه [illegible] / آزادی [illegible] است
[illegible] / [illegible] است

ابوطالب کلیم [illegible]

دست اگر [illegible] است / نه از ستم [illegible] است
تو [illegible] / [illegible] است

ملا مومن حسین یزدی

[illegible] / [illegible] است
[illegible] / [illegible] است

کمال اسمعیل

دست [illegible] / [illegible] است
[illegible] / [illegible] است

ملا سحابی

از کثرت خلق [illegible] / توحید طلب [illegible] است
در خانه [illegible] / هر چند [illegible] است

ملا سحابی نجفی

نامرد [illegible] است / [illegible] است
[illegible] / [illegible] است

وله ایضا

گاهی ز [illegible] / گاهی [illegible] است
تا موجودی [illegible] / در عالم خاک [illegible] است

[illegible]

ملا سحابی

سلطانی و کبر و عجب و مستی هست در درویشی نیز خودپرستی هست
خود را برسان بجای جاویدانی ورنه دو سه روز هر چه هستی هست

ظهوری

از دین نبی هر که حقایق دانست بر آل نبی و اصحاب محبت دانست
هستند چهار یار چو چار ارکان زان چار علی مثابه قرآن است

کمال اسمعیل در وقت شهادت گفته

این کشته نگر کمال اسمعیل است قربان شدنش نه از ره تبجیل است
قربان تو شد کمال در ره عشق قربان کشتن کمال اسمعیل است

میرشاهی

ای دوستان ... چرخ پرگشتانیم بی پایانیم و راه بی پایانست
از خضر چه چشم رهنما داری او نیز درین بادیه سرگردانست

درد هر بنای خرمی مهندمست اسباب نشاط و عیش ما منعدمست
خون میخورم و منزلم در کوشه ظلم من و تنگنای گیتی زحمت

ملا خواجه علی متخلص بنعیم

تحقیق کسی که طالب جانانست کی در معارفات سرگردانست
در گردنت افتاده غار ز بسی تحت الحنک قلاده شیطانست

حکیم رکنای مسیح

ایام جوانی که طرب را مست گفت ز شب مهتاب فضای با بست
این جوهر محسوس که عرشش نامست مرکب ز زمان و صدای [illegible]

میر کاظم ابن کریم متخلص ولد میر مستجاب الدعوه

در کشتی تن که ناخدا ... گرداب بلاست و چشم تر [illegible]
ای وای بر آنکه هر چه خواهد ... چون باد مراد بخت شد طوفانست

اقا حسن وحدت

در چشم تو خواب همچو می در جامست در خط تو خال همچو دل در دامست
سودای تو در سرم چو در مغز شور مهرت به دلم چو مغز در بادامست

محمد هادی اصفهانی متخلص بتسنیم

دل کرد تن از نخوت و فشانده جانست از منزل جان چو بگذرد جانانست
ویران چو شود حباب یکرده این خانه چو شد خراب آبادانست

نجفقلی بیگ [illegible]

مانند لبش غنچه بگلزار کمست گر جوی ز چرخ بخت [illegible] کمست
خون دل عالمی خورد نرگس او حرفیست که [illegible] کمست

ملا نور [illegible]

سودای تو دشمن سر و سامانست غارتگر کلبه گدا مهمانست
چشم تر و موج حسن و طاق [illegible] در خانه مور شبنمی طوفانست

ملا سحابی

بسیار ادب که قابلش تسلیمست ورنه دو قبول او ز در بیمست
در کوچه تنگی که غمی میگذرد ره دادن او نه از ره تعظیمست

محمد علی کرباسی

عاشق همگان در طلب جانانست معشوق برون ز حیز امکانست
ناید همگان آن برد این [illegible] [illegible]

کلبعلی نادر

آنی که مسیحات ز بیمارانست صد یوسف مصرت از خریدارانست
در دست تو خاتمی که جبرئیل [illegible] انگشتر زینهار که [illegible]

میرزا حیدر رضوی

فریاد که کار من همه عصیانست هر چند کمال [illegible]
هر چند که جرم ما ز حد بیرونست غم نیست چو رحمت تو بی پایانست

[illegible]

آغا [illegible] نجفی

زاهد بسودای خلد سرگردانست دوزخ محک تجربه مردانست
گویند که درد و غم نباشد ببهشت معلوم شد که جای بیدردانست

ملا [illegible] حسین یزدی

بخشش [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جهان و ماه در [illegible]

ملا سحابی

دل سر حیات اگر کماهی دانست در موت هم اسرار الهی دانست
امروز که با خودی ندانستی هیچ فردا که ز خود روی چه خواهی دانست

حاجی محمد رضا [illegible]

پیراستم [illegible] افزایش من [illegible]
بر صفحه روزگار چون نقش نگین بنشستم از برای برخاستنست

میرزا ابوالحسن [illegible]

گردون خم خانه [illegible] خورشید پیاله جگر دورانست
کوه از اثر گرد کف [illegible] دریا عرق شرم کف کارانست

میر کاظم کریم متخلص

در صبح یقین طلوع [illegible] [illegible]
[illegible] ذلیل [illegible] افتادگیت عصای برخاستنست

ملا عبدالله امانی

[illegible] [illegible]
آنکس که بالتفات دنیا [illegible] مردیست که [illegible]

میرزا محمد سعید حکیم [illegible]

زاهد [illegible] [illegible]
در اصل [illegible] [illegible]

ملا سحابی

ما را بجهان [illegible] آنکس که سخن [illegible]
[illegible] بلبل [illegible]

[illegible] [illegible] هوس [illegible]
خود را ز برای [illegible] [illegible] برای خویشتن [illegible]

وله ایضا

[illegible] هر اوج [illegible]
غافل [illegible] برداشتنی که [illegible]

عمر خیام

چون قاعده وجود [illegible] [illegible]
چون [illegible] جهان برای [illegible] [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

[illegible] [illegible] ساختن [illegible]
دنیا [illegible] برداشتن [illegible]

ملا [illegible]

حسن [illegible] کم دادن [illegible]
[illegible] [illegible]

ملا [illegible]

دایم دل و جان [illegible] گر ساختنست [illegible]
از حق کرم و لطف تمنا کردن مهر و [illegible]

محمد امین خان [illegible] مجرم

دنیا علم وجود [illegible] عشق [illegible]
با خواهش دنیا [illegible] مجرم یکدست [illegible]

ملا سحابی

کبر و نخوت نه از خرد زشتست / بر خلق ز انجمن خویش [illegible]
خلق عالم تمام اعضای همند / تعظیم همه حرمت خود داشتنست

ملا مومن حسین یزدی

صید هوس و هوا دل چاک منست / گویی هوس آمیخته با خاک منست
من کافرم و هست هوسهای منست / بتخانه من دل هوسناک منست

وله ایضا

زهری که ز جور یار در کام منست / تخمیر گل وجود از ایام منست
دین و دل و هر چه بود بردار کسی / چیزی که نمی برد همین نام منست

عنایت خان آشنا

برکو مباش که چشم کن خوشی / مقراض لب از برای قطع سخنست

حکیم ظهوری [illegible]

بیکار مباش کار مردم شدنست / در رشته گهر قطره دشوار قلزم شدنست
دریاب که عین معرفت [illegible] / [illegible] کم شدنست

حاجی حسین برادر حافظ علی

دریا موجی ز چشم گریان منست / آتش شرری ز آه سوزان منست
هر جا بجهان خسته [illegible] / آن نقش [illegible] ویران منست

ملا سحابی [illegible]

توحید چو آفتاب تابان شدنست / زین [illegible] طبعان [illegible]
گر خلق [illegible] / در [illegible] پنهان [illegible]

میرزا مهدی [illegible]

رخسار تو آفتاب تابان منست / خال تو ستاره درخشان منست
ابروی تو همچون [illegible] / یاقوت لبت مفرح جان منست

عمر خیام

ای آنکه [illegible] خون شدنست / احوال تو هر لحظه دگرگون شدنست
ای جان تو در درون تن چه کنی / چون عاقبت کار تو بیرون شدنست

عبد الله سلطان [illegible] منصف

صد سکه ز آبروی [illegible] منست / در زیر نگین چشم گریان منست
هر چند که مردم [illegible] / از خانه دیده تا بدامان منست

میرزا جعفر منشی

عالم همه پر ز معنی بکر منست / تسبیح ملک زمزمه ذکر منست
از هر چه اندیشه بیهوده کنم / در فکر منست آنکه در فکر منست

میر ابوتراب حافظ

غمهای جهان [illegible] منست / هر جا [illegible]
یکدم نشده [illegible] / این [illegible]

میرزا ابوطالب [illegible]

[illegible] / گردون [illegible]
در دل من [illegible] / تاریکی [illegible] روز منست

میرزا [illegible]

صحرا گردی ز وحشت مجنون منست / دریا جویی ز چشم پر خون منست
بر [illegible] / [illegible] روز [illegible] منست

شیخ ابوسعید ابوالخیر

عشق تو بلای دل درویش منست / بیگانه نمی شود مگر خویش منست
خواهم سفری کنم ز غم بگریزم / منزل منزل غم تو در پیش منست

میرزا مهدی [illegible] کاشی

زلف تو بلای جان غمگین منست / مژگان تو آفت دل و دین منست
از یاد لب تو لعل در سینه من / در چشم سفید اشک رنگین منست

حکیم ظهوری [illegible]

ز درد تو [illegible] / بالین [illegible]
[illegible] / [illegible] تو از آه منست

ملا سحابی نجفی

هر چند که نفس و عقل [illegible] / آیینه مردم حقیقت [illegible]
[illegible] / [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

از گل طبقی نهاده [illegible] / وز مشک [illegible]
صد نافه [illegible] / آتش بجهان [illegible]

میر محمد رضا [illegible]

دنیا [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا نظیری [illegible]

[illegible] / چون [illegible]
این [illegible] / [illegible]

ملا سحابی نجفی

[illegible] / [illegible]
[illegible] / تفسیر کلام [illegible]

ملا جلال الدین [illegible]

خورشید [illegible] آسمان [illegible] / چون [illegible]
عشق تو میان جان [illegible] / وین طرفه که از جان جهان [illegible]

وله ایضا

نالان [illegible] / گریان [illegible]
[illegible] / تفسیر کلام [illegible]

محمد ابراهیم [illegible] شیرازی

با [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

شیخ بهاء الدین محمد عاملی

آنکس که [illegible] / آنکس که [illegible]
حال [illegible] / از کوزه همان برون تراود که در اوست

خالص [illegible] استرآبادی

خالص [illegible] / این [illegible]
در رشته [illegible] / تسبیح [illegible]

ملا سحابی نجفی

آن [illegible] / [illegible]
جان [illegible] آفتاب [illegible] / [illegible]

کمال اسمعیل

دنیا [illegible] / [illegible]
تو [illegible] / این [illegible]

[illegible] / [illegible]
گر [illegible] / از کوزه همان برون تراود که در اوست

میرزا حسین [illegible]

گر چاره [illegible] / هر چند [illegible] آسمان [illegible]
آسان نتوان [illegible] / [illegible]

ملا سحابی

[illegible] / [illegible]
گفتا [illegible] / [illegible]

ملا جلال مولوی خاموش

چشمی دارم همه پر از صورت دوست / با دیده مرا خوش است چون دیده در اوست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست / یا دوست بجای دیده یا دیده خود اوست

ملا سحابی نجفی

عالم بخروش لا اله الا هوست / غافل بگمان که دشمن است این یا دوست
دریا بوجود خویش موجی دارد / خس پندارد که این کشاکش با اوست

میرزا احمد رضوی

چون گلشن جان [illegible] / از شوق چو غنچه جا ندارم در پوست
دوریم ز خویش چون [illegible] / هرچند که دور [illegible]

ملا جابر قزوینی [illegible]

کوری تو [illegible] / عظمت چو موج [illegible]
نشناخته بحق خدا را [illegible] / حق است شناسی شناسی خود را

قاسم بیک حالتی

حاجی بطواف کعبه اندر تک و پوست / از سعی و طواف هر چه کرد از تو نکوست
تقصیر وی است [illegible] / قربان سازد بجای خود [illegible]

شیخ مغربی

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست / تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت / نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

ملا سحابی نجفی

در بزم دلی که [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

غازی بره شهادت اندر تک و پوست / غافل که شهید عشق فاضلتر از اوست
فردای قیامت آن بدین کی ماند / این کشتهٔ دشمن است و آن کشتهٔ دوست

وله ایضا

در دهر [illegible] / [illegible]
یعنی [illegible] / حاصل [illegible]

میرزا محمد مجذوب تبریزی

هرچند [illegible] / [illegible]
آن شمع [illegible] / هرچند [illegible]

وله ایضا

[illegible] / [illegible]
[illegible] / سبحان الله [illegible]

ملا سحابی

[illegible] / [illegible]
تن پرور [illegible] / [illegible]

وله ایضا

در هر که [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا سحابی نجفی

هر کس [illegible] / عارف [illegible]
این خلق [illegible] / [illegible]

عمر خیام

دل [illegible] / [illegible]
[illegible] / خورشید [illegible]

میرزا جلال اسیر

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible]

ملا جلال مولوی خاموش

بر هر خاکی [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

آیینه [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا ضمیری اصفهانی

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا سحابی نجفی

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا سحابی نجفی

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

میرزا الغ موسوی غافل

[illegible] / [illegible]
غافل [illegible] / [illegible]

شیخ اوحدی کرمانی

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

میر مومن ادائی یزدی

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا سحابی نجفی

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا عبدالرحمن جامی

همسایه و همنشین و همره همه اوست / [illegible]
در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع / بالله همه اوست ثم بالله همه اوست

حسینخان شاملو

[illegible] / خاک قدم علی ولی [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا سحابی نجفی

[illegible] / [illegible]
[illegible] / عالم همه [illegible]

ملا نظیری مشهدی

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا مومن حسین یزدی

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

زان موی میان فکر مرا جا تنگ است / زان زلف سیاه دست سخن کوتاه است
خوش باد دل از عاشقان پیداست / از زلف گره زده و دامان آست

طالب آملی

امشب که میان خونم از آنکه / مرغ سحری رسیده در زیر دام است
بیدار نشود دلم نخفت / صبحی که بس پرده این دام است

ملا سحابی نجفی

آن باده که لا اله الا الله است / ساقیش محمد رسول الله است
جز نشاء غرض ز باده و ساقی نیست / آن نشاء یقین علی ولی الله است

شیخ اوحدی کرمانی

نادر نرسد و هدهد هر کار که هست / سودی ندهد یاری هر یار که هست
تا رخت سرای زندان کشید / پر گل نشود دامن هر خار که هست

میرزا ابوالحسن احمد

توقیع تولا اله الا الله است / طغراش محمد رسول الله است
مهری که مناط اعتبار حق است / بی واسطه آن علی ولی الله است

ملا سحابی نجفی

مادام که دست بر سر سودی هست / کم راه برد که غیر او بودی هست
بر روی مراد تو از آن دست فلک / تا در پای غیر تو موجودی هست

میرزا ابراهیم ادهم

ای آنکه ترا از خط چرا بر رو کرد / خط تیر نگاه بوالهوس از زه است
دیگر مشو که سیب زنخ رفت / تا کرده خط برون زنخ است

ملک حمزه خان سیستانی غافل

ما از سر بازی با غبار رفت / در آتش رشک دلم داغ نهفت
یکدانه نیم تا چو عجم یار است / گر رفت ز دست سبحه زناری هست
چون شیشه می تلخ کام درم / بگشایم و گریه در گلویم گره است
دلجویه حمزه که با یاران / در پهلوی او هند جگرخواری هست

ملا شانی تکلو

تیغ تیز کشیده است که زانیم شهیدست / انگیخته فتنه که ایم بخت
قربان سر تیغ ستم تر امی / اینها همه فرموده حسنیم سست

ملا محمد امین استرآبادی خادم

دل از رخ یار شست مژده باری / خون در دل و دیده در کاری هست
از سینه بگوش ناله می آید / گو باکه درین خرابه بیماری هست

ابوطالب حکیم علیم تبریزی

هر چند که مرد قول و فعلش نهفت / بیدادکش پرده زکار نیست
رسوا شود اگر سپید پرده کسی / از قلب بجا نیاید که دوست

ملا سحابی نجفی

با حسرت دوست ناله دمساز / در فرقت او فغان هم آوازی هست
گیرم که شکست جای در قفس / از ضعف کجا قوت پروازی هست

حکیم خواجه حسین ثنائی

از تیغ خلافت علی حیدر است / زان حیدر به لطیف دریا بهشت
آن به که در او تاب زان حیدر است / وان به که در آخر رضا نهشت

وله ایضا

هر کس بجهان تو روا هست / کذب با صدق و دردی و صفا هست
یعنی که با آفریده در عالم / دشمن نشود کسی کش انصاف است

وله ایضا

زان رو که مرا ورد جهان فضیلت است / زان یار گزیده مژده و خوشی
نا دادن کامهای فرقت بسیل / کامد حق ماش فکر بر اصلی

ملا سحابی

مادام که مرد پای لب دریا است / دعوی غناش خود و نیم بسی است
تن نان خواه اگرچه جان مستغنی است / خرپی که جو میر داکر آرسی است

میر دوست محمد کتابدار در جواب خیام گفته

خامی خیام و بنخبلی می باست / کز جهل نگوی سخن ناشایست
کی علم خدا علت عصیان است / چون می خورد گویی خدا میدانست

ملا سحابی نجفی

هر چیز به ضد خویش جلوه گر است / بی ظلمت نور کس نداند که چه است
مرده را تواضع افزاید قدر / خورشید مشرق غروب اکبر است

ملا عبد الرزاق فیاض لاهیجی

لطف تو بهانه هر چیز نیست / دشنام شیرین از این حیات
بار روی ز زرشش بیمی هم جا داشت / بیمار ترا سکنجبین حیاست

وله ایضا

هر چیز که میل رنگ نیکی دارد است / شان شیرین است آن نشان حق است
توحید خلو رخت بازار است / استاد ازل اگر ضعیف است

ملا طغرای خراسانی

از دشمن دو دست هر که در ریخت بگریست / صد دیده گرفت و ام و بر بیش گریست
گنجینه محمد است و گنجینه نعمت / آن نور نبوت و آن نور نعمت
گفتی که نکو بی بین احوال چیست / احوال من آنکه میوه حیات پدر است
ما را چو دو چشم هم چنین را همه است / هر چند که این دو نور در اصل یکیست

بابا افضل کاشی

چندین غم مال و حسرت دنیا چیست / هرگز دیدی کسی که جاوید بزیست
این یکنفسی که در تن عاریت است / با عاریتی عاریتی باید زیست

حکیم ظهوری خراسانی

گر نیست محرم آه یار خیانت / جان نوحه کنان همنفس لب ار چیست
این آتش در دل دود از / این رخت ساید و در برد زاین است

میرزا نیتی

در آینه صورت آن صورت چیست / قایم بکه وکی او آن صورت کیست
هست آنچه به آینه نیفتد پیدا / با هست ماهیچ در آینه نیست

ملا جلال الدین مولوی خاموش

انصاف بده که عشق نیکو کار است / زانست خلل که طبع بدکار است
تو شهوت نفس را لقب عشق نهی / از شهوت تا عشق ره بسیار است

ملا سحابی

از پرده راز او کسی بو نبرد / نه نیخود و نه باخود از این راز
هر چند که با دوست دویی نتوان گفت / بسیاری نگاه هم بی ادب است

ملا سحابی نجفی

امروز همه دیدن از نقص بصر / فردا گفتن دلیل کوته نظر است
هر کس که بخویشتن دمی در نگریست / در آینه قیاس جلوه گر است

آقا حسن وحدت

رفتم که بینم این جا به ... / اندر دیده ز دم حلقه در کف
گفتم که تو ام گفت در این کنج / چون دیدمش گفت که دیده ...

میر سید علی مهری

کاری که تو میکنی کجا از دگریست / از تست و لیکنش قضا از دگریست
قلیان بترانه هر نفس میگوید / گر لب است بی نوا از دگریست

[illegible]

شفیعای اثر اصفهانی

حسن نظری معنی خفت صورت   دل شیفتهٔ تا زنوا زخوش صورت

میسوزم و برگرد سرت میگردم   چون شعله جواله جنونم زو رست

ملا موزون حسین

بر آینهٔ دولت اگر زنگ نشست   بر خاطر مجموع تو مهموم شکست

زنهار دل سنگ تو گره بکشایم   چون غنچه اگر دل و زبان کشت

میرزا صادق

صادق ز برا استاع دانشور است   آورده مشو عالم سودا کر است

سعدت اگر تا ضرر بیداری   حبنی که گران سنا کم شرست

دولت یار سلطان محمد

گفتم ملی هرش زنبر ار گیست   کرسی ساز این بلندی از بایست

زانکس که نه داشت سایه گفتا کم   کای بیخبر آفتاب بی سایه است

ملا سحابی

ای گلشن حسن کو نام تو ایست   کس میتو بصحرای هوا هیچ نخست

یکدم ارام بهتر از صد کام   کاین باتو و انتها بهوا و هوست

بابا افضل کاشی

من من نیم آنکس که منم کو گیست   خاموش منم در دهنم کو گیست

سر تا قدمم نیست بجز بیخبری   آنکس که منش همی منم کو گیست

وله ایضا

در بحر یقین در که تحقیق نیست   گرداب وداع و کشتی هیچ نیست

دریای محبت این سینه   هر موج اشاره با بروی گیست

میرزا مهدی رضا

دیرا آهنگی و در حرم آهنگ نیست   در هم یک آن خدا پرستی زیست

زنهار که در بیت تجارت بشکر   در بیت خویش که به بر سنگ نیست

ملا ناظم هروی

گر ابرو دیده پرده دار کیست   و ز برق گسسته رشته سازی کیست

ای آنکه ببرت سفال و یاقوت یکیست   اعجاز مسیح و سحر هاروت یکیست

بر نغمهٔ خود مساز بسیار که چرخ   گوشی است که هر روز ببرآواز کیست

گر معرفت روح مجرد داری   زیبست تن و آرایش تابوت یکیست

میرزا فصیح برادر وحید

میر اسمعیل مرفاد قانع

هر لاله بدشت خون بر جگر است   هر غنچه بتحقیق ایاغ شوخ است

در خوان سپهر نوش با نیش یکیست   چون کاسه سیل فرسد کم و بیش یکیست

در دیده آنکه عقل و هوشی دارد   دریا چمنیست کوه و صحرا کوشت

در بجنگ زی که خلقه است سبو   نقش نگین پادشاه و درویش یکیست

ملا نظیری نشابوری

هر دم که نه با توام برایم مرضی   مقصود تویی حقیقت مرضی است

بیرون ز حبیبم که مانده ام معتجب بی   قایم چو بجو هرست عرض

محمد قلی بیک ذوالقدر

در مذهب عشق شاه و درویش یکیست   شیرینی نوش و تلخی نیش یکیست

در کفه میزان خرد بیش و کم است   آنجا که بود عشق کم و بیش یکیست

ملا خواجه علی خیتمار نعیم

برگرد گذشت ملامت بست   اندیشهٔ فردای قیامت بست

بر تقدیری که بعد از این جو کنم   ایام گذشته را ندامت بست

میر علی مرفاد قانع

داغ من و لاله هم حضل همه دو یکیست   سوز من و شمع حاصل هر دو یکیست

چشم دل عاشقان یکی بایع   چون جام که آینه و دوش هر دو یکیست

گورد

ملا لطف الله نیشابوری

کوی تو و کعبه بیکان بجز و جست   در دیدهٔ عشق این و آن هر دو یکیست

این کعبهٔ دل نشد و آن کعبهٔ جان   در عالم معنی دل و جان هر دو یکیست

میرزا محمد حسین نور بدن باوندی

فرش آینه دار صفهٔ بیانی علیست   کونین نشانی زکف پای علیست

چون کعبه بود مولد انظر حق   معمار خدا اخلیل بنای علی است

میرزا رفیع دستور

گر دیو و اگر فرشته سر رشته یکیست   دهقان بهار ه هر رنگ یکیست

با وحدت ذات کثرت خلق چه باک   صد جای اگر گره زنی رشته یکیست

میرزا آفتاب فطرت

لب پرسش جرم روزه میگیرم   شهر رمضان چه شهر نا پرست

میرزا رضی دانش

در دیدهٔ بی دید خرم و کم یکیست   صحن فلک و کلاه در یوره یکیست

سودی نه بهم کو هر خود نمود   امروز که خرمهره و فیروزه یکیست

شد ماه سیام و هر طرف نافه است   با دامن هر دست ز تا بقا است

تسبیح بدور جای پیمانه گرفت   شهر رمضان چه شهر نا پرساست

میرزا محمد سعید حکیم تنها

بیمردی تو چشم از تماشا خالیست   جامم از خون بیرت ز تماشا خالیست

من نیز ز خویش رفته ام همره تو   جای من و تو هر دو در این جا خالیست

میرزا نصیر عشیق فطرت

افسوس که آنچه برده ام باختنی است   نشناخته تمام نشناختنی است

برداشته ام هر آنچه بگذاشتنی است   اند اخته ام هر آنچه بایست برا

قاضی میر اسمعیل محرابی ناظر

بی دوست دلم منور از ز مهر نیست   مانند خورشید که نور ذاتیست

منفک نشود حسن علی از ناظر   قرآن مجید است و لیکن ناطقیست

میرزا حیدر رضوی

جز مرهم داغ دل که اندوختنی است   اندوختنی بغیر او سوختنی است

جز جلوهٔ معشوق نشاید نظر   چشم از دو جهان بغیر او دوختنی است

میرزا ربیع نصرآبادی

در مکتب آفرینش استاد علیست   عالم همه بنده اند و آزاد علیست

آمد علی و ملک موافق بعدد   یعنی نمک سفرهٔ ایجاد علیست

میرزا بصیری عشق فطرت

در سینه چراغ عشق افروختنی است   زین شعله خس و خار هوس سوختنی است

هر جامه که هست پاره گشت بکرد   جز جاک دل از هوس که ان دوختنی است

مولوی معنوی

در دایرهٔ وجود موجود علیست   از هر دو جهان مقصد و مقصود علیست

گر خانهٔ اعتقاد ویران نشدی   من فاش بگفتمی که معبود علیست

بابا افضل کاشی

گفتم که مگر بکم هوس کاشتنی است   فی فی غلطم که جمله بگذاشتنی است

یکبند اشتنی است هر چه در عالم   الا غم دوست کان نگهداشتنی است

میرزا ابو طالب ترشیزی

بحریست تن و دانش گوهر است   وین حاصل همه فی کو هر بس گوهر است

اخلاط چهار موجه طوفانش   جان کشتی آن و لنگرش گوهر است

ملا عبد الرحمن جامی

واجب زوجود و نیک امد مستغنیست   واحد ز مراتب عدد مستغنی است

در خود همه را جو جا و دادن   از خود نشان برون خود مستغنی است

طالب آملی

آنم که زبان نگاه‌ام پیدا نیست / هر چند نگاهیم ولی پیدا نیست
خاصیت آن چشمه دارم در عشق / همچو نم در میان آتشم پیدا نیست

یک ذره ز ذرات جهان پیدا نیست / کز نور تو لمعه در آن پیدا نیست
از غیر نشان تو همی جستم لیک / امروز ز غیر تو نشان پیدا نیست

ملا جلال‌الدین مولوی خاموش

این مستی من ز باده حمرا نیست / این باده بجز در قدح سودا نیست
تو آمده که باده من ریزی / من آن مستم که باده‌ام پیدا نیست

شیخ فخرالدین عراقی

اندر ره عشق چون دلی پیدا نیست / مستان شده اند و هیچ می پیدا نیست
مردان ره عشق خویش پوشیده روند / زان بر سر کوی عشق پی پیدا نیست

ملا سحابی نجفی

چیزی به دو کون زشت و زیبا / کاینه صفت مظهر آن یکتا نیست
یک لحظه نیم ز حلقه‌اش آسوده / وین طرفه که غیر او کسی پیدا نیست

ملا سحابی نجفی

یاران همه در سماع و نی پیدا نیست / مستند حریفان همه می پیدا نیست
با این همه مردمی که زین ره رفتند / هر جا نگرستیم پی پیدا نیست

رضای شوشتری

خاموشی من ز بی‌کسی شور و غاست / اندر خور دیوانگیم صحرا نیست
در خلوت دل یاد تو آهنگی / شوری دارم که آتشم پیدا نیست

میر علی جبر فادقانی

گم گشتم و فریادرسی پیدا نیست / در قافله بانگ جرسی پیدا نیست
می‌نالم ازین درد که چون ناله کوه / پیداست صدایی و کسی پیدا نیست

ملا خواجه علی شیراز نعیم

در خاطر من داعیه حاجت نیست / زانست که در کنج حرم پروا نیست
از منت کاینات فارغ شده‌ام / بالاتر ازین بهشت در دنیا نیست

آقا حسن وحدت

آنرا که بجز عشق و جنون در سر نیست / غیر از ره بی‌تکلفی مذهب نیست
بر سکه زدم طریقه اهل جهان / آری آری طریقه بهتر نیست

محمد قلی بیگ ذوالقدر

ما برق و دوستان شتابان پیدا نیست / دوریم ز خود حجاب ما پیدا نیست
بی نغمه بگوش ما صدا می‌آید / مستیم ولی شراب ما پیدا نیست

بابا افضل کاشی

جز حق حکمی که حکم را شاید نیست / هستی که ز حکم حق برون آید نیست
هر چیز که هست آنچنان می‌باید / هر چیز که آنچنان نمی‌باید نیست

ملا محمد صوفی

صوفی [illegible] ز اثر نخست پیدا نیست / وین تیره شب ما سحرش پیدا نیست
ماتمکده‌ای را بیاد آر ز دور / دوریم شبی که آخرش پیدا نیست

میر سحابی

از تو بکه نالم که کسم داور نیست / وز دست تو هیچ دست بالاتر نیست
آنرا که تو رهبری کنی گم نشود / آنرا که تو گم کنی کسش رهبر نیست

میر آقای نقاش

در گیسوی تو موی میان پیدا نیست / زان تنگ دهان هیچ نشان پیدا نیست
از پرتو خورشید شود در جهان / از نور رخت جز دهان پیدا نیست

ظهیرا تفرشی

فی نفسه این جهان که بر پیر سر است / سنگی نه در [illegible] که سنگین [illegible] نیست
این طرفه حدیثی است که [illegible] / در هیچ نشد داخل و از هیچ بدر نیست

مخمور

حکیم ظهوری خراسانی

مخمور کسی که جام لبریزش نیست / افسرده دلی که آتش تیزش نیست
در خواب نمی‌شود رخ بیدار کسی / هر دیده که گریه سحرخیزش نیست

میرزا رفیع واعظ قزوینی

کس چو زبان نرم خود همدم نیست / بیهشی چون روی گرم در عالم نیست
از دیگران چه نقص خویش نمایی / تا شیشه بود نرم شکستش غم نیست

ملا مؤمن حسین یزدی

در کشور عشق جای آسایش نیست / آنجا همه کاهش است افزایش نیست
بی درد و الم توقع درمان نیست / بی جرم و گناه امید بخشایش نیست

ملا سالک

ما را بجز از عشق و دل همدم نیست / در دولت عشق تو غم از عالم نیست
تا درد تو هست فیض [illegible] / تا زخم تو هست منت مرهم نیست

ملا سحابی نجفی

کوچک بودن بزرگ را کوچک نیست / آن کوچکی از کمال او [illegible] نیست
ور زانکه میر زبان کودک گوید / عاقل داند که میر کودک نیست

ملا سحابی نجفی

مسکین بشر آن که هیچ محرم نیست / در هیچ صفت مثالش از عالم نیست
گوینده که قطره‌ای است [illegible] / آن نیز ز هیچ [illegible] نیست

میرزا رفیع واعظ قزوینی

ای آنکه دلت جز به هوس مایل نیست / از دیدن [illegible] نیست
از بسکه در [illegible] / دکان علاقه بند [illegible] نیست

حکیم ظهوری خراسانی

از قطره و دستگیری [illegible] نیست / جز خاطر جمع [illegible] ما را غم نیست
از [illegible] / گر گشتی دهر [illegible] نیست

میر رضی ارتیمانی

هر دل که درین تن بود آنجا دل نیست / در عالم دل غیر آب و گل نیست
راهی سوی کوی آن منزل [illegible] / جز راه محبت که در آن منزل نیست

ملا مؤمن حسین یزدی

دیگر شب [illegible] / [illegible] نیست
[illegible] / در چشم [illegible] نیست

ملا محمد صوفی

صوفی ز خیال خوبی دل [illegible] نیست / زان همچو بلبل [illegible] نیست
از زلف و خط و متاع دل بر دنیا / [illegible] نیست

یا رب چه کنم که هیچ کرده‌ام نیست / و از شرم که زبان گفتارم نیست
سر تا سر آفاق همه [illegible] / یا رب چه [illegible] نیست

محمد امین خان بیات مجرم

در کفش [illegible] / [illegible] نیست
[illegible] / [illegible] نیست

میرزا ابوطالب تبریزی

در مجلس [illegible] کسی جام نیست / در کفش [illegible] نیست
[illegible] / [illegible] نیست

ملا سحابی نجفی

عالم که بجز تو [illegible] نیست / جز ذات تو [illegible] نیست
[illegible] / [illegible] نیست

ملا سحابی نجفی

عالم همه [illegible] / اول تو چه بودی آخرت [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا سحابی نجفی

بی پرتو آن وجود دل روشن نیست / دل روشن نیست بلکه جان در تن نیست

هر کس بحجابی و در سوئی ... / محتاج کسی که ... نیست

شیخ ابو سعید ابو الخیر

گر کار تو نیکست بتدبیر تو نیست / ور نیست بد است هم بتقصیر تو نیست

تسلیم و رضا پیشه کن و شاد بزی / چون نیک و بد قضا بتقدیر تو نیست

ملا سحابی نجفی

کثرت ز وجود کبریا ممکن نیست / جز نسبت وحدت بخدا ممکن نیست

[illegible] / [illegible]

ملا میر جعفر کاشی

جعفر ... دل تنگ تو نیست / ... که هم رنگ تو نیست

خواهی ... / ... که همرنگ تو نیست

میرزا ابراهیم ادهم

اوصاف علی بگفتگو ممکن نیست / گنجایش بحر در سبو ممکن نیست

من ذات علی بواجبی نشناسم / اما دانم که مثل او ممکن نیست

بابا افضل کاشی

یکذره ز ... که آن ... / زان ... نیست

از ... / ... نیست

ملا سحابی

آنها که ندیده غیر حق ... نیست / ... عمل ... دین نیست

در مانده ... / ... نیست

میرزا محمد سعید حکیم ...

از ... / ... نیست

در ... / ... نیست

عمر خیام

[illegible] / [illegible]

من ذات ترا بواجبی کی دانم / داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

ملا سحابی نجفی

... / ... نیست

در ... / ... نیست

ملا سحابی نجفی

سر رشته اختیار در دست تو نیست / لیکن معلوم ... نیست

تدبیر ... و تقدیر ... / در دست ... نیست

ملا لطف الله ...

... / ... نیست

... / ... نیست

ملا خواجه علی ... نعیم

بی شور سری که ... تاج ... نیست / بیقدر دلی که قابل ... نیست

از ضعف ... / محتاج ... نیست

ملا سحابی نجفی

مغرور ... / ... نیست

پروانه ... شمع ... / ... نیست

ملا ... حسین ...

در صورت ... / در خلوت ...

کفتی که ... / ای جان جهان ...

از صحبت ... / جز خون ...

از ... / کفت که ...

عمر خیام

بر خوان زوال ... / شیدائی ... نیست

با آنکه نداری سر سودای کسی / سودای تو در هیچ سری ... نیست

شیخ ابو سعید ابو الخیر

اندر همه دشت خاوران سنگی نیست / کز خون دل و دیده بر او رنگی نیست

در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست / کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست

ملا عرفی شیرازی

عرفی ... / توفیق ... نیست

هر جا ... / صاحب نظری ... نیست

میرزا جلال اسیر

در دشت ... / جز خون دل ... نیست

از بسکه ... / در سینه ... نیست

ملا سحابی نجفی

در رفع غم دهر ... / آرام دل ... نیست

زنگی ... / ... نیست

کمال اسمعیل

آنرا که ... / با ... نیست

غافل ... / ... نیست

ملا لطف الله نیشابوری

در دهر ... / ... نیست

دوران ... / ... نیست

شیخ فخر الدین عراقی

عشق تو ز عالم هیولائی نیست / سودای تو ... نیست

ما را ... / ... نیست

ملا عرفی شیرازی

راهی ... / ... نیست

... / ... نیست

ملا سحابی نجفی

در ظلمت امکان ... / بی نور وجود از خود آگاهی نیست

عالم همه ... / ... نیست

ملا سحابی نجفی

در دیده معرفت ... / ... نیست

دوری تو از مطالب ... / مطلوب ... نیست

ملا محمد علی

بر سر ... / ... نیست

از کف ... / ... نیست

ملا جلال الدین مولوی رومی

آسوده کسی که در غم ... نیست / ... نیست

فارغ ز جهان و از غم خلق ... / ... نیست

ملا ...

جان ... / دل ... نیست

... / ... نیست

ملا نظیری مشهدی

در ذات دو کون ... / ... نیست

در رتبه مساوات ... / ... نیست

ملا سحابی نجفی

... / در صورت ... نیست

... / ... نیست

میرزا رفیع واعظ قزوینی

جایی که کسی بی سر و پا جا نیست | رویی که به سر زد آب ما را نیست
چیزی که نه کار کسی بی پا و سر است | یاری که ز بخیه از کسی پنهان است

میرزا حسیب بن میرزا حسن مشهور به ...

زین پیش غمی بی سر و پا نبود ما را | پروای نشاط و طرب سور نداشت
در عکس تو رو دست به عالم آرا | آیینه مهر پیش از این نور نداشت

ملا مومن حسین یزدی

ساقی دل از خوش نشد و ما هرجایی است | ما را هنری اگر بود رسوایی است
غم نیست اگر ساغر ما بی‌جا است | سعی سبو و کشتی ما دریا است

میر جلال الدین نور خاموش

آتش که درون سینه‌ها ناپیدا است | کامی دو و سر قدحه حاصل پیدا است
تسبیح و سجاده و توبه و زهد و ورع | آنچه که ز حد خواجه منزل جدا است

این گریه خونین اثر جوانمرد است | وین ناله محبت اثر ... نداشت
شامی ... روز ... بود | وین تیره شب ... نداشت

میرزا ابوالحسن ... کلامی ...

شوق تو دلم را طپیدن نگذاشت | خون شده ام رنگ گیدن نگذاشت
در حسرت آنم که تماشای رخت | حیران شده دیده را دیدن نگذاشت

هر ره که روی نظر بر ره بایدت | خود را گشت ز هر جه که بایدت
در خانه دوستان چو محرم گشتی | دست دل و دیده را نگه باید داشت

حکیم ظهوری ... سبانا

از حسن تو میتوان ورد کرد بهشت | اسباب طرب ز دل ... کوشت
تا وقت ... چمن ظاهر کرد | عشق تو در رخ گل گشت ... نوشت

ملا خواجه ... شبستان نعیم

از این ... عذار ... باید داشت | از ... کنار ... باید داشت
از پیش کسی کار کسی گشت | امید بکرد کار ... باید داشت

ملا سیاحی نجفی

از خویش رمیده‌ای به مسجد بگذشت | توحید گزیده و راه چه زنار نگذشت
خلق ز پی بهشت بی در آمد | وین طرفه که نیست جز و آرام بهشت

میرزا رفیع واعظ قزوینی

امید ز هر چه هست باید برداشت | دل از همه بجز خوش باید برداشت
در وقت ... دست ... برداشت | ... دست ... برداشت

عمر خیام

تا کی ز چراغ مسجد و دود کنشت | تا کی ز زیان دوزخ و سود بهشت
رو بر سر لوح بین که استاد ازل | اندر ازل آنچه بودنی بود نوشت

میر سالم ... کشمیری

تخمی ز چه گشت توانم برداشت | ور نخل امل ثمر توانم برداشت
خاک بسر خویش بکردم امروز | کامروز ز عرصات بدتوانم برداشت

خوی تو بخواست ... روی تو بهشت | جان ... ای حور سرشت
در هجر همیشه یاد وصل تو کنم | همچون دوزخ که میکند یاد بهشت

ملا خواجه ... شبستان نعیم

تا صحبت خلق آرزو خواهم داشت | در حضرت او که آبرو خواهم داشت
از نشتر روزگار امین نشوی | تا یک سر مو کار با او خواهم داشت

ملا مومن حسین

دل گم ... خلد و رضوان ... گشت | عشق آمد و جا ... نوشت
مستغرق عشق آرزو سوز شدم | دوزخ باشد کنون تمنای بهشت

بابا افضل کاشی

ده تو تیم از فلک و هشت بهشت | هفت اختر و ... چه این ... و
کز چرخ و اساس چهار ارکان و بروج | ایزد به دو عالم چو تو ... نه سرشت

میرزا قلی خان شاملو

افسوس که عمر ما به تقصیر گذشت | سررشته کار ما ز تدبیر گذشت
فریاد که از کشاکش شست قضا | قد شد چو کمان و عمر چون تیر گذشت

شیخ شاه ... قمی

گر بنده شود کعبه شوم سوی کنشت | دوزخ طلبم اگر بود بهشت
خواهم ز غلط کرده خود در گذرم | مانند نگاه غافل از صورت زشت

ملا سیاحی نجفی

خوش آنکه ز خویش در زمانی گذشت | ... بی تماشای تو گذشت
هر چیز که رفت ... سهل بود | حیف از نفسی که بی تماشای تو گذشت

ملا خواجه علی شبستان نعیم

گفتم یکی عارف پاکیزه سرشت | این روضه نکوتر است یا ... بهشت
فرمود که فردوس برین ... | میبودم کاش فرش ... خشت

میرزا ... تجلی

آن جسم نه از آسمان ... | آن علم ز محیط ... کشت
گفتی که به کار ساز بیت الحرم | بنشین بنشین که کار از آن ... گذشت

عمر خیام

زان پیش که در ... خور و بهشت | ایزد از ازل گل مرا ... سرشت
ندین و نه دنیا و نه امید بهشت | چون کاه ... و چون ... کشت

حکیم رکنا مسیح

در گریه صبا بالصبوح ... | اندیشه ز آب دیده ... داشت
خوش گرم ... گذشت ... | خورشید چنین گرم ... گذشت

چون چرخ به کام ... نشد گشت | خواهی تو فلک هفت شمر خواهی هشت
چون باید مرد و بود ... | چه مور خورد به خاک و چه گرگ به دشت

ملا سیاحی نجفی

همواری و ... از ... | آزاد شدن آنکه ... گشت
مادام که آهن دل ... | سوهان ... عالم ... درشت

کمال اسمعیل

روزی که فتاد مهره چرخ | هر کس ز پی نقش مرادی گشت
القصه چو در میانه بازی ... | از شعبده ... فتاد و ... گشت

میرزا رفیع واعظ قزوینی

دوری که خلق بندگی ... | و ... دو بندگی ...
فارغ نشدیم یکدم از ... | ای مرگ بیا که زندگی ...

سایر ... و بادی

کس ... عشق محرم ... گشت | سایه چو تو ... نه ... گشت
غافل ... آب تا ... | دیوانه ... از آب گذشت

ملا محمد ... مهابادی

عالم ... آثار ... باید | باشد همه ... باید گشت
گر نفس ... گشت ... | آمد چو ... باید گشت

حکیم محمد سعید ...

هر لحظه دم و صالی از عمر گذشت | هر دم که گذشت حالی از عمر گذشت
هر روز که آمد نفسی ... | لیکن چو گذشت سالی از عمر گذشت

ملا سیاحی نجفی

بر وحدت ما کسی ... گذشت | و ... ما ... گذشت
مادر همه کس ... | کی ... گذشت

میرزا فصیحی هروی

دستان زن خلد نغمه پرداز گذشت / با زمزمه هرات تا هم آواز گذشت
رضوان هرات انس بیتابان گشت / آمد که نهی جبیه در یار گذشت

ملا سحابی

کس را ز فلک آنچه طلب داشت گذشت / آرام نیافت محرم راز گذشت
خوش آنکه ز تنوی همه کوه [illegible] / کانجا هر کس که شد دگر باز نگشت

ملا سحابی

خود را چو نکاهی که راه حق رفت / بیهوده شناختی که راه حق رفت
در آینه جهان که هر عکس نمود رفت / خود را چو فنا کنی ز راه حق رفت

ابوطالب کلیم تبریزی

روزی که تن شاه جهان رفت / آن نیست که همچو عیش جان رفت
میرفت هوای عیش از برگ / میخواست که آید ز زمین آسمان رفت

ملا عبدالرحمن جامی

قرب تو به اسباب و علل نتوان یافت / بی سابقه فضل ازل نتوان یافت
بر هر که بود توان گرفتن بدلی / تو بی بدلی ترا بدل نتوان یافت

محمد اکبر

گر گفت که از گنه خبر خواهی یافت / خوش باش که رحمت و عطا خواهی یافت
در عالم اگر شناسائی نبود / فیض دم صبح از کجا خواهی یافت

ملا سحابی نجفی

تا خویش نگشت پایمال نتوان یافت / اندیشه کرد و حال و احوال نتوان یافت
و بیرون ز فردا نشد آگه امروز / مغرور امل لیتی از حال نتوان یافت

بابا افضل کاشی

راهیست دراز و دور و پیچ پیچ رفت / رنجا اگر مرا دور باید رفت
تن مرکب تست تا بجائی برسی / تو مرکب تن شدی کجا باید رفت

میرزا قاسم خوشنویس زاده

آخر چو ازین سرای بباید رفت / با خاطر خوش ازین سفر باید رفت
نازان به سر جنازه ز راه تشنه / یعنی بره دوست بسر باید رفت

کلب علی نادر

هشدار که زین جهان بباید رفت / چون آمده بیبین که چون باید رفت
آخر بطبانچه عشق اجل / زین دایره چون صدا برون باید رفت

عطار نیشابوری

تا عالم هست بود می‌باید رفت / بیرون ز زمین تو دور دور می‌باید رفت
چون طفل شیر ز رشک [illegible] / در آمده ایم و زود می‌باید رفت

میرزا محمد مجذوب تبریزی

دنیا مطلب که زود می‌باید رفت / نزدیک مشو که دور می‌باید رفت
حمال اسباب جهان مرو که / کز کوچه تنگ کور میباید رفت

جامی طالب [illegible]

از جوش یک نگاه می‌باید / بی بخت بار ره می‌باید رفت
از شش جهت آوازه رحیل / آیا بکدام ره می‌باید رفت

ابوطالب کلیم تبریزی

از کس نخوشنود از یاد رفت / سودائیم نا تمامی از یاد رفت
طرفی که ز سوی هر شبستم / کاسودگی کامی از یاد رفت

خوام

میر نجات عبدالعال

خواستم رفت ای شوخ بود روانم رفت / از کوی تو دور از وصیت او آرام رفت
گفتی که طبیب روی ای دیوانه / قربان تو صد دم که تو آرام رفت

میرزا رفیع واعظ قزوینی

از نیر خلافت منیر سکفت / طاقت نکس که بود رهزن آن جهت
کس را نه جدای این آرام / بر جای نبی کسی نشنید گفت

ملا سحابی نجفی

آن سوی که در کوی گهی نتوان رفت / تا گشت ز خویشتن جدا نتوان رفت
هر دره دوست بیدارم و شیدایم / آری ره دوست را بپا نتوان رفت

خلیل بیک قاضی گیلانی

ایام شباب با هوس بعوام جفت / خود دیده ندیده بود و در گوش شگفت
در خواب غرور رفت و [illegible] / بیدار شدم کنونکه می باید خفت

وله ایضا

گر فقر ز ما نهایت خواهد رفت / در دام جهان نهایت خواهد رفت
دارند تعافی که کنون [illegible] / آخر ببهانه هایت خواهد رفت

محمد امین خان حیات محرم

گویم نه حرفی که گویی گفت / وین غنچه که بر او ز شکفت
تا قطع علاقی نکنی از عالم / آسوده به زیر خاک نتوانی خفت

ملا سحابی نجفی

تب کام من از آن ماه طرب گرفت / نخل از آن لبان تر نوش گرفت
خواهم که دوا خوش نکام [illegible] / آن تب که [illegible] آغوش گرفت

ملا سحابی نجفی

عارف [illegible] ز دام و عالم گذشت / نهر از سرخی ذوق خوش کلم گفت
هر کس هر چیز گفت از جنبش / بالله که از ذوق همان کیم گفت

شیخ فخرالدین عراقی

آن قصر که جمشید در او جام گرفت / روبه بچه کرد و آهو آرام گرفت
بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

میرزا اجلال اسیر

از فیض خیالت چمن سینه شکفت / از دیدن رویت گل آئینه شکفت
چون صبح لب از خنده [illegible] / هر دل که ز داغ دل کینه شکفت

شیخ ابوسعید ابوالخیر

از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت / بگذاشت مرا و جستجوی تو گرفت
اکنون ز منش هیچ نمی‌آید یاد / بوی تو گرفت بود خوی تو گرفت

ملا نظیری نیشابوری

خبر رفت دلم کلی بهاران شکفت / خبر لاله داغ از چمن جان شکفت
کم شود از دست سینه تنگ دلم / این غنچه ز تنگی گلستان نشکفت

خواجه حافظ شیرازی

هم رسم که خوش دلی [illegible] گرفت / گردان ز منجو گوهر گرفت
دلهاهمه در جیب [illegible] / انکه سر جاه در [illegible] گرفت
آنخواجه که خویش را [illegible] / وز [illegible] چشم [illegible]
بر کنکره سرای [illegible] / دیدم که نشسته بود و کو کو می گفت

ملا سحابی نجفی

[illegible] گرفت تا جلایی نگرفت / آئین تو صورت جلایی نگرفت
بی صیقل طعنه زبان [illegible] / آئینه انبیا جلایی نگرفت

حکیم ظهوری ترشیزی

بی گریه بهاری [illegible] / [illegible] که خوش [illegible]
از [illegible] پیش چشم [illegible] / می خواهد ز رشک [illegible]

امام وردی خان

ای خونی لاله چهره گلفامت · بر خاک نشانده سرو اندامت
زنار تجلی ز جبینت پیدات · سجده بکرده اند موی تات

ملا ناظم هروی

ای صورت و معنی دو سو از قیمت · یک بیت ز زمین و آسمان از قیمت
دیوان وجود را چه تفسیر کنم · نقشش همه جز بیت تا معنی گرفت

مولانا بروی

از کار که کون برون با قیمت · از هر چه صفت کنم فزون با قیمت
جسم ز برون و اندرون با قیمت · ای از همه دیده دور چون با قیمت

میرزا رفیع واعظ قزوینی

دنیا که بجلوه میکند مضونت · تو نیست مرو دل او کم برخت
این شاهد خداره هنر بارت · گر خنجر چرخ میکشت به برت

بابا افضل کاشی

دنیا که گرفته بردل و جان جات · نان تا به بخیلی کند دریات
انداختگی رو که بگیرد دست · با مشت یکی که بگیرد پات

میرزا محمد مجذوب تبریزی

ای قبله اقلیم ولایت کویت · محراب جبهه عاشق زین ابرویت
در خانه کعبه آمدی ازان چه · تا روی کنند از همه جا بسویت

ملا محمد نجفی

ای قبله مقبلان عالم کویت · روی دل عاشقان سیدل سویت
هر کس ز تو امروز بگرداند رو · فردا بکدام دیده بیند رویت

حرف الجیم

[illegible]

[illegible]

دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ · ای هیچ برای هیچ در هیچ مپیچ

ملا عبد الرحمن جامی

ای ارتو بجای سنا و بیانها همه هیچ · بیدار و تقینها و گمانها همه هیچ
ز روزر تو مطالعه شان تو نامت · کاخکا که تو بی بود نشانها همه هیچ

ملا عرفی شیرازی

ای مهر تو هیچ و کین دشمن همه هیچ · آهنگ سرود هیچ و شیون همه هیچ
از مهر جهانتاب یکی نیست بهیچ · عرفی همه هیچ و هیچ گفتن همه هیچ

ملا کاتبی

ای پای ما نه نشست یکو همه هیچ · از سقف بلین چرخ ما تو همه هیچ
هر چند که در ضیر امکان دیدم · با او همه هیچ بود و بی او همه هیچ

از صحبت خلق هیچ نکند بیچ · و ز دست کسی هیچ نیاید هیچ
از هیچکس هیچ توقع نبود · فرخو همچو مرا ابری مانم هیچ

حرف الحا

میر محمد جان تبریزی

دانی ز چه بخایب میخندد صبح · افگنده ز رخ نقاب میخندد صبح
این گمکده چون بمقام خندید رسید · بر خنده آفتاب میخندد صبح

کمال اسمعیل

ای برده ز رخ کشیده هنگام صبوح · بر روی جهان گشاده درهای فتوح
در کوی تو از کثرت نظاره خلق · پهلوی نگاهم شده صد جا مجروح

رخساره آن تازه گل گلشن روح · نازک بود آنقدر که هنگام صبوح
نزدیک مبیده گر خیالش گذرد · از سایه خار مژه گردد مجروح

حرف الخا

عمر خیام

چون میکند دم صبح سیمین وصح · پیمانه چو برنشود بعید اوج فخ
می نوش کرده جام تو این ساده بسبی · از سیخ بغز در آید از غره سیخ

حرف الدال

میرزا آقی اسدآبادی

زان دو رتبه ای تازه گل باغ مراد · چون غنچه چه چیده ام رفته ز یاد
گریان چو پیاله بزم در کف بادت · نالان چو سبوی خالیم در ره باد

حکیم ظهور الدین

ایام که کاتبانه دفتر بکشاد · بر مرثیه حسین چون خامه نهاد
از فصه همید قامت طاقت دال · از گریه چکید مردم دیده صاد

ملا قاسم مشهدی

ای یافته تحمیر نظام از تو نهاد · از جمله یکی زهر که خود اصل نهاد
این پیکر و این نفس بگویم چه بود · مشت خاکی فتاده اندر ره باد

ملا کاشی

دل در دتر ای حسرت دهر نهاد · جان بار غمت گفتم از بن بنهاد
تا چاشنی درد تو دریافته ام · از کام دو عالمم نمی آید یاد

میرزا تقی میرزاده

شخصی دیدم بجید دهمید و فریاد · میداد به دست غم شیرین دل باد
از حرکت او بفکر خود افتادم · از عمر بباد داده ام آمد یاد

کمال اسمعیل خلاق المعانی

گر در د کند پای تو ای حور نژاد · غمگین نشوی که هر گز تب مباد
آن در دنشت بر تنش رحم آمد · از بهر شفا مشتم بپای تو فتاد

وله ایضا

نقاش ازل ز عنبر ای حور نژاد · ابروی دل آرای ترا خم میداد
یکقطره ز کلک عنبر تش بچکید · بر طرف لب شکر فروش تو فتاد

ملا مظفر حسین

ای غنچه و نالان چو درام مستی باد — سید رو و طلبکار رود انس مست باد

بر بستر گل خواب فراز و بلبل — ای خفته بر روی بوریا شر مستی باد

بابا افضل کاشی

عمر تو اگر فزون شود از پانصد — افسانه شوی عاقبت ای بخرد

باری چو فسانه می شوی ای بخرد — افسانه نیک شو نه افسانه بد

حکیم ظهوری خراسانی

دلها همه جمع از پریشانی باد — دشوار همه بر دل با آسانی باد

ظل علم شاه خراسان در حشر — بر فرق ظهوری خراسانی باد

میر محمد حسین شوقی

کی مرد مراد دل ز گردون طلبد — یا لقمتی از این مهره وارون طلبد

دنیا نامرد و اهل دنیا نامرد — مردی ز دو نامرد کسی چون طلبد

ملا نظیری مشهدی

گوهر ز محیط از صبا می‌داد — در تحت سوی فراز می‌باید داد

دولاب بشوار ز چرخ چون بگذارد — هر چیز کشیده باز می‌باید داد

بابا افضل کاشی

دل غره زمان ملک جهان مطلب — پیوسته وجود جاودان مطلب

مسکین نخوری که صیاد اجل — لی در پی او نشاده جان مطلب

حکیم ظهوری مرعشی

آن دم که شهید بر خاک افتاد — عمامه خور ز فرق افلاک افتاد

کردند رقم وقوع این واقعه را — بر سینه خامه از غم این چاک افتاد

ملا خواجه علی شیخ نعیم

چون پرسش عاصیان به محشر افتد — امید تو از رحمتی بر دلها افتد

تا خیر عقوبت نبود جرم بخش — عفو است که باشد که بعفو افتد

ملا مومن حسین

مهر و مه اگر بکوه و صحرا تابد — باور نکنی که نور از انها تابد

عکسی جمال از این شب و روز — از روزن مهر و ماه بر ما تابد

میرزا جلال اسیر

گر عکس لب تو بر می ناب افتد — هشیاری را گذار ان بیتاب افتد

در دیده نمناک خیال لب تو — چون سایه سرو است که در آب افتد

وله ایضا

کی راز تو هر دو دفینه بر ما تابد — این نقد به هر خزینه پی می‌تابد

طور است شرار شعله آتش تو — داغ تو کدام سینه بر می‌تابد

ملا خواجه علی شیخ نعیم

زان پیش که کار سینه از آه افتد — لکنت به زبان همی قیامت افتد

کاهی به حساب عمر خود وا میرسش — مگذار که دیوان به قیامت افتد

امام قلی خان دوست بختیاری

هر صبح که مهر بر جهان می‌تابد — در بوته تن سیم روان می‌تابد

هر چرخی که محور دم میگرداند — از مهر من و تو ریسمان میتابد

میرزا ابراهیم ادهم

هر تن که به خاک کوی یار افتد — حاشا که به دور حشر سر کار افتد

گر شهر جهان خاک رسد یا نشود — مانند گلی که در گلزار افتد

ملا مومن حسین یزدی

شاها رخ مهر پرتو از مه یابد — مه نور گر از خاک در شه یابد

خورشید بدین پایه [illegible] — در سلک غلامان تو گر ره یابد

ملا شاه نجفی

بس جاده دلی گر ز ره آگاه افتند — بس اهل خرد که در رکاب شه افتند

این کار رهاتی نه علمی حکمت — چون گنج که ناگه راه درافتند

حاجی محمد جان قدسی

هر شام که عالم از صفا می افتد — خورشید که از اوج هما می افتد

از گردش چرخ ناملایم روز — خشتی است که از بنای عمر ما می افتد

میرزا عبدالله مشرقی

در خشم چو پلنگ دیده بر اسمان گردد — کارم همه چون باد [illegible] آسمان گردد

هر چند که آب تیغ یار می‌رفت — چون رفت به پایه آسمان گردد

ملا سحابی نجفی

ز مهر تو در دل حزین می‌گنجد — ز نقش تو در هیچ نگین می‌گنجد

جانا غم اگر چه [illegible] — در عالم گفتار چنین میگنجد

غیاثای حلوایی

امید ز غنچه تو در خون گردد — از پرتو آفتاب بیرون گردد

از خط تو گشت حسن افزون آری — در فصل بهار روز افزون گردد

میرزا جلال اسیر

صحرا که بدین آب و علف می‌گنجد — دریا که بدین شورش و کف می‌گنجد

یکدل ز خیال غرضی خالی نیست — گرداب همه از رشک و صدف میگنجد

ملا نظیری مشهدی

نی طعمه مستی تا دگرگون گردد — نی خم که تهی شود چو وارون گردد

صد روزن اگر به خنده بگشاید — کی پرتو خور ناقص و افزون گردد

محمد امین خان نیابت مجرم

عارف به وجود خود چو پیدا گردد — هر چیز در اوست خواست پیدا گردد

دریا به حباب اگر در [illegible] — پرداخت چو دل ز خویش دریا گردد

ملا جلال الدین مولوی

شور عجبی بر سر ما میگردد — [illegible] میگردد

هر ذره ز ما جدا جدا میگردد — دلدار مگر در همه جا میگردد

میرزا عرب ناصح

با همت اگر عمل برابر گردد — کام دو جهان ترا میسر گردد

مغرور به این مشو که خوانی ورقی — زانروز حذر کن که ورق بر گردد

ملا جعفر تبریزی واحد

واحد که چو آتش به سرت میگردد — گر خاک شود خاک درت میگردد

گر آب شود روان بسوی تو شود — گر باد شود گرد سرت میگردد

حاجی محمد جان قدسی

هر کار که در جهان میسر گردد — هر کار به پایان رسد ابتر گردد

نیکو نبود ز هیچ مرادی خوشحال — چون صفحه تمام شد ورق بر گردد

ملا محمد علی

هر نقش که در تو جلوه گر میگردد — زان جلوه ترا حال دگر میگردد

از شاهد غیب عکسی افتاده به تو — مغرور مشو که عکس بر میگردد

ملا نظیری مشهدی

بر تن مفزا که نفس سرکش گردد — بر نعل مبین که طبع از خوش گردد

در آتش عشق سوز تا خوش شوی — پروانه فدای بوی آتش گردد

ملا محمد امین اصیل

دانا هر چند خوارتر میگردد — در ترتیب بزرگوارتر میگردد

چو جاده وجود اهل دانش هیچ — پامال شد افتخار تر میگردد

شیخ الله قلی

روزی که ز عصیان قد ما خم گردد — خوش باش که لطف حق مقدم گردد

دانی که چرا اجرا اجر [illegible] — چون فاصله شود [illegible] گردد

ملا محمد مومن قشه

دانی ز چه این دو یکی میگردد — نی مهر تو نی [illegible] میگردد

در گردش [illegible] آمد به — میبالد و گرد خویشتن میگردد

ملا سحابی نجفی

هر کس بجهان رنگ دو میکرد — در راه روی اهل دل رو میکرد
من در غم رفتن قیامت دارم — آنکس نکرد چشم او میکرد

میرزا رفیع واعظ قزوینی

فرصت نفس در وقتی میکرد — بینی همه راه بر تری میکرد
قدرت نه فتادگی دو خم کرد — افتد چو الف به پای پی میکرد

ملا سحابی نجفی

هر نقش ترا که در نظر دارد — از روی بدلت رنگ که در نهید
صافست که اعتقاد آن — در درون خود بهر چه صورت بیند

وله ایضا

زاهد که درین سرا چه بنیاد آرد — اندیشه ز گفتگوی فردا دارد
کوشا دیری که زاهد و فا نکنی — هر جا آنجیست رو بدریا دارد

آقا رضی قزوینی مسرور

بحریست خوشی که گوهر دارد — نخلی که بهر فصل ثمر دارد
از صحبت هرزه گو حذر کن زنهار — دهان زبان بسی خطرها دارد

محمد امین خان سابق محرم

جویست غنی نال همت دارد — نازم که حصول او شفقت دارد
در دندکیست مایه نادری — آنست غنی که او قناعت دارد

حلبی بیگ فارغ مشهور بعلامه تبریزی

هستی که بذات خویش وحدت دارد — در دیده احول تو کثرت دارد
آیینه شکسته است ازان — یک نقش رو هزار صورت دارد

ملا سحابی نجفی

دانی که پیوست خوابگی از قابل — الکوچه عیب قبولت دارد
آنکس که خیال دوست رهبر دارد — سر مست باده خیال دیگر دارد

کفر غیرت

میرزا طالب تبریزی

آنکس که همیشه دیده تر دارد — از فرض مکس شیر بر دارد
از کرده ایام جوانی مگذر — باران بهار فیض دیگر دارد
تا دست بهار در زمانه فرو دارد — سامان هزار فتنه در سر دارد
نو داده است بلبل غنچه برگ — گو باد که پرده از میان بردارد

قطعه

کمالست غنچه که از حجاب بیرون دارد — ز دیده بار گرانی چو خواب بیرون دارد
دلا سحر چو بیابان عشق بهشت — بگو با پلید پاک آب بیرون دارد

ملا نظری مشهدی

صد فکر اثر ز طالع تم بر دارد — صد شکوه ز جفا بر دارد
با این دو سه روس منعم فرزند — فال کرم بر دارد

میرزا معصوم ولد میرزا حیدر صابر

از عشق بتان کسی که دل بر دارد — گویا که خبر ز هجر دلبر دارد
چون با تو بگویم که تو خود میدانی — حیرت چو جگر کدام دلبر دارد

ملا کاشی

هر یار اگرچه یار دیگر دارد — یار از پی احتیاط دیگر دارد
هر تن به سرم خیست کار — را پیچ و بال کار دیگر دارد

ملا موم حسین یزدی

اکنون که مرا شیب تکلف دارد — جز باده مگو عمر چه صرف دارد
کردی ز دوران ز پی رونق ها — گردون حسد ز جام کف دارد

میر محمد جان قدسی

بر روز جهانیان تبسم دارد — اندیشه درین تکیه مرا کم دارد
در سایه مرغی چه کنی که — کو چشم بر استخوان مردم دارد

این قبه

ملا محتشم در تعمیر کعبه گفته

این قبه که رشک سپهر و انجم دارد — فخر و شرف از کعبه معظم دارد
یک رکن عظیم دارد آن خانه و بس — این خانه چهار رکن اعظم دارد

وله قطعه

ملا نعمت نیشابوری

دل کار مرا مدام در هم دارد — در د رطب سود و عالم دارد
کم دارد ره در دل او گرد ملال — هر کس دو جهان عالم دارد

ملا نظیری نیشابوری

نه باده نه غنچه و جام تم دارد — نه فاقه و فقر زیر دستم دارد
چند آنکه شکستگی بود با همت — کی دست سپهر بشکستم دارد

میرزا رضی دانش

آسوده چه صوت مرغ با غم دارد — چون نغمه داغ سینه غم دارد
با تنگ دلی زمانه خوش میدارد — روی تنگ آیینه داغم دارد

میرزا طاهر وزیر اعظم وحید

تا کی اختلاط خویشم کرد است — در سنگی امید و بیم دارد

ملا خواجه نعیم

گر مرد هوای خانه و زن دارد — کر فکر لباس و زینت تن دارد
با این متعارفات سر رشته است — شیطان همه از سگ گردان دارد

ملا کاشی

هستی همه را حکیم ذوالمنن دارد
خیر صاحب کالا سبز و کالا را — هر چند که حمال بگردن دارد

محمد امین خان سابق محرم

خورشید بمه ز حسن آتره دارد — گل نیز بجیب عطر ازان بو دارد
آن فیض که در لب — از گل هر دو زلف گیسو دارد

ملا سحابی نجفی

هر کس که بجسم خویشتن رو دارد — در چشمه و کده دارد
دریا خود و خواهش خود و کوه خود — نان خوری کن که این نعمت دارد

میر عطا فادقانی

دنیا که همین خیال خوابی دارد — بحریست که چون فلک حبابی دارد
لب تشنه دیدنش نگردی زنهار — چون موج سراب عکس آبی دارد

ملا سحابی نجفی

عارف که نه از خلق حسابی دارد — در عالم توحید خطابی دارد
سخنده صبح بر عدد انجم و شمع — گویا خبری ز آفتابی دارد

وله ایضا

عالم همه درد است و طبیبی دارد — یعنی که محبت حبیبی دارد
گر شب نیست که از عشق بهره دارد — هر ذره ز خورشید نصیبی دارد

حکیم ظهوری

خوش آنکه ز کوی غم تبانی دارد — بر دیده داو گریه براقی دارد
در مذهب رو ناله زرکیب — آهی که کش نفس زکاتی دارد

میرزا محمد تقی نصیر

آنکس که باهل خلق نسبتی دارد — در عالم توحید نسبتی دارد
سنگی که بزور دست اوجی گیرد — هر چند شود بلند پستی دارد

میرزا فصیح برادر وحید

هر چند که دیو نفس فوجی دارد — عنقای هوس هوا اوجی دارد
زان آتش معصیت چه باک الفت — بحر کرمش وعده موجی دارد

استاد علی اکبر معمار

با خویش چه شعله سوز و دردی دارد — آنکس که سبزی دارد
فاضل نشوی که باز گردی دارد — گر خاک شود بر باد شود

حکیم ظهوری ترشیزی

دل با بر نکو بسته دلی بی نیازی دارد / همراه رخ حسن کردی دارد
زان رو که دید مسیح این تعویذ را / با سینه چاک آه سحری دارد

شوکت

در راه هر کسی که از همت دارد / عیش مکن از چه خود پسندی دارد
از بس که ز دست داده ام آبرویی / هر کس بمقام خود بلندی دارد

میرزا محمد حسین [illegible]

قلیان که به هر وضع نمودی دارد / در هر نفسی ظهور سودی دارد
با محرم و بیگانه سلوکش نیکست / رندیست که دایم دم و دودی دارد

محمد شفیع خان [illegible]

گر بنده بحق قرب حضوری دارد / اما نشناخت راه دوری دارد
ممکن از نیست درک واجب / کی سایه بشخص خود شعوری دارد

ملا محمد نجف

عاشق هر چند پای لنگی دارد / بیرون از خود مقام تنگی دارد
افتاد کی صاحب ورع از مستی / آری بشکند هر که مغزی دارد

حکیم ظهوری ترشیزی

باز از تف نالی سینه جوشی دارد / خوابم [illegible] خروشی دارد
کارم شده است از خم زلف کسی / آهم چو از حلقه گوشی دارد

ملا میر محمد جان قدسی

گشت چمن از گل که فراغی دارد / پیمانه ز نرگس که دماغی دارد
مانند دل ما نیم خوش تر کس که بی باغ / چون لاله ازین وسعت داغی دارد

قطعه

هر که چون گلشن خیال تو باغی دارد / از تماشای گل و لاله فراغی دارد
نیست خورشید که هر کرده [illegible] / آسمان [illegible] عشق تو داغی دارد

عبث همدانی

هر کس چو علی آل آیامی دارد / از مهر علی بلند تر مقامی دارد
گر در فلک این برج دل کردم / هر برج از آن ماه مقامی دارد

ملا محمد نجف

جان عزم طواف لامکانی دارد / هر چند جهان این روانی دارد
دل را نبود قرار بر روی زمین / این مرغ هوای آشیانی دارد

ملا محمد

در ره گذر تو هر دلی زبانی دارد / هر ذره ز نور راز نهانی دارد
ذکر تو بود صیقل آیینه جان / بی ذکر تو نیست هر که جانی دارد

ملا خواجه [illegible]

در میکده هر که جایگاهی دارد / چون [illegible] خرابات پناهی دارد
ما از در میخانه و از هر حرم / هر کس بخیال [illegible] دارد

میرزا جلال اسیر

از لذت درد اگر دوایی دارد / کی چشم لطیف مومیایی دارد
تیر مژه ات از رنگ ناسوری / زخمی که بمرهم آشنایی دارد

میرزا نصیر [illegible]

ای برگرم تو هر که رویی دارد / رنگ از تو گرفته هر چه بویی دارد
چون نیک نظر کنم بسوی تو دود / هر کس هم جا رخی بسویی دارد

میرزا ابوالحسن [illegible]

هر کس نظری بخوبرویی دارد / در کشور حسن جستجویی دارد
دل برده ز ما دیده هر کاهی / بادام نخفته طرفه بویی دارد

وله ایضا

هر کس که ضمیر صاف گویی دارد / چون آینه پیش خلق رویی دارد
باشد به نخفته نیش چون [illegible] / بادام دو مغز صبح بویی دارد

النوع

سراج [illegible]

آتش خوی که ناز بر فلک میدارد / تمکین ز سما تا به سمک میدارد
خطش [illegible] / در کنج لبش پاس نمک میدارد

نوروز بیک

گر پرسش بیمار که میدارد / مژگان تو چشم [illegible] میدارد
چشم [illegible] از گل نظاره [illegible] / این آینه عکس [illegible] میدارد

میرزا ابوالحسن [illegible]

بر نقش [illegible] / پاس [illegible] میدارد
در می آرد [illegible] / غواص که پاس نفسی میدارد

ملا مومن حسین یزدی

[illegible] چون چند اگر بگذارد / [illegible] اگر بگذارد
می آسایم چو کرم [illegible] / شیطان علاقه چند اگر بگذارد

میرزا ابوالحسن [illegible]

سودا [illegible] / دل از غمت [illegible]
چون مردم دیده ام [illegible] / از خانه چشم پا برون [illegible]

ابوطالب کلیم [illegible]

از گریه ندامت ضعف [illegible] / این پیره ببر روی کار [illegible] آرد
هر خانه که صاحبش سفر کرد از آن / ناچار در آن غبار [illegible] گرد

ملا محمد نجف

خلق آیینه اند پیش اخلاق خود / رو کردن خلق بعد خالق آورد
[illegible] / آن ماه را بیابد گم کرد

وله ایضا

[illegible] حاجت [illegible] / [illegible]
او را همه [illegible] / کس [illegible]

میرزا ابراهیم فارغ

در خاطر هر که جا کنی ای [illegible] / بگذر ز طمع که [illegible]
[illegible] بر قطره [illegible] / کی در دل آب [illegible] جا گیرد

رفتم بطبیب و گفتم از غایت درد / بیماری عشق را چه چاره بکرد
خون دل و آب دیده شربت [illegible] / گفتم که غذا گفت جگر باید خورد

میرزا رفیع واعظ قزوینی

ای آنکه همیشه در پی خواب خورد / یاد [illegible] و خوردی [illegible]
ننگست باد اگر [illegible] / خاک [illegible]

ملا [illegible] شیرازی

رفتم بجنازه کسی [illegible] / صد سال ز باغ عمر گل چیده [illegible]
گفتم چه برون بردی از باغ جهان / گفتا دل پر خون که تو هم خواهی برد

ملا خواجه علی [illegible]

گر پادشهی و گر گدا خواهی مرد / آسوده کسی که کوی [illegible]
پیمانه عمر تو اگر دهر بود / آخر شراب مرگ میباید خورد

ملا محمد نجف

کو مرد که دل [illegible] / [illegible]
گر کام کسی در دنیا کام گرفت / چون مهره که [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

که در غم [illegible] / گویا نشنیده که میباید مرد
تا چند غم زندگی خویش خوری / کاهی غم مرگ نیز میباید خورد

محمد رضا [illegible]

مجنون که چو او کسی [illegible] / روزی که ز دولت جهان [illegible]
زنجیر جنون [illegible] / این سلسله را براه [illegible]

میباید زیست در جهان گر مرد ... میباید باخت زندگی اما برد
پیمانه پر از شراب غفلت گشتی ... کین کاسه چو پر شود ترا باید برد

عمر خیام

تا کی عمرت بخود پرستی گذرد ... یا در عدم نیستی و هستی گذرد
می خور که چنین عمر که غم در پی اوست ... آن به که بخواب یا بمستی گذرد

ملا عبد الرزاق فیاض گیلانی

از فکر شبم تا بسحر خواب نبرد ... زنجیری گره بسی بباب نبرد
باید سببی اگر سبب ساز نساخت ... بی دلو و رسن کسی آب نبرد

میرزا رضی دانش

می آید و کرم از برم میگذرد ... چون اشک که از چشم ترم میگذرد
همچو مژه لیک در نظر مانده ایم ... یکقطره آب از سرم میگذرد

ملا عرفی شیرازی

بر ساغر من که عشق از ذوق نبرد ... حد نیست کسی را که بجوئی گذرد
تا جرعهٔ خویش را گرفتم بر خاک ... دریای محیط از و بکشتی گذرد

ملا عبد الله انصار

عمری بغم زمن دون میگذرد ... هر لحظه ز دیده اشک خون میگذرد
شب خفته و روز رفته و مردم خمار ... اوقات شریف بین که چون میگذرد

ملا محمد مومن حسین یزدی

می نوش که حق ز جرم ما میگذرد ... ستار عیوب بر گناه کس نگذرد
زاهد مرهم نصیحت ننهم گرد ... آلوده کی که آب رحمت نخورد

میرزا مهدی محمد شیراز

امید که تا الفت چنین گردد ... درد ادای عشق بیرون پا کرد
خود در اهل سخن بیرام از خوبان ... این کوچه بدردی خاند وا کرد

کمال اسمعیل

هر کس که در ان قامت موزون نگرد ... او را قیاس خویش کس که نگرد
چون روز نشاط و طرب تا قامتت ... کوتاه نماید چو شب زلفت نگرد

میرزا ابو الحسن بیگانه کلانتر نیشاپور

بیگانه ز خلق و مشرب یار ... پرکرد دو دستای ما کرد
طول امل دنی دون کو نکن ... این کوچه بدردی خاند وا کرد

ملا صالح بجنف (?)

کاهی غم تمهان زمین تا بیستی ... کاهی تحمیل آسمان حاضر
حاصل چو حباب بر ... ... که باد دو اندم کهی با ...

ملا نظیری نیشاپوری

تا طوطی خط بال و پری پیدا کرد ... گردید چو لعلت شکری پیدا کرد
عکس زلف در آغوش کشید ... آئینه ببین که جوهری پیدا کرد

میرزا ابراهیم ادهم

یارب بسان حقی که جبل ... بنمای رهی که بی بتبرلی
یا ... ... یا تصفیه که زنگ ...

ملا صالح بجنف (?)

خال و خط و چهره خوش ادا پیدا کرد ... چشم و لب و زلف در یا پیدا کرد
نه نه همه عشق بود کز دو جهان ... در آئینهٔ تو خود نما پیدا کرد

میرزا رفیع واعظ قزوینی

عمر تو بغفلت ... ... که کیفیت ... چو ...
از ... ... از حق ... کسی ...

غزل

شگفته جبین ... ... تبخاله ز خال لب میگون تو ...
چون ... ... خورشید ... که چون ...

ازمستی

میر مومن ادا یزدی

از مستی نامه ... ... ور تسبیح خط سینه ...
آزردن ما حلقه ... ... تا زهم سر خط که حلقه ...

ملا نظیری نیشاپوری

هر دم عمل ... خواهم کرد ... دایم بخطا نامه سیه خواهم کرد
از معصیتم فزون شود ... ... هر چند عطا کند گنه خواهم کرد

ملا صالح بجنف (?)

غافل ز عشق حال نتواند کرد ... اندیشه آن جمال نتواند کرد
زانکونه ربوده است دنیا ... ... تنگ آن خیال نتواند کرد

ملا صالح بجنف (?)

هر چند که عقل ... این ... کرد ... کیشم کمال عشق کی نقصان کرد
شب پردهٔ عالمی تواند ... ... زما نتواند شرری پیدا کرد

ملا ... (?)

هر کس که نه ترک اختیار خود کرد ... او کار خدا اگر کند کار خود کرد
زاری و نیاز و عجز ... عشق ... کس را نتوان بزور یار خود کرد

میر رحیم فراش

جان در ره یار ... نتوان کرد ... اوقات شریف را ... نتوان کرد
یکروزه عمر را غنیمت ... ... ایام گذشته را قضا نتوان کرد

حکیم خاقانی

بر گرد رخت ... ... بر لاله بنفشه تکیه که خواهد کرد
از آتش رخسار تو ... ... دودی که هزار دل سینه ... کرد

میرزا ... (?)

بحرف ... ... معلوم زبان کلک ... نتوان کرد
در خوبی ... سخن ... ... تعریف سخن ... نتوان کرد

افضل الدین کاشانی

این کبر و منی ز سر بدر باید کرد ... انگاه بکوی او گذر باید کرد
دنیا داری و آخرت ... ... این نماز بجا نه بدر باید کرد

ملا ... (?)

سر در سر غیب ... نتوان کرد ... خود در لعبت ... نتوان کرد
در دل ... ... آئینه چو بشکست ... نتوان کرد

و مومن حسین یزدی

تا در دل ویرانه ... منزل کرد ... عشق تو ندانی که چها باید کرد
چشم ... ... آن ... نصیب خون ... کرد

میرزا ... (?)

بی عشق علاج خسته ... ... درمان دل شکسته می نتوان کرد
در قید جهان ... ... پرواز ز بال بسته می نتوان کرد

میرزا محمد ... (?)

غفلت ز شراب جهل ... ... از مستی خویشتن ... ... کرد
از رفتن عمر تا ... ... از موی سفید ... ... کرد

ملا عبد الرزاق فیاض گیلانی

تیر ... ... استخوان من ... کرد
... ... ممنون ... که خوش ... کرد

حکیم محمد سعید ...

شمشیر ... ... خون در دل ... صد هزار ... کرد
امروز ... ... خاطر ... ... فردا ... ... کرد

ساغر ... ... ابرو بنمود و قبله گردانی کرد
جوری که ... ... آن نرگس ... ... کرد

ملا شاه نجفی

جمعیت منعقد را خواهی کرد / عینی زهمه روی بما خواهی کرد
پیوند بغیر ما مدامت داری / محکم مکن این گره که وا خواهی کرد

کفری یزدی

کفری بزمانه جنگ نتوان آورد / صلحی زفغان خدنگ نتوان آورد
کر پای طلب شکست از غم ما / در راه تو عذر لنگ نتوان آورد

ملا خواجه علی سیشماز نعیم

دادم کرم آنکه مروا خواهی کرد / هر وعده که کرده وفا خواهی کرد
سامان نشاط من چه پایان نرسد / گر در خور معصیت عطا خواهی کرد

بحری نشاپوری

ظالم که کباب از دل درویش خورد / چون افزاید سر آتش ریش خورد
دنیا مثلست هر که او نیش خورد / چون در نگری زپهلوی خویش خورد

میر معصوم قمی

تا چند زشکوه خون بدل خواهی کرد / کفران ز برای خود سجل خواهی کرد
این آب گلی که داری از جنس زرق / بر کیه کر شرم زن که گل خواهی کرد

میر علی جرفادقانی

زخم دل ما فریب مرهم نخورد / خونابه کش تو ساغر جم نخورد
بر سنبل زلف در صبا جولان گرد / آهسته که این سلسله برهم نخورد

مقیمای مقصود

خود خسته مکن که تو خواهی کرد / یا در همه وصل و بره خواهی کرد
جمعیت بکردهای تو خاطر من / هرچیز که میکنی نکو خواهی کرد

میرزا ابراهیم ادهم

با خلق نکن بد که خدایت گیرد / نفرین سر راه و برد پا گیرد
تو کنده مساز بهر پای دگران / کاخر غل تو بند پایت گیرد

شیخ علی فایز قمی

شوخی که دلی زخویش خشنود کند / غارتزده زبان و بی سود کند
تا خط ظاهر گرد حسن نبود / آتش روشن نگشت تا دود نکرد

سراجا کاشی

دوران فلک چه حیله ها دارد / کز رشته لکشان فلاخن سازد
خورشید بود سنگ فلاخن سپهر / کو را زشرق بمغرب اندازد

ملا جلال الدین مولوی خوش

آن کیست که بیرون ز دل ما گذرد / در راه جنون بصد فنون میگذرد
در دیده ما که دیده جیحون میکرد / آن کیست که از دیده بیرون میگذرد

آقا میر مقیم سمنانی

هر شب بنور نو طرز فنی تازد / خواهد چو جمال تو جمالی سازد
در چاره هر شب ز نو بپردازد / بیند که چو تو نیست ز غم بگدازد

میر علی جرفادقانی

آنروز که عشق کینه جوئی میکرد / گردون سبقی درهم دواهی کرد
ما همرهی از نحبت مندیم اما / دیدیم که از دور سیاهی میکرد

کمال اسمعیل

گر فکر خطا تو در ضمیر انگیزد / از شرم بنفشه سر بزیر اندازد
چون ترک مست تو قیقاج اندازد / مژگان تو بر گشته که تیر اندازد

ملا خواجه علی سیشماز نعیم

خرم دل آنکه طالب عقبی مرد / فارغ ز جهانیان بشد وتنها مرد
چون مرگ بآخرت کشد آهنگ / مسکین کسی که در غم دنیا مرد

ملا خواجه علی سیشماز نعیم

ایزد هیتو آخر نظری اندازد / سوی نظری بی خبری اندازد
حاشا که تو کار خود بهاو اندازی / او کار ترا بادگری اندازد

میرزا رضی دانش

لب را روی تو کی دیده گریان دارد / با وصل تو ساخت هجران دارد
هر لخت دلم بادیجانی افکنیم / چو باد که ابر را پریشان سازد

حکیم ظهورای شیرازی

از داغ تو در سینه جگر میسوزد / از گریه ام نظر میسوزد
در دیده نفس سوختگان آهی / کز شعله بر نوش [illegible] میسوزد

میر علی جرفادقانی

عاشق نه همین برنگ و بو میبازد / هیچ از بود رنگ و بو میبازد
چون نسبت آئینه بروی تو کنم / کز عکس رخت آئینه رو میبازد

ملا مومن حسین یزدی — وله ایضا

از داغ غمش مغز جگر میسوزد / از آه جگر اشک چشم تر میسوزد
خورشید از و صد در کار است / کز تاب نظاره اش نظر میسوزد

ملا عامی مشهدی

نقاش که نقش مو بمو میبازد / ساقی و صراحی و سبو میبازد
هر چیزه که هست می نماید / از صورت او بعینه رو میباید

ملا مومن حسین یزدی

آتش چو گرفت خشک و تر میسوزد / هجرت دل ناکسان [illegible]
در نامه اگر رقم کنم قصه هجر / بال و پر مرغ نامه بر میسوزد

میرزا ابوالحسین کاتب تربتی نیشابوری

زلف تو گر تاب چو نور بجان / زنجیری شوق بر جنون خواهد زد
گر دیده تر روان کند سیل سرشک / طوفان نظاره موج خون خواهد زد

محمد امین خان نهایت مجرم

گویند که نار عاصیان میسوزد / چون سوخت عود تازه [illegible] میسوزد
از فرقت دوستان کم هجوم / در آتش هجر آنچنان میسوزد

باعث همدانی

من بعد بباغ ناله میاید / برطرف کلاه لاله میاید
باعث مکن اندیشه [illegible] / ساقیت علی پیاله میاید

محمد جان قدسی

دایم زدلم نوای ماتم خیزد / بر ویرانه چرخ بر سرم غم خیزد
بتخانه شکند باخوشم اگر خنده کنم / اجزای دلم چو غنچه برهم ریزد

ملا سنجی

عمریست که زلاف لب [illegible] / یک کام بکام با کسی نتوان زد
صافی ترو یکروی تر از [illegible] / با این همه باد و نفسی نتوان زد

ملا عرفی شیرازی

گر سنگ ملامت بدلم نتیزد / از مهر سر موی چو شیشه [illegible] نگریزد
ریزد دمی آنان [illegible] / گر سنگ زند آن شیشه عیش ریزد

میر ظهیر الدین

رز آتش دل باغ ما میسوزد / چون لاله همیشه داغ ما میسوزد
رخساره کشش از عرق [illegible] / از روغن گل چراغ ما میسوزد

ملا کاظم نجفی

کی مهر خدا از دل کسی برخیزد / هر سوی هزار طعنه زن برخیزد
چو پیر تو خورشید کرنی / از جا نرود اگر چه صد برخیزد

غیاثای حلوائی

این غم دیده که در وصف تو میسوزد / از گرمی عشق تا ابد میسوزد
هر چند که صد فتیله دارد [illegible] / بی دود تو این چراغ بد میسوزد

ملا مومن حسین یزدی

آندم زدلت غم جهان برخیزد / گرد غم از آئینه جان برخیزد
کین تیره غبار آسمان [illegible] / وین توده خاک از میان برخیزد

[illegible]

بابا افضل کاشی

چندان بروانه که روی بخیزد / گر دست دوی نزد هر روی خیزد

تا او نشوی ولی اگر جهد کنی / جایی برسی کز تو تویی برخیزد

ملا سحابی

خلقی همه کی آخرت را بسند / مردم همه ... نیم ... رسند

هر کس بسوی اصفهان ... / من چشم ... تا ایران ...

میرزا محمد حسین نوربخش

پیر است که برگ تن بریزد / بر منظر عیش رنگ هستی ریزد

هر ذره که افتد از کاوش درد / یک کنگره از حصار هستی ریزد

ملا خواجه محمد ...

هر کس ... زبان ... / هر قطره ... [illegible]

رفتن بر این آن که ... محتاجم / ... [illegible]

ملا سحابی نجفی

هر چند زمانه شور و شر انگیزد / ... [illegible] انگیزد

نتوان بر موج آب رو برتابد / گر دست زنی ان موج دگر انگیزد

بابا افضل کاشی

می خواه که کس ... مطلب ... / ... [illegible]

من ... خواهم ... / تو ... [illegible]

حکیم ظهوری ...

قدرت ... / در جلوه نهان ... [illegible]

می‌دید ... هلال ... / در سینه آفتاب ... [illegible]

میرزا ابو ...

در ... / باشد ابدی ابد بجایی ...

مانند ابد ... میزان ... / هر چند که می‌رود بجایی ...

ملا مظفر حسین

زاهد بکرم ترا ... / بیگانه ترا چو آشنا ...

گفتی که گنه ... / این ... کسی ... [illegible]

میر علی ...

آن کس که باصل ذات ... / راد که احد در دل ... [illegible]

خود ... / دریاب که قطره عین دریا باشد

ملا سحابی نجفی

خواهی که ترا ... / مپسند که کس ... [illegible]

از ... / کین ... [illegible]

خواجه محمد ... قدسی

خواری ... / عزت طلب ... [illegible]

با ... / هر سر که ... [illegible]

کمال اسمعیل

کی دست ز زلف لاله ... / یا لب ... [illegible]

کوتاه ... قد تو ... / تا ناله ... [illegible]

ملا قاسم مشهدی

هر کس که ... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

شیخ مغربی

ز نقل ... / ... [illegible]

در کنه ... / کو ... [illegible]

میرزا ابو الحسن ...

در حق علی یقین ... / ... [illegible]

چو حکم خدا اطاعت امر علی / بر جمله ممکنات واجب باشد

ابوطالب کلیم تبریزی

ای دوست که دادیم ... / ناکامی دوستان مراد ... شد

یکبار ز خاطرت فراموش شدیم / ... [illegible]

خواجه نصیر طوسی

هر دیده که بر فطرت اول باشد / با نور ضیاء حق مکمل باشد

جز روی تو هر چه بیند اندر عالم / نقش دوم دیده احول باشد

بابا افضل کاشی

دنیا طلب ... / دنیا طلبی ... [illegible]

بر روی زمین زیر زمین ... / تا زیر زمین ... [illegible]

ملا سحابی نجفی

یاری ... / با هر کس ... [illegible]

... / هر چند که با تمام عالم باشد

اسدی

در ذات کسی ... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

وله ایضا

... / از هستی خویشتن ... [illegible]

... / تا زیستن ... [illegible]

میرزا بیگ ... شیروان

آن را که ... / داند که علی ز نور احمد باشد

از نور علی ... / یعنی که علی عین محمد باشد

ملا محمد صادق شیرازی

هر کس را ... / ... [illegible]

... / اسم فرعون اگر ... [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

دل ... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

ملا ... تجلی

... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

آقا ... نهاوندی

... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

میرزا ابو الحسن ...

... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

ملا محمد صوفی

صوفی ... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

خواجه نصیر طوسی

موجود بحق واحد اول باشد / باقی همه موهوم و مخیل باشد

هر چیز که غیر او درآید به نظر / نقش دومین چشم احول باشد

ملا ...

... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

میر علیرضا تجلی

در داغ ز آتش [illegible] باشد / لذات جهان جمله خیالی باشد
بو جست سری که از هوس [illegible] / [illegible] که پر از هوست خالی باشد

ملا خواجه علی شیخ [illegible] نعیم

در حضرت کبریا دلم می‌باشد / آمیزش ما و او بهم گیرا شد
هر ذره که بخلق باز می‌خندیم / راهی بخدا از این دو دم پیدا شد

میرزا ابوالحسن [illegible]

از جرم اگر نامه سیاهی باشد / بیچاره کمینی چراغ راهی باشد
دریای کرم چو که بپایان نرسد / صد کوه گنه و برگ کاهی باشد

غزل

زنجیر سر زلف تو دام ره ماست / این سلسله یارا بجنون [illegible] ماست
[illegible] که تو که چو ابروی ماست / آخر ز کمیابی خود انگشت نماست

میرزا حیدر رضوی

هر دل که ز عشق بی‌اثر می‌باشد / از اهل کمال بی‌خبر می‌باشد
پیکان همه قدر یکدگر میدانند / سنگ محک گهر گهر می‌باشد

میرزا ابوالحسن [illegible]

آن بود که منظورش بود ما / با خنده جمله تار و پود ما
بر تارک ایمان مربع [illegible] / این نظم رباعی که وجود ما

ملا محمد حسین یزدی

زان نطفه که زاید در [illegible] / کو ناخلف و کی خلف می‌باشد
ظلمش اگر در این [illegible] / زیبا رخ ماه هم کلف می‌باشد

ملا سحابی نجفی

از بحر وجود قطره‌ها مایل شد / آن قطره بدریا و دریا دل شد
این عالم و ثبات [illegible] / در جوش [illegible] بر دل حاصل

ملا جلال‌الدین مولوی خاموش

غیرت شاها ز برون می‌باشد / ناموس حقیقت اندرون می‌باشد
در خانهٔ دل خیال غیر آمد و رفت / ای بی‌غیرت دیگر چون می‌باشد

میرزا رفیع واعظ قزوینی

از جوش شباب [illegible] / زین جوش [illegible] که بایدم شد
ناخورده بری عمر باید شد پیر / ناخفته [illegible] بایدم شد

میرزا رفیع واعظ قزوینی

هر کس که ترا دل غمین می‌باشد / نه زر نه سنگ آستین می‌باشد
بی‌چهره چون کاه و زردی [illegible] / از حق بگذر ز بندگی [illegible] می‌باشد

بابا افضل کاشی

یاد آوری درد مرا [illegible] / بستیم [illegible] شد و [illegible]
جان [illegible] و تن همه حجاب [illegible] / تن دل شد و دل [illegible] شد

ملا سحابی نجفی

تا گردش چرخ دور [illegible] می‌باشد / [illegible] حالیه می‌باشد
جویای [illegible] / روشن گر [illegible] دست [illegible] می‌باشد

محمد طاهر غنی کشمیری

در فصل بهار بار [illegible] / صحبت [illegible]
[illegible] / سیراب [illegible]

وله ایضا

دل [illegible] / قبله که [illegible] می‌باشد
گفتم که [illegible] کسی [illegible] / [illegible] می‌باشد

بابا فغانی

از [illegible] / محروری [illegible] شد
آیینهٔ دل [illegible] / صد شکر که کارم همه [illegible] شد

ملا سحابی نجفی

کسی که بر سر ساقی چرا گلگون است / چون پرسیدی با تو بگوییم چون است
خونابهٔ سودای تو می‌نخست دلم / چون جوش بر آورد ز سر بیرون است

ملا جلال‌الدین [illegible] خاموش

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد / مقبول تو جز مقبل جاوید نشد
لطفت بکدام ذره پیوست دمی / کان ذره به از هزار خورشید نشد

ملا محمد جان قدسی

گوینده که دشمن رضا گلگون است / ما را ز رضا [illegible] چون است
چون شانه نه بر زلف [illegible] / ناخن بدلم زد و گفتن [illegible] چون است

ملا سحابی نجفی

آن ذات که صید خرد [illegible] / یکدم [illegible]
هر چند بگرد بحر و ساحل گشتم / دریا [illegible]

میرزا جلال اسیر

ای دل شب هجر [illegible] / در جان حزین خال خراب [illegible]
از جوش سخن لب کسی [illegible] / با خوش سخنان کسی [illegible]
امشب که شراب [illegible] / ای لخت جگر کباب [illegible]
چیزیست کلام خوش [illegible] / هر چند کرم [illegible]

حکیم خاقانی

ز مرهم [illegible] / خون ریزی و آستین فشانی [illegible]
ای غافل از آنکه تیغ هجر [illegible] / خاکم [illegible]

میرزا محمد تقی نصیر [illegible] دیوان

[illegible] لطف [illegible] / روشن [illegible] تاریک شد
[illegible] آشنایی [illegible] / چون سایه [illegible]

میرزا مهدی محبت [illegible]

چندی ز علاقات جهان [illegible] / آمد به صلاح و فارغ از [illegible] شد
بازم بمذاق خوش [illegible] / این کعبه دگر باره خرابکده شد

ملا محمد سعید اشرف

[illegible] / اسرار [illegible] معلوم شد
تا نالهٔ خط [illegible] / ماهیت رخسار تو معلوم شد

میرزا حیدر رضوی

عالم ز سرشک دیده بر هم زده شد / [illegible]
از دیده بجای خون [illegible] / این میکده رفته رفته [illegible] شد

ملا حسن علی [illegible] معتقد

وصف دهنش نقطهٔ موهوم شد / هرگز موجود وصف معدوم شد
این نکته که گفتم و شنید هیچ / معلوم نشد که هیچ معلوم نشد

میرزا محمد علی نایب

افسوس که راه زندگانی [illegible] / [illegible] تحمل زمانی [illegible] شد
از آمد و رفت عمر [illegible] / کاین بار [illegible] شد

ملا محمد جان قدسی

با آنکه ز تو کار [illegible] خواه نشد / وز عادل [illegible] تو آگاه نشد
از حسرت بالای تو [illegible] / هر چند گره ز دیم کوتاه نشد

میرزا محمد تقی نصیر [illegible] دیوان

آنها که بکائنات مشغول [illegible] / اسباب جهان [illegible] شد
کار دو جهان نهفته در [illegible] / [illegible] شد

عمر خیام

کس را پس پردهٔ قضا راه نشد / وز سر [illegible] هیچکس آگاه نشد
[illegible] هر کسی چیزی گفت / معلوم نگشت و هیچ کوتاه نشد

میر عطاء الله

تا خشک لبم ز باده فرسوده نشد   از خون قلم هیچ تر آلوده نشد
تا ساغر عیش ما منبه نکند   از ناله و روزگار آسوده نشد

ملا صالح نجفی

هر ذره دلیل آفتاب آمد   هر جیره گشت در حساب آمد
با سینه دگر چون فراموش گردد   چندین چو خوشی که درو خواب آمد

میرزا ابراهیم

از هم گلها چو نشد نگو شد که نشد   کس هیچ ره کو نشد نگو شد که نشد
مکتب چو چو میشدی آخر کار   کار تو نکو نشد نکو شد که نشد

میرزا ابوالحسن یگانه کلانتر نیشابور

صبح طربی از نسیم یاد آمد   شام تعبی ز طره‌ام یاد آمد
ایام ابلق سواره شد دری   از عمر خود و روزشم یاد آمد

میرزا ابوالحسن یگانه کلانتر نیشابور

سرو ز تو چو نشد نگو شد که نشد   دل آینه خو نشد نگو شد که نشد
دنیا به جهان نگو شد و با یگان   گر با تو نکو نشد نکو شد که نشد

ملا مؤمن حسین

احمد که شه سریر افلاک آمد   جا یافت گر از آتش و از خاک آمد
گیرند ز جسم قدر و فرش   لولاک لما خلقت الافلاک آمد

میرزا انوری نقوی هروی

انسان که زند کسی بسیار گشت   در هر دو جهان هم صدا ارزد
هنگام اجل فزون شود طول امل   در وقت غروب سایه بسیار گشت

باقر خرده کاشی

هر چند که عالمت ز جام آمد   نومید مشو لطف خدا عام آمد
صد سال اگر دیده وری در کفر   در بر کشتن توان به یک گام آمد

باقر خرده کاشی

گفتم لعلی تو خوش‌تر گشت   با شعر جوانیم به گلزار گشت
پیری افزود بر هوای تو بیم   هنگام غروب سایه بسیار گشت

عمر خیام

کیرم تو به صد لطف الهی آمد   از ملک شه تا ماهی آمد
در هر وطنی سر او با یکی   می بیداری که باز خواهی آمد

میرزا ابوالقاسم زاهد خلوت‌نشین

چشمت چو ز سرمه سیاهی گیرد   از کشتن جهان نگاهی گیرد
مژگان تو عالمی به خون غلطاند   یکجا نه مو نگاهی گیرد

ملا مؤمن حسین یزدی

الحکم که ز وصل او مرا هیچ نماند   بی فایده گو دور تو چشم بماند
تا بگفتم چو خوبست از وصل تو هیچ   تنها طپش دلی ز من بماند

طالب آملی

شبهای غم از تو تاب جیبم گیرد   وز هر قطره قطره سیماب چکد
از بسکه غم تو بر سر لب تیغ   گر بوسه کشم ز خنجری آب چکد

ملا صالح نجفی

تا مرد سخن از من نماند   انواع خیال از ده ما هیچ ماند
از هر کو دیگر من خواهم رسم   وین سیر خیالست نه اسیدم

ملا مؤمن حسین یزدی

تا کی لب از درد جدایی   خون گریه رود رخ تنگ حسرت ماند
آنم که شکسته از دل تنگ   این نخل ز بن آب به هوا لب

آقا مؤمن اصفهانی

صوفی لب جام و دست از فتنه   تا آتش دل ز جلسه تی ماند
عاشق از آنکه از ایه گهوار طفل   از نهر سکون طفل بجنباند

ملا خواجه علی شیرازی مقیم

علیان که ترا به دوستان خوانند   هر فردی را بیک زبان میخوانند
در مجلس بزم خفتنیان زاد   قاری شده سوره دخان میخوانند

عیدی از تو که جا به دیگران خواهد ماند   حیثیت عقبای دگران خواهد ماند
یکباره وبال حسرت خواهی   اموال برای دگران خواهد ماند

ملا رحیم شیرازی

گر شیراز قوم بهتر دانند   خود را هقین ز نکته بهتر دانند
شد کو مصلای امام عالی   تا آنکه مقام خویش بستر دانند

حکیم شوری خراسانی

روزی که گشته شهید مظلوم بماند   خورشید ز نشاط و صبحش از اوج بماند
از دشت ملال شد بادی زرخواست   امید چنین بحر از موج بماند

ملا مؤمن حسین یزدی

گردون که ترا به ابر بستی میکرد   عارف را از او هوس میکرد
زین کهنه که امکن توقع کرد   تا شام ز صبح کاسه‌ای میکرد

معلم ثانی فارابی

اسرار وجود خام و ناپخته بماند   وان گوهر بس شریف ناسفته بماند
هر یک ز سر قیاس حرفی گفتند   آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

عنوان

هر بیعت دیده میکرد   گو کب اشکی بدیده میکرد
تا خون گریه زمانه بر قتل حسین   خورشید سر برید میکرد

ملا محمد امین استرآبادی خادم

در هجر تو ما را نفسی هیش بماند   از یاد تو ام فکر کلم و بیش بماند
با آنکه ز جا موج غم بیحساب   یک چشم زدن ز غم نه بیش بماند

ملا صالح نجفی

هر کس که به تحقیق نفس خود میداند   او هم خدا او نه خدا میداند
آینه چه داند که چه شکلست او را   الحق که درو میسکرد میداند

ملا مؤمن حسین یزدی

در بزم جهان نه ساقی ماند   نه جام نه باده نه ساقی ماند
با آب منی نقش تو بر جسته   کم نقش بر روی آب باقی ماند

بابا افضل کاشی

حسرت همه ... ای فلک   گو موی بموی در رگ برگ ...
گیرم که ز رزق خلق افزی   با او حکمی گر یکی ...

ملا محمد علی

مرد عارف عقیده تن کی ماند   آنگه که ترا بیافت بمن کی ماند
قدر دو من خویش فرزان ...   گل خار نباشد به چمن کی ماند

ملا صالح نجفی

در دهر عشق نه که نه میباید   دردی که دو رشت پرده میباید
در عشق ... هوش حجاب   چون دوست ... از همه میباید

ملا خواجه عطا شیرازی مقیم

آفاق ز خوب ... خالی ماند   هم صومعه هم کنشت خالی ماند
گر عفو کنی کی هم دوزخ   در عدل کنی بهشت خالی ماند

وله ایضا

در دهر عشق درد و میباید   بل درد وجود که هم میباید
هر دم تو با و ... خودی که گنهی   او دورتر از خود ... میباید

سعید نقشبند

زین دشت نه خار و نه گیاهی   زین باغ نه آب و نه هوا ماند
زین خانه عاریت ...   پوشیدن و کندن ... ماند

ملا وحشی یزدی
مجنون من بی سر و پا می ماند — [illegible] نه دل بکر ما همی ماند
عیدی اسیر سرای ما آمد و گفت — این خانه بویرانه ما می ماند

حکیم میرزا محمد
عارف سخن ز سر نهان توام — واصل صفت وصل بیان توام
چو قطره بپیوسته بدریا گم شد — گم گشته نگم کرده نشان توام

قطعه
طغرای مشهدی
زین گلستان همه سودم بزیان می گنجد — چون گل [illegible] بهار [illegible]
بسکه افتاده کم شیوه بود در ره عشق — هر کجا سایه ام افتاد نشان می گنجد

بابا افضل کاشی
مردان ره [illegible] اسرار توام — باقی همه سرگشته پرگار توام
هفتاد و دو ملت همه در کار تواند — تو با همه و همه طلبکار توام

ملا محمد صوفی در وقت وفات شاه جهانگیر
ای شاه نه تاج و نه نگین می ماند — [illegible] زمین می ماند
صندوق خود و کیسه درون [illegible] — خالی کن [illegible]

میرزا محمد صالح الرضوی
آنانکه ز غیر تو نجود [illegible] — [illegible]
در خود بنظر [illegible] — گویا که مرا [illegible]

ملا محمد حسین علی یزدی
نه خسروی روی زمین می ماند — نه سیم و زر و دشمن همی ماند
[illegible] — خالی کن [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی
این منزلیان که راه [illegible] — [illegible] فکر کردن [illegible]
[illegible] — [illegible]

ملا محمد جمیع ناظم هروی
در وصف علی خرد فرو می ماند — فلک [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] — [illegible]

میرزا طاهر وحید
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

میرزا محمد مقیم کتابدار
دنیا بجمل [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

میرزا ابوالحسن [illegible]
قد تو [illegible] — زلف تو [illegible]
خال تو [illegible] هاشمی [illegible] — [illegible] محمد [illegible]

کمال اسمعیل
صد بار وجود را [illegible] — تا هیچ تو صورتی [illegible]
سبحان الله ز فرق سر تا پایت — در قالب تو روح من [illegible]

شیخ اوحدی کرمانی
نه شیر و نه شور آدمی می ماند — نه زور و نه زر آدمی می ماند
هر چند که [illegible] — نه [illegible] آدمی می ماند

ملا [illegible]
نه راه خدا [illegible] — هر چند حدیث [illegible]
هر یک [illegible] — در آینه [illegible]

چشمان

ملا عبدالرزاق فیاض گیلانی
چشمان تو در فتنه گری یکدله اند — تاراج گر متاع صد قافله اند
خط تو غبار [illegible] — با آنکه [illegible]

میرزا محمد امین برادر [illegible]
آن جا که گهر ز صدف [illegible] — [illegible]
چون فرد شود [illegible] — چون جمع شوند [illegible]

[illegible] حلوائی
ای [illegible] — باید دل [illegible]
ابروی تو [illegible] — آنجا [illegible]

ملا خواجه علی [illegible]
شب [illegible] — [illegible]
چون [illegible] — [illegible]

میر علی [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

حکیم [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

میر عبدالحق [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

ملا مومن حسین یزدی
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

میر مغیث محوی
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

حکیم [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

ملا خواجه علی [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

قطعه
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

میرزا جلال الدین اسدآبادی
روزی که ز مشکلات [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

ملا مومن حسین یزدی
[illegible] — جان فارغ [illegible]
آهو چشمان [illegible] — مجنون کرده و سر بصحرا داده اند

ملا [illegible] مشهدی
چشمان و خطش بیکدگر [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible]

ولہ ایضا

فارغ ز غم ارباب نشاط دادند | تا صرف تو اگر ضعف و مروت دادند
کردند نظر بقدر استعداد | هر چیز که خواستی همانت دادند

ملا مؤمن حسین یزدی

بگریز ز مردم اگر امکان دادند | کاین فرقه بتابیت ازیشان آن دادند
تا دیده ندیده‌اند زنیای جهان | چشمان ترا سوزن مژگان دادند

اصحاب سر گوش عالمش دادند | در غصه و غم سینه بنالش دادند
پشت ... | کین شیر زان پشت ...

شیخ ابوسعید ابوالخیر

هر ستم ز دست جانان خوشتر | [illegible]
کویی که چرا تو دل ایشان دادی | بالله که من ندادم ایشان بردند

میرزا ابوالحسن وحی

تا از پی معرفت شرابم دادند | خوابم ببرند و مطرابم دادند
چشمم بکمال او روشن کردند | در تیره گی شب رفت آبم دادند

علاء ضرزاده ملا محمد حسین

از بنای زمان خانه خرابم کردند | پر مرده در ایام شبابم کردند
طامع همه دوستان ظاهر دشمن | از گرمی روی او کبابم کردند

میر علی میر فاد قاری

زانگه که چو زلف خود شکستم دادند | روز سیه از چشم مستم دادند
دیدند که اعتبار آرام نیست | سر رشته از آن ز دست دادند

میرزا نصیر حقیر نصرت

خوبان ز نگاه گرم آبم کردند | در آتش دوستی کبابم کردند
در زیر نقاب زلف رخ پوشیدند | چون سایه جدا ز آفتابم کردند

میرزا احمد خلف میرزا ... شیراز

آن روز که جان حق پرستم دادند | جای ز نی سخن بدستم دادند
مانند قفل بجد از روز ازل | از حرف سخن کشاده دستم دادند

محمد صالح شیرازی

در آتش عشق تو کبابم کردند | تعمیر طبیعت خرابم کردند
گفتم نماید ز من جسم | صحبت آینه و آبم کردند

خالص استرابادی

خوبان چو قدح ز چشم مستم دادند | یاد از نی کشاده دستم دادند
بردن دلم را و بیک جرعه زدن | آیینه نمودند و بدستم دادند

میرزا ابوالحسن وحی

از باده عشق تا که مستم کردند | آیینه صفت نظر پرستم کردند
دست از دو جهان بیکنظر افشاندم | دستم داده نه و یاد دستم کردند

میرزا محمد صالح الرضوی

زانروز که چشم حق پرستم دادند | یادی ز نی خم الستم دادند
در عشق دل شکسته ادنی کذا | آیینه نمودند و بدستم دادند

محمد قلی بیک ذوالقدر

خوبان نظر بر نگه دردم کردند | چندی هدف ناوک دردم کردند
در خلوت عافیت چو ره دیدم | یک جلوه نمودند و چه کردم کردند

آقا حسن وحدت

از قهر برخ چو تو چیدم دادند | از لطف بلطف دو جهان دیدم دادند
بستند و کشاده گره از کارم | از خوف و رجا قفل و کلیدم دادند

میرزا مهدی رحمت شیرازی

دوش آینه دار بزم طورم کردند | از رنگ ظلام شسته نورم کردند
بردند بکلوکاه مقصود مرا | نزدیک بیاوردند ز همه دورم کردند

ملا مؤمن حسین یزدی

شیخی ابرست به مشق گریان کردند | ملفش رفتند و نام علم کردند
از قلزم عشق قطره رنجیت بخاک | تعبیر ازان ز آب حیوان کردند

ولہ ایضا

ارباب طلب بسی چشیده فتند | هر یک بعبث راه دگر گزیدند
حاصل بجز از عجز نیامد بخدا | آخر همه از علم طبیعت ببریدند

ولہ ایضا

زهاد اگر خدا طلب میکردند | اظهار صلاح از عجب میکردند
گر چشم ستاره شیفتگی کردن | این طایفه که نماز شب میکردند

ملا رحمی

چون آینه جسم ما بهم سنجیدند | بر ما همه میزان عمل سنجیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی | ما را بمحبت علی بخشیدند

ملا عرفی شیرازی

جمعی بعبث گریه و آه آوردند | جمعی همه دیده و نگاه آوردند
جمعی دیدند خواهش مقصود ترا | رفتند و جهان جهان گناه آوردند

ملا نجاتی نجفی

صاحب نظران که نکته ها یافتند | وارسته بیم و فارغ از امیدند
در هر چیز نظر گشته ز اندیشه | ذرات جهان آینه یک خورشیدند

کمال اسمعیل

آخر رقمی ز مشک بر ماه زدند | بر تنگ شکر مورچگان راه زدند
آیینه روی دوست زنگار گرفت | از بسکه بروی سوختگان آه زدند

ملا نظیری نیشابوری

زانگه که ز جام معرفت شاد زدند | در خلوت دیده وقف اشک دادند
چون در نظر نیستان غیرت | در هر چه نظر کنند حق میدانند

عمر خیام

یاران موافق همه از دست شدند | در پای اجل یکان یکان پست شدند
بودند ... شراب در مجلس عمر | یکدور ز ما پیشترک مست شدند

ملا نظیری نیشابوری

زانگه که ز خوان حق روزی دادند | سر رشته کار عقل حاجت دادند
یعنی چیزی که نیست روزی آن | کردم بدست برون می آیند

حکیم ظهوری خراسانی

تکدر ز جهانکه بر کدورت خندند | دریاب جهانی بر نیاورت خندند
از سینه گریه بایدت خندیدن | کری ترسی که بر غازت خندند

محمد صالح رافع اصفهانی

از بنای زمان جهان گر همه یارم | از یاری یکدگر همه بیزارم
از هیچ و هم بجا با معلومت | کاین خلق جهان چه کار دارم

میرزا رفیع واعظ قزوینی

چون دیده به نیشتر عطا فرمود | محتاج بعینکم جهت فرمودند
کم بود و دو دیده بهر حیرت مارا | زان روی دو دیده هم بر آن افزودند

این قوم که تقوی ریائی دارند | دانی ز چه اسباب ورع جمع آرند
مسواک که در دهان طلب شکند | تسبیح که بر دهان شمارند

بابا افضل کاشی

تا گرد هوا همی آنچه آنها فرمودند | خواهی که جهان شوی که خود آن
تو راه نرفته از آن نمودند | ورنه که زد این در که از آن گشودند

مشتاق تو جهان همه در یک ... | جز دکر تو بر زبان خود ... آرند
این طایفه همچو دانه های تسبیح | پیوسته زبان ... هم ...

جمع

میرزا ابو محمد خادم

مردم که ... همه توانا دارند / محفوظ ... همه تیر دارند
مرو ... چو حلقه های زنجیر / پیوسته همه شورش و غوغا دارند

غیرت همدانی

از مهر رو تن که ناظر و منظور ... / غیرت نبری گمان که از ...
با ذات ... نسبت ذات ... / چو روشنی دو دیده از یکدیگر ...

میر عرفان طهرانی

جمعی ز نشاط و عیش با هم یارند / قومی به هوای نفس با غم یارند
دنیا به مثال عرصه شطرنج است / اجزای همه دو رنگ با هم یارند

طالب آملی

چشمان تو آهوان آهو گیرند / در حسن غزال ...
نتوان ز ... نگاه تو گذشت / ترکان کرشمه دست ...

ملا سحابی نجفی

جمعی به خیال عقل کوری دارند / خلقی چو ... خصومت دارند
فریاد کسان غذای ... طلبند / این قوم مگر غذای ... دارند

میرزا غازی وقاری

عشاق که طرح سوری ... / خود را ...
گر ... / همچون گل ... شمع ...

بابا افضل کاشی

صاحب نظران که آینه یکدگرند / چون آینه از ...
چو روشنی مطلبی آینه وار / در خود منگر تا ...

آقا حسن وحدت

... صفت این خلق ... / آیینه چو ... رنگ ... سازند
... / رو ... آیینه ...

مرتضی قلی خان شاملو

انسان که ز ریگ ... / خلقی ... تیز زنند
در غربت ... تنهایی ... / یاران عزیز از طرف ...

میرزا ابراهیم ادهم

هر کس که به کوی ... / خود را ...
... / راهی که ... راه ...

ملا سحابی نجفی

مردم از هم چو اهل ماتم کم زنند / چو سبزه ... شوند ...
واجب ... / چون موجه ...

حکیم ظهوری ترشیزی

دل نیست که ... / بر روی ... زنند
گر ... / تا ... چشم ...

مردان ره ... زنند ... / مرغان هوای آشیان ...
... / بیرون ز دو کون ...

ملا سحابی نجفی

تا راهروان ... / هر چند ...
چون ... / تا محو نگردند ...

میرزا شاه تقی شیخ الاسلام مشهد

وصل تو که ... / غمهای تو ...
این ظلم بود که روز هجران ... / بر من ...

آنانکه ... / گیسو ...
ارباب کرم ... / صد ...

ملا جلال الدین مولوی [illegible]

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند / لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز / مردار بود هر آنچه او را نکشند

نوروز بیگ

قدم خم اگر سپهر ناساز کند / انجام مرا عشق تو آغاز کند
با قد دوتا ز لف ... / زنجیر کمان حلقه را باز کند

قطعه حکیم خاقانی

گر آنکه ... / گردون فرو گذارد و دوران ... کند
... / در رسم کدام روز که خواجه ... کند

ملا سحابی

مرد از ... عالم ... / تا در فلک ... چشم باز کند
هر چند که مرغ آسمان پرواز است / تا در قفسی بود چه پرواز کند

حکیم ظهوری [illegible]

خوش آنکه زمانه کار کس راست کنی / در دیدن ... درس ...
قصری که نگاه ماه ... / در راه هزار جا نفس راست کنی

ملا عبد الرزاق فیاض لاهیجی

هر دل که هوای عالم راز کند / باید گره علاقه را باز کند
داند تعلقات ... / در دام چگونه مرغ پرواز کند

ملا سحابی نجفی

عاشق همه دم فکر غم دوست کند / معشوقه کرشمه که نیکوست کند
ما جرم و گنه کنیم و تو لطف و کرم / هر کس کاری که لایق اوست کند

ملا سحابی

هر کار جهان که ... / حقیقت که ... خویش ...
از آینه عکس ... / بیننده در آن نظاره خویش کند

وله ایضا

والی غافل کی از خدا یاد کند / اندم که جلال ... بنیاد کند
از خواب چو خفته ... / ...

میرزا طاهر نصرآبادی

دشنام از آن مرد به که صبح ... / شیرت ...

حاجی محمد جان قدسی

گاهم به وصال دل ز خود فرد کند / گاهم ز فراق سینه پر درد کند
خاصیت آفتاب دارد عشقش / خود سبزه برویاند و خود زرد کند

میرزا فصیحی هروی

چو نام ... / کین نفس ز ... خباثت ... کند

ملا خواجه علی [illegible]

در کعبه کسی که عشق ... / ... شود ... کند
حسن ... سراپای ... / تا در همه جا نظاره ... کند

میرزا محمد مجذوب تبریزی

مجذوب ... / آن کن که ...
با لطف ... / از ...

ملا سحابی نجفی

عارف سخن ار چه مختصر ساز کند / حیثیت ... عالم ... کند
... / بر خانه ...

ملا مومن حسین یزدی

زلف تو که قصد صبر و آرام کند / کی مرغ دل مرا ... دام کند
دانی که مرا اگر ... / خواهیم که ...

ولہ ایضا

آتش‌خو که بزم غیر را گرم کند / نازم من و دل ز عشق من گرم کند

کی درد دل او اثر کند بیدل کسی / آهن که تواند نفس نرم کند

حکیم ظهوری ترشیزی

خوش آنکه چو صبح جان آن [illegible] / دل را تیغ سوز جگر تازه کند

گردد همگی داغ که در [illegible] / خود را همه را آیینه نظاره کند

ملا سحابی

خواهی که خدا کار نکو با تو کند / ارواح ملایک همه رو با تو کند

یا هر چه رضای دوست در آن نیکی / یا راضی شو هر آنچه او با تو کند

میرزا رفیع واعظ قزوینی

کس چاه بر افتادگان تا نکند / معراج سوی [illegible] نکند

نخل از رفعت بر آسمان سر نکشد / تا در دل خاک خویش را جا نکند

ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی

خورشید چو ذره آرزوی تو کند / گردون همه روز جستجوی تو کند

گل را تو نه سد بخوبی هر چند / در خلوت غنچه چشم بر روی تو کند

میرزا ابو الحسن وجد

هر کس که ز سوز عشق پروا نکند / پروانه صفت ز شمع پروا نکند

از سوختن شمع [illegible] / گر شیوهٔ عاشقی چو پروانه کند

شاه عباس ثانی

زاهد که گوید که مست فردا [illegible] / تا رحمت ایزدی تقاضا [illegible]

رحمت ز ریا و باده یک قطره آب / یک قطره آب پیش دریا چه کند

میرزا احسن خان الفت

[illegible] که به خواب غفلت کند / کاهل قدمی وقت فرصت [illegible]

ایام شباب خوش بهار است ولی / افسوس که این بهار [illegible]

میرزا اسلم کشمیری

هر کس که ز دست رفت آرام [illegible] / بیگانه ز خویش آشنا را گیرد

حاجت به سبیل نیست [illegible] / در کعبه کسی قبله‌نما را گیرد

ملا خواجه علی [illegible] نعیم

امید که [illegible] / نومید [illegible] روی حمد کند

[illegible] که بمن [illegible] / با هیچ [illegible]

ملا جلال الدین مولوی خوانساری

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند / فرزند و عیال و خان و مان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

میرزا محمد تقی نصیر [illegible]

آنکس که [illegible] / هرگز [illegible]

هرگز نشود چراغ [illegible] روشن / تا داغ [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

درد دل خسته گفتن کی گنجد / این رنگ شکسته در سخن کی گنجد

خندیدن [illegible] / داغ دل لاله در سخن کی گنجد

[illegible] / پر [illegible]

گر جان [illegible] / یک قطره آب [illegible] کند

ملا سحابی

با رحمت کار جز نگاهی که بسند / با بحر کرم نامه سیاهی چه کند

شرمنده مکن مرا ز دوزخ یاد / با دوزخ تو دشت گیاهی چه کند

صابون [illegible] سفید کند / چون جامه به آسمان کبود [illegible]

کر [illegible]

میرزا ابو الحسن وجد

گر عشق بچشم یار [illegible] نکند / حسن دو جهان نظر [illegible] نکند

[illegible] / در یار [illegible] ستم نکند

میرزا [illegible]

هر کس [illegible] / سر [illegible]

مغرور [illegible] / [illegible]

ابوطالب کلیم تبریزی

بلبل هوس گلچین با غم نکند / پروانه هم آهنگ چراغم نکند

زینگونه که روزگار [illegible] / گر آب شوم تشنه [illegible] نکند

میرزا رحیم [illegible]

هر کس سخن اهل نظری شکند / در دیده تحقیق [illegible]

[illegible] / [illegible]

مولانا [illegible] نجفی

گر حق [illegible] / خلق از روش تو [illegible]

جز صاحب [illegible] / کس نیست که [illegible]

میرزا ابو الحسن یگانه [illegible]

آنانکه نشان [illegible] / غافل [illegible]

[illegible] / [illegible]

آقا محمد باقر [illegible]

[illegible] / بیدرد لب ناله سرودی نکند

از سوختگان [illegible] / سوزنده [illegible]

بابا افضل کاشی

آنانکه مقیم حضرت جانانند / [illegible]

[illegible] / [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

در جنگ غم تو دل سرودی نکند / [illegible]

[illegible] / سوزیم [illegible] که دودی نکند

میر محمد باقر داماد اشراق

اشراق بدین طاق [illegible] / نقشی بنگاریم که مردان دانند

[illegible] / [illegible]

آقا جعفر [illegible]

دل از غم هجر شادمانی نکند / [illegible] کامرانی نکند

[illegible] / یک کس [illegible] زندگانی نکند

میر معصوم کاشی

این خورد و بزرگی که [illegible] / در دست زمانه [illegible]

امروز اگر [illegible] / فردا که [illegible]

میر جعفر کاشی

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

میرزا اسعد الدین محمد [illegible] وزیر خراسان

خاتم که کلاه گوشه بر [illegible] شکند / درویش [illegible] شکند

[illegible] / آن شیشه که کوه را گر [illegible] شکند

ملا جلال الدین مولوی خوانساری

در حضرت حق [illegible] / در صدر [illegible]

خواهی که مس وجود تو زر گردد / با ایشان باش که کیمیا اینانند

نادری زرگر

ازروز که میزان ابد آراستند / صفها ز دو سوی نیک و بد آراستند
جمعی که ز بار معصیت خم گشتند / گویند که با علی و قد آراستند

ملا سحابی نجفی

کز بهر زمان حق تعالی بنهند / کی سود و زیان بکوشش من بنهند
خلقی که گمان اهل یقین همه / کوران خود در انجوانی بنهند

شیخ سعدی شیرازی

شب خیز که عاشقان بشب راز کنند / گرد در و بام دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود بشب دربندند / الا در دوست را که شب باز کنند

خواجه حسن ثنائی

لبهات که گفتن چو شکر [illegible] / این کار جهان [illegible]
ترسم که ز هم جدا نگردند دگر / از لذت یکدگر [illegible]

ملا سحابی نجفی

آنانکه شراب معرفت نوش کنند / از هر چه بجز اوست فراموش کنند
آنرا که زبان دهند دیده ندهند / وانرا که دهند دیده خاموش کنند

حکیم ظهوری ترشیزی

در دم هر با آبروی [illegible] / گر صاحب دیده های نم دیده
تا محو شوند از تماشا [illegible] / سر تا قدم سوختگان دیده

عمر خیام

می ده که حریفان قدحی نوش کنند / آواز دف و ناله نی گوش کنند
تا حشر شدن بسی زمان خواهد بود / شاید که گناه ما فراموش کنند

ملا قاسم

آنجا که ز سر اتحاد آگاهند / در راه علی نور حق همراهند
در چشم که آمد که [illegible] یافت / زوار نجف ز اهل بیت اللهند

ملا میر حیدر کاشی

آنانکه نه بر معصیت کرم [illegible] / باید که [illegible] خلق [illegible]
شرم از نظر خلق بود دور از خدا / محرم ترا [illegible]

حکیم ظهوری

از سنبل و با آبها تاب دهند / وز نرگس او بعافیت خواب دهند
جان تیغ شود ز رشک شیرین [illegible] / گر تیغ بزهر چشم او آب دهند

ملا [illegible] سبزواری معتقد

عشاق تو از سپهر برون [illegible] / مرغان [illegible] پرواز
آنجا که دهد شمع جمال تو فروغ / خورشید و مه و زهره پروانه کنند

میر نجات عبدالعال

تا ذره معرفت نیابی [illegible] / آگاهی اسرار نهانت ندهند
تا ترک تعلقات دنیی نکنی / البته نجات از این [illegible]

میرزا احمد [illegible] شیرازی

مردان خدا اصل بنا [illegible] / مشغول بحال خود [illegible]
با آنکه چو نرگس همه چشمند [illegible] / مینا چو شدند [illegible]

ملا عبدالله [illegible] خوانساری

ای آل [illegible] / جز در [illegible]
[illegible] / تا با [illegible] بالا [illegible]

میرزا ابوالحسن جامه

ابنای زمان که [illegible] / ممکن نبود که [illegible] نکنند
از بسکه [illegible] / تا بد نشوی [illegible] نکنند

میرزا ابوالحسن [illegible] خلف [illegible] نظام شیرازی

مانند قلم تا که شکسته [illegible] / سررشته گفتگو [illegible]
از ناخن [illegible] / چون [illegible]

دنیاداران

میرزا نادر ابرقوی

دنیاداران ز ملاحی جان [illegible] / جز خالت [illegible]
این طایفه سوختنی [illegible] / تا کرم نگردند [illegible]

ملا سحابی نجفی

آنخاک که گل [illegible] چون [illegible] / در ظاهر و باطن ترا [illegible]
چون [illegible] / هر چند تو باشی [illegible]

آنحال که بنده [illegible] / [illegible]
نی نی غلطم که در گلستان [illegible] / زاغی [illegible]

فضولی بغدادی

از سبقت صورتی خلافت [illegible] / جز رتبه و قدر [illegible]
افتاده [illegible] / [illegible] مرتبه قدر [illegible]

میرزا ابوالحسن جامه

هر کس [illegible] / خالی [illegible]
بر گشتن [illegible] / بر گشته که روی [illegible]

سید [illegible] اصفهانی

ای رهنمای [illegible] / گر کشف [illegible]
این چرخ [illegible] / افتاد [illegible]

میرزا [illegible]

هر عیب که در تو [illegible] / [illegible]
در آینه عیب اگر [illegible] / مغرور مشو [illegible]

ملا سحابی نجفی

توحید [illegible] / [illegible]
من [illegible] / چون [illegible]

میرزا طاهر [illegible]

هر کس که ز گنج [illegible] / [illegible]
در خانه خویش [illegible] / نقش [illegible]

وله ایضا

جان داد [illegible] / [illegible]
با این همه [illegible] / [illegible]

عارف [illegible]

زنهار مگو که رهروان [illegible] / کامل صفتان [illegible]
زنهار [illegible] / می پنداری [illegible]

ملا محتشم

چون [illegible] / در شرم تو [illegible]
کامد [illegible] / [illegible]

عارف شیرازی

جمعی ز کتاب و [illegible] / جمعی ز گل و [illegible]
آسوده جماعتی که [illegible] / بر تافته [illegible]

ملا سحابی نجفی

عالم همه فرع [illegible] / هر چند که اصل [illegible]
هر [illegible] / هر چند که [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

در عشق تو گاه [illegible] / [illegible]
اینها همه از [illegible] / [illegible]

بابا افضل کاشی

نابود من و بود تو [illegible] / بی بود تو بود من کجا خواهد بود
نابودن تو [illegible] / نابود مرا زوال کی خواهد بود

مولانا عبدالرحمن جامی

هر صورت که نقش کنی ترا روی بود / خواهم فلکش ز دور خبر تو را زود بود
دور دل کسی که در او جو بود / بود است همیشه با تو و خواهد بود

ملا خواجه علی شیما نعیم

فردا که حساب آن دار [illegible] خواهد بود / امروز حساب که [illegible] خواهد بود
سودی ندهد ترا [illegible] / چون روز حساب [illegible] خواهد بود

میرزا ابراهیم ادهم

حیدر که جهان [illegible] / بر راه زبان دین خود [illegible]
امروز که شد طالب [illegible] / مطلوب علی بن ابی طالب [illegible]

وله ایضاً

گر قاضی روز حشر او خواهد بود / در فضل و کرم بهانه جو خواهد بود
از نیک بدی نیاید از بد نیکی / خوشباش که عاقبت نکو خواهد بود

عمر خیام

دنیا چه کنی که بی وفا خواهد بود / در خون همه خلق خدا خواهد بود
گیرم که قبای نوح باشی [illegible] / آخر ز نه عاقبت فنا خواهد بود

شیخ ابوسعید ابوالخیر

گویند بحشر جستجو خواهد بود / آن یار عزیز تندخو خواهد بود
از خیر محض به نیاید هرگز / خوشباش که عاقبت نکو خواهد بود

ملا خواجه علی شیما نعیم

کی روز شمار [illegible] خواهد بود / چون فصل بهار [illegible] خواهد بود
روزی که [illegible] / دیگر به [illegible] خواهد بود

ملا جمال اسمعیل [illegible]

فردا که بحشر گفتگو خواهد بود / [illegible] خواهد بود
هر کرده ام آنچه کرده ام میدانم / کاری که نکرده ام نکو خواهد بود

عمر خیام

خوش باش که عالم گذران خواهد بود / هر چرخ فرار ز اختران خواهد بود
خشتی که ز قالب تو خواهد بودن / بنیاد سرای دگران خواهد بود

ملا خواجه علی شیما نعیم

هنگام اجل [illegible] خواهد بود / بدکاران را [illegible] خواهد بود
آن نیست که هر که [illegible] / حشری [illegible] قیامتی خواهد بود

شیخ ابوسعید ابوالخیر

گر عالم تو شام و گر [illegible] خواهد بود / [illegible] خواهد بود
روزی که [illegible] / همراه تو [illegible] خواهد بود

ملا نظیری مشهدی

روزی که [illegible] باید بود / در کوشش نفی [illegible] باید
از [illegible] ظهور تو نهان [illegible] / در ستر خود و ظهور [illegible] باید

ملا محمد استرابادی

تا دور فلک گرد زمین خواهد بود / [illegible] خواهد بود
با شیوه [illegible] خواهد بود / تا بود چنین بود و چنین خواهد بود

ملا [illegible] حسین یزدی

دلگیر ازین [illegible] باید بود / مسرور [illegible] باید
خواهی که کنی جای [illegible] / چون مردم دیده [illegible] باید

بابا افضل کاشی

گیرم که همه ملک تو چین خواهد بود / آفاق ترا زیر نگین خواهد بود
خوش باش که [illegible] / دو گز کفن و سه گز زمین خواهد بود

عمر خیام

در صاف شدن [illegible] / دم بسته ترا [illegible] باید
خواهی که [illegible] / [illegible] آفتاب [illegible] باید بود

[illegible]

ملا شاه نجفی

با هر که [illegible] دوست [illegible] بود / [illegible] دوست [illegible]
یعنی [illegible] دوست بود [illegible] / با دشمن [illegible] دوست [illegible]

حاجی محمد جان قدسی

شب زلف تو جدا [illegible] / بر چشم ترم هر [illegible]
ای [illegible] دیده [illegible] / بی روی تو چون چراغ [illegible] بود

حکیم [illegible]

عاشق [illegible] / از حرف [illegible]
تشریف [illegible] / کامروز [illegible]

میرزا [illegible]

در [illegible] / دل [illegible]
هر جا [illegible] / گویا که زمانه [illegible] بود

امی لقبی که [illegible] / احمد نامی که سرور عالم بود
زان سایه باد نبود [illegible] / محرم جایی که سایه [illegible]

ملا عرفی شیرازی

آن [illegible] / الا [illegible]
[illegible] / هر وقت که [illegible]

میرزا ابوالحسن حامد

آن روز که [illegible] / جز یاد تو [illegible]
با آنکه نبود [illegible] / صد رنگ سخن [illegible]

میرزا جعفر [illegible]

دیشب [illegible] / چون غنچه [illegible]
بر یاد رخ تو [illegible] / از گریه چمن تمام [illegible]

دوشینه که [illegible] / سر ما چو [illegible] بود
پوشیده [illegible] / چیزی که [illegible]

ملا حاجی محمد [illegible]

در [illegible] / از گریه [illegible] بود
[illegible] / محفوظ شدم [illegible]

میرزا ابوالحسن حامد

روزی که ز سودای عشق [illegible] / سودای [illegible]
ز اسباب جهان بود مهیا [illegible] / چیزی که نبود در میان [illegible]

ملا شاه

آن [illegible] هیچ نبود / وین [illegible] هیچ نبود
حاصل آن بود [illegible] / ورنه این عمر و زندگی هیچ نبود

میرزا رضی دانش

زین پیش [illegible] / می ره زن عقل و آفت [illegible] بود
آخر [illegible] / هر [illegible] بود

ملا [illegible]

[illegible] / مخلوق [illegible] بود
[illegible] انتقام از ظلم / ز آنگونه که مظلوم [illegible] بود

ملا شاه

رفتیم [illegible] بود / دیدیم [illegible] بود
چون طفل رضیع [illegible] / دیدیم که شیر اندرین [illegible]

ملا [illegible] حسین [illegible]

ده روز [illegible] بود / [illegible]
[illegible] / گویی همه عمر [illegible] بود

[illegible]

ملا سحابی نجفی

این جهر که ما را الم [illegible] بود / وین شادی عالم که غمی [illegible] بود
چون مه شهاب برق بی اوج نمود / هر چند درازی شد [illegible] بود

عارف رومی

تا مهر تو [illegible] آموز بود / بخت تو [illegible] که فیروز بود
تو صفحه صبح و شب عمر کوتاه / ترسم که چو بیدار شوی روز بود

ولد ایضا

آن زمره فروش که [illegible] / بر صید وصال دست [illegible] بود
او هیچ ندانسته که [illegible] / دیدار ندیده در حسرت [illegible] بود

میرزا طاهر وحید اعتماد الدوله

معشوق تو وقت خط [illegible] بود / هر چند که حسن او ز خط [illegible] بود
اصلاح نکرده خط بود [illegible] / خطی که باصلاح رسد [illegible] بود

میرزا ابوالحسن [illegible]

هستی ز ره آنچه [illegible] بود / این باده [illegible] بود
در مرتبه کمال ممکن نرسد / هر چند [illegible] بود

میرزا ابراهیم ادهم

سالک چو ز فیض [illegible] بود / بر رسیده ام از [illegible] بود
یعنی که چو رو بکوی معشوق [illegible] / همراه [illegible] بود

میر [illegible] کتابدار

ممکن عدم است که عدم [illegible] بود / نابود تعین همیشه نابود بود
در آینه وجود [illegible] / [illegible] بود

عمر خیام

من می خورم و هر که چو من اهل بود / می خوردن من بنزد او سهل بود
می خوردن من حق ز ازل می دانست / گر من نخورم علم خدا جهل بود

خواجه نصیر طوسی در جواب خیام

این نکته نگوید آنکه او اهل بود / زیرا که جواب شبهه اش سهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن / نزد عقلا ز غایت جهل بود

ملا [illegible] علی [illegible]

در حضرت دوست [illegible] بود / افتاده بروی خاک [illegible] بود
در دایره وجود چون [illegible] / تا ربط تو با محیط [illegible] بود

ملا [illegible] محمد رضا [illegible]

هر چند که معشوق ستمکار بود / عاشق [illegible] بود
دل از بر عاشقان [illegible] / دلبر باید که دل نگهدار بود

میرزا احمد [illegible] نایب

خلقی [illegible] که زیر دست [illegible] بود / این نظم [illegible] بود
در دست [illegible] جهان [illegible] / غافل نشوی که زیر دست تو بود

میرزا محمد صالح [illegible]

دلدار کسی بود که دلدار بود / ور نه همه دل برای [illegible] بود
دل [illegible] که دل [illegible] / دلدار نمی شود [illegible] دلدار بود

ملا عبد الرحیم [illegible]

آنجا که کمال کبریای تو بود / عالم نمی ز بحر عطای تو بود
ما را چه حد حمد و ثنای تو بود / هم حمد و ثنای تو سزای تو بود

میرزا ابوالحسن [illegible]

دیار دیار عشق بی دار بود / [illegible] بود
بردار جهان چو عاشقان [illegible] / منصور ندیده کس که بی دار بود

ملا خواجه [illegible]

گفتم که امیدم از عطای تو بود / گفتی که عطای من برای تو بود
گفتم بکجی رود قیامت [illegible] / فرمود که هر چه مرضای تو بود

[illegible]

بابا افضل کاشی

هر دیده که او عطای حق دیده بود / سرتا قدمش ز نور حق دیده بود
زنهار تو دیده هر کسی دیده مخوان / کان دیده بود که نور حق دیده بود

آنکس که بجز خدمت [illegible] / با غیر خدایت سروکاری نبود
در راه چنان رو که کسی خاطر / از گرد وجود تو غباری نبود

[illegible]

گر زایرت ای خجسته فرزانه بود / آداب زیارت تو [illegible] بود
باید بادب نشست در خرگه تو / زان روی که آن خانه [illegible] بود

ملا سحابی نجفی

از هیچ کسی لیاقت خلاق وجود / ملک و ملک آمده [illegible] بسجود
یعنی عدمیم ما چو آئینه [illegible] / با ما نظری هست که [illegible] وجود

بابا افضل کاشی

علمی که حقیقت [illegible] بود / در سینه بود هر آنچه در سینه بود
در خانه کن بخانه سودی [illegible] / باید که کتب بخانه در سینه بود

بابا افضل کاشی

ای ذات تو [illegible] / بر خاک تو کرده ارواح سجود
چون قطره شبنم [illegible] / از راه عدم هر آنچه آمد تو بود

ملا خواجه [illegible] نعیم

در کار [illegible] بود / یک امر محال [illegible] بود
در بحث [illegible] کسی [illegible] / شاید گفت [illegible] بود

ملا عبد الرحمن جامی

ما هیم وجود [illegible] وجود / در خارج و علم عارض ذات وجود
در پرده ظلمت عدم [illegible] / ظاهر شده عکس [illegible] وجود

شیخ [illegible]

[illegible]

در یافت [illegible] ذات [illegible] / [illegible]
با وجه توان شناخت [illegible] / [illegible]

بابا افضل کاشی

ای ذات تو سر دفتر اسرار وجود / نقش صفت [illegible] دیوار وجود
در پرده کبریا نهان [illegible] / [illegible] بر سر بازار وجود

میر محمد سعید حکیم [illegible]

در عالم توحید تو و من نبود / خلوت که دوست جای [illegible] شود
در کعبه و دیر [illegible] / با دام [illegible] بود

ملا سحابی

یا رب [illegible] / در خلوت جان ذکر تو بنیاد بود
مستغرق یاد خویشتن [illegible] / ز آن لحظه که فراموش [illegible] بود

ملا عبد الواسع [illegible] نیشابوری

دشمن نبود هر آنکه [illegible] بود / [illegible]
[illegible] / [illegible] بود

حکیم [illegible]

سالک باید که [illegible] / که [illegible] برود
از [illegible] / [illegible] برود

میرزا [illegible] نصرت

در حضرت دوست [illegible] بود / [illegible]
[illegible] / هر چند که او بود [illegible] بود

ملا نظیری نیشابوری

گر دل [illegible] / مگذار که نیم گام از پا برود
با سکنت تو [illegible] / عیش قدمش [illegible] برود

ملا خواجه ... نعیم

مرغ حرمت مطوف کرد و کرد — خوکرده به باغ رو به باموی ...

زین روضه محال است برون ... — هر کس به بهشت رفت بیرون نرود

محمد تقی خان قزلجه خان

بیچاره کسی که از جهان سیر شود — در چشم ... هدف تیر شود

با وصل چو کوشه ... — چون لقمه بزرگ شد گلوگیر شود

مسیحای کاشی ... صاحب

تا از ره سر دران بجایی نرود — در پای کسی خار جفایی نرود

از جور رهیده پایکان ... — خار سر دیوار به پایی نرود

میرزا مهدی ...

کی دیده ام از نگاه دلگیر شود — نظاره چو خواست ... تیر شود

منعم مکن از نگاه بسیار بیا — کی چشم گرسنه از نگه سیر شود

میرزا زین العابدین منشی الممالک ...

گر چرخ مرا ز عیش مستی افزود — گاهی ز خمار ... سستی افزود

روشن دل ... چو فواره — چندانکه ... بلندی افزود

ملا عرفی شیرازی

کی شوق تو از دلم بتدبیر شود — تدبیر کجا مانع تقدیر شود

بسیار دلم تنگ مساز از دوری — ترسم که در این غم تو دلگیر شود

میرزا محمد سعید حکیم ...

در عشق ترا ... — مطلوب ... طلب ...

در شب معلوم ... — آنجا که نگار ...

بابا افضل کاشی

هر گاه دلم با غمت انباز شود — صد در ز طرب به روی من باز شود

غمگین نشوم چو جان فدای تو کنم — ... باز شود

حکیم ظهوری ...

از ... — در کام تو ناله کام ...

... — ...

شیخ ابوسعید ابوالخیر

در دل همه ... — ...

میرزا جلال اسیر

در بزم تو هر دل که قدح نوش شود — ...

روشن هر چند روشنی افزا — بسیار چو شد چراغ خاموش شود

میر ... مغرور

شوخی که بخنده چشمه نوش ... — خورشید ... هم آغوش شود

خندید و کرشمه کرد از خود رفتم — ...

میرزا رفیع واعظ قزوینی

زهر است گناه و توبه تریاک ... — چون زهر بجان ...

از خوی درشت ... — دشمن ...

زینت که ... — ... هیچ آب شود

ملا ...

گر چهره ز جام ... — وین کشمکش ...

ملک عارف ... زیر فلک ... — کی دریار حباب ...

میرزا ...

غافل که درون بزم دلدار شود — ... دیدار شود

روشن ... — ... پدیدار شود

حکیم ظهوری ...

یارب گلی که ... — در دل ...

آتش که زبان ... — زخمی که ...

... ۱۱۴۷

ملا ... حسین

مامی بکتاب کین ... — کی قلب ریا مایه اخلاص شود

هر چند که در بحر سخن ... — در قوت ...

گر سوز توام ... — از دود دلم ...

در دیده ازان ... — تا هر چه ز نقش ...

شیخ ابوسعید ابوالخیر

گر دشمن مردان ... — هم برق صفت ...

گر سنگ ... — دریا نشود ...

یارب ... — راهی ...

پس گبر که از کرم مسلمان کردی — یک گبر دگر کنی مسلمان ...

میرزا مهدی ...

شاد از سخن آدمی ... — پیدا ز سخن جوهر ادراک شود

گاو ... — ... پاک شود

بابا افضل کاشی

رو دیده بدوز تا دلت دیده شود — زان دیده جهان دگر ...

گر تو ز ... — احوال تو ...

طالب آملی

صحرا ز تصور دلم تنگ شود — آیینه ز یاد خاطرم زنگ ...

گر ... — در ...

ملا ...

روزی که جمال تو مرا دیده شود — ...

در ... — در تو نگرم همه دلم دیده شود

ملا خواجه علی شیشه‌گر نعیم

کی شام فراق ... — چون ...

هر چند ... — ...

میرزا ابوالحسن ...

تا مرد ... — آلوده ... دنیا نشود

غمهای جهان ... — کشتی گره خاطر دریا نشود

مولانا ...

یک لحظه اگر نفس ... — علم همه ابیات معلوم شود

آن صورت ... — در آینه فهم تو معلوم شود

ملا ... محمد ... بخارایی

سودای تو دور از سر ما نشود — ...

هر چند که صید مقصد آید ... — ...

میرزا ابوالحسن فراهانی

ای آنکه دلم ... جان شود — ...

از دوری تو ... — عمری که ...

میرزا مهدی ...

تعمیر بنای ... — از جاه و جلال ...

معمار دل خراب ... — این خانه ... عمارت نشود

حکیم ظهوری ...

... — هر سر ... خاک ...

هر لحظه ... — تا ...

بابا افضل کاشی

تا دل ز علایق جهان ... — هر گز صدف ...

پر می نشود ... — هر کاسه که ... پر نشود

میرزا ابو الحسن ...

هر قطره بکام صدفی در نشود — خالی نه سوا تا نشود پر نشود
بی نور صفای جوهر ... فیض — از گردش چرخ کوکب خود نشود

ملا خواجه ...

یارب که بحرف ... نشود — [illegible] خوردن نشود
از مال حلال ... — این بیت المال ... نشود

ملا عبد الرزاق فیاض گیلانی

سعی و طلب ... مشکل نشود — تقدیر ... باطل نشود
گر هر دو جهان ... — چیزی که خدا ... نشود

بابا افضل کاشی

از رفته ... هیچ دگرگون نشود — وز خوردن غم ... نشود
نان ... — یکذره از آنچه هست افزون نشود

میرزا محمد سعید حکیم ...

تا دل ز ... عشق ... نشود — یکذره بغیر حاجتم کم نشود
یکچند ... پیدا کن — تا میل ... چو آدم نشود

ملا نظیری مشهدی

از کاسه و کوزه جوی ... نشود — این کار ... نشود
موسی نشود ... — از کیسه ... قارون نشود

ملا جلال الدین ...

دامان جلال تو ... — سودای تو ... مستم نشود
کویی که ... — گر ... مستم نشود

حاجی محمد جان قدسی

دنیا مطلب طالب دین ... نشود — آشفته ... این نشود
با دل عارف نشود جلوه گر — آیینه ... نشود

ملا محمد نجف

تا ذات ... نشود — این عالم ... لازم نشود
مادام که شمع ... جلوه گر — پرتو ننوازد که ملازم نشود

غیاث ...

شاهی که فلک همرکاب ... نشود — ... نشود
هم سایه او ... — ورنه ... نشود

[illegible]

گر سایه لطف تو پناهم نشود — صد سال ... نشود
در ... لطف تو ... — صد کوه گناه ... نشود

ملا نظیری نیشابوری

عاقل ... نفس کم نشود — بی سعی خرد ... نشود
آهسته چنان ... — زر ... آگه نشود

سید ... حسین ...

بی حب علی ... نشود — بیگانه ... عرفان نشود
... — بخشنده گناه خلق ... نشود

ملا عبد الرزاق فیاض گیلانی

خود را ... دیده ... نمود — ... نمود
در پرده ... — این چهره ... نمود

میرزا ابو طالب ...

بلبل ... گلشن نشود — تا ... نشود
چون شمع دماغ ... — بر اهل نظر حال تو روشن نشود

شیخ ... الدین محمد

لطف ازلی ... خواهم — هر ... مقصد خواهم
گر جرم ... — لطف ... خواهم

ملا محمد نجف

عالم همه ... — ور خوان کرم ... آید
کس ... — درویش ... آید

کریم ...

کریم که فلک ... آید — ایام ... آید
یاران گذشته ... — وین ... آید

لطفعلی بیگ ...

کامیت ... — در دستش ...
با همت من ... — با آنکه ...

ملا محمد نجف

چیزی که ... جان آید — ... آید
یکره ... — ... آسان آید

بابا افضل کاشی

دل در غم عشق تو ... — در عشق تو ... جان ...
در هجر تو ... — وز وصل ...

کمال ...

گفتم ... — با آنکه ... آید
گفتا که ... — تا ... آید

ملا ... حسین ...

یارب که ... — ... زدم
هر ... — از ... زدم

میرزا محمد تقی ...

چون ... — از غیر خدا ... آمد
از قافله ... — ... آمد

ملا ...

چون ... — ... آید
نه ... — ... آید

میر ...

که ... می آید — ... می آید
کی ... — گر غم ... می آید

محمد امین خان ...

رمزی ... — گویم ... آید
تقدیر ... — از ... گشت

حاجی محمد جان قدسی

روزی که ... آید — ... آید
... — خورشید ... آید

میرزا ...

در ... — ناصاف ... آید
... — از ... آید

مرتضی قلی خان ...

هر که ... می آید — ... می آید
گر ... — ... می آید

میرزا ملک ...

آنرا که ... — عصیان ...
زان ... — ترسم ... آید

ملا محمد نجف

آنکس ... می آید — از ... می آید
رهنما ... — این قافله ... می آید

ملا سحابی نجفی

هستی دو دل ما که خس می آید … پیغام ز معشوق دل آید

انکس که ترا قرار جز یار او است … آوازش ز انسوی جهان آید

بابا افضل کاشی

در دیده دو دیده دیده می باید … در جمله جهان که دیده باید

تو دیده نداری که ببینی رخ دوست … عالم همه اوست دیده باید

شیخ ابو [illegible]

هر گاه که غمزه تیغ زن می آید … جانم بزیارت کفن می آید

رقصان ز سیکدم پا بند آهم … بر زخم تو بر تمام تن می آید

ای عشق بدرد تو سری می باید … صید تو ز من تو تیری می باید

من مرغ شکسته بال پا بسته … کاین آتش همه درد می باید

ملا مومن حسین یزدی

اشکم همه آلوده بخون می آید … بس که دل من شسته برون می آید

این باده ندانم ز چه رو در شیشه … با آنکه ز پرده ها برون می آید

درد او تعین [illegible] می باید … نه زهم و نظم [illegible] می باید

ایزد متواری زبان و کلک ادا … یعنی که زبان و دل یکی می باید

ملا سحابی نجفی

با کس نه سوال و نه جواب است مرا … با مردم چشم خود خطاب است مرا

چشمی دارم و عالمی در نظرم … دیگر چه بعلم چه کتاب است مرا

ملا خواجه علی [illegible] نعیم

هیهات که رسا دلی می باید … اطوار رجال از دلی می باید

دانی که چرا ز خاک خلقت کردند … یعنی که ترا فتادگی می باید

ملا سحابی

ای خاص ترا ز عام دوری باید … در راه نهفتگی ضروری باید

آنرا که گران بهاست می ارزد … در رفعت مشتری صبوری باید

ملا نظیری مشهدی

از سعی زمانه کار من نفس است … در قرب کس اعتبار من نفس است

من کوهم و افزایش و کاهش کس … در وزن من و عیار من نفس است

ملا میر محمد جان قدسی

هر لحظه مرا قفس دگر می باید … این مرغ اسیر بسته پر می [illegible]

من حسرت پرواز ندارم قدسی … بالی ز دلم شکسته تر می [illegible]

ملا مومن حسین یزدی

کارم ز دوست دو رفتن باز ماند … خوابم ز چشم درد فرسا ماند

هر چند که درمان ز طبیب جستم … گویند علاج پیری از ما ماند

حکیم مومن

از من بشنو سلوک [illegible] … پیراهن صفحه جان [illegible] باید

چون پیر شدی عصای پیری [illegible] … کار طاق شکسته ز ستون می باید

طالب آملی

می سنجم و اشک بنظر می آید … رحمی بزیارت اثری ناید

زنگار گرفته تیغ آه از زخم خون … اکنون ز نفاق سینه بر می آید

حکیم [illegible] خراسانی

با خلعت بر سر کنی [illegible] … حیثیت ما گریه در کمین [illegible]

مشتاقی تا تیر ندارد دانی … بس نفس تو آتشین می باید

خواجه حافظ شیرازی

از چرخ به هر گونه همی دار امید … و ز گردش روزگار می لرزد بید

گفتی که پس از سیاه رنگی نبود … پس موی سیاه من چرا گشت سفید

از چرخ

شیخ علی [illegible] فایز

از چرخ فسونگر نتوان زد نفس امید … هر در که بقفل او بغشاد کلید

چون طوماری که در گشود هیچ … گر دست گشاد پای در [illegible] کشید

ملا محمد امین استر آبادی [illegible]

ذات واجب که هست یکتا جاوید … از فرط ظهور خویش پنهان گردید

از غایت قرب [illegible] … از چشم تو آن چنانکه نتوان دید

ملا مومن حسین یزدی

از [illegible] توفیق [illegible] … یکره گل طاعت از گل من نرسید

پشتی که خم از نهیب [illegible] … تا بار معاصی نکشید [illegible]

ملا سحابی نجفی

روزی که قضا [illegible] … [illegible] قدر [illegible]

این سر که گرانی [illegible] … آن [illegible] سبکی با فلاک [illegible]

شیخ شاه مظفر [illegible]

ایزد چو قلم بر خط [illegible] … اول اراده راه او [illegible]

عقل آمد و بر [illegible] خود [illegible] … عشق آمد و بر بساط مستی [illegible]

میرزا سید علی مهری [illegible]

[illegible] که میکرد [illegible] … در داد [illegible] بوسه [illegible]

لعلش [illegible] … [illegible]

میرزا ابراهیم ادهم

بر گرد رخت اگر چه خط گشت پدید … زین کار بجز تو کس [illegible]

چون حرف [illegible] در نظر [illegible] … نیکو آمد خطی بران دور رسید

ملا نظیری مشهدی

لعل تو ز خط [illegible] شهد [illegible] … خط [illegible]

با عکس شفق [illegible] … یا پرتو خورشید [illegible]

میرزا معنی فطرت مشهور بموسوی خان

تا شیر خدا مظهر اسرار گردید … زو شد از جلال حق [illegible]

تأثیر حرارتش یقین [illegible] … هر گاه که قلب الاسد آید خورشید

شیخ علی فایز [illegible]

ما را که همیشه بوده [illegible] از تو امید … قفل در [illegible] ادای لطف تو کلید

از ضعف [illegible] … تا بوی [illegible] زلف تو [illegible]

ملا محمد علی

چون سرد شود دل از نفاق [illegible] … یکذره خیال [illegible]

در خانه تیره [illegible] … از روزن آن تیره [illegible]

میرزا محمد تقی نصیری [illegible] دیوان

هر چند که شمع [illegible] گردید … تو [illegible]

خورشید [illegible] … چون گشت [illegible]

دانا ز چه رو [illegible] … بر مصحف [illegible]

تا خلق [illegible] … [illegible]

ملا خواجه علی [illegible] نعیم

هر دل که صدای [illegible] … پای طلب [illegible]

از [illegible] … محتاج بمحتاج چه خواهد بخشید

میر سید علی مهری [illegible]

دانی که مصور از چه با این [illegible] … این مرتبه تصویر [illegible]

بر خامه اش از خیال [illegible] … هر عضو که میکشید [illegible]

خواری [illegible] … از [illegible]

با تیره دلان زمانه [illegible] … آفت ز باد شمع افروخته [illegible]

میرزا ابو النصر نصرت

دل برخ دولت فیض [illegible]   بیداری از بخت در خواب [illegible]
چشمم [illegible] ز نور شد از کثرت [illegible]   کس کرد در آسیای گردانش [illegible]

میرزا معصوم [illegible]

آن قطره که از موج [illegible] گردید   بر اوج شد و فتاد و گوهر گردید
شد از سبکی [illegible]   گوهر گردید و زیب افسر گردید

ملا مؤمن حسین

از تیره شب هوس [illegible]   با ظلمت [illegible] رخ [illegible]
خفاش [illegible] به پرواز آمد   هر چند که گشت [illegible]

حکیم انوری

با گل گفتم از چه [illegible]   ماتم زده [illegible] میگرید
گل گفت اگر [illegible]   بر عمر [illegible] و عهد [illegible] میگرید

کمال اسمعیل

جانم ز لب [illegible] تو [illegible]   ور لعل [illegible] باده [illegible] تو رسید
گوش تو شنیده ام که [illegible] دارد   درد دل من مگر [illegible] رسید

حکیم ظهوری خراسانی

از سینه [illegible] داغ محرم [illegible]   دل [illegible] ز غم [illegible] ماه [illegible]
گردید شهید [illegible] ملک   [illegible] واسطه کعبه [illegible]

وله ایضا

از درد [illegible] در خون غلطید   در بزم طرب [illegible] در خون غلطید
این قصه [illegible]   گل [illegible] و لاله در خون غلطید

میرزا ابوطالب تبریزی

ای آنکه [illegible] سفید   در راه تو [illegible] چشمم [illegible]
جز دیده من [illegible]   هرگز دیدی [illegible] سفید

میرزا [illegible] کلانتر [illegible]

گرد [illegible] شب [illegible]   باشد [illegible] سفید
[illegible]   هرگز دیدی [illegible] سفید

[illegible]   دو [illegible] کمست [illegible]

ملا [illegible]

هر کس که [illegible]   سر رشته [illegible]
ای که گشت چهره زرد قوی   در خاک فرو شد [illegible]

ملا محمد سعید اشرف

از آخر کار عالم [illegible]   ای [illegible] ز عالم [illegible]
با قبه دنیا [illegible]   از آن [illegible] چشم [illegible]

خلیل بیک [illegible]

تا بار زلفت [illegible]   خط حلقه [illegible]
دادی [illegible]   تا آینه [illegible]

[illegible] اشب [illegible]   دیدیم [illegible]
[illegible]   [illegible] صبح [illegible]

میر [illegible]

تا سوز ترا شمع [illegible]   این شعله [illegible]
با آنکه [illegible]   ابروی ترا کس [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

هر کس که [illegible]   باید [illegible] گویی [illegible]
[illegible]   [illegible] فروغ [illegible]

حکیم ظهوری خراسانی

یا رب [illegible] کسی [illegible] گوید   در خاطرش [illegible] محبت [illegible]
آهی که ز دل کرد [illegible]   اشکی که ز دیده [illegible] خواب [illegible]

ملا [illegible]

انسان [illegible] میگوید   احوال زمین و آسمان میگوید
[illegible] شمع مجلس [illegible]   حال همه را [illegible] زبان میگوید

ملا محمد طاهر [illegible]

از کعبه مصطفی امام [illegible]   [illegible] امام [illegible]
[illegible] چار   خواهی [illegible] چار

دولت [illegible] سلطان [illegible]

ای دل [illegible]   وی جان [illegible]
رفتار [illegible]   وی سر [illegible]

میرزا ابو [illegible]

بر صفحه رخسار تو از خط [illegible]   [illegible] بهار
در رنگ و صفای [illegible]   یک برگ [illegible]

دولت [illegible] سلطان [illegible]

ای [illegible] یار   زنهار [illegible]
هستند در افلاک [illegible]   [illegible] انوار

حرف الدال

ضیاء [illegible]

ای یافته [illegible] خط و خال [illegible]   [illegible] خط و خال کاغذ
از [illegible]   [illegible] کاغذ

میرزا فصیحی هروی

راه در دولت [illegible]   نا محرم [illegible]
با پای [illegible]   با نقش قدم [illegible]

ملا جلال الدین [illegible]

زنهار مکن [illegible] یار   راز [illegible]
روزی باشد [illegible]   بر گرد [illegible]

وله ایضا

ساقی [illegible] یار   از مولوی [illegible] بیار
او آدم [illegible] صورت [illegible]   [illegible]

شیخ ابو سعید ابو الخیر

سر رشته دولت [illegible]   وی عمر گرامی [illegible]
دایم همه جا با همه کس در همه کار   میدار نهفته چشم دل جانب یار

حرف الراء

ملا محمد قاسم مشهدی

معشوق است یکی نقطه و عالم پرگار / هر دایره را بود بر آن نقطه مدار
در دایره مرکز محیط است یکی / باشند ز محیط ره بمرکز بسیار

میر شهید بروجردی

مژگان بود و بگرد چشم مستت / حسرت ده نظاره ام بگیرد خار
در دیده سیاهیم نه از مردمک است / جذب نگهم ربود خال از رخ یار

من خارم و تو گل تو عزیزی خارم / بگذار چو خار خار خارم ای گلزار
برجو ... [illegible] / قدر تو فزود و قدر ما [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

بستان رخ تو گلستان ارم است / لعل تو حیات جاودان آرد بار
بر خاک فشان قطره از لعل لبت / تا بوم دو بر زمانه جان آید بار

حکیم ظهوری خراسانی

از آتش غم ز عود دل دود برآر / آهی که بباری جگر اندود برآر
صحرای طلب ز اشک غم دریا کن / پس غوطه خور و گوهر مقصود برآر

و له ایضا

یارب غم و درد هم [illegible] / سرتا قدمم رگ کن و [illegible]
تا دوست [illegible] / از خویش مرا [illegible]

باباطاهر عریان

زد لافتن [illegible] در نشئی یار / خیال خط [illegible] در نشئی یار
مژه کردم [illegible] بر دیده / که خونابی خیالت [illegible]

ملا خواجه علی [illegible] نعیم

دلا از ظلمکاری دنیا برآ / زادی زبرای راه عقبی [illegible]
تا دست [illegible] / تا ره بجز [illegible]

میر مغیث محوی

محوی که هستی با شادی [illegible] / در بادیه تا [illegible]
منزل [illegible] / ای کنده [illegible]

حاجی محمد جان قدسی

قدسی بتان [illegible] / سرو ربی چشم [illegible]
معشوق تو در دست [illegible] / برهر چه نظر کار کند [illegible]

ملا جلال الدین مولوی [illegible]

گفتم حبیبم گفت برستم میدار / گفتم حکیم گفت برجستم میدار
گفتا که دلم گفت [illegible] / گفتم چشمم گفت نگاهش میدار

زن غالب [illegible]

غالب [illegible] / بگذار که [illegible]
مهدی [illegible] / بخت سیه خویش [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

یارب دل بی غیر خود جا [illegible] / در دیده من گرد تمنا بگذار
گفتم گفتم [illegible] / رحمی [illegible]

حکیم ظهوری خراسانی

طاعت نه بسود [illegible] / سیرت [illegible] قناعت [illegible]
گر [illegible] / برچهره [illegible]

میرزا ابوالحسن [illegible]

آیینه صفت [illegible] / از خلق [illegible]
باید [illegible] / از [illegible]

برعارض لاله [illegible] / [illegible]
ای آنکه خطی کشیده [illegible] / تا حسن [illegible]

نادر [illegible]

محمد قلی سلیم

تا در مرض عشق نهادم بستر / بر من نگریست کس بچشم [illegible]
الا ای [illegible] / جز درد [illegible]

میرزا انوری قنوی هروی

روزی که [illegible] ترکیب [illegible] / بستند [illegible] همه با یکدیگر
یا دم [illegible] / آتش [illegible]

میرزا ابراهیم اردوبادی

گر بنده مرا [illegible] / کی مهر [illegible]
هر چند [illegible] / [illegible]

میر معنی اوزبک

معنی [illegible] / دارم [illegible] جام [illegible]
از بسکه [illegible] / چار آیینه [illegible]

میرزا ابراهیم ادهم

ای مهدی [illegible] / وی در [illegible]
در دور تو شد [illegible] / چون [illegible]

بابا افضل کاشی

اورا خواهی [illegible] / مردانه [illegible]
هر چیز که [illegible] / باید [illegible]

ملا مومن حسین یزدی

در خدمت جانان [illegible] / بگذار [illegible] دل [illegible]
جز درد [illegible] / [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

زاد ره مرگ [illegible] / از بیم گناه [illegible]
ره خود [illegible] / یاری [illegible]

ملا ضیاء الدین کاشی [illegible]

از خلق زمانه [illegible] / در گوشه [illegible]
زنهار ضیا [illegible] / دو صاع [illegible]

عمر خیام

حالی ارم [illegible] / هر لحظه قدری [illegible]
یارب [illegible] / [illegible]

ملا عبدالرحمن جامی

در [illegible] / در [illegible] عشق [illegible]
چون [illegible] / از گفت و شنید ما خموشی بهتر

خواجه حافظ شیرازی

ایام شباب است شراب اولیتر / [illegible]
عالم همه سر بسر [illegible] / در جای خراب [illegible] اولیتر

میرزا ابوالحسن [illegible]

دیوانگی [illegible] / بیگانگی [illegible]
[illegible] / گفت ای [illegible]

کمال اسمعیل

جانا [illegible] / در [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا مومن حسین یزدی

[illegible]

میرزا امین برادر مستوفی موقوفات

ای درد درون چشم انس آرام نگیرد   وی غم ز شکست کوهر آرام نگیرد
ما خانه خراب اشک چشم خودیم   ای سیل بیا و از سر ما نگیرد

دولت یار سلطان ...

ای غمزه تو خونریز دلها نگیرد   وی ناوک تو ز دل ... نگیرد
از موج تو شد کشتی تن طوفانی   ای آب دو دیده از سر ما نگذرد

ملا مومن حسین یزدی

زین توده خاک چون مسیحا نگذرد   از خواب ... رو سبزه و صحرا نگذرد
فرسنگی از آب و علف ... جدا   سنگ ... هستی ز چشمه دنیا نگذرد

میرزا ابراهیم ادهم

ای ادهم تیز از خاک مگیر   ای دور ز کوی یار خاک مگیر
در آرزوی شبنم رحمت مردی   ای دانه انتظار خاک مگیر

شیخ ابو سعید ابو الخیر

لذات جهان چشیده باشی همه عمر   با یار خود آرمیده باشی همه عمر
هم آخر عمر رحلت باید کرد   خوابی باشد که دیده باشی همه عمر

حکیم رکنا مسیح

از دست نگر که سیم ساده است یکی   وان روی که همچو گل گشاده است یکی
وان چشم که پر ز سیاهی است یکی   بر بخت سر ... فتاده است یکی

بابا افضل کاشی

یارب کرمی ز در درویش مکن   وی محتاج در کرم خویش مکن
خود میدانم لایق درگاه نیم   در من منگر در کرم خویش نگر

کمال اسمعیل

ابرو سود برخت ای ... صبح   هم گشته ز بار دود شمع کافور
نقطه عظیم که از ید کاتب صنع   بسم الله است بر سر سوره نور

میرزا رفیع واعظ قزوینی

از خانه خراب کی ز دل خلق برد   هرگز نشود خانه ظالم معمور
آن کس که کند جامه ز تن مردم را   حاشا که رود با کفن خویش بگور

رفیعی نشابوری

از خلق ببر طمع که در سعی کسی   چون مور مرو ز دیده مردم دور
چشم طمع منفعت خلق ز خلق   باشد چو نگاه کردن کور بکور

میرزا ابو الحسن ...

ای آنکه ندیده جهانی مستور   در غایت نزدیکی خود باشی دور
هر چند که چشم مردمان با تو ...   ... روشنی از عالم نور

میرزا نصیر ...

ای با همه از کمال نزدیکی دور   حسن تو نقاب ... مستور
نور تو چو آفتاب عالم بین   در دیده خفاش است از فرط ظهور

ملا سحابی

ای در دل هر ذره ز مهر تو شور   چشم خرد از تو ... کور
مشتق ... تا با همه جان   باقی همه ... ولی ...

بابا افضل کاشی

ای در طلب تو عالمی در شر و شور   نزدیک تو مفلس و توانگر همه عور
ای با همه در حدیث و گوش همه کر   وی با همه در حضور و چشم همه کور

ملا حسن دهلی

ای گشته ز ذات خود به خود مشهور   ذات جهان ز نور تو یافته ظهور
کنه تو ز دانش خردها مستور   وجه تو ز ادراک نظرها همه دور

محمد امین خان ...

با ما سودا کرد ... فیض امر   اما که نسیم ز حقیقت مهجور
هستیم در این سرای ...   مانند ... دیده کور

ملا سحابی

در دایره محبان ز اهل شعور   تا یافت نقطه حقیقت ظهور
ز انوار نبوت محمد حجت است   کاندر دوران علی کرد ظهور

میرزا ابو الحسن ...

در دیده ما حسن تو ای غیرت مهر   یک ذره چو خورشید ...
لعل تو نمونه است از چشمه خضر   رخسار تو صفحه ایست از سوره نور

ملا سحابی

روز هر ز تو و تو غافل ای کج ...   بر من بحجاب من ... ظهور
یارب که نزدیک ... دور از فکر   هر چند که دارم ... نزدیک تو دور

ملا نظمی نشابوری

ذات باد از درد و غم دایم دور   پیوسته بود قصر حیات معمور
تو صحت محضی کجا رنج کجا   صحت شنیده ام که گردد رنجور

ملا مومن حسین یزدی

ای پایه ز قصر تو نطاق سپهر   ... خوان ... اطباق سپهر
یک نقطه ز خامه تو خورشید فلک   یک جزو ز تاریخ تو اوراق سپهر

خلیل بیگ ... گیلانی

در ساحت کعبه تا نجف کردم سیر   نه خانقهی بود در آنجا و نه دیر
دریافت که این اشاره ...   یعنی که میان ما نمی گنجد غیر

میرزا محمد سعید حکیم ...

در عالم کثرت نتوان دیدن خیر   ... که وصل خویش ...
بادام دو مغز گردد احوال ...   ... بادام بود کعبه و دیر

میرزا ابو الحسن ...

در مسجد و خانقاه و در کعبه و دیر   مقصود همه ... هر کجا کردم سیر
از کثرت صورت نشود ...   چشم و دل بیننده نمی بیند غیر

میر حسن ...

از دولت فقر بسکه چشمم شد سیر   در دیده من تمام دنیاست حقیر
با کی بجهان ... درویشی ...   ... گرفته ... کس فقیر

محمد قاسم بیگ ...

از نیک و بد زمانه ای ...   غافل مشو ... مکافات ...
پژمرده شود ... کهنه ...   ... جهان ...

میر سید علی ... جبل عاملی

ای آنکه شراب غفلتت کرده ...   خواهی ... نشانه ...
...   زان می که بجوش آمده در خم غدیر

ملا ابراهیم حسین ...

شد بار ... موسم ایام ...   در رتبه ... ز زمان ... نظیر
از لطف خدا اندرین ...   شد نایب آفتاب ... منیر

کمال اسمعیل

بر عارض لاله رنگت ای بدر منیر   چوگان ... زلف ... زنجیر
چون گوی ...   چون ... بدست ... زنجیر

ملا محمد ... قمی

در ذات خدا فکر خطرات خطیر   گر فکر کنی ... آثار قدیر
دانستن کنه ذات حق ...   زیرا که ... نظیر

ملا محمد حسین ...

ای ...   باغ طرب ... گیر
انگاه ...   ... گیر

در دل

حرف الزاء

میرزا حسن خان الفت

آمد سحری خیال آن مایهٔ ناز
گفت ای شده مبتلا [illegible]
یکصبح بگلشن حقیقت پرواز
کز خویش نبود و برد با گلشن باز

ای سرّ تو در سینهٔ هر صاحب راز
پیوسته در رحمت تو بر همه باز
هر کس که بدرگاه تو آید بنیاز
محروم ز درگاه تو کی گردد باز

بابا افضل کاشی

بودی که نبودت بجز از خود انباز
کردند نیاز منت این [illegible]
هر یک بتو آنچه داد بستانند باز
تا باز چنان شوی که بودی آغاز

وله ایضا

دانی که چرا شدند این خلق بناز
تا گم شدگان براه باز آیند باز
دانی که چرا دوخته شد دیده باز
تا از صدد خود کشد دیده فراز

خواجه حافظ شیرازی

در سلسلهٔ او بگفتم از روی نیاز
گفتم چه شود [illegible] چاره
گفتا که بهم بگیر و زلفم بگذار
در [illegible] خوش آویزند دراز

شیخ مغربی

در هر سحری با تو همی گویم راز
بر درگه تو همی کنم عرض نیاز
بی منت بندگانت ای بنده نواز
کار من بیچاره سر گشته بساز

ملا محمد صادق شیخ الاسلام [illegible]

رفتم بطواف کعبه از روی نیاز
آنجا نگرستم بصد سوز و گداز
گفتم که دوای درد ما چیست بگو
گفتا که بصبر باش و با درد بساز

ملا سحابی

سیرم شده منتهی در پرواز
زانگونه که انجام ندارد آغاز
پروانه بپای شمع خود [illegible]
خوشتر که کند کمی در عالم پرواز

ملا عرفی شیرازی

عرفی اگرت عشق شده درد گداز
زنهار مکش پای ز سر کوی نیاز
سر در ره موی نتوان کرد دراز
هر چند سرکش پری برون آیی باز

عمر خیام

لب بر لب کوزه بردم از غایت آز
تا زو طلبم واسطهٔ عمر دراز
لب بر لب من نهاد و میگفت براز
عمری چو تو بوده‌ام دمی با من ساز

بابا افضل کاشی

مرغی بودم پریده از عالم راز
تا بو که برم ز شیب صیدی بفراز
اینجا چو کسی نیافتم محرم راز
زان در که در آمدم برون رفتم باز

ناجنس بسعی کی شود محرم راز
تا باز رود بسوی جنس پرواز
از سعی کلوخ اگر بر افلاک شود
از طبع دنی زود بخاک افتد باز

ملا عرفی شیرازی

ای شوق تو چون حسرت [illegible] دراز
وی پای طلب کوته و رفتار دراز
توفیق شکسته پا و [illegible]
فرصت کم و عمر کوته و کار دراز

شوکت

بشکسته خم باده ز مشرق [illegible]
مینای بلوری فلک گوهر [illegible]
کس نیست بیزم باده [illegible]
ساقی [illegible]

میر همام یزدی

آن مرتبه [illegible]
[illegible] سخن [illegible] مغز
[illegible]
[illegible] تا برون آمده مغز

شیخ ابوسعید ابوالخیر

داغ جز در عشق تو نبوده هرگز
جز شرح درد تو نگوید هرگز
صحرای دلم عشق تو شورستان کرد
تا مهر کسی در و نروید هرگز

عمر خیام

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز
ور گرد گنه ز رخ نرفتم هرگز
نومید نیم ز بارگاه کرمت
زیرا که یکی را دو نگفتم هرگز

ملا جلال الدین مولوی خاموش

آمد آمد آنکه نرفت او هرگز
خالی نبد آن آب از این جو هرگز
او نافهٔ مشک و ما همه بوی ویم
از مشک جدا تو دیده بو هرگز

میرزا احمد مستوفی موقوفات

ای درد که چون منی رسیده [illegible]
یا درد کشی چو من شنیدی هرگز
جز من که ز درد دل [illegible] بودم
پروانه شمع کشته دیدی هرگز

ملا عرفی شیرازی

هر روز ز جام انجمن مهر فروز
بیرون آید بجلوه عالم سوز
منعش نتوانم آفتابست آن شوخ
بیرون نشود آنکه نیاید هر روز

بابا افضل کاشی

شب تیره ز هجران [illegible] روزم
[illegible] آه جهانسوز [illegible]
شد روشنی [illegible]
اکنون ز نسیم شب [illegible] روزم

حکیم خاقانی

رفت تو برون شود ز روزن [illegible]
مرغ تو به پرواز نشیمن [illegible]
گیرم که بکام دوست باشی [illegible]
ناکام شوی بکام دشمن روزی

ملا [illegible] حسین یزدی

شد عمر تمام و نا تمامیم هنوز
در [illegible] تیم و خامیم هنوز
عمریست که در راه طلب گام زنیم
وین طرفه که در نخست گامیم هنوز

ملا سحابی

ای جوهر اصل و صاحب عقل و تمیز
کز خاک زمین [illegible]
آدم تو یی و ملک اگر شناسی
یک چیز نمیشود دیگر از دو چیز

میرزا ابوالحسن [illegible]

ای صاف که از می غفلت [illegible]
ز اندیشه فکر خویش و مستی برخیز
سنگین شده بیماری حرص [illegible]
خواهی ببری جان ز هول [illegible]

مولوی معنوی

باز آمدم آنکه ز غم آتش تیز
در توبه و در صلاح [illegible]
آورده‌ام آتشی که [illegible]
کای هر چه [illegible] برخیز

عمر خیام

حکمی که از و محال باشد پرهیز
فرموده و امر کرده کز وی بگریز
آنگاه میان امر و نهیش عاجز
درمانده جهانیان که کج دار و مریز

میرزا ابوالحسن [illegible]

گر حق طلبی ز آرزوها برخیز
از دوست بنفس و شیطان بگریز
بیماری عشق [illegible]
عاشق چو شدی تو از دو عالم بگریز

میرزا محمد سعید حکیم [illegible]

گر بگذری از سر هوای همه چیز
یابی همه چیز از خدای همه چیز
هیچ است همه چیز و تو یی [illegible]
از هیچ گذشتن از برای همه چیز

طالب آملی

طالب دل از این درد [illegible]
جان در سر کوچه تمنا [illegible]
دل آنکه بصد پرده [illegible]
[illegible]

حرف السین

بابا افضل کاشی

تا چند روی از پی تقلید و قیاس / بگذر ز چهار عنصر و پنج حواس
گر معرفت خدا ز خود میطلبی / در خود نگر و خدای خود را بشناس

میرزا امین الدین علی

ای دل ز علی [illegible] / وز مهر و محبتش خدا را بشناس
گر زانکه خدا شناسی آری / در ذات علی ببین خدا را بشناس

میرزا صادق برادرزاده میرابوالمعالی

آن مظهر انوار علی را بشناس / آیینهٔ حق شناس و پیرا بشناس
هرچند که کینه او سرشته نتوان / خواهی بخدا رسی علی را بشناس

آقا جعفر ساروی بهادر

افسوس که کوته نشود دست هوس / از دامن آنکه نیست بر دست نفس
گهوارهٔ زمان بشکل تابوت بود / کز مرگ طفل [illegible] نشود خالی کس

شیخ ابوسعید ابوالخیر

الله بفریاد من بیکس رس / لطف و کرمت یار من بیکس بس
هر کس بکسی و حضرتی مینازد / جز حضرت تو ندارد این بیکس کس

حکیم ظهوری ترشیزی

ای بلبل ناله ترا سینه قفس / بر محمل دوست ناله صد بانگ جرس
بی جلوهٔ گریهٔ تو سوزش نظر / بی چاشنی آه تو [illegible]

محمد طاهر غنی کشمیری

ای یافته از ذکر خفی دام هوس / مرغ نفست گشته گرفتار قفس
خواهی که دلت گشاده گردد چو حباب / در تنگ هوا گوشه [illegible]

ملا سحابی نجفی

یاد وست وجود بود هر چیزی کس / قاصر ز شناسان او دل [illegible]
[illegible] / [illegible]

حکیم خواجه حسین ثنائی

یاری که برای تو باجان نفس / یاری که دلم همی بسوزی بهوس
ای آنکه تو بونده توان بودن بس / خاکی که بنوبت ما بگذشت همه کس

صیداللّه سلطان محمد حکیم منصف

جز یاد توام نیست بجا هیچ کس / بیرون ز تو [illegible] بجای هوس
این درد مرا کشت که آخر گشتی / بیگانه ما و آشنای همه کس

ملا سحابی

تا موج ز دریا خبر از خویش [illegible] / بیچاره [illegible] لاف [illegible] همه کس
گر خضر گوید معتقدم عیسی را / باور نکنم جهان [illegible]

ملا جلال الدین مولوی خاموش

مارا سگ نفس از پی حرص و هوس / هر لحظه دواند بدر ناکس و کس
کس [illegible] / در گردن ما کرده سگ نفس رسن

والی

من بلبل خوش نغمه شده پابند هوس / بی بند و بلا نبوده ام [illegible] نفس
از روز ازل که خورده ام [illegible] / یا حلقهٔ دام بود یا چاک قفس

میرزا محمد سعید حکیم تنها

موجود حقیقی نبود جز حق کس / این ما و منی نقش بر آبست و هوس
در خلوت یاد [illegible] کسی خبر نیست / در ملک خدا همین خدا باشد بس

میرزا محمد صالح الرضوی

هرگز نشوی شیفته از دو هوس / [illegible] همین خدا باشد بس
بر غیر خود اعتقاد [illegible] / چیزی نبود [illegible] نفس

ملا سحابی نجفی

من بلبل [illegible] ز قفس [illegible] / [illegible] هوا و هوس [illegible]
از صبح وجود تا شب [illegible] / چون [illegible] دم [illegible]

ملا سحابی نجفی

بر دل [illegible] / [illegible] دلم [illegible]
با این همه حال [illegible] / جا کرده محبت تو [illegible]

ملا جلال الدین مولوی خاموش

در روز قیامت [illegible] / وز ناوک [illegible]
ای در شب [illegible] / صبح [illegible]

شیخ اوحد کرمانی

از درد دل [illegible] / ای حضرت [illegible]
در هر نفسی [illegible] / ای آینه [illegible]

ملا ضیاء الدین کاشی

زاهد بخرابات بیا [illegible] / گوید [illegible]
آنکس که [illegible] / پنهان ز تو در خرابه [illegible]

آقا داود بیگ

ای دل اگرت [illegible] / میل دل [illegible] خواهی [illegible]
[illegible] / باقی خط و خال او [illegible]

میرزا علیخان گلپایگانی

روی تو زمین بهشت [illegible] / غمهای تو از من [illegible]
دور از نظرم [illegible] / [illegible]

ملا صدرالدین محمد کاشی

ای جود تو سرمایهٔ جود همه کس / وی طالع جود تو وجود همه کس
گر فیض تو یک لحظه بعالم نرسد / معلوم شود بود و نبود همه کس

شیخ عراقی

ای سایهٔ رحمت پناه همه کس / وی خاک درت تکیه گاه همه کس
از یک گنه [illegible] تقصیر [illegible] / چون شفقت تست عذر خواه همه کس

ابوطالب کلیم تبریزی

ای عارضه تو عمر کاه همه کس / شام الم [illegible] سیاه همه کس
تا درد ترا [illegible] مسیحا [illegible] / دوش سینه [illegible] آه همه کس

ملا رجبعلی تبریزی واحد

ای آنکه برای تست رای همه کس / وی آنکه تویی مرا بجای همه کس
در راه تو افتاده ام [illegible] / کوتاه مکن از میانه پای همه کس

حکیم ظهوری ترشیزی

پرورده [illegible] آغوش [illegible] / از شعله [illegible]
از قوت [illegible] / [illegible]

ز نقطه — میرزا کاظم ولد میرزا الغ

دارم همه عمر مهر دلدار هوس / در دل گره طرهٔ دلدار هوس
دم سرد [illegible] / سر گرم [illegible]
دوشم [illegible] / دیدم [illegible]
گفتم [illegible] / فریاد [illegible] افسوس

حرف الشین

میرزا محمد سعید المتخلص بتنها

در خانه [illegible] / [illegible]
دور [illegible] / این [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

در مکتب عشق خود دکان خود باش　در فکر سؤال و جواب خود باش
دریای حساب تا فغانی فردا　زنهار امروز در حساب خود باش

ملا [illegible] حسین [illegible]

دل خوش کن غنا و افتقار خود باش　راضی به قضای کردگار خود باش
اندر سفر بعید پر خوف و خطر　از قلت زاد در شمار خود باش

نظیری [illegible]

بی ساخته چون عروس نو زیور باش　شمشیر برهنه باش و با جوهر باش
دریا مشوی که ز تو خطره خیزد　یک قطره آب باش و پر گوهر باش

مولانا حسن گیلانی

بند در طلب همه رو به اطلس باش　در دیده اعتبار خار و خس باش
خواهی که کنی سری به منزل　چو جاده پایمال کس و ناکس باش

شیخ ابوسعید ابوالخیر

گر در ره ما طالب [illegible] باش　و اندر همه حال خلق نیکو باش
خواهی که چو صبح صادق القول شوی　خورشید صفت با همه یکرو باش

عمر خیام

ای دل به قضای ایزدی راضی باش　نه در پی مستقبل و نه ماضی باش
دنیا داری و آخرت مطلبی　این هر دو [illegible] خود قاضی باش

ملا مؤمن حسین یزدی

ای دل ملکی [illegible] در بار مباش　رو کن به خدا و گرفتار مباش
مشغول مشو به کار دیوار [illegible]　بنگر پس و پیش رو به دیوار مباش

سید محمد سلطان [illegible]

از حمد خدای خویش [illegible] مباش　بازی خور این عجوزه [illegible] مباش
پیوسته غنیمت [illegible] احوال خوش　در فکر کسی مباش و در فکر مباش

ملا نظیری نیشابوری

ای چرخ به ارباب هنر خیره مباش　بر ما [illegible] سخن چیره مباش
بستیم ازین گفته به جا [illegible] لب　گو صحبت زمانه تیره مباش

ملا مؤمن حسین یزدی

مؤمن نفسی [illegible] بیگانه مباش　جز همنفس [illegible] و پیمانه مباش
یکدانه اشک عذرخواه تو بس است　در دست تو گو سبحه صد دانه مباش

حکیم ظهوری خراسانی

افغان ز [illegible] جگر [illegible]　منور گرفته [illegible] طاقت [illegible]
شمشیر ز [illegible]　ایام زبان [illegible] آتش

ملا [illegible]

داد از که نرگس ایام [illegible]　در زلف پریشان [illegible] دستش
می ترسم از آنکه [illegible]　خون ریزد و [illegible] دستش

حکیم ظهوری خراسانی

ای پوشش عالم [illegible] خویش　بر گوش مزن [illegible] قصه خویش
در پیش منه نسخه تألیف رجا　کز خوف نکرده سعی در [illegible] خویش

حاجی محمد جان قدسی

آن غنچه که با صبا افتاد [illegible]　از [illegible] خواهد [illegible]
هر چند صبا شکفته دارد گل را　چون یکدو سه روز [illegible]

ملا [illegible] نیشابوری

عاشق که طریق عشق [illegible]　چون شعله ز پا تا به سر افروز [illegible]
دل شمع صفت [illegible] عشق　میمیرد اگر دمی نمی سوزد [illegible]

میرزا ابوالحسن [illegible]

از [illegible] اولیا شده کارش　از [illegible] بود [illegible]
از مار رسد [illegible] آخر [illegible]　بی مار [illegible] اگر چه [illegible] کند چاره [illegible]

بابا افضل کاشی

کو دل که بداند نفسی اسرارش　کو گوش که بشنود دمی گفتارش
معشوق جمال می نماید [illegible]　کو دیده که تا برخورد از دیدارش

ملا مؤمن حسین یزدی

ای خواجه [illegible] تاج زر [illegible]　[illegible] بقای [illegible]
[illegible] تابانی تو　عبرت گیر از سپهر [illegible] تاج [illegible]

ابوطالب کلیم [illegible]

با گردش چرخ [illegible] با شور و شر　کاری که [illegible]
خاری که [illegible]　در باغ [illegible]

میرزا محمد حسین [illegible] نهاوندی

در کوی وفا که کعبه فرش [illegible]　مسجد شده [illegible]
در قبله روضه [illegible]　محراب [illegible]

ملا عبدالرزاق فیاض گیلانی

[illegible] سپهری که [illegible]　در [illegible]
خورشید [illegible]　[illegible]

ملا سحابی

دنیا بگذار که ز شور و شرش　آلوده مشو چو مردم بی خبرش
ترسنده که از شکستگی [illegible]　مانند [illegible]

مولانا عرفی شیرازی

چون شاه رسل نشست بر منظر عرش　باز آمد [illegible]
این معجزه [illegible]　بر فرش [illegible]

ملا عبدالرزاق فیاض گیلانی

آن شب که رسول ما سفر کرد به عرش　[illegible]
جبریل [illegible]　ذات [illegible]

ملا سحابی [illegible]

جز حق همه [illegible]　جز [illegible]
هر دم نفسم [illegible]　کین عمر [illegible]

آهستگی آنکه [illegible]　[illegible] عالمگیرش
حرفی که [illegible]　[illegible]

حکیم ظهوری خراسانی

[illegible] آهوی [illegible]　[illegible]
دایم [illegible]　[illegible]

میر سید علی [illegible] جبل عاملی

آن [illegible]　در [illegible]
لالی که [illegible]　[illegible]

دریای سپهر [illegible]　[illegible]
خورشید [illegible]　[illegible]

مطیعا [illegible]

[illegible]　[illegible]
[illegible]　[illegible]

ملا مؤمن حسین یزدی

مؤمن [illegible]　[illegible]
[illegible]　[illegible]

حکیم ظهوری خراسانی

[illegible]　از گریه [illegible]
[illegible]　از سینه [illegible]

ملا [illegible] تونی

هر روز که میرسد بتی در یابش / چون سنگ کنی تفحص احوالش
هر کیست که میرسد از اقلیم عدم / عمریست که میرود باستقبالش

مولوی معنوی

آن دل که من آن حرف نوشتمش / یکدم ز جهان بجز دوست نگه داشتمش
بگذاشت مرا غریب و آمد بر تو / نیکو دارش که من نکو داشتمش

امیر [illegible]

ایام شباب رفت و حسن و جمالش / تحفه می برد و من حسرتش
خم گشته ز بار ضعف پشتم چو کمان / زه کرده ام از رگان خود همیشه

ملا سحابی

بردل چو شکفته گشت اسرار غمش / هم محرم تکل همه جهان خار غمش
چون کاه ز راه خیال دور شدیم / زین بیش که شرح زنده مادر پوار غمش

آن غنچه که در عیش شکر بگشت / بشکفت چنانکه دست جان بیخش
گفت از دهن تو غنچه فرزام هم / اندر دهنش بود که زد بر دهنش

ملا سحابی نجفی

ای بی دو من ندین وزد دادن خویش / کیسا کن میت در غم یاد تو خوش
بگرفت دلم ز غربت آباد وجود / ای مسکن ما کوف صدم جانی تو خوش

ملا عبد الرحمن جامی

تا کی چون درای کردن آغاز فغان / یکدم نشود ازین هرزه درایی خاموش
گنجینه دریای حقایق نشوی / تا دم که چون صدف نگردی همه گوش

عمر خیام

در کارگه کوزه گری بودم دوش / دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
با من ز زبان حال میگفت سبو / کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

میرزا محمد سعید حکیم شفا

بیکیش که در کویست عاشق اوش / هر جا که رود یکی بود همراهش
چون تار بریشته رست شوانه رفت / هر چند جوهر ترست باشد راهش

ملا مومن حسین یزدی

آتش بجهان زند رخ همچو مهش / گیسو شود از نقاب زلف سیهش
اندیشه بسر بود منش از نهر / مشکین خط او گر نشود خضر رهش

[illegible] الصفا

بر کلبه ما تا بد از نور مهش / حاجت نیست به قنر دیگر همش
دانی که چرا جانب خضیه نکند / بیرون نبرد راه محیم همش

حکیم ظهوری

دارم هوس آنکه تو آن لعل جستش / دارد دو دیده غم و ملال آسته نیش
آن دل که زغمش نگاه دارم دارد / یارب بده آن دل که تو دادی بمنش

میرزا رضی دانش

شوخی که معطر است بزم از بویش / افروخته می چو گل ز گرمی رویش
زاهد ز خوش کردن ازو بی زرقت / مطرب نه چه آب میزند بر رویش

ملا محمد علی

آن مهوش آفتاب دار ابرویش / تا کرد جمال او دیدیم اندر آن یش
در تاب خستش که جست بگسترم / تا رنجه تاب دست بستم از بویش

ملا جلال الدین مولوی خاموش

دارم که تو یک از که ده ام گوش / نقع و فنره و خنده نکنار دوش
چه دوست چه دشمن سوال [illegible] / کو همه [illegible] زاریش

در بوم و بر زمانه دور اندیشی / نخلی که نکه میوه [illegible]
ممنونم از آه خود که می آرد یاد / کاهی جگر سوخته گاهی دل ریش

شیخ ابو سعید ابو الخیر

درخانه خود نشسته بودم از بیش / در بار کسی فکنده بودم همه خویش
آواز آمد که غم مخور ای درویش / تو در خود کنی و مادر خور خویش

میرزا جلال اسیر

غافل قدمی که داشتم از خود بیش / دیدم که ندارم خبری از کم و بیش
بیدار نشد دلم که دور هستی / آیینه گمان بر توی از دانش خویش

بابا افضل کاشی

غم چند خوری ز کار ناآمده پیش / رنجست نصیب مردم دور اندیش
خوش باش جهان تلخ مکن بر دل خویش / کز خوردن غم قضا نگردد کم و بیش

شیخ ابو سعید ابو الخیر

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش / خود برده ام چه نالم از دشمن خویش
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش / ای وای من و دست من و دامن خویش

ابو طالب کلیم

چو لاله خود دیم آتش غم در جیبش / ما خود شده ایم خار پیراهن خویش
مارا [illegible] ساقی از خود بکن / تا چند بسر بریم با دشمن خویش

میر سید محمد نواده خلیفه سلطان

عمریست که ساکنم بویرانه خویش / منت کشم از خویش و بیگانه بجوش
چو مردم دیده سیر عالم کردم / باز آمده بر نشستم از خانه خویش

میرزا ابو الحسن [illegible]

شستیم غبار کینه از سینه خویش / داریم جلا بمهر آیینه خویش
کشتیم خیال صاف تحلیه دو جهان / کامد دل ما نیست بجز کینه خویش

ملا مومن حسین یزدی

مومن نبود خلق بجو وای کیش / مشغول بحرص نفس و فرمانه خویش
در سایه التفات مردم مگریز / بگریز اگر توانی از سایه خویش

محمد قلی بیک [illegible]

ای بیخبر از هستی و مستی خویش / تا چند زنی لاف ز مستی خویش
هشیار کی شوی ز بیهستی خویش / رز میان که بلند گشتی از پستی خویش

حکیم انوری

با خاک صبا بریم زبان سنجی خویش / ور دل خجل از دو دام دستگی خویش
یارب بجهم شرم زمین [illegible] / تا بار ز جهم زنگ [illegible] دلتنگی خویش

ملا نظیری نیشابوری

رو چند فروزی از سحر صبح چراغ / [illegible]
از بس فره طلب که [illegible] / رسته است [illegible]

ملا سحابی نجفی

نه خلق و غذه اندر فنا [illegible] / می بینید خویش [illegible]
یک چشم زدن جهان نماند [illegible] / در آیینه فلک [illegible]

حرف الصاد

ملا ابراهیم حسین [illegible]

ای بنده اخلاص و [illegible] / زاهد [illegible] آمده اخلاص
چون کرده [illegible] نفس شهید / باید که شود کشته [illegible] قصاص

حرف العین

ملا سحابی نجفی

در حشر نیم کسی که آنجا کرده وداع — زنهار همه جهان و دنیا و ضیاع
دنیا طلبیست ذم دنیا کردن — آیین خریدار بود دگر متاع

حرف الصاد

ملا عبدالرحمن جامی

ای ذات رفیع تو نه جوهر نه عرض — فضل و کرمت نیست معلل بغرض
هر کس که نباشد تو عوض داری از او — آنجا که نباشی تو کسی نیست عوض
کو فتنه که چشم تو نیست بر غرض — کو همت تو بدو گسستن ز غرض
شد ریخته آبروی جنید که تا — یکقطره برای دست شستن ز غرض

کمال اسمعیل

با دشمن و دوست بس که کردیم جمع — نقش دو کسی فرو پذیریم چو شمع
عشاق نمانده‌ایم از طرف کمی ما — آنیم که سوزیم و میریم چو شمع

میرزا محمد سعید حکیم سها

تا چند شوی ریزه خور خوان طمع — وقت است که سیر گردی از نان طمع
دندان زده‌ای از آن قند برآ — یعنی که بکن ز خویش دندان طمع

حرف الغین

میرزا محمود نقشی

در آتش تن لیس بودم چو داغ — آذر گل آراسته میکرد و باغ
بی بهره ز نور روشنی اکبر چو شمعم — نه ظلمتست که تاریک بود با چراغ

عمر خیام

شمعی که بود نور خرشن جای چراغ — پروانه ندارد در سر سودای چراغ
زان ضعف فکرده زلفش دو رخان — پوشیده که تاریک بود جای چراغ

ملا نظیری نیشابوری

از جور فلک بهیچ کریم چو تیغ — بر بوده و نابوده خوریم از چه دریغ
غم نیست که نماند از خشم — بیمودن جوهر است از قطع تیغ

حاجی محمد اسمعیل ایرانی

تا غمزه یار گشته در کشتن تیغ — لبریز شد از صورت جان بی تیغ
جان بر سر جان بسکه فشانیم همه — در آب حیات غوطه زد جوهر تیغ

حرف الفا

میرزا ابوالحسن

اشکم چو نظر یافت ز دوری شعف — در پوست کشید چو گوهر صدف
روزی که رسد نامه اعمال بکف — ما و نظر لطف تو یا شاه نجف

مولانا محمد مهدی

افسوس که شد عمر گرانمایه تلف — مردی بجهان ندیدم از هیچ طرف
مهدی غم جو نیست مرو از ره — تا دست نمی برآمن شاه نجف

خلیفه سلطان

افسوس که عمر شد بیهوده تلف — دنیا عبث گذشت و دین رفت ز کف
رنجید خدا و خلق راضی نشد — ضایع کردیم باده آب و علف

ملا محمد صادق شیخ الاسلام

افسوس که عمر ما تلف گشت تلف — گشتیم مدام از پی آب و علف
در خاطر ما نماند دیگر هوسی — جز آرزوی زیارت شاه نجف

میر محمد باقر داماد اشراق

ای در ره دوست تا کعبه صدف — معراج تو در روش فخر عالم شرف
ز مولد تو قبله عالم — وز مرقد تو قبله کعبه نجف

باعث همدانی

باعث بره هند مکن عمر تلف — کانجا نفتد گوهر مقصود بکف
سرمایه عقبی نتوان یافت بزهد — خود را بریسمان بچه در آب نجف

قطعه — میر بدخشان

بسوی کعبه روی شیخ و من بسوی نجف / بجو که کعبه کجا انجام حق بطرف
تفاوتی که میان منست و او اینست / که من بسوی گهر رفتم او بسوی صدف

بغیر ما سرور لی کبر و صلف / ختم همه ابیات از روی شرف
او خاتم انبیاست باشد در کان / این خاتم انگین اندر نجف

عمر خیام

گر تیر رسد باستخوانم چو هدف / گردون ز شغف همی زند گر کف
افسوس که از بهر نشاط ارزان / سیلی خور روزگار گشتیم چو دف
گر نیست مرا دامن میر نجف / گردم همه نقد عمر را هرزه تلف
صد شکر که هست همچو گوهر بصدف / در سینه مرا محبت شاه نجف

مطیعای همدانی

متبوع امم مطیع ارباب شرف / بحری که در او کسی گوهر است صدف
مردانه ز ملک مال عالم برخاست / مانند در نشست در خاک نجف

میرزا ابو الحسن زجی

هر کس که گشاید طلبیده به کف / تا آب گهر خشک لب آید چو صدف
مانند حباب بر سر بحر مده / از موج هوا کشتی خود را تلف

میر حاجی نقاش

قاسم ز مصاحبان نمی سید ظرف / برگرد از این سنگدلان کم ظرف
گویی ورق کتاب و کلک قلمند / پیوسته دو رو و دو زبان حرف

میرزا فصیحی هروی

ای روی تو از تجمل این مصحف / در خال و خط تو آیت رحمت مصحف
یکنقطه سهو در همه روی تو نیست / گویا بخط مصنف ما این مصحف

ملا سحابی نجفی

عالم بصفت ذات آن ای موصوف / حب نقطه شجر الف ورقهاش حروف
کل صورت و بر معنی لدی عرفان / عارف چو انو نخورد گردد معروف

حرف القاف

ملا جلال الدین مولوی خبوشی

آن طاق که نیست مثلش اندر آفاق / با سینه بیاخت طاق و جفتی بوثاق
گفت او با من که جفت خواهی یا طاق / گفتم تو جفت ما رهیده عالم طاق

میرزا ابراهیم ادهم

نامردم اگر ای نگه شیوه نفاق / داری ز رنگی ز صدق و بی صداق
توبه ز شراب توبه یارب تقبل / ای دختر رز دادمت اسنگ طلاق

ملا عبد الرحمن جامی

شب نخجی شکل و سری مغلق / هر فعل و صفت که شد با عیان ملحق
از نکهت آنکه مضاف است بجا / وز وجه دگر چه مضاف نحق

میرزا ابو الحسن کلانتر نیشاپور بکانه

حیرت زده ام که عشق در راه حق / هستند همه مقید و که مطلق
هر چیز شد محیط چون در اجل / هستند یک مصدر و اجا مشتق

ای از تو مرا بهر شبی صد ذوق / بر گردنم از سلسله مهر تو طوق
در چشم تم اگر سوادی ز فراق / دود نیست که جمع گشته از آتش شوق

حرف الکاف

ملا سحابی

تا سلسله جنبان ظهور ست آن یکی / در کشمکش فصول این پیره مغک
تا دام که آفتاب در بلار گردنست / پرتو چه کند اگر نباشد بر خاک

شیخ مغربی

گر نقش کمی ندارم از عالم پاک / ور در دل کمی شوم به یکبار هلاک
روزی صد بار گویم ای صانع / مشتی خاکم چه آید از مشتی خاک

ملا محمد علی

تا دیده دل پاک کن ساز نیاز / در کوی تو تعین راه نیابی چو محک
با عقل چه راه سودا ز تیزی فهم / هرگز نرسد بحرف حق آن حک

محمد طاهر غنی کشمیری

تا عشق مرا لعبرضا آورد فلک / بردشت ز دوی خویش رحیه و شک
شد حسن تو از نجابت روشن / بهر ز خورشید بود سایه

شیخ شاه نظر قمشه

از فیض جنون در رنج ابره بنگ / ز لسته قفیضم بنده رماند ه تنگ
هضم که در این قافله گرد و گنگ / نام انسان نخواهد و آیم تنگ

ملا سحابی

قایم بودن نکوئیش که رنگ / این رتبه طلب کم اشارات برنگ
از سر بزرگی لب مقطوعی / تشاخته ام ار سنگ عادت برنگ

محمد امین خان بیات مجرم

در سر اگرت عقل باشد یک دانک / گویم تو چرا که هست آن فرهنگ
امروز زمان نداری بردار / فردا اسباب تو میگردد سنگ

میرزا قاسم تونی

کس نیست که آغریق هبوط و لنگ / هم گرد متاع جسم و جانم را سنگ
نی عیب کار نامم اندر زبان / خونابه حسرت آبم در رنگ

میر علی حیدر فارقی

آیین و وفا جو از این ده هر دو رنگ / کو دود حیات نقش خوبان بیرنگ
در پرخ زبنای زمان بحت بنید / جا همچو شرار دگیر اندر دل تنگ

میرزا رفیع واعظ قزوینی

از صافدلان [illegible] / با صلح نهادان نبود کس را جنگ
الفت چه کند خصم بکینه دارد / آیینه ز آه خویش میگیرد زنگ

وله ایضا

الی لم لا اسلمت خلق تنگ / در فرج ال بسته ال سخت [illegible]
از بحث وصال [illegible] گردد قابل / این ملک فسیتوان گرفتن بجنگ

ملا مومن حسین یزدی

در صبر تمام عشق کوی ملک دوران / تسخیر کند کشور جانها بجنگ
پیوسته خراج گیرد از عالم خواب / آرام نگیرد مگر اندر دل تنگ

شیخ ابو سعید ابو الخیر

در عشق تو ای نگار پر حیله و رنگ / گشتیم سراپای جهان ای لنگ
شد دست نگار ما ندر باز از قتار / آن اسپ که سبز دیدم و این بلنگ

میر شریف خان

دی گفتمش از تو دلگشا دارم تنگ / خواهم که دل من و تو باشد یکرنگ
گفتا که گل من و دل آهم صلح / با شیشه همیشه جنگ میدارد سنگ

ملا سحابی نجفی

نور است [illegible] / [illegible] چشم [illegible] قفس تنگ
دعوی کمال مکن از این ره [illegible] / صلحی علامت ترا با همه جنگ

قاسم داوری

دعوت نتوان بریدن این جمله بکنگ   یک خیمه و صد گروه ترک و دونگ

زو خانهای مانده داوری مهر جوی   بپرورده و روز و شب نیاشد بکنگ

محمد خیام

یارب که کرم نوازی از شیخ بکنگ   دوزخ نشود دیار من وار و زنگ

وز آنکه مرا بجز نشستن آرد پی   واسع ترا زانی که ز من آیی تنگ

شیخ شاه ظریف

یا ما سر خصم را بکوبیم بسنگ   یا او سر ما بدار سازد آونگ

القصه درین وادی پر [illegible]   یک حمله به نام [illegible] که صد ره بخنگ

ملا جلال الدین مولوی خاموش

یکچند میان خلق کردیم درنگ   ز ایشان بوفا نه بوی دیدیم و نه رنگ

آن به که نهان شویم از دیده خلق   چون آب در آینه و آتش در سنگ

میرزا ابراهیم ادهم

در حضرت دوست گفت باید لبیک   اینجا نه سلام رسم باشد نه علیک

در وادی عشق پای از سر کن   این ارض مقدس است فاخلع نعلیک

حکیم ظهوری

رو دیده بجو اشک از آن تا لبیک   [illegible]

این راه نه راهیست بیا بشتاب بسر   غافل مشو از ذرنگ فاخلع نعلیک

حاجی [illegible] استرآبادی

با شاه رضا برو بنشنه آنجای که   هر کس که کجا برسد و دهند بلیک

بار و ورز تو کفش نمان کو نه   کاین ارض مقدس است فاخلع نعلیک

حرف اللام

سید محمد شعرباف

ای دل مشو از هجر پریشان احوال   در آنسوی وصال ضمیری میال

در وصل بود بیم ز هجران لیکن   در هجر بود همیشه امید وصال

حکیم ظهوری در تعریف اسب گفته

این رخش که هست سبک برق لگام   خواند خردش جهنده چون گام خیال

گر شام فراق سوی او رو گذارد   بیرون رود از زمان چو ایام وصال

میرزا رفیع واعظ قزوینی

برخیز شبی ای همای اوج اقبال   کن با هوای عشق جانان پر و بال

تا کی خوابی چو ماکیان ای همه   کم نیستی از خروس برخیز و بنال

ملا خواجه علی [illegible] نعیم

تا هست خزانه خدا مالامال   بیرون برضیر التحایت هلال

از دوست وظیفه ام رسد روز بروز   در سینه برات کس نیم سال بسال

ملا عبدالرحمن جامی

رخ گر چه نمی نمایم سال بسال   حاشا که بود مهر ترا وهم زوال

در دل ز تو آرزو و در دیده خیال   دارم چه جای با همه کس در جدال

خواجه حافظ شیرازی

ماهی که نظیر خود ندارد بجمال   چو جامه ز تن برکشد آن مشکین خال

در سینه ز نازکی دلش توان دید   مانند سنگ ریزه در آب زلال

ملا نظیری مشهدی

می آید و مست بیا و نان ز دنبال   جولان ز زمین و آسمان تشنه بال

یک میدان و کشته از جنون شورانگیز   یک جلوه و عالم ز بیم پامال

از زلف

میر سید علی سبزواری

از زلف که شد بمنزل قاتل   آیا دگر آن نماند در کمیت زایل

القصه درین واقعه گردید خراب   از خانه دل گرفته تا خانه گل

عنایت خان آشنا

او را که بود معرفت حق حاصل   در صفت او خط نگردد حایل

پاکان بسبب دهر کز نشوند   از آب چمن روزه نگردد باطل

محمد امین خان بیات محرم

ای آنکه بروی تست دلها مایل   دانی ز چه شد زلف تو بر روی حایل

تا دیده چو مهر و ابر بیند رخ تو   شد زلف تو حایل از دو جانب نازل

میرزا ابوالحسن جامه

ای آنکه ز نیکویی لالی در گل   بر دار چه شود تو هم دست از دل

باید که مدام دل بود همره تو   پیوسته چه میروی جدا از دل

میرزا ابوالحسن [illegible]

ای دوست مرنجان مشو از زمین غافل   کز خال و مثال او بهستی حاصل

کریم که تمام مال عالم از تست   با خود نبری بجز کفنی زین منزل

ملا جلال الدین مولوی خاموش

ای عشق تو از روح مقدس منزل   سودای تو انقل محبت مجلس

سیاح جهان معرفت یعنی دل   از دوغ محبت دست بر باد در گل

شیخ ابوسعید ابوالخیر

پرسید یکی منزل آن مهر گسل   گفتم که دل منست او را منزل

گفتا که دلت کجاست گفتم بر او   پرسید که او کجاست گفتم در دل

ملا ابراهیم حسین شیراز

تا تزکیه نفس نگردد حاصل   از قلب سلیم دم نباید زد منزل

هر علم که از آن نبی اخذ نشد   جهلش چه بعید جهل و فرق عقل

ملا محمد علی

خواهی که کنی روانه خرمن حاصل   میبار ز دیده اشک [illegible] دل

آخر سحاب بین که هر قطره آن   در بحر گهر گشت و بساحل [illegible]

عمر خیام

در راه خدا دو کعبه آمد منزل   یک کعبه صورت است و یک کعبه دل

تا بتوانی زیارت دلها کن   بهتر ز هزار کعبه آمد یکدل

ملک قاسم [illegible]

روز عجب ورود نگار رستگل   گردم ز صفا کشته تکلیف ایل

خالی ز غبار گردید گر کمینت   چون شیشه ساعت [illegible]

ملک حمزه خان غافل

غافل نشوی از این خیز معنی غافل   هر جا که مردان زمین رو کرده حاصل

زین [illegible] همایان یکی شوق [illegible]   با عقل درست [illegible] کامل

محمد امین خان بیات محرم

گر دیده دلم بوصل خوبان مایل   زین آینه آن نقش نگردد زایل

[illegible]   تا زلف بر رخسار بتان شد نازل

ملا عبدالرزاق فیاض گیلانی

هر چند که کعبه هست فضل کامل   در خاک نجف مرا به آید منزل

از شیر من از کعبه نکوتر نجف است   کان قبله تن است و این قبله دل

میرزا ابوالحسن [illegible]

از داغ غمت سینه بت خانه دل   [illegible]

زلفی که ترست دام [illegible]   [illegible]

وله ایضا

با یاد تو دل مسجد [illegible] خانه دل   بی یاد تو بتخانه ترسایان دل

از عشق تو [illegible]   در دیده پاک [illegible]

میر نعمت محمد

دریافته‌ام ذوق ... | من [illegible] ... دل
معمور شدم ز ... | آباد شدم ز خانه ویرانی دل

محمد داود توسرکانی

احوال محبت آن مه ... | روزی که قدم نهاد بر دامن ...
از ... قرب ... | ... گفت ...

ملا عبد الرزاق فیاض گیلانی

انجام تمام انبیا ... | بر جمله مقدم است در علم ازل
هر چند ... | در ... چون ...

حرف المیم

میر محمد رضا ...

گر بگذری از ... علم و عمل | ... بی ...
کثرت همه از وجود ... | نقش دوم ... تا ...

عطیا ... نیشابوری

گردون خمیده ... | گر ... از ... ملک ...
مغرور مشو که ... | ... چنین ...

میرزا احمد ...

از ... چو ... | ... تمام
منزل ... | هر چند ...

ملا سحابی

این عمر که ... حاصل | بگذشت ... تمام ...
این ... که ... | ناکرده ... جهان ...

میر معز الدین محمد ...

از ... خواجه ... | میان ... تمام
او ... | گردد ... تمام

میرزا نصیر ...

ای ... نرگس ... مسئول | ... مقبول
بادا ... | در ... خانه ...

از ... | ناداده ... تمام
از ... | ناخورده ... حرام

میرزا محمد مجذوب تبریزی

ای شیر ... | ... از ... قبول
شاه ... | ... اولاد رسول

... محمود شیرازی

الله ... الف ... | عاجز ... وصف ...
از ... الف علی الطلب | از ... و محمد ...

ملا سحابی نجفی

دل ... | چون ...
تحقیق ... | هر خانه ... دل

خلیل بیگ فیاض گیلانی

ای ... رخ ... | ... حرام
ابروی ... | ... تمام

ملا سحابی نجفی

هیچ ... عالم و آدم ... | ... بیرون ...
چون ... | ... حکم ...

ملا نور حسین ...

... | ... عدم
... | بر روی ... طاقت ...

وله ایضا

تا کی ... کام ... | بودن ... شام
... فلک ... | ... آرام

میرزا رفیع واعظ قزوینی

... | یکبار ... قسم
... | ... عدم

یکدست ... | ... حرام
ما ... | ... تمام

محمد زمان بیگ ...

... | ... توام
مخلوق توام ... | در کار ... توام

از زلف ... | ... هم
... | ... جسم

میرزا ابراهیم ادهم

من ... فلک ... توام | ... توام
... | من ... توام

میرزا جلال اسیر

با صد عصیان ... | ...
... | صحرای گناه ...

ملا ولی بیگ بروجردی

ای ... عشق ... توام | ... پنهان ... توام
بیرون ... | بیرون ... توام

بر لعل ... | با غالیه ... بستم
جانا ز خط ... | تاریکی و آب زندگانی ...

با شمع ... | در جیب ... شعله ...
هر جا که ... | پروانه پروانه ... سوخته‌ام

ملا نور حسین ...

داریم ... باقی عمر ... | نگذشت ... برابریم
از ... | کین ... سوی ...

میرزا حسن وزیر نواب

... | از عمر خود ... آموخته‌ام
... | یعنی ...

ملا نظیری نیشابوری

روزی که ... | ... دیده ...
... | ... وجود ...

ملا سحابی

من ... | اوراق ... آمیخته‌ام
هر چند که وصف ... | من ... آمیخته‌ام

میر سنجر کاشی

هر چیز بمیرد درون کمان بنده‌ایم / از صاف دلی نصیب ایمان شده‌ایم
تسخیر جهان سینه صافی کردیم / آیینه برابر جهان بنشسته‌ایم

وله ایضاً

ای وعده خلاف دلبر پر فن تیم / در بوته انتظار بگداخته‌ایم
گفتی که چه سان بروز و شب می‌گذرد / شب تا به سحر رسد که [illegible]

ملا خواجه علی [illegible]

چون باده ناب ساکن خم شده‌ایم / چون نشئه باده در قدح گم شده‌ایم
مردم ز من اعتقاد خوبی دارند / شرمنده اعتقاد مردم شده‌ایم

میر محمد باقر داماد اشراق

موسی‌ام و در طور لقایی طلبم / عیسی‌ام و جا و دیر لقایی طلبم
یعقوبم و گم گشته خود می‌جویم / مقصود دلم تویی تمامی طلبم

تا نغمه سرا در این گلستان شده‌ام / از نوحه گری هزار دستان شده‌ام
با تنگ دهان خوشم که چون غنچه گل / هر گاه شکفته‌ام پریشان شده‌ام

میرزا حسن وزیر [illegible]

از صحبت [illegible] و حرمان [illegible] / عمری دل خود به هوس ساخته‌ام
از خویش نه‌ام من ز غمت [illegible] / چندی به عقب رفتم و آخر جستم

ملا مؤمن حسین یزدی

روزی که مقیم کوی جانان شده‌ام / از ذره ازین منزل ویران شده‌ام
نفرت ز نشیمن کوی دوست [illegible] / [illegible] سوق [illegible] شده‌ام

شیخ ابوسعید ابوالخیر

گر من گنه روی زمین کردستم / لطف تو امید است که گیرد دستم
گفتی که به روز عجز دستت گیرم / عاجزتر ازین مخواه کاکنون هستم

مرشد بروجردی

رهبان کلیسیای حرمان شده‌ام / ناقوس نواز دیر هجران شده‌ام
نه معصیتی نه طاعتی وای به من / شرمنده کافر و مسلمان شده‌ام

شیخ ابوسعید ابوالخیر جهت نیش عقرب [illegible]

بستم دم مار و نیش عقرب بستم / زنهار ازدم مار و نیش عقرب بستم
صد جان ز تو قربان قربانی فرتی / بر نوح نبی سلام کردم بستم

ملا مظفر حسین

ای سرو ز دوریت هلالی شده‌ام / نسبت به نه بنشستیم خیالی شده‌ام
گردیده [illegible] ز خورشید / من دور ز روی تو هلالی شده‌ام

ملا محمد محسن فیض کاشی

با من نبودی منت بی‌حد هستم / با من بودی منت بی‌حد هستم
رفتم چو من از میان تو ماندستم / تا من بودی منت بی‌حد هستم

ملا عرفی شیرازی

یارب به عفونت گناه آمده‌ام / سر تا قدم غرق گناه آمده‌ام
چشمی نگرم بخش گناهان از شوق / بی دیده به امید گناه آمده‌ام

میرزا ابوالخیر [illegible] نصرت

در عشق کسی مراتب [illegible] / که یار [illegible]
چون شعله جواله [illegible] / کردایره‌ای که نقطه‌ای گشتم

میرزا ابوالحسن یگانه [illegible] نیشابور

صبحت و شکفته لاله زار [illegible] / [illegible] باغ و [illegible]
برچشم ترم قدم منه ای [illegible] / از گریه شب [illegible]

ملا سنجر کرمانی

عمریست که [illegible] / برناکی محنت و فلاکت تاجم
یک شیشه ز [illegible] خود [illegible] / چندانکه غنی است [illegible] محتاجم

ملا [illegible] تبریزی

محنت کش بودن [illegible] / درمانده [illegible]
دور است ز جبر اعتقادم اما / مجبور به اختیار خود [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

یادت کنم ار شاد [illegible] / نامت ببرم اگر [illegible]
با یاد تو خو گرفته‌ام ای [illegible] / در هر چه نظر کنم ترا می‌بینم

میرزا ابوالحسن یگانه [illegible] نیشابور

تا شکفت گل داغ [illegible] / [illegible]
سر جسته لاله زار [illegible] / زین داغ که [illegible]

ملا عرفی شیرازی

گل را همه آتش جگری می‌بینم / خس را همگی خس نظری می‌بینم
یارب چه شراب داده‌ای عالم را / کز حال خود [illegible] می‌بینم

محو رخ یار [illegible] / حسنش [illegible]
[illegible] / دنیای دنی [illegible]

سلطان یعقوب آق قویونلو

دنیا که درو ثبات کم می‌بینم / در هر فرحش هزار غم می‌بینم
چو کهنه رباطیست که از هر طرفش / راهی به بیابان عدم می‌بینم

این بخت [illegible] / این نقش [illegible]
[illegible] / این آیینه [illegible]

میرزا محمد سعید حکیم [illegible]

در شیشه [illegible] / [illegible]
از کوی خرابات [illegible] / [illegible]

ملا جلال الدین مولوی [illegible]

با درد بساز زین دوای تو منم / در کس منگر [illegible]
گر کشته شوی مگو که من کشته شدم / شکرانه بده که خونبهای تو منم

شیخ ابوسعید ابوالخیر

غمناکم و از در تو با غم نروم / جز شاد و امیدوار و خرم نروم
از درگه همچو تو کریمی هرگز / نومید کسی نرفت من هم نروم

میرزا رفیع واعظ قزوین

ای در ره تو [illegible] / خرم ز غم تو [illegible]
از بسکه شکفته [illegible] / کو یک گل [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوین

امروز که بیدار از این خواب شوم / از آتش انفعال در تاب شوم
زین لاله [illegible] آب [illegible] / از شرم گناه خود [illegible] آب شوم

ملا مؤمن حسین یزدی

روزی دو هزار خون جگر کردم / هر روز به تنگ دل شود [illegible]
خالی شود از باده سبوی [illegible] / حیران دل [illegible]

میرزا نظام دست غیب

تا کی ز خماری سر افکنده شوم / کو می که چو آفتاب تابنده شوم
بیجانه هر که پیر شود می‌میرد / بیجانه من چو پیر شود زنده شوم

بابا افضل کاشی

رز روی تو شاد شد [illegible] / [illegible]
در تو نگرم صورت خود می‌بینم / در خود نگرم همه ترا می‌بینم

ملا خواجه علی [illegible]

جز در حرمت محرم جانان [illegible] / [illegible] مستحق غفران [illegible]
زان اول عمر رو بدین در کردم / در آخر عمر روی گردان [illegible]

ابوطالب کلیم تبریزی

زنهار مگو که بنده کم ام — هر جا که روم کوبیت اندر هم
عالم همه آستانه درگاه است — هر جا باشم ساکن اندر کاهم

ملا سحابی نجفی

از پرده برون فتاده ام — از هر دو جهان زیاده ام
یعنی تو بکار خویش بگذر ما را — با بی سر خود نهاده ام

میرزا عبد مناف قیصر

دانی که چه جا هیچ نخواهم — وصل تو من بی سر و پا نخواهم
فریاد و فغان و ناله ام ز آن خواهیست — یعنی که ترا ترا نخواهم هم

حکیم ظهوری خراسانی

یارب ز غمت تو بهره نخواهم هم — در کردره جهره نخواهم هم
خواهم که بجان خود غمت ... — دل بجگر است بهره نخواهم هم

میرزا ابوتراب حافظ

خود را چیدی ز غم حجت نخواهم — در روضه شاه اولیا نخواهم
لخت دل از دیده چون طفل یتیمید — افتاده بخاک کربلا نخواهم

وله ایضا

یارب ز ای چه بدی نخواهم — وز کس ... درج دری نخواهم
دل هیچ شد از فکر و خیال دگران — از یاد تو خاطر بری نخواهم

راهم همه درد است دوا نخواهم — گم گشته بخویش و رهنما نخواهم
چون رشته تسبیح تن بی ... — آسوده بخاک کربلا نخواهم

ضیائی حلوایی

گم شد و کار ... همچون ... — از خلق ... قطع ... هم
مجنون نسیم ز ... — چون آینه خود بخود دگر شاید کردیم

شاهدا

نه از تو نجست جاودان نخواهم — نه ز آتش دوزخت امان نخواهم
در ملک تو بانگ و هم کار ... — من آنچه رضای تست آن نخواهم

میرزا الفتی ... تفرشی

آن دوست که او طالب و مطلب هم — در کرسی اوست روزه ها هم
رمزیست که لا اله الا الله گفت — یعنی ذکر م نهفته کو از لب هم

ملا سحابی نجفی

در عشق دل و جان و تن هیچم — جانانه بجای خویشتن نخواهم
من خو شده ام چنانچه نخواهم — اما تو چنان که نی که من نخواهم

ملا مومن حسین یزدی

تا چند نشینیم ... دل بر تم — بنشینم و امید در ساغر هم
فریاد که نیست طاقت ... — از بس که بهادار ... بر سر هم

میرزا ابراهیم گنابادی ادهم

نه دست فلک ... هیچ هم — نه راحت غربت نه وطن نخواهم
امید بکام دل نشستن ... — بر خود نستم خویشتن نخواهم

وله ایضا

موی تو رخ ... — بیگانه خود با تو یکیست هم
رو با دل ریش گوشه گیر گداد — اسباب پریشانی تو درست هم

ملا علیقلی

از نوع بشر فرشته نخواهم — ... فارغ نخواهم
مانند دل کباب خود در بر خود — یکسو خفته ... نخواهم

میرزا محمد مجذوب تبریزی

در جیب علم چاک ... — ... غنچه تو بر سر هم
کوتاه ... رشته طول امل — هر چند گره زند ... بر سر هم

ای هم

حکیم ظهوری ... در ... گفته

این قصه چه ... که ... — تا ساخت سپهر ... بر سر هم
دیدن ز زمین ... — ... صد نکته بر سر هم

میرزا ملک قمی

دانی ز چه را ... ایوان قدیم — ... کهف ... آن تیم
رو دشت چو ... — ... تعظیم

ملا سحابی نجفی

خو کرده بخلوت ... — کوتاه شد از صحبت ...
چون تنهایم همنفسم یاد کسی — چو همنفسم کسی شود تنهایم

ملا سحابی نجفی

دردا ... — هم ... امید گشته هم تعظیم
تا در سر ... — آنجا که فرود آید ... قدیم

ملا مومن حسین یزدی

دردا ... — درد امن غم ... جهان ...
وحشی که ز خس از راه ... — دین ...

قطعه ملا ... در ... شاه سلیم گفته

رسید ... اقبال ... — جهان فتاده ...
که گر ... — بوسه گاه ...

آقا میر منصور ... عاشق

هر روز ز ... — سجده ...
همچون نی ... — سجده ...

میر محمد باقر داماد

کند اگر ... — قیاس ...
مگر ... — اگر ...

ملا نظری مشهدی

فرمان تو ... — در ... افراز آییم
تو ... — چون ...

...

آنم که ... — جان ...
مانند غباری که ... — ...

خسرو بیک لله

هر شام ... — ... فردوس ...
... — شاید که ...

نوری ...

ای کرده ... — ...

ملا سحابی نجفی

...

شیخ ابو سعید

دارم ز ... — زاهد ... عظیم
من ... — تا ...

میرزا رفیع واعظ قزوینی

...

شیخ ابوسعید ابوالخیر

چون دایره ما ز پوست پوشان توایم   در دایره حلقه بگوشان توایم
گر بنوازی صفه بگوشان توایم   ور ننوازی هم از خموشان توایم

ملا خواجه علی شیشه‌ساز

فردا که مقیم دشت محشر گردیم   ما هم به مقربان برابر گردیم
در ساحت کبریای او کی گنجد   گر حضرت او دست تهی برگردیم

میرزا مهدی حسن شیشه‌ساز

تا دم ز قیاس سماعی زده‌ایم   چون کرکس مرده راه زاغی زده‌ایم
در طاق فلک نگاه خواهد رفتن   خشتی که به قالب دماغی زده‌ایم

افسوس که یک عمر رهی گم کردیم   مردانه نزیستیم و داهی کردیم
در نامه نماند جای یک نقطه سفید   از بس [illegible] ورق سیاه کردیم

ملا خواجه علی شیشه‌ساز نعیم

آنیم که پای ما بر فرش شده‌ایم   چون صورت دیو ز نقش [illegible] شده‌ایم
شاید به کرم خدا ببخشد ما را   ور نه همه مستوجب آتش شده‌ایم

میر سید علی مهری جبلعاملی

صد شکر که ترک خودنمایی کردیم   بیگانگی از دهر ریایی کردیم
دل را به کوی خوش نگاهی داریم   با مردم خوب آشنایی کردیم

آقا جعفر نیاز و بهادر

سرگرم هوس جوانی شده‌ایم   درمانده فکر زندگانی شده‌ایم
در لجه خوش کنیم مانند حباب   تا خیمه گشوده‌ایم فانی شده‌ایم

میرزا جلال اسیر

هرچند که سربسر گناه آوردیم   در سایه رحمتت پناه آوردیم
در حشر با امید زلال کرمت   چون نامه خود روی سیاه آوردیم

شیخ بهاءالدین محمد جبلعاملی

گفتیم مگر که اولیاییم زدیم   یا صوفی صفه صفاییم زدیم
آراسته ظاهریم و باطن چو [illegible]   القصه چنانکه می‌نماییم زدیم

ابوطالب کلیم تبریزی

با خویش همیشه ما در جنگ زدیم   صد عقده بکار این دل تنگ زدیم
رفتیم به یار سنگدل آدمیم   خود شیشه خویش را به سنگ زدیم

ملا سحابی

از خون جگر چهره کاهی شستیم   رخساره بخون چنانکه [illegible] شستیم
چندان بگریستیم دور از رخ تو   کز مردمک دیده سیاهی شستیم

میرزا نوری قنوتی هروی

قنوی ره بلبلان شور زدیم   بر سر چو گلستان گل [illegible] زدیم
بستیم بمژگان ره خواب چشم   [illegible] یک بار دیده زدیم

میرزا احسن خان الفت

از حق طلبی ز غم مسلم گشتیم   آسوده ز فکر و ذکر عالم گشتیم
چون دانه که از خاک برون آید سر   از خویش برآمدیم و خرم گشتیم

میرزا داود متودد

دل بسته به مژگان کج یار شدیم   زان نرگس احول آخر کار شدیم
شد از گذشت خراب کاشانه دل   غارت زده و [illegible] شدیم

ملا محمد علی

افسوس که از درد تو دور افتادیم   در وادی هجر بی صبح افتادیم
نزدیکتری از رگ گردن تو بما   ما از رگ گردن از تو دور افتادیم

ملا سحابی نجفی

موجود شدیم [illegible] شدیم   در کار ترا و خود فراموش شدیم
گویا که تمامی نشنیدیم [illegible]   بیدار شدیم و باز بیهوش شدیم

میر معزالدین ولد میر [illegible]

از مهر تو زیر چرخ تابنده شدیم   توفیق رفیق گشت تا بنده شدیم
تا بنده کیست چو مهر و مه درخشنده   کردیم بیان هر دو تابنده شدیم

شیخ ابوسعید ابوالخیر

ما با می و مستی سر تقوی داریم   دنیا طلبیم و میل عقبی داریم
کی دنیی و دین هر دو بهم آید راست   اینست که ما نه دین نه دنیی داریم

ملا مؤمن حسین یزدی

فارغ ز غم و غصه بیهوده شدیم   در کنج فنا و فقر آسوده شدیم
تا چند توان منتظر مرگ نشست   مردیم باختیار و آسوده شدیم

ملا مؤمن حسین یزدی

از دوری اگرچه سر کندیش نداریم   در ساحت باغ وصل [illegible] داریم
ما پرتو خورشید وجودیم [illegible]   گرد و ره فرستیم بار کشتی داریم

میرزا ابراهیم ادهم

یک چند بی زهر دسوده شدیم   یک چند لب یاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود بهر رنگ که بود   شستیم به آب توبه آسوده شدیم

حکیم ظهوری ترشیزی

هیچیم و بود تو نمودی داریم   سودا که کنی امید سودی داریم
بی آینه از عکس که [illegible]   گاهی که برابری نمودی داریم

عبدالله سلطان [illegible]

گشتیم غبار و خاک راهی گشتیم   سرگرده خیل برق آهی گشتیم
گردیم چو بر هستی خویش [illegible]   آراسته گردش نگاهی گشتیم

میرزا احمد حسین [illegible]

هرچند شکسته دست و پا داریم   در حضرت دل [illegible] داریم
خالی ز نسیند کف محتاج کریم   گر هیچ نداریم خدایی داریم

میرزا ابوطالب ترشیزی

از سینه نهال مدعا برکندیم   با درد تو تا دل از دوا برکندیم
از ضعف مزاج خبر از [illegible]   دندان طمع ز اشتها برکندیم

حکیم ظهوری ترشیزی

در روز حساب چون [illegible]   خوش طالع ما که در شمار دگریم
از خاتمه نخیر خاطر جمعست   صد شکر گرامتان خیرالبشریم

ملا شاه نجفی

هرچند که راه زندگی پیمودیم   غیر از نفس شکسته ننمودیم
کوته تر شد بچشم ما مدت دهر   هرچند که بیشتر بعالم بودیم

وله ایضا

پنهان [illegible] حیدریم   کی [illegible] ز غم کوثریم
صفهای سپاه محشر [illegible]   از بر جگران لشکر عسکریم

خواجه سلمان ساوجی

دیریست که در کشت سودای خودیم   غرق عرق آبله پای خودیم
چون صورت مرغی که بپرد ز دیوار   عمریست که می‌پریم و بر جای خودیم

خان احمد خان گیلانی

از گردش چرخ [illegible]   از دست زمانه بین که چون میگریم
با قد خمیده [illegible]   در قهقهه ام و لیک چون میگریم

ملا سحابی نجفی

هرسوی شدیم و [illegible]   در پی سوی رفع حجابی بودیم
عمری ز پی سایه دویدیم [illegible]   چون واگشتیم آفتابی بودیم

ملا سحابی

گفتم به بهشت کی گذر اندازیم   گفتا چو همه ز آشنا تا زیم
گفتم چه بود حقیقت دوزخ گفت   بیگانه بخویش و آشنا بیگانیم

ملا مومن حسین یزدی

گر یار نگردد بمن از روی یتیم | رحم ار نکند بحال او آوریم
هرچند که او اسیر فریادرس | بر بی‌کسیم نگر نه بر ناکسیم

بابا افضل کاشی

ما سوخته مرغان حرم حریم نفس | در اوج فغان ز دوش بدوش جرسیم
محبوس قفس نکرده ما را صیاد | ما از پر و بال خویشتن در قفسیم

ملا مومن حسین یزدی

سایه است رفیق و همنشین تا ایم | کس نیست که بر ما بدرین بیکسیم
شهانه همین نیست کسی یار بمن | خود نیز کسی نیسم به من بیکسیم

شیخ ابوسعید بجهت قسم خوردنی که خویش ...

یکچو غم ایام نداریم خوشیم | گر چاشت بود شام نداریم خوشیم
چون پخته بما میرسد از مطبخ غیب | از کس طمع خام نداریم خوشیم

وله ایضا

ببریده زمین کار اینجا نکنیم | بر دیده تن لباس فخر نکنیم
مجنون بنصیحت و قلم آمده است | یکر بکجا رسیده دیوانگیم
در منزل دهر بیسر و سامانیم | شمعیم و بخلوتگه خود عریانیم
ما سنگ فلاخنیم و در خانه خویش | حیفا که نشسته‌ایم سرگردانیم

شیخ مغربی

دنیا چو رباط و ما در او مهمانیم | تو ظن نبری که ما در او میمانیم
در هر دو جهان خدای میماند و بس | باقی همه کل من علیها فانیم

میر مومن ادائی یزدی

ما شاغل کارخانه دورانیم | در کار و بکار خویشتن حیرانیم
چون دانه سبحه در کف اهل ریا | سررشته بدست ما و سرگردانیم

ملا عبدالرزاق فیاض گیلانی

عمری شده تا ز خیل مهجورانیم | نزدیک نشسته‌ایم و از دورانیم
مینده ز بس نکبت ما شد عصا | محتاج بدست گیری کورانیم

میرزا الغ موسوی غافل

هرگاه به سوی دوست پرواز کنیم | بر خود در باغ نیستی باز کنیم
دیگر بمقام خود نیاییم ای دل | یک پرده اگر غلط در این ساز کنیم

ملا اکبر وحیدی یزدی

ای کاش که یار آید و نوروز کنیم | از آتش شعله سینه پر سوز کنیم
برگرد سرش چو گردش لیل و نهار | روزی بشب آریم و شبی روز کنیم

حکیم ظهوری

یارب نشد ... | در کنج غمی گریه ز هجر خون نکنیم
عمریست که یار در دل آمد ما | خون شد که درون آید و بیرون نکنیم

حکیم رکنا مسیح

ماییم که فکر دل خرم نکنیم | صد زهر خوریم و یاد مرهم نکنیم
کو چشم سیه برد و عالم نرهیم | تا چشم سیه برد و عالم نکنیم

میرزا ابوالحسن جامد

ماییم که یاد فتنه‌جوئی نکنیم | با خلق خدا بجز نکوئی نکنیم
با اهل زمانه هر که بود از بد و نیک | یکرو گردیم تا دو روئی نکنیم

شوکت

شوکت عمریست سیل آهوئیم | نظاره بر نخچیر ازان گیسوئیم
از بس که شدم منتظر ابروئیش | داغ از شده خون یک و بر ابروئیم

طالب آملی

در گلشن و در چمن ترا میجوئیم | در خلوت و انجمن ترا میجوئیم
القصه بمرگ و زیست چون یافتمت | در پیرهن و کفن ترا میجوئیم

شیخ مغربی

یا رب چو بخوانیم بفضلت گویم | فرمان ترا بجان اطاعت کردیم
بر من تو تفضل کن و عفو نما کر کنه | من آیم و در بنا ظلمت کردیم

خلیل بیگ فیاض گیلانی

گاهی زنی که از دلی میگوئیم | گه نام علی سخن جلی میگوئیم
نه پیرو هر خرقه تر سیم ازرهم | چو از سر درد یا علی میگوئیم

ملا محمد نجفی

گاهی سفید در سینه‌ام | گه گشته چو آفتاب در که میدیدیم
هم درد وصلی نه دار داری کبار | چون موج درد که کم که مسیدیم

میرزا شریف نصرآبادی

بنگر نگه ... جم | ... جم
... ز عاشق چه دل | از خانه ... شده جم

حرف النون

میرزا محمد مجذوب تبریزی

ای شاه قمر بکف بان نشان | از وصف تو پر بود دهن چون قرآن
از خانه کعبه آمد سوی جهان | چون نام خدا که از دل آید بزبان

قطعه

آدمیزاد طرفه معجونیست | کز فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این بود کم از این | ور کند میل آن شود به از آن

کمال خجندی

بر عارض لاله رنگت ای سرو دوان | آن موی نشان آیتی از قرآن
از بسکه نکو شده بکنت ... | ز اسباب اشارت به خط ریحان

میر مومن ادائی یزدی

تا در حسد مدینه خیمت شده جان | اسم تو گرفته قاف تا قاف جهان
در لفظ مدینه بین که اعجاز تو چیست | مشتق شده و گرفته در خود بمیان

محمد امین خان بیات مجرم

جمعی ز برای کنج کرده مکان | کان هست ز من بهر کسان
جز حیرت نیست حقیقت مجرم | گنجی که بود بکنج ویرانه نهان

میرزا مهدی مستوفی موقوفات

چهره اگرچه تیره بختم بجهان | برد همت ...
روشن چشم کرد و جامم ... | ناکام زبانی که گرفتم بزبان

آقا حسن وحدت

چون همه عدم شدند موجود جهان | نامده را همه موجود چنان
معدوم شد آید موجود شود | موجود شود کسی که آید بجهان

محمد طاهر غنی کشمیری

چه شد درد دوای درد من ز بزرگان | لیکن الم من در مان
آری نشود ... | هرچند که بر زنی مومیائی دکان

میرزا محمد تقی ... شیرازی دیوان اعلی

حق چون ... | کار است کمی نسبتی از روی جهان
هرچند که نور چشم از جان ... | لیکن چو چشم دیده جان جهان

بابا افضل کاشی

حیوان ز نبات و نبات از ارکان | ارکان ز گردش چرخ گردان
چرخ است ز نفس قایم و نفس ز عقل | عقل است فروغ نور ذات یزدان

شیخ ابوسعید ابوالخیر

رفتم به طبیب و گفتم از درد نهان / گفتا که ز غیر دوست بربند زبان
گفتم که غذا گفت همین خون جگر / گفتم پرهیز گفت از هر دو جهان

خاقانی

زلفان تو سی سر و هوسی ستان / آن هی مستان فتاده در تبستان
حاجت نه که گوش تو بیاسمت آن / گیسو اگرم دهد ز سی ستان

کمال اسمعیل

روی تو ز بای حسن و لعلت مرجان / زلفت عنبر صدف دهن در دندان
ابرو کشتی و چین پیشانی موج / دریای بدین عجب که شد حیران

شیخ ابوسعید ابوالخیر

اندوه کسی که هست عشق و دشمن جان / بر باد همی دهم غمش جز من جان
من در طلبش دویده بر کوی بکوی / او در دل و دست کرده در کار ازان

میر صبحی

صبحی چون شمع بر لبم آمده جان / از صرصر دم سردی بنای زمان
این قوم بی بهره ز بن یکدیگر / همچون مقراض یکدلند و دو زبان

حکیم ظهوری

خواهش به فرق خاک بیز است ایمان / خاکت بسر آبروی ریز است بیان
در کوزه خوری چه کدا زیخ خود را / ترک طلب اکسیر فقر زیست بیان

محمد امین خان بیات مجرم

گردون ز بنای قدر تیره و کمان / اوج زمین وار زمین او دان
یا دست قضا حق از ترکش انداز / زمین تیر ترکش بجای تو بان

شیخ ابوسعید حیدر ابن خاتم ناسخ

یارب ز قضا منعمم توانگر گردان / وز نور یقین دلم منور گردان
اسباب من شکسته سر گردان / بی منت مخلوق میسر گردان

آقا حسین خوانساری

مسواک چه سود زاهد پاک روان / صد رشته فرو برد ز تسبیح و دندان
از ذکر ریائی تو هر دم تسبیح / دندان ز غصه میزند بر دندان

ملا عبدالرحمن جامی

یارب دو کون بی نیازم گردان / وز افسر فقر سرفرازم گردان
در راه طلب محرم رازم گردان / زان ره که نه سوی تست بازم گردان

ملا عبدالرحمن جامی

هستی بصفاتی که در او بود نهان / وارد سریان در همه اعیان
هر وصف رضی که بود قابل آن / بر قدر قبول حق گشته عیان

خالصای استرابادی

یارب سر کرم خسته همچو یم گردان / مستانه چو جام چشم بی سویم گردان
چون هر سر را سفید گردی ز کرم / یارب یا سفید رویم گردان

قطعه

هیچ دانی که وقت زادن تو / همه خندان بدند و تو گریان
آن چنان زی که بعد مردن تو / همه گریان بوند و تو خندان

ابوطالب کلیم تبریزی

هر کره تو ای قدر د نیکو کاران / روزی دو که هست گشت خدمتگاران
مینو هست که از خلق خوش آموزد / راه روش بیک یاران

ملا محمد علی

یارب نکلی فرستاد امیان / تا در حق و باطل کند از خویش بیان
گای همسران چون قلم از زنجیری / گویند سخن بخیال دگران

ملا خواجه علی شیخ زاده نعیم

در روز جزا که کس که هست از دوران / کار همه عاصیان تباست ازان
جرم ما از ظرف ماست فنا میدانم / شیطان ز نظیر یک هست ازان

ملا عبدالرحمن جامی

آمد سحر آن دلبر خونین جگران / گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران
شرمت بادا کز من بیدل نگران / باشم تو نهی چشم بسوی دگران

ملا مومن حسین یزدی

هستیم رفیق بی خبر از خوان / محروم ز همراهی کار آگاهان
دوری شود اگر بغیر آن کنم / رو تیره و همرهان همه گمراهان

ملا کرامی

آباد شده دلم خرابم من از آن / بی سوز غمم گشته کبابم من از آن
در خواب شوم مگر که بیدار شوم / از بیداری گشته خوابم من از آن

جمیل بیگ فاضل یزدی

آن شاخ گل از جهت سهی / از فیض وجود او زمین گلشن
خورشید اگر چه گشت از ابر نهان / از نور وجود او عالم روشن

شیخ بهاءالدین محمد

یارب تو مرا افسرده و صلی برسان / برهانم از این فرع و با اصلی برسان
تا چند از این فصل مکرر دیدن / بیرون ز جهان فصل و بوصلی برسان

ملا ناظم هروی در وقت بیرون آمدن از هند گفته

از در گهت ای رسول رب المشرقین / صد در دم اگر بیادم آمد از تن
کم داشت مروت که ز زر دو جهت / عطری ز رسالتم بکربلا وطن

ملا نظیری مشهدی

خود را برکات آشنائی برسان / سعیی کن و خویش را بجائی برسان
خواهی که اگر ز دولت کونین نشان / آرام مکن ز دل گرد علایق بفشان

شوکت

از ننگ تنی از دوفات ار زنخم / چون گرد فنا مدت زمین اردامن
گیرم که شوی آب و ته خاک روی / بیرون فکند زمین چو آب زدن

ملا محمد مومن حسینی

قومی شده جهل مرتب حسابشان / آسایش نفس قبله همتشان
کمتر بنیاد زین قوم که در گفتار دین / چون در نشود دیو بود همتشان

سید حسن غزنوی

ای دشمن تیره روز ملک بدن / ای مسکن جهل فکر اکرده وطن
گیرم که مراد سود کردی ز خطا / با رحمت او چه میتوانی کردن

میرزا محمد مجذوب تبریزی

زنهار که رخ تنابی از روز نشان / تا در نیاستی ز دغای آشان
رمزیست خط دانه گندم یعنی / نصفی از تست و نصفی از درویشان

کمال اسمعیل

ای کرده میان دیده گان منزل و جا / شد کعبه زمین قدمت دیده من
هر سو مژه تا صف زده چون / افتند بسجده تو در چشم من

میرزا محمد سعید حکیم شفا

امسال از آن کس که کرده یار همان / ای یار مبین همان کن که ای یاران
هر لطف که بود دمین بود کردی / انگار که نیستم من از همان

میرزا رفیع واعظ قزوینی

حق جان جهانست و جهان جمله بدن / افلاک و بسایط چو حواس آن تن
افلاک عناصر و موالید اعضا / توحید همین است و دگرها همه فن

ملا عبدالرحمن جامی

رخسار تو بی نقاب دیدن نتوان / دیدار تو بی حجاب دیدن نتوان
مادام که در کمال اشراق بود / در چشمه آفتاب دیدن نتوان

وله ایضا

خالی ز خودیست سر الا نزد تن / گوشم ز شنیدن و دو چشم از دیدن
القصه بسی بهم نشستیم / آنهم همه رفت و ماند غلغل از من

ولە ایضا

خواهی که بود بر سر خلقت مسکن — اول باید خاک قدم همه گشتن

تا آب بجای نخل نگذارد دم — کی بر سر شاخ میوه خواهد رفتن

خالصا استرابادی

در مدرسه وجود در حجره تن — نه ذوق نوشتن و نه میل خواندن

نه کاسه و نه کوزه نه قرص نان — باید آموخت شرح تجرید از من

میرزا رفیع دستور

شد تیره دلم بعلم حکمت دیدن — هر چند که بود در لباسش روشن

بر ما غلط بسوی مقصود برد — این راه تمام طی شد از لغزیدن

محمد قاسم کشمیری

گر رتبه شعر خود بپرسی از من — گویم سخنی بانو مریخ ای گردن

بر هم ورقی که کرده مشق سخن — چون لوح زبان است بی آزایش

تو طاقت دیدن نگویان اری — ای آینه رنگ ضیو لی بتن

ملا سحابی نجفی

چون بی هر دو میت تمیکستن — در آینه دو کون میدان گشتن

رسم حقیقت دیدن آینه تو — بیهوده عشق جز بخود گشتن

کمال اسمعیل

مهر تو زتن برون نخواهد رفتن — تا جان ز بدن برون نخواهد رفتن

گفتی که برون کن از دلت مهر مرا — این از دل من برون نخواهد رفتن

ملا عبد الرزاق فیاض

بی شرع ره خدا نشاید رفتن — بی جاده بهیچ جانب نشاید رفتن

از بادیه که راه و بیراه یکیست — ره بی رهنما نشاید رفتن

ولە ایضا

بی ذوق نشاید ره معنی رفتن — نتوان این راه را بدعوی رفتن

هر چند که حرف راه منزل گوید — نادان راه بمنزل نروی بی پا رفتن

ولە ایضا

اسرار نهان فاش نباید گفتن — جز صحبت جامع نشاید گفتن

هر چند که آینه جدا نیست ز عکس — لیک آینه را عکس نشاید گفتن

ملا سحابی نجفی

بیند دو کون رسته از یک بیخ — جمع آمده خوب و زشت با یک بیخ

هر چند نگاه می کنم عالم — معنی بحقیقت صورت با یک بیخ

میرزا نصیر مستقیم نصرت

ای از تو ضمیر نازک تاج سخن — گوهر ز تو یافت سلک امواج سخن

هر چند که با پایه نهفت منبه — در وصف تو خوش است معراج سخن

ملا سحابی نجفی

جز رنگ دو کون کرده طاق افتاد — با وحدت صرف هم وفاق افتادن

و هست کمان قضا را مادر — بر وفق مرادی اتفاق افتادن

ملا سحابی

دل ده بکسی که جان تواند دادن — ور زهر خوفی امان تواند دادن

او نتواند تو بمودن همه را — کس نیست کز و نشان تواند دادن

میرزا محمد مجذوب تبریزی

از شاخ هنر بری توانی خوردن — گر داد و عیب خود توانی بردن

ای عمر دوباره خوشتر خواهی کرد — گر پیش از مرگ تو توانی مردن

ملا سحابی نجفی

صوفی فریب هر مجاز خوردن — راهی بحقیقت نتواند بردن

بسیار کرامت است این جبر ولی — حس خواهی نمیتواند کردن

گفتم

ولە ایضا

گفتم چه بود مرا ایمان کردن — گفتا تدبیر نافت سامان کردن

گفتم که دریدن علم است هیبت — خندان شد و گفت ترک آسان کردن

ولە ایضا

شهرت نامدار زین تباهی کردن — این ترک ادا امر و نواهی کردن

گیرم که سراپای جهان ملک تو شد — جز آنکه ز ما کنی چه خواهی کردن

ولە ایضا

از ذره که دید خودنمایی کردن — بی خورشید روشنایی کردن

یعنی که جهان را همه گر گنج دهد — نتواند جز خدا خدایی کردن

ملا سحابی

گر خواهی ره بکوی یار آوردن — منزل بحقیقت از مجاز آوردن

در کار جهان نظاره کن هیچ مگو — دریا نتوان ز موج باز آوردن

ملا مومن حسین یزدی

تا کی بی عیش و جمع اسباب بدن — در سایه بید و سرو در خواب شدن

تا چند بنقش و می شوی پا بند — چون مرغ اسیر دانه و آب شدن

آقا حسن وحدت

رفتم بدر دوست پی رخ نمودن — پرسید که کیست در فراز گشودن

گفتم که منم گفت نگفتم کاو — گفتا تو که من توانی بودن

نظام الملک

هفت قلعه قاف را بهم آوردن — نه طاق فلک بنوک دل آمدن

صد سال اسیر بند و زندان بودن — بهتر که دمی همدم نادان بودن

ملا سحابی نجفی

گر یار رضی نمیتواند بودن — عاشق بکسی نمیتواند بودن

یعنی که هر کس که آدمی نتواند — دیگر بکسی نمیتواند بودن

ولە ایضا

تا غیر تو در سیر تو خواهد بودن — گر کعبه بود دیر تو خواهد بودن

او در الذ تو تراز دوست رضا — مطلوب تو تا غیر تو خواهد بودن

عمر خیام

دنیا چه کری کنه شوخ بودن — از بهر دو روزه عمر ناخوش بودن

ای هیچ و جهان هیچ و غم و شادی هیچ — خوش نیست برای هیچ ناخوش بودن

ملا محمد امین استرابادی خادم

از کرده خویشتن پشیمان بودن — در روز حساب عذر خواهان بودن

از حق بکند کمال فرمانیت — با عذر گناه کرم عصیان بودن

ملا ابراهیم حسین شیدا

تا چند غریق بحر عصیان بودن — پیوسته مطیع نفس و شیطان بودن

با حالت این چنین نه امر غریب — از حضرت حق طالب احسان بودن

عمر خیام

باید همه جو قوم و خویشان ای — با همه همچو فرد کیشان بودن

بی انصافی و کوری و کج نظر است — رو کردن خلق و هم ایشان بودن

ملا مومن حسین یزدی

تا چند اسیر چرخ بر فن بودن — چون خاک درین ملک [illegible] بودن

در کام نهنگ بودن آسان تر است — دشوار بود بکام دشمن بودن

لطفعلی بیک

تا کس که بدیدنش نتوان فهمید — در مشکلی روزگار باید دیدن

تا پاک کسی بر و شود [illegible] — رسوا ز قلب [illegible] کند مالیدن

بابا افضل کاشی

یارب [illegible] — بی دیدن دیده خلق عالم دیدن

بنشین و سفر کن که غایت [illegible] — بی [illegible] گرد جهان گردیدن

حکیم عبدالله وحدت

وحدت نتوانی چو میان تیغ زن / با دیده محو چشم و جانش دیدن

معشوق شیرینی شکر خواست / تا دیده و نه بندی نتوانش دیدن

میرزا ابراهیم ادهم

ای خفته بی تاب نخواهی دیدن / فیض سحر ... نخواهی دیدن

آن نشئه که در می صبوحی دیدی / برخیز که در خواب نخواهی دیدن

ملا طهوری

مشتاق ترا وظیفه جان بخشیدن / کار کرمت بجان امان بخشیدن

گاهی بخیالات از دو رایم گستاخ / تا بحیات میتوان بخشیدن

میرابوطالب تبریزی در وقت ... از درد چشم

و روز که رخت ... / واجب شده چون ...

دانی چه بود ... / درد هر دو چشم ... بپوشیدن

ملا ... حسین یزدی

در مدرسه فقیری نبود بر دوزن / رندانه بمیخانه رو و ساغر زن

خواهی نشود نامه اعمال سیاه / آتش بدوات و قلم و دفتر زن

وله ایضا

از ره نروی بجعد گیسو زدن / مار سیهیست هر سر مو زدن

از پهلوی مرد زن برون آوردند / یعنی که تهی است پهلو زدن

ملا ... نجفی

گیسو بر زن نشسته دیگر زن / این هر دو بگیسو نه و بر گیسو زن

عیسی نتوانست بمعراج رسید / تا داشت اسباب جهان یکسو زن

ملا ...

عاشق شده ز کام خود گذر کن / در ساز تیغ و سود و دل ... کن

با هر که نشینیم همه ماز ... / یا رو ... ترک کن

ملا خواجه علی شیراز

چندی بنشین و ترک دنیا کن / ربطی که بخلق داری از سر وا کن

تا چند با اختلاط مردم سازی / با درد و غم آشنایی پیدا کن

ملا محمد علی

ای مور بدر دو سری پیدا کن / با کوه غم او کمری پیدا کن

تو دانه ز کاه ... / این خرمن ... پیدا کن

ملا سحابی نجفی

در عالم تجرید سری پیدا کن / وز نقش قدم راهبری پیدا کن

چون چشمه ... / دریا شو و از خود گهری پیدا کن

میرزا ابوالحسن ...

چون صبح صفا نفسی پیدا کن / در دیده ... رسی پیدا کن

دل بسته چو آیینه بصورت نشوی / در صورت آیینه کسی پیدا کن

میر جعفر کاشی

زاهد بخرابات رهی پیدا کن / وز نور رحمت ... پیدا کن

چون شیشه سر پر ز صاف ... / بنشین چو جم باده تهی پیدا کن

خالصا استرابادی

خالص قدحی نوش و ... کن / با زلف بتان ... کن

هر کار که خواهی بکن اما زنهار / هرچند شوی ... کن

پوریای ولی

بگذر چراغ از ... کن / قطع نظر از جمال ... کن

زین شهد یکی ... / از لذت اگر محو گردی ... کن

حکیم ...

آهی که برای سرشک ... کن / اشکی که فشانی ... کن

... / توفیق رفیق باد ...

یارب

زاهدای شوشتری

یارب ز شراب عشق سرشارم کن / از خواب غفلت در جهل بیدارم کن

هشیارم کن ز غفلت خود ... / ستم کن ...

شیخ ابوسعید ابوالخیر

خواهی که کسی شوی ... / ناخورده شراب ...

با زلف بتان ... / ...

میر رحیم ...

با در دل ... / با خویش ...

کبر را ز خویش ... / تا خاک نگشته ...

شیخ ابوسعید ابوالخیر

یارب نظری بر من سرگردان کن / لطفی بمن دلشکسته حیران کن

با من مکن آنچه من سزای آنم / آنچه از کرم و لطف تو میزیبد آن کن

نظیری ...

بالاتر از آن که بگویم چه کن / خواهی بکرم بسوز خواهی ... کن

من صورتم از خویش ... / نقاش تویی عیب مرا ... کن

اسب عمل برای خود ... کن / کاری نه برای خود برای ... کن

عصیان ... / حلوا حلوا بگو دهن شیرین کن

میرزا ابوالحسن ...

شبدیز هوای کامرانی ... کن / ترک هوس و هوا ... کن

یکجرعه ... / گر کام تو شیرین نشود ... کن

ملا عبدالرحمن جامی

یارب همه خلق را بمن بد خو کن / وز جمله جهانیان مرا یکسو کن

روی دل من ... / در عشق خودم ... کن

شیخ ابوسعید ابوالخیر

ای ... دل ... کن / صراف وجود خود ... کن

... / گر کام تو برنیاید آنگه گله کن

ملا محمد صادق شیخ الاسلام ...

صادق ... / ...

... / گر کام تو برنیاید آنگه گله کن

محمد باقر بیک ...

برخیز ناله و فریادی کن / ...

از یاد خدا ... / برخیز ...

ملا سحابی نجفی

ای ناله ... کن / ای غافل ... کن

ای دست ولایت ... / ای ... کن

میر محمد باقر اشراق داماد

اشراق ... / تنها ... کن

این دیر فنا ... / تو بر سر سیل ... کن

... / دیوانه ... کن

مانند حباب ... / از کبر و غرور ... کن

هرچند ز باده ... / ... کن

ملا خواجه علی شیراز

خود را بحیط ... کن / ... کن

نقصان ... / زنهار ... کن

ملا سحابی نجفی

سینه تو تویی بگوش آرام مکن / یعنی خور و آسیر بهر دام مکن
در بیم وا [illegible] ز آزادی [illegible] / بگر ابلیس را خود نام مکن

ملا حرفی شیرازی

ای مرگ که از یار جدا مانده مکن / نومید مرا ز آن کوی [illegible] مکن
باز آید و جان رود ز [illegible] نفسی / مهلت ده و در قیامتم زنده مکن

شاه شجاع

افغان من از [illegible] میکن / دستار جهان بر دلم آسان میکن
امروز خوشم [illegible] فردا با من / آنچه از کرم تو میسزد آن میکن

حکیم ظهوری خراسانی

چون شیر دلان [illegible] / از پهلوی خویشتن [illegible] میکن
خود را بجوال کرده با [illegible] / [illegible] میکن

ملا سحابی نجفی

ای دل بسحر نفیر آهی میکن / استغفاری بهر گناهی میکن
تا چند نصیب [illegible] در [illegible] / بر دفتر خویش هم نگاهی میکن

ملا قاسم مشهدی

گاهی خور [illegible] / از دور بچشم خود [illegible] میکن
حق [illegible] بغیر حق کار دگر / حق ای [illegible] هر چه خواهی میکن

ملا محب علی [illegible]

ای من تو تو من [illegible] / آمیخته من با تو چو سلوی با من
ای من تو چو من [illegible] / [illegible] کشتی با چار دو من

ملا مؤمن حسین یزدی

دریا [illegible] / کو [illegible] عشق سوخته [illegible]
گفتم بدهان [illegible] / اما چه کنم [illegible]

ای دلبر من صبا [illegible] دلبر من / کان دلبر من [illegible]
نه دلبر من نه دلبر اندر بر من / یا دلبر من [illegible] یا دلبر من

حکیم ظهوری

گر دیده غمت سایه فکن بر سر من / [illegible] بخت [illegible] بر من
بر سنگ ازل [illegible] / درد تو [illegible] دست من [illegible]

میرزا ابوالحسن فراهانی

شوخی که گسسته بود پیمان [illegible] / [illegible] کشید دامان من
چون [illegible] گلی که با صبا [illegible] / هم با من بود و هم گریزان از من

ملا مؤمن حسین یزدی

رحم است بجان و دل بیچاره من / در جان فرو مانده [illegible]
از صدمه [illegible] / در دست [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

ای زلف مسلسلت [illegible] / وی لعل لبت [illegible]
من دل بتو داده ام برای دل تو / تو دل بکسی مده برای دل من

میرزا محمد تقی کلانتر [illegible]

ای طرف [illegible] / ابروی تو قبله دعای دل من
خط و عرق تو سبزه و آب روان / رخسار تو باغ دلگشای دل من

شیخ مغربی

گر گاه [illegible] / [illegible]
چون [illegible] / با [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

موجود کسی بجز تو [illegible] / [illegible]
بی [illegible] / دارم [illegible]

آدم

[illegible]

شاه میرزا

آنم که [illegible] کافر و مسلمانم من / [illegible] سرگردانم من
روزی صد بار [illegible] / مستوجب صد هزار [illegible]

میر علی [illegible]

آنم که [illegible] زنده شود [illegible] / نزدیک رسانده دورانم من
من [illegible] / مانند [illegible]

بابا افضل کاشی

تا [illegible] / می [illegible]
[illegible] / ای کاش [illegible]

[illegible] حلوایی

از دیده از فراق [illegible] / شد [illegible]
با بخت [illegible] / همچون [illegible]

حکیم ظهوری خراسانی

مغرور فروش [illegible] / جان [illegible]
[illegible] / القصه که [illegible]

کمال اسمعیل

ای روی تو [illegible] / می گویم [illegible]
[illegible] / خون زلف [illegible]

ملا سحابی نجفی

عالم [illegible] / آدم [illegible]
[illegible] / هر چند [illegible]

ملا نظیری نیشابوری

[illegible] / [illegible]
خورده [illegible] / شد [illegible]

میرزا رفیع واعظ قزوینی

کم گو که سخن [illegible] / گر دور [illegible]
[illegible] / تا حرف [illegible]

محمد طاهر غنی کشمیری

هر چند شود [illegible] / [illegible]
آنها که [illegible] / از کاسه [illegible]

قطعه حکیم [illegible]

آنقدر [illegible] / کر اگر [illegible]
[illegible] / نگذارم کسی [illegible]

میرزا طالب ولد کمال بیگ

ای خلق تو از خلق جهان [illegible] / موقوف شفاعت [illegible]
انجا که شفاعت تو [illegible] / [illegible]
یا رب برسالت رسول ثقلین / یا رب بغزا کننده بدر و حنین
عصیان مرا دو حصه کن در عرصات / نیمی بحسن ببخش و نیمی بحسین

میرزا ابوالحسن [illegible]

از بعد علی حسن امامت بیقین / وانگاه حسین و عابد و باقر دین
پس جعفر و موسی و رضا آل تقی / دیگر نقی است و عسکری مهدی دین

ملا ابراهیم حسین [illegible]

این روضه [illegible] / دارد [illegible]
از کثرت [illegible] / [illegible]

دولت یار سلطان [illegible]

ای ذات [illegible] / عقل [illegible]
گردیده [illegible] / هر گز [illegible]

محمد طاهر غنی کشمیری

ای کرده ورد نسیم تر از شمیمین نقش کز از لوح جبین تو مبین
از روی سیمی پاک گردی هرگز تا سر ننهی بسجده مانند نگین

صحیفی شیرازی

پیوسته بود ملایک علیین پروانه شمع روضه خلد برین
معرانی باصیانت ازن ای جانم ترسم بیری شهید جبریل امین

ملا سنجر نجفی

تا بند طلسم آسمان و زمین بر گنج وجود کی توانی شد امین
کفتی که ز مهر دو کون نوشیدیم خاموش که امید محبت چنین

میرزا بدیع نصرآبادی

دانی که محمد است شهنشاه نعیم رفت و آمد چگونه بر عرش برین
چون عکس بر آیینه گذشت از افلاک چون پرتو آفتاب آمد بزمین

ملا عبد الرزاق فیاض گیلانی

گر سایه شد است همره شمع یقین گویم تو سر این بهر آن بین
او سایه حق و بود ظاهر این کز سایه دگر سایه نیفتد بزمین

ملا معصوم داعی فراش

هر شام و سحر زلف خود و روی تو بعین جاروب کند غبار این خلد برین
گرد دست چو سیه بر سر مژگان و رخ چون سر گشته بخشم جبریل امین

حاجی محمد جان قدسی

زلفی شده قید من ز زنجیر است این در دل بره خلیده مژگان تیر است این
دیوانه عشق نصیحت کو نه ای عقل فنا شو چه تدبیر است این

ملا عزت شیرازی

ای ماه حسن ناز بار ... این دی دشمن دو دلدار رهیاب این
تو حسن ... ده و محبت ... وانکه روش دو ... این

بابا افضل کاشی

جان همه حقیقت و من تو بیین در کسوت روح صورت دوست بیین
هر چیز که آن نشان هستی دارد یا پرتو نور اوست یا اوست بیین

ظهیر الدین

در زیر کلاه اش گل و لاله بیین زیر هم مو دو صد نامه بیین
سالی که بود دوازده ... دیگر برخیز و سه دوازده ... بیین

میر صید تقی تبریزی

ای چرخ بساط نکهت بر چین ای ورزش دو رنگ صبح ... بر چین
ای رشته ... بر ... وصل امل ما صید رسیده ایم دامت بر چین

محمد امین خان بیات مجرم

جا کرده بقد سرو تو در خانه زین یا مهر بود ... زکاشانه زین
تا خانه زین جلوه که ناز تو شد پر شد ز نمی اشک ... خانه زین

میر ابو تراب حافظ

ای در دو دیده ام خوش نمکین بر جان من غمزه ... [illegible]
چو ... ز خانه ... [illegible] ای ... [illegible]

ملا مومن حسین یزدی

گر در خم چوگان ... [illegible] ... [illegible]
کریم که همه ... ز زمین ... ... [illegible]

ولد الضیا

... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

حرف الواو

ملا جامی

چون بافته عمر رسیده است اجل جمعیت دل ز جمع اسباب مجو
... [illegible] ... [illegible]
دیدیم که بر ... [illegible] ... [illegible]

محمد طاهر غنی کشمیری

آنکس که ... [illegible] ... [illegible]
چون ... [illegible] ... [illegible]

میر غیث محوی

مرغی میگفت ... [illegible] زان گل که ... [illegible]
ما ... [illegible] بلبل ... [illegible]

میرزا محمد مجذوب تبریزی

از ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

ملا سنجر نجفی

... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

محمد بیک زنگنه

آنکس که ... [illegible] ... دیوانه او
با صاحب خانه آشنا ... [illegible] بیهوده ... در خانه او

آقا حسن وحدت

وحدت ... [illegible] می نوش ... [illegible]
در کعبه و بتخانه ... [illegible] ... خانه

ملا سنجر نجفی

ای عشق ... لیلی و مجنون ... دیگر همه سرگشته کوی ... او
کس منزل تحقیق بتقلید نرفت هر کس بکجا رسید کم شد پی او

میرزا رفیع قزوینی

... [illegible] ... [illegible]
من ... [illegible] ... [illegible]

ملا مومن حسین

ای حامل ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] از ... تو

شیخ بهاء الدین محمد عاملی

خواهم که علی رغم دل ... تو عمامه اسلام نهم بر سر تو
آنکه ز تجلی رخت ... ایم نوری که ز طور یافت ... تو
ای روی تو ... [illegible] ... [illegible]
ترسم که تو دین ... [illegible] من دین محمدی ... [illegible]

ملا لطفی نیشابوری

گر گشت ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

ملا جلال الدین مولوی خاموش

... [illegible] ... [illegible]
چون ... [illegible] ... [illegible]

خلیل بیک فیاض گیلانی

... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

خلیل بیگ فیاض گیلانی

ای دوست که با چهره زردیم ازتو / چون لاله بخون خود تمام دردیم ازتو

کاری که گمان نبود دیدیم از پیش / صبری که نداشتیم کردیم ازتو

حکیم ظهوری ترشیزی

از گریه دری گشت پر چیده تو / افتاده چه گوش خنده بشنیده تو

گر ساخت تو آب زندگی فیض حیات / پنهان شده در سیاهی دیده تو

ملا مؤمن حسین یزدی

از باغ تو ای گل شده قدم پیدا تو / پژمرده شده چون گل تو سنبل تو

گل میدمد از خار درد ایام طرب / چون نیست که خار میدمد از گل تو

شیخ ابو سعید ابو الخیر

ای شمع دلم قامت سنجیده تو / وصل تو حیات این غم دیده تو

چون آینه پر شده دلم از عکس رخت / سوی تو نگرم ولیک از دیده تو

حکیم ظهوری ترشیزی

بی صیقل توفیق نماند دل تو / بی رنج رجا گل نماند گل تو

کسری ز امید ساز و صبری از بیم / خواهی که شود نتیجه حاصل تو

وله ایضا

ای در دل من اصل تمنا همه تو / وی در سر من مایه سودا همه تو

هر چند بروزگار در می‌نگرم / امروز همه تویی و فردا همه تو

میرزا ابو الحسن وجهی

هر چند که روی گل بود در گل تو / وز نور سرشته جوهر قابل تو

بی پرده بروی یار محرم نشوی / تا خصلت آیینه نگیرد دل تو

شیخ عرفی

ای زنده کن تن و توانم همه تو / جانی و دلی ای دل و جانم همه تو

تو هستی من شدی از آنم همه من / من نیست شدم در تو از آنم همه تو

حکیم خاقانی

کم جستم از غصه برای دل تو / وز ظرف گریبان ولی دامن تو

کان بوسه همیشه مزد همیاری [illegible] / وین دست کند حمایت از [illegible] تو

محمد طاهر غنی کشمیری در نعت گفته

ای جامه فقر زیب بالای تو / وی شاه و گدا تو آنگه از پای تو

از خاتم صنع سر زد نقش دو کون / تا مهر نشد سیاهی پای تو

میرزا جلال اسیر

بلبل چه بباغ گرد دیدن تو / از دل بساز و حلال گل چیدن تو

گر دید ز بس که محو خندیدن تو / آیینه چو گلزار شد از دیدن تو

ملا مؤمن حسین

ای خواجه که قرب حق بود مایه تو / معراج بود دلیست ترین پایه تو

بی خط زده بر صحیفه بنهاد خط / بی سایه و کاینات در سایه تو

بابا افضل کاشی

از تن چو برفت جان پاک من و تو / خشتی دو نهند بر مغاک من و تو

وآنگه ز برای خشت گور دگران / در کالبدی کشند خاک من و تو

ملا عرفی شیرازی

در شب سیه اگر چنین [illegible] / جز صورت الحق سزاید پای تو

ره بر خطرست بر حذر باش [illegible] / هر نقش بپای تو دشمنی در پی تو

میرزا رفیع واعظ قزوینی

واعظ چه کسست کمترین بنده تو / مسکین تو محتاج تو شرمنده تو

تو خواجه عدل تو از بخشنده جهان / من بنده روسیاه شرمنده تو

وله ایضا

عمری دم از نزهت و همتای تو / آیا بچه مایه باز پرستی تو

فرداست که دست تقصیر [illegible] / جویای مشقت و ستمگری تو

میر حیدر معمایی

زاهد نکند گنه که قهاری تو / ما غرق گناهیم که غفاری تو

او قهارت خواند و ما غفارت / یارب بکدام نام خوشتر داری تو

وله ایضا

آن کعبه که مشکلات کام من ازو / پر زهر ملامت جام من ازو

از روی جمال آتش [illegible] / ای آتش کشته انتقام من ازو

حاجی محمد جان قدسی

زاهد تا چند رزق خود کاهی تو / وا رفته سراپا دلم از خامی تو

کونه اعمال که ظاهر کرد / بدنامی عاشق و نکونامی تو

ملا عبد الرحمن جامی

میر نی گر دوری القابا [illegible] / آخر بهوس بدلربا نسبتی ازو

از زهر چه بمیرد کی [illegible] / آن به که ز زندگی جدا باشی ازو

میرزا مهدی تبادکانی

پنهان شود صفات یکتایی تو / پیداست ز مهر جمله توانایی تو

آیینه صنع تست مهر صنعت تو / پنهانی تو گشته پیدایی تو

ملا سحابی

گر بسکی سید تر از خوش شوم / آغاز سخن کن و فلک تماشا شو

یعنی چو قند در او خست نکرد [illegible] / تا محو شود موج زن و دریا شو

ضیاء الدین کاشی

ای هستی ما [illegible] هستی تو همه تو / هستی کمی [illegible] و آن چند [illegible]

خورشید رخت عکس [illegible] / در ابر عیان [illegible] و پنهان در [illegible]

میرزا ابو الحسن [illegible]

ای دل اگر عشق نداری خوش شو / از جرگه عاشقان برو بیرون شو

گیرد [illegible] خست تو خالی نبود / عالم همه لیلی است تو مجنون شو

میر ابو طالب تبریزی

حمام اگر چه زیب و زینت ازو / [illegible]

در چشم من ای جو [illegible] / گر آب [illegible]

میرزا حیدر ولد میرزا غیاث [illegible]

ای دل [illegible] وصل مغرور مشو / نزدیک [illegible]

باز [illegible] / آیینه جلوه‌گاه این کور مشو

ابو طالب کلیم در تعریف [illegible]

اسب که [illegible] باد صبا ماند ازو / وز گرمی روی برق بجا ماند ازو

جنبیده به بوی [illegible] / ترسد که [illegible] ازو

مولوی معنوی

ای دل تو بهر خیال مغرور مشو / پروانه صفت کشته هر نور مشو

تا خود بینی تو از خدا [illegible] / نزدیکتر او از خدا دور مشو

ملا مؤمن حسین یزدی

نوشیست لب که [illegible] / جز موی کسی کام نیابد ازو

روی تو گل شکفته [illegible] / صد حیف که بوی آتش [illegible]

ملا سحابی نجفی

ای دعوی عشق کرده آیین تو کو / قطع نظر از عقل و دل و دین تو کو

ای دم زده در راه وفا [illegible] / پیراهن چاک چاک خونین تو کو

وله ایضا

منعم که غرامت [illegible] / پر [illegible]

شاد [illegible] / ممنون [illegible]

ملا محمد صادق شیخ الاسلام خوافی

صادق دل [illegible] / [illegible] تو کو

[illegible] / رخساره زرد و چشم پرخون تو کو

ملا محمد جان قدسی

در بزم جهان شمع شب افروزی کو / در هفت فلک اختر فیروزی کو
کویی نبود بگردش این سپهر / عمریست که شب میگذرد روزی کو

میرزا رفیع واعظ قزوینی

دردی که بسوی چاره باز آیی کو / سوزی که بصید عجز و نیاز آیی کو
رفتی بامید توبه گر راه کنی / عمری که دگر زین ره باز آیی کو

عمر خیام

ناکرده گناه در جهان کیست بگو / آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو
من بد کنم و تو بد مکافات کنی / پس فرق میان من و تو چیست بگو

ملا نظیری

آویز نظر از خم و پیچ مگو / زان مصحف چهره کوی از پیچ مگو
او تو شده دست کار خود میسازد / تو هیچ مپیچ و هیچ مگو

ملا حسنعلی سبزواری معتقد

در وصف میان آن صنم هیچ مگو / چون هیچ ندانی از عدم هیچ مگو
از نقل دهن بی‌نقیه پرسیدم گفت / ما هیچ نگوییم تو هم هیچ مگو

کوثری خوانساری

با خلق زمانه کوثری راز مگو / این راز بمردم غماز مگو
دانی چه بود گوهر از آنچه سفت / یعنی که هر آنچه بشنوی باز مگو

ملا شیدا

صراف سخن باش و سخن بیش مگو / تا از تو نپرسند سخن بیش مگو
گوش تو دو دادند و زبان تو یکی / یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگو

عشق تو مرا اگر چو آتش باد / رنگم ز فراق تو شده زردالو
امید بهی نیست مرا گر بخورم / از سیب زنخدان تو یک شفتالو

محمد امین خان نهایت مجرم

باشد عرق رخت گل شفتالو / زان رو شده مایل بلبل شفتالو
رنگین شده از تصور بوسه لبت / مانند غنچه گل شفتالو

حرف الهاء

عمر خیام

از بهر هلال عید آمد ناگاه / بر بام دوید و کرد هر گوشه نگاه
هر کس که بدید گفت سبحان الله / خورشید برآمده است همچو ماه

میرزا تقی پیرزاده

از معنی دوستی چو گشتی آگاه / میدار رعایت خاطر دوست نگاه
در خاطر اگر چه پرده باشد / مگذار رعایتش بهر جا دلخواه

محمد تقی تایب نویسنده میرزا داود متولی

از نام خوشت نشان ز هم بسم الله / هستی تو علی ذات مشتق ز الله
گر پرسندم ز قوت مسلم / لا حول و لا قوة الا بالله

محمد خان

افسوس که عمرم همه گردید تباه / قدم چو کمان گشت هم از بار گناه
هر روز فزون شود مرا ظلم الله / لا حول و لا قوة الا بالله

میر غیاث الدین محمد انور

انور ز روی بکف مدام الله / کوشش خود از نهج شیطان بگاه
خواهی رهی از کشاکش چرخ گره / چون او بر بیابان مردم رنجه

ای زاهد

ملا سحابی نجفی

ای زاهد و عاشق ز تو در ناله و آه / ز نیک تو دور و از تو حال تباه
کس نیست که از تو جان برد بیرون / این را به تغافل کشی آن را بنگاه

حاجی محمد جان قدسی

بر ماه کم گر ز سر شوق نگاه / بر نرگس فتنه ز تیرگی بر تو ماه
از خانه برون نیا مدار باد گر / چون صبح بر آفتاب کج کم بیراه

ملا ناظم هروی

پیغمبر ما که جزو کل راست پناه / بر پایه قدر اوست معراج گواه
در سلسله پیمبران منت / چون در صف اسمای الهی الله

ملا ذو الفقار

چون خواست محمد که تو توفیق آگه / از معجزه مه را شکند فرق کلاه
سایه او شد الف شق قمر / احمد بود و شد باء مد

ملا حسنی

حسنی نشد از ذات علی کس آگاه / زانسان که نگنجد کس اگر زان آگاه
یک ممکن و این همه صفات واجب / لا حول و لا قوة الا بالله

کمال اسمعیل

در مکتب حسن وردی از یم / میدادم نرگس نیمه تاب آه آه
یک قطره اشک ریخت از / از تا

طالب آملی

دور از بر آنکه دور باد از نگاه / جا گشت سراپای دل از خنجر آه
در شکر مژگان همه شب خوابست / با آنکه بهم نمیرسند این دو سیاه

میر سید علی مهر جبل عاملی

زین مهر بزی که مشهد از / پیوسته لبت سبحان الله
مهری چو تو مهر بدی که / آورده برون ز ابر جوشن ماه

میرزا ابوالحسن بیگ کلانتر نیشابور

عارف نشود تا ز ولایت آگاه / هرگز نبرد به جناب مقصود راه
سید است علی و یازده فرزندش / زاید ز حروف لا اله الا الله

حاجی محمد جان قدسی

قدسی تا کی ز آه شام از آه / برحال دلم سینه زرشک است گواه
در سینه زنیم خاره / مرغیست دلم نگاه بر ز نگاه

محمد امین خان نهایت مجرم

گرده چون کار نغز / تیغی ز سیاه
از دوده دل سوختگان

خواهد نشود از حقیقت حق آگاه / کم گو صفت سالک آگاه
واماندگی بود / پرسد خبر از دوری

ملا علیرضا تجلی

هر کس شود از معنی همت آگاه / دست از دنیا کام دل نسازد کوتاه
هر چیز که صرف خود کنی / زر از آب زر نشود سبز گیاه

باشد بیرون آیی چو ما خرگاه / آفاق منور کن از روی چو ماه
داریم همه دیده امید براه / یا حضرت صاحب الزمان

ملا قاسم مشهدی

دیدیم حریم تو با اقبال نگاه / افتاده از نسیم نگاه
گشتیم تمام دیده از دید / ز آنست که می‌بریم با بال نگاه

ملا عبد الرزاق فیاض گیلانی

دنیا چاهیست نزد دانا / طول امل است ریسمان این چاه
هر چند بود جاه تو عمر دراز / بر قامت طول امل آید کوتاه

خواجه نصیر طوسی

شوریست نهاده سر چهار تکبیر زده ... بر قوس قزح زمانه ای بند زده
در سر دارد جهان یکی فتنه گرو ... ابروی کمان می برد چشم زده

از هر چه نه از بهر تو کردم توبه ... ور بی تو غمی خورم از آن غم توبه
وان نیز که بعد از این برای تو کنم ... گر بهتر از آن توان از آنهم توبه

شیخ ابوسعید ابوالخیر بجهة امام [illegible] نوشته

ای در صفت ذات تو حیران همه کس ... وز هر دو جهان خدمت درگاه تو بس
علت تو ستانی و شفا هم تو دهی ... یارب تو بفضل خویش فریادم رس

میرزا شفیع فارسی

یارب نه همه نامه سیاهی توبه ... ور فعل بد ما متناهی توبه
جز توبه تقصیر ندارم چیزی ... خواهی توبه ده و گر نخواهی توبه

تا کرد قضا کمان ابروان تو زه ... آرام نه در دل نه شکیبم و نه ره
از ناوک تو تا دل گشت مانند زره ... سرتا سر دل مشبک و چشمه گره

حکیم ظهوری خراسانی

ای آنکه بساط سعی بدر آنداخته ... بی آب دو آهم طرف تاخته
یکدم ده و درین قمار منبد ... کز هر دو جهان بنا حق باخته

ملا مظفر حسین

هیچ است غم جهان بخود راه مده ... سر رشته دانش ز درد و غم هیچ منه
خواهی نشود رشته عمرت کوتاه ... بسیار بخود فرو مشو پیچ و گره

ملا حسین

ای شمع چنین که گردن افراخته ... خود را تو بروشنی علم ساخته
سر در سر این کرم زبانی کنی ... خاموش که تا دم زده باخته

ملا محمد صادق شیرازی

کنجی فارغ نشسته ام ز دنیا ... از منصب بی حقیقتش پرداخته
دنیا زن زشت و طالبانش کو حیز ... شوئی زن زشت بودی نا میباید

ملا نظر نیشابوری

در عشق کلیم درد و غم ساخته ... ور غصه مراد کیسه پرداخته
از بسکه بیاد [illegible] سوختم ... هر اشک من آفتاب [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

در کفش ذکر حق زبان [illegible] ... طاعت کن آنکه نهان [illegible]
خواهی ز پل صراط آسان گذری ... نان ده بجهانیان که نان [illegible]

محمد صادق شیخ الاسلام خواف

صادق نفسی بخود نپرداخته ... پیوسته مقیم شوم خود ساخته
دایم تو بکار عشق و دنیا مشغول ... هشدار که در بن خونخواه [illegible]

شیخ نظامی گنجه

چون ذوق قدرت [illegible] گم کردی ... چون [illegible] حبابست [illegible]
از صحبت ناتمام مجانست [illegible] ... تنهایی و گوشه و خاموشی [illegible]

ملا صیفا

من [illegible] ... دل در خم زلف کافران باخته
کرد هر [illegible] ... [illegible] بحال خود ساخته

ملا عکی

[illegible]

ملا سحابی

در دل هوس گناه [illegible] ... زین توبه ناصواب یارب توبه
زان خالق [illegible] کل بهتر [illegible] ... چون غنچه هوس [illegible]
ای خامه اگر کور نه دور [illegible] ... خورشید چرا [illegible]

یارب

حکیم ظهوری

یارب بلی ز دو کون بر خواسته ... از داغ محبت جگر کاسته
بیهار خزوف [illegible] پیراسته ... مژگان مدد اشک آراسته

ملا عبدالرزاق فیاض گیلانی

یارب بنفس گرم ساز شمع دلم ... در درد طلب [illegible] مرهم
از خویش [illegible] ... ویرانه کن و [illegible] گنجم

حاجی محمد رضا [illegible]

تا خم تعلق [illegible] ... [illegible] خرمن [illegible]
زنهار [illegible] ... کاندر حقیقت آنچه برداشته

ملا عبدالرحمن جامی

یارب [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

ملا عرفی شیرازی

عرفی دل خود را بجهه خوش [illegible] ... گر این [illegible]
بگذاشته [illegible] ... برداشته [illegible]

میرزا جلال اسیر

یارب دل فارغ [illegible] ... دستی ز گریبان [illegible]
یکباره [illegible] ... [illegible]

مستفید اورنگ

ای دوست که دل ز بنده [illegible] ... نیکوست [illegible]
دشمن چو شنید [illegible] ... در دوست که دل ز بنده [illegible]

[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

قطعه ملا عباس [illegible]

متصل [illegible] ... روی دل [illegible]
عاقبت [illegible] ... هر که را آینه سان [illegible]

ملا خواجه علی شیراز [illegible]

سر رشته دل [illegible] ... دل [illegible]
[illegible] ... نامحرم [illegible]

ملا [illegible]

گر بهر [illegible] ... بی خوبی [illegible]
یعنی هر چند عیب [illegible] ... [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

ای نیک نکرده و بدیها کرده ... وانگه بخلاص خود تمنا کرده
بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود ... ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

بابا افضل کاشی

دنیا همه را در انده گیر آخر چه ... وین نامه عمر خوانده گیر آخر چه
گیرم که مراد دل بماندی صد سال ... صد سال دگر بمانده گیر آخر چه

شیخ مغربی

ماییم ز لطف تو تولا کرده ... وز طاعت و معصیت تبرا کرده
جایی که عنایت تو باشد باشد ... ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

قطعه ظهیر فاریابی

خود از برای [illegible] ... ای جنگجو تو عادت دیگر نهاده
[illegible] ... [illegible]

کمال اسمعیل

می آید و چهره ز عرق تر کرده ... چون [illegible]
[illegible] ... دلهای شکسته [illegible]

ملا شاهی

آن کس که ز روی ناز دل گم کرده / کو هستی خود ز یاد [illegible] گم کرده
آن سرو روان که [illegible] / مورست که راه خانه را گم کرده

فضلی جرفادقانی

فضلی چه بکار خویش حیران شده / فردا [illegible] چو گل [illegible]
مانند هزار [illegible] بر سر راه / تا در نگری بخاک [illegible]

درویش [illegible]

هر کس که ز خویشتن جدائی کرده / با هر چه و هر که آشنائی کرده
گر دیده معرف تمام عالم / آئینه چو [illegible] خودنمائی کرده

ملا عبدالرحمن جامی

بحریست نه کاهنده نه افزاینده / امواج برو رونده و آینده
عالم چو عبارت از همین امواجست / نبود دو زمان بلکه دو آن پاینده

[illegible]

شبنم که ز رشک لاله گون آمده / بر هر مژه قطرهای خون آورده
[illegible] / از روزن دیده سر برون آورده

شیخ ابوسعید ابوالخیر

افسوس که عمر رفت بیهوده / هم لقمه حرام و هم نفس آلوده
فرموده ناکرده پشیمانم کرد / فریاد ز کردهای نافرموده

ای روی تو در عرق گل آب زده / وی موی تو چون بنفشه تاب زده
چشمان تو چون دو مست [illegible] / [illegible] خواب زده

نور جهان بیگم

قد خوبان چو سرو [illegible] / رخ ایشان چو ماه تابنده
ماه قرص است ناتمام عیار / سرو چوبی است ناتراشیده

حکیم ظهوری [illegible]

کو سوخته [illegible] بیجان [illegible] / در کوی تو [illegible] آستان سر زده
کاری نه [illegible] / یارب [illegible] میان بنده

معما باسم محمد صلی الله علیه و آله

آن شاه رسل که پاک [illegible] / در [illegible] شد در اسلام [illegible]
[illegible] / خوانی همه از الحمد و البقره

یکدسته گره بر ابروی [illegible] / در زلف چو زنار [illegible]
از رنگ گل نرگس مستش [illegible] / افتاده دلم چو مرغ [illegible]

[illegible] رستم [illegible]

هست این گره گل [illegible] / گردون [illegible] بر سر مقبره
گیتی [illegible] مرده [illegible] / خورشید چراغی سر مقبره

میرزا ابراهیم ادهم

زاهد تو چرا دشمن صهبا شده / ای توبه چه [illegible] شده
با هر که [illegible] محبت بند شوی / ای [illegible] چشم [illegible] شده

میر سید علی [illegible]

از بسکه گزیدم آن [illegible] / از [illegible] که کرده ام در روزه
گر دیده [illegible] / آن درج عقیق کندن فیروزه

بابا [illegible]

زاهد بحریم عشق محرم شده / آماده [illegible] شده
جان میدهی از برای گندم [illegible] / ای خانه خراب [illegible] آدم شده

خواجه حافظ شیرازی

گفتی که ترا شوم [illegible] / دل خوش کن و بر صبر گماری [illegible]
چه صبر و چه دل [illegible] / یک قطره خون [illegible]

ای در که تو درگه حاجات همه / [illegible] طاعات همه
اوقات خوش آنست که با تو گذرد / بی یاد تو ضایعست اوقات همه

میرزا معز فطرت

ای خضر [illegible] / مقبول [illegible]
چون آخر حرف [illegible] / [illegible]

میرزا جلال اسیر

قومی که [illegible] مناجات همه / از عکس جهت [illegible]
چون نقطه [illegible] / برهان عدم دلیل اثبات همه

میرزا اسحق [illegible] خادم

از جام وجود [illegible] همه / یک قافله [illegible] همه
بنیاد وجود [illegible] / [illegible] همه

بابا افضل کاشی

گر مغز همی [illegible] همه / [illegible] همه
تو دیده نداری که بینی ورنه / از فرق سرت تا قدمت او همه

ملا عرفی شیرازی

افسوس که در خیال [illegible] همه / [illegible] همه
چون پرده [illegible] / معلوم شود که در حجابیم همه

شیخ مغربی

یاری که وجود [illegible] همه / [illegible] همه
[illegible] / [illegible] همه

ملا غیرت همدانی

ای [illegible] همه / در [illegible] همه
غیرت [illegible] / [illegible] همه

[illegible] شیرازی

[illegible] همه / در کوی شهادت [illegible] همه
در معرکه [illegible] / [illegible] همه

شیخ ابوسعید ابوالخیر

ای روی تو ماه عالم آرای همه / وصل تو شب و روز تمنای همه
گر با دگران به از منی وای بمن / ور با همه کس همچو منی وای همه

رفیع [illegible]

[illegible] همه / از دیده [illegible] همه
عالم همه [illegible] / [illegible] همه

میرزا [illegible]

[illegible] / [illegible]
با من همه [illegible] / ور با همه [illegible]

ملا عبدالرحمن جامی

ای [illegible] / [illegible]
چون [illegible] / [illegible]

قطعه میرزا [illegible]

ای [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ملا [illegible]

دل را [illegible] / [illegible]
تا جیب [illegible] / دامان [illegible]

میرزا ابو[illegible]

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

میر الهی نقاش

خواهی که کنی زلف کسی را شانه / از کف بگذار معنی بیگانه
مضمون کسان به بیت خود مگذارید / روشن مکن از چراغ مردم خانه

ملا محمد صوفی

صوفی به زمانه مرد هشیار نه / در وادی عشق محرم کار نه
ای زاهد شهر چو نرگس همه چشم / هیچت با نیت یک بیدار نه

ای آنکه ز درد عشق در تشویشی / عارف باش سر پایه خویشی
چون غالب خشت جا درین تنگی / اندازه نگهدار مشت گل خویشی

محمد باقر سبزواری

در عالم تن چه مانده بی پایه / یا پی بردار بگذر از نه پایه
از شرق جان پرتو تابد بی / تا از پی کسی همی روی چون سایه

حرف الیا

ملا سحابی

هستی نظریست پاک آن آیینه / جز غرض مزا آیینه را آیینه
یعنی این خلق هرچه گویند و کنند / آرایش خالمند و عالم آیینه

ملا یحیی نجفی

تا راه بعالم بقا برده نه / یک جرعه ز جام معرفت خورده نه
گمراهی همه بجسم جانی داری / مگذار که خاک تیره بگذرده نه

بابا افضل کاشی

ای عین بقا در چه بقایی که نه / در جانی و کدام جایی که نه
ای ذات تو از جهت مستغنی / آخر تو کجایی و کجایی که نه

ملا عبدالرحمن جامی

ای نیر ترا سوی تو سیر / خالی ز تو مسجدی و دیری نه
دیدیم همه طالبان مطلوبان / الحمد تویی و در میان غیری نه

شیخ ابوسعید

گفتم بسوزم همچو پلنگ اندر کوه / غم بر سر غم بسان سنگ اندر کوه
دور از تو به محنت و صبوری جانم / چون شیر پر یاو نهنگ اندر کوه

معمار آقا

ای تیره شب فراق آخر گردی / وی صبح طرب دریغ از زنگ برآی
گر عمر منی ای شب هجران بگذر / ور جان منی ای نفس صبح برآی

معمار آقا حسین خواهرزاده

از موسم عمر چون جوانی بگذشت / بیچاره ... و میل ...
با ما ... آسایی ... / چون بیت دو تا کشته چه اندر

عمر خیام

آدم چو صراحی بود و روح چو می / قالب چو نی بود و صدایی در وی
دانی چه بود آدم خاکی خیام / فانوس خیال و چراغ در وی

میرزا مقیم کتابدار همت

گر بیوفا ز همه جهر و شمع جوانی / در جوش ... هو ... جوهر
گر ... بهار عمر در وی / حاصل ... آنچه ... ازلی

ملا حسین شیخ الاسلام

زد حلقه چو بر در دلم عقل زکی / پرسید که حلقه زن در خلد بهر
دانی چه جواب یا علی میگو / یعنی که علی صاحب خانه علی

خوش

حکیم ظهوری

خوش آنکه رخ از خاطر خرم تابد / در کنج به خویش کوره غم تابد
در لیس نصیب کام حکیم کار است / گر رشته امکان آه به تیغم تابد

آزار دل طالب مکن ای بی‌سببی / تا که نکند یار بی ... در بریلی
بر حال و جمال خویشتن غره مشو / کاین راه شبی بر بند و آن راه شبی

شیخ مغربی

ای آنکه شب و روز خدا می‌طلبی / او جای ندارد در کجای می‌طلبی
گر می‌نشناسیش کرا می‌طلبی / ور زانکه شناسیش چرا می‌طلبی

بابا افضل کاشی

ای آنکه شب و روز خدا می‌طلبی / کوری اگر از خویش جدا می‌طلبی
حق با تو به هر زمان همی گوید / سر تا قدمت منم کرا می‌طلبی

ملا حسنعلی یزدی

ای شمع که در بزم طرب بنشستی / بار رشته تار و پود خود بستی
سرگرم مباش از می تعلیب / فردا گشت خمار کانت مستی

تا بر سر کبر و کینه هستی پستی / تا تابع نفس بت پرستی مستی
از فکر جهان و قدر و اندیشه / چون کشته ز آرزو ز تنگی رستی

ملا فرخ شیرازی

تا عهد یگانگی بعشق بستی / وز مهر به ذره او پیوستی
از غفلت خویش هیچ فهم که از هستی تو / هر مو که شود نفسی با او هستی

ملا مؤمن حسین

گر غیبت جمال مستعار مستی / در شیوه صبر دیگر دارم دستی
غیبت بخلق سر فرود آوردن / آن به که دل شی به زلف او بستی

ملا شیخ نجفی

حیثیت آدم چه با مردم کشتی / سر تا قسمتی ز حقیقت و دم کشتی
در آیینه خود در احمدی ... بینند / خود در ز چه غیر دیدی دگم گشتی

حکیم ظهوری در تعریف ... گفته

نازم جهانی که اگر شه گفتی / رضوانش بدیده خاک ... رفتی
می بود بر اکثر آیینه رخ / میدانست عکس خویش ...

میر ابوطالب تبریزی

دور از غم الست ای تا چند / تا چند بعکس زن و فرزندان گفتی
هشدار که چون نطفه مباد آخر / از سینه برون آمده در دفتی

میر سید علی کاشی

دور است که گر جاهل و بی‌تابی / بر زانکه خردمند و بادراکی
ور در است ... / ...

میر ابوالحسن فراهانی

رفتی رفتی از دل به جان رفتی / ز آتشکده سینه بمحزون رفتی
نیکو کردی که در دلم ننشستی / این خانه تنگ بود بیرون رفتی

میرزا رفیع واعظ قزوینی

گر صاحب تاج و کمری و رنجی / با تیر قضا چه چاره جز آماجی
شد موی تو پنبه قد کمان ابروی پشت / یعنی که اجل میکند حلاجی

میر ابوطالب تبریزی

گر اختر طالعم ندارد اوجی / نیستی نگشتم ز رفعت فوجی
از جا نرود دلم بحرف همه کس / کشتی نخورد شکست از هر موجی

ملا مظفر حسین

از حیله نفس اگر رهی استادی / در کوه هوای خود کنی فرهادی
آزادی بجستن ای مرغ از دام / وز دانه اگر میکندی آزادی

ملا شیخ نجف

در تافتنت آفتاب احدی   بر هر ذره ز آسمان صمدی
خفاش وشان ازین معاندند چه غم   نور ازلی کجا و کور ابدی

میرزا رفیع واعظ

ای دل تو بسی ستم ز خطا آوردی   ای تن تو بسر مرا چه با آوردی
مرگ آمد و هنگام قدم بایست کنون   ای عمر خوش آمدی صفا آوردی

ملا مظفر حسین

ای داده مرا امیر رخصت بدری   بر جمله روا شدی و بر من نشدی
بر گرد دلم شب همه شب میگردی   خورشید ندیدم که کند گذاری

حکیم ظهوری

هشدار که چون بمرگ مردی گذری   این زهر جگرگداز را چو خوردی
بهتر عمل ننشسته در دنیا کن   خود را اگر از میانه برون بردی

بابا افضل کاشی

مردی باید بلند همت مردی   زین واقعه دیده خرد بر گردی
کو از تعلق اندرین توده خاک   بر دامن همتش نشیند گردی

میرزا حسن وزیر

دادا ز تو که با رقیب همسر شدی   صیاد که رفته رفته نخجیر شدی
در غیبت من خطاب کردی با او   آخر سخنم مع الغیر سر شدی

حاجی محمد جان قدسی

ناصح بنصیحت چه بی ما کردی   آن به که زین ماجرا غلط وا کردی
دستار بسر نهی و عاشق نشوی   کو مستی معجز زلیخا کردی

ملا مؤمن حسین یزدی

ای سکنه از چه بزم جم رنج شدی   ظالم بودی چه شد که مظلوم شدی
از خوان فلک سیران محظوظ شدند   تقصیر تو چیست از چه محروم شدی

بابا افضل کاشی

گر حاکم صد شهر و ولایت گردی   ور در هنر و فضل نهایت گردی
گر عاشق صادقی و گر راهروی   روزی دو سه چون وزد هلاک گردی

میر مغیث محوی

زان غنا که نخوت فزونی شدی   تمامی بگو که در چه سودی چه شدی
تا کی گویی که کید دسال اسهل است   عمری محوی که زنده بودی چه شدی

شیخ ابوسعید ابوالخیر

با فاقه و فقر همنشینم کردی   بی خویش و تبار و بی قرینم کردی
این مرتبه مقربان در تست   آیا بچه خدمت اینچنینم کردی

خالص استرابادی

خالص نفسی ببر و همدم نشدی   در خلوت وصل یار محرم نشدی
ملا و حکیم و صوفی و شیخ شدی   این جمله شدی هنوز آدم نشدی

ملا مؤمن حسین یزدی

معموره تن اگر چه ویران کردی   جانم خستی دلم پریشان کردی
شکر تو چگونه گویم ای هجر که تو   دشواری مرگ بر من آسان کردی

ملا مظفر حسین

ای دل که با آرزوی خود خورسندی   غافل که اسیر خود و صید پیوندی
چون مرغ که با دام و قفس آسوده   عالم گشتی و همچنان در بندی

گر زیر نفس خود امیری مردی   ور بر دگری نکته نگیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن   گر دست فتاده بگیری مردی

حکیم ظهوری خراسانی

در عشق چو من کو بجهان خورسندی   ور آدمی من گشته برایم بندی
از غم شده خوش ضعیف قوتی آدم   آهی که شکستش کند پیوندی

دل

ابوطالب کلیم همدانی

دل در بر تست گر بر من بودی   در خانه سینه میهمان بودی
دور از تو چه روز سیه میبینم   گر دیده اشکبار روشن بادی

حکیم ظهوری خراسانی

با هیچ نخواهیم مبادرت کاری   منت کشی کرات سنگین باری
در روز ز کوچه گریبان بکند   گر سایه بسر نفتد دیواری

قیصر ترکمان

قیصر تو اگر تیره چو مو بودی   نزد همه کس آبرو هی بودی
مردم جایت بدیده اند   چون پیک اگر که در دو رو میبودی

میر ابو الحسین فراهانی

ظاهر بینان که دم زنند از یاری   زنهار که بار خویشتن نشماری
مانند ه آینه و آب این قوم   تا در نظری درشان جا داری

مولوی معنوی

تو علم ازل مرا دیدی   دیدی آنگه بعیب بخریدی
تو علم آن و من بعیب همان   رد مکن چو که خود پسندیدی

ملا عبدالرحمن جامی

من هیچم و کم ز هیچ هم بسیار   از هیچ کم از هیچ نیاید کاری
هر سر که ز اسرار حقیقت گویم   زان غم نبود بهره بجز گفتاری

میرزا قوام خلف میرزا مقیم

ای دل غم زلف سیاه آوردی   رخساره همچو ماه آوردی
از بیم نگه بحال خود بنشیند   دیدی دیدی نگاه او را دیدی

حکیم ظهوری خراسانی

یارب چه کنم زمین ندارد یاری   رحمی که ز دردم ره نفاقی باری
تا رده کنم غلط زهر جانبی   حفظ تو مگر از دردم دیواری

محمد جان قدسی

ای دل ستم و جفای مردم   در آینه است صفای مردم
بیگانه ز خویش از تو بریدند همه   قدسی دیدی وفای مردم

میرزا ابو الحسن

ای دوست اگر دیده بینا داری   چون دیده بچشم مردمان جا داری
با تنگ دلی جهان حرم باطن   چون آینه گرد دل صفا داری

ملا مؤمن حسین یزدی

رمزی مگر از سر قدر نشنیدی   حرفی ز قضای خیر و شر نشنیدی
حال من و نفس من چرا می پرسی   افسانه دیو و پری نشنیدی

ای شمع چه شکیبد دامن تر داری   گرد چه سرم خویش معذور داری
در سر داری سوختن پروانه   اندر سر آن دو سرکه در سر داری

حاجی محمد جان قدسی

از عالم اگر عمل نیاید باری   حیرت کش کرد خلق از دل زیاری
در سینه بی عمل بود چو علم   چون آینه گرفته در دیواری

ملا خواجه علی مشتاق نعیم

گیرم که هزار مصحف از بر داری   آن را چه کنی که نفس کافر داری
سر را بزمین چه نهی بهر نماز   آن را بزمین نه که در سر داری

میر مغیث محوی

ای مرهم سینها صبر مجموری   از ما همه ذلت و ز تو غفاری
آن کیست که ره سود و عالم نشود   گر به بغفوت نکند ستاری

محمد طاهر غنی کشمیری

از بهر خوش اگر جفا بر داری   هر گام از وفا بیدار داری
در راه سلوک دستگیر تو شود   آن تا که زخاک چون غباری داری

مقیم بیگ قاضی گیلانی

ای آنکه دلت چو شاخ گل داری / شیرین دهنی چو غنچه گل داری
معشوقی و عاشقانه میخوانی شعر / با آنکه چو گل زبان بلبل داری

میرزا جلیل اسیر

هر ناله که بیکسی نوایی داری / هر جا که روی ز راه بیجایی داری
خضر خودی و راهنمایی داری / از عشق مکن عجب جدایی داری

ملا سنجر

خونابه کشی که با دل خرم داری / صبری ز هر چه همدم داری
کاشانه مطلب قلم چو خط منسوبی / ای آنکه رساله دو عالم داری

میرزا ابوالحسن وجهی

آن که بکوشش اسباب پیدا داری / هرگز نشود خسته از این بیداری
غفلت زده جهان چه چشم نقشی / در دو خواب چه دیده ای بیداری

شیخ ابوسعید ابوالخیر

ای شمع نمونه ز سوزم داری / خاموشی و مردن ز دودم داری
داری خبر از سوز شب هجرانم / اما چه خبر ز سوز دردم داری

میرزا معصوم صابر

برگشته زمانه کو رخ یاری / هستم ز غمش بناله و بازاری
با قاصد ره ای صبا نیز از آن شوخ / از ما برسان دعا ولی بیزاری

ملا خواجه علی مشتاق نعیم

کار از روی دیدن جانان داری / در خواب بحسن چشم تا جان داری
در زیر فلک مخواب شب خوابی / برخیز اگر بسیرت مردان داری

میرزا ابوالحسن وجهی

دیدم صنمی نشسته در بازاری / بیش همه کس ز دلبری بیزاری
گفتم که کی تو بپرده با آری / گفت تو کرم مرا بخود بازاری

محمد احسن خان نجابت مجرم

ای شوخ که از ناز دلم خون داری / در عشق چو من هزار مجنون داری
حالیست فرود آمده در گلزاری / انحال که بر عارض گلگون داری

شیخ مغربی

یارب ز قضا بر صدرم میداری / در خانه شها پی حرم میداری
هر چند دلم بیش هر عیبی / هر دم بکرم نکوترم میداری

مطیعای نیشابوری

زنهار خموش باش کاینجا جایی / تا لب نگشوده وجودی داری

ملا مومن حسین یزدی

ای کار تو تن پروری و چه ... / عمرت شده در پرورش تن سپری
فرصت باده که چون روز رفتی / خبر تحفه شوره مار ضربی سپری

حکیم ظهوری خراسانی

جنبیدی چو اندر سان که میدیدی / قربان شوم وز ذوق کن که ندیدی
خوش عشق تو مهر در دل که خواهی / از آه غمش اگر کلیدی داری

حکیم ظهوری خراسانی

جوشش نزن از حسرت حسن تو نگری / در بوته کن از دیده خاک گری
فرصت برای آه کلاه هم / بی برگ نهالی که نه بار و بری

میر غیاث محوی

ای آنکه ز دوری دل ما داری / برخیز چه بیهوده کناری داری
بلبل شو اگر بگلستانت هوست / پروانه شو ار شمع کاری داری

بابا افضل کاشی

در جستن جام جم ز کج نظری / هر لحظه گمانی ز تحقیق بری
رو دیده بدست آر که هر ذره خاک / جامیست جهان نمای چون درنگری

در

ملا محمد سعید اشرف

در وادی شرع و راه پیغمبری / از جد نبی علی کند راهبری
رمزیست که عقد سیزده بخش بود / یعنی مگذر ز دین اثناعشری

گر یال که آدم بدم کند ناله گری / دانی ز برای چیست این نوحه گری
یعنی که گری گری ز غم تو گذشت / هنگامه عمر بر تو شد تا نگری

بابا افضل کاشی

گیرم که سلیمان نبی را ببری / بر باد نشسته و جهانی سپری
گیرم که بکام تن کیفی ... / بنگر که چه میبری تا تو چه بری

ملا خواجه علی مشتاق نعیم

چون سایه مرا ز کم ز بقای گری / مگذارم امید خالی دگری
هر کس تو آشنا شود با همه / بیگانه شود ز خود چه جای دگری

میرزا رفیع واعظ قزوینی

نبود چون صنوبر قلب یارم ... / فیضی ز نماز خویش خواهی ...
خاکت بر سر این چه حضور است که تو / در پیش حق ایستاده و جای دگری

وله ایضا

هر چند کسی راه بد خود نبرد / دولت که خود از آن راه تو بری
هر گردون وقت ناشمر از نغمت / این بر که جدی کنی دگر گوهری

امیر خسرو دهلوی

هنگام سپیده دم خروس سحری / دانی که چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آیینه صبح / کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری

حاجی محمد جان قدسی

این ره که تو سر کرده ز مغروری / ترسم که بمنزل نرسی از دوری
چون نشان همل تمام جایب ... / پوشیده مه ... پیر ده زنبوری

ملا حسن بحر یزدی

دریای عشق نام ساحل نبری / تا جان ... بسر دل نبری
در وادی عرفان زنی خضر ... / تا گم نشوی راه بمنزل نبری

میرزا ابوطالب تبریزی

دیدم که ز خلق میکشم رنجوری / افتاده مرا ز صحبتشان دوری
گفتم بچه دردوای این درد بگو / گفتا که از این طایفه دوری دوری

غنیخان شاهو

ای دل بر دوست تحفه خوشحالی آر / در دست ... نام در ...
سید روز درد و دست ... / خاموش که ...

ملا خواجه علی مشتاق نعیم

ان نفس فریب میفریب ... / تا گول عالم مجازی نخوری
ترسم که صلاحیت ... دانجا / زنهار که از صلاح بازی نخوری

ملا نظیری مشهدی

چندانکه بحجت گروی دوری / تا می نخوری بکوه پای ...
آن کور که توراه ... / ...

ملا مومن حسین یزدی

قد خم کند و چهره زریری پیری / برهم شکند نهولت شیری پیری
گفتم که چه بدترست ... پیری / فریاد بر آورد که پیری پیری

ملا مجد الدین شوشتری

خواهی که چو سالکان ... / باید که ز نقل جهل ...
روزیت بپای ... / کز کوه گران عشق سر بر کنی

ملا خواجه علی مشتاق نعیم

ای دل تو کمی که طالب کل بری / در فکر لباس دیبا و ...
تحقیق چه دانی ز دم دیگر تو / هشیار بزی ... غافل ...

ابوطالب کلیم بر در درگاه الهی گفته

اسبی دارم که می‌کند جان‌بازی — در عرصهٔ تیز تخش اگر تازی

در سینهٔ ره رکابی می‌ماند — از یالش اگر بزیر می‌اندازی

ملا سحابی

با جمله کمیت آگه او وست بسی — در دعوی بهتریست مرکم خسی

بسیار کمال و فضل حاصل کردم — تا دانستم که هیچم و هر خسی

بادا ده فتوت کن و باده بری — در سینه هوا مباش و آزاد بری

در بیخودی نظر مکن خصم مخور — در کم زخودی نگر مکن و شاد بری

اسیری

گر آگهی از شاه کیستی نفسی — هر گز نکنی بر نیک و بدش هوسی

زنهار مشو بجنس و غره بسی — کز هیچ زمانی فاندیده کسی

ملا مؤمن حسین یزدی

در بند جهان مباش و آزاد بری — از باده خراب گرد و آباد بری

تا زنده از مرگ نباشی ایمن — یکباره بمیر و تا ابد شاد بری

ملا مؤمن حسین یزدی

همدم نشویم با سحابی نفسی — خورسند نمیشود دل ما بکسی

آتش نه هوا و هوس نفس زدیم — جز رنگ هوا نمانده ما را هوسی

میر ابوطالب تبریزی

طالب تو چنینکه قول جون نشنیدی — در مکتب معرفت سبقی نشنیدی

چون نامهٔ اعمال بدست تو دهند — کم حرف بخبر از آن و فرقان نبری

حسین بیک رفیع

زاهد خواهی اگر بنای بربری — دزده هر بزم خاص و جای بری

اجزای وجود خویشتن خیمه — میباید سوخت تا بکامی برسی

معما باسم وطی

آن شوخ بغیر ساحری هر نفسی — پنهان زده ابرو و فره کرده کسی

ساحر که کمان و تیر فرماید کار — از موی ندیدیم و ندیده است کسی

ملا محمد علی

ای داع به سیر نکته دانی برسی — چون تیر بجذبه تا بجائی برسی

گر زانکه بیک ریشته حال بخم — البته درین ره به فنائی برسی

میرزا رفیع واعظ قزوینی

ای آنکه تمام آرزو و هوسی — طفلی هستی و بحلی خود برسی

گویی که به پیری چو رسم توبه کنم — ترسم که جوان روی به پیری نرسی

آقا رضی قزوینی

با گشتی ازین بحر بساحل نرسی — تا جان ندهی بعالم دل نرسی

راهی است نفس رشته منزل‌ها — تا ره نشود قطع بمنزل نرسی

شیخ ابوسعید ابوالخیر

ای بر سر هر کس از خیال تو شری — یک یاد تو بر نیامد از دل نفسی

مفروش مرا منعیش آزاد مکن — من خواجه یکی دارم و تو بنده بسی

ملا سحابی نجفی

تا پیروحی به سر دل نرسی — زین بحر پر آشوب بساحل نرسی

چون کار بدست تا کی تو طول امل — تا منزل این رشته بمنزل نرسی

ملا خواجه علی مشهدی نعیم

ای خواجه نمانده موسم تو چه — عمر تو بهیچ رفت و آنهم نفسی

امروز که رفت بر نگاهدار کز — فردا که بیاید است شاید نرسی

میر معصوم کاشی نامی

ای خواجه که از عقل بمجنون برسی — نمرود اگر شوی بگردون نرسی

زنهار فرو مرو بدنیا که اگر — صد سال فرو روی بقارون نرسی

درمانده

ملا مؤمن حسین یزدی

درمانده نفس و آرزویم نفسی — آلوده در سر و گفتگویم نفسی

کو گنج خضر آبرو بر — تا دست کائنات شویم نفسی

حکیم حضوری خراسانی

در دهر که راست طالع جویانی — در راه غمش حسین گریانی

زین غم مژه در اتر او شیندیانی — تا روز جزا از نازه دو بیانی

عبدالله سلطان حکیم مصنف

درویش کسی نمائیم و از ما بکسی — ما را بود چشم بدبابی

لذت جگری وز آتش دوزخم — بر نان کسی نمائیم و بر آب کسی

بابا افضل کاشی

در راه طلب اگر تو نیکو باشی — فرمان ده این سرای نو باشی

اول قدم آنست که او را طلبی — و آخر قدم آنست که با او باشی

حکیم محمد سعید

چون تیر شدم راست ز بهر تا بیج — گشتم هدف ناوک سیهان کسی

رخانه خویش چون کمان کج — جایی نزدم مگر بقربان کسی

آقا حسین خوانساری

تاکی پی هر صورت زشتی باشی — در فکر عبادت و گل کشتی باشی

دل بر کنی از علائق جسمانی — خاک تو بسر که گم رخشتی باشی

صوفی شیرازی

صوفی نشود که چشم جادوی تو — هر دم شکند دلی به پهلوی کسی

این طایفه بهر زینت خرقه خویش — نکند اشته اندر بهر کسی

ملا کرامی قمی

با سیل غم خراب تا کی باشی — بی سوز دلی کباب تاکی باشی

بیداریست ار کجا ممکن نبود — در بیداری بخواب تا کی باشی

ملا سحابی

امروز در این گوش کم بینا باشی — حیران جمال آن ارا باشی

نزمت یاد چو کودکان بی شعید — تا چند در انتظار فردا باشی

میرزا رفیع واعظ قزوینی

با خشم و شره هماک تا کی باشی — انبار سگ و سگان تاکه باشی

با نفس چه میکنی درین تن زجان — با خرس درین جوال تا کی باشی

تا از دلی را که تو جان‌بخش باشی — معشوقه سیه او نهان باشی

زان می‌ترسم که از دل آیم — داغ خون شود و تو در میانش باشی

ملا مؤمن حسین یزدی

دایم نبود خرمی و عیش و خوشی — گر شهد کنی نوش و گر زهر خوری

روزی تو که بار کل فرو میکرد — امسال بود به پیشه او خارکشی

ملا سحابی نجفی

آن دم که بخلق خویش ملحق باشی — هر سو نگران و جهه مطلق باشی

عالم جای نیست میتوان بود درو — اما وقتی که همدم حق باشی

ملا محمد صادق شیخ الاسلام خواف

یار که بابه صحبت احکم — در لطف باین روز سیاهم بکشی

حیران که علم زکرده خود که بر — خواهم که بپرسی و گناهم بکشی

ملا عبدالرحمن جامی

گر در دل تو گل گذرد گل باشی — ور بلبل بیقرار بلبل باشی

تو جزوی و حق کل است اگر روزی چند — اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

ملا خواجه علی مشهدی نعیم

آنی تو که ننگ و عار از آنی — نیک و بد روزگار در ای بکشی

دانسته گناه کرده‌ام خوده‌ام — دانسته گناه کار را ای بکشی

ملا محمد صادق شیخ الاسلام خواف

آن مایه ز دنیا که [illegible] / معذوری اگر در طلب آن کوشی
باقی ز جهان هیچ [illegible] / عمر گرانمایه بآن نفروشی

صادق هوس غرور هستی تا کی / بی دینی و سرکشی و مستی تا کی
بیهوده ز دست داده عقد حیات / این بی خردی و باده پرستی تا کی

ملا محمد علی

گاه از ره کشف در مقام رازی / گاه از ره حرف شارح کشافی
تا عکس پذیر نقش فیض ازلی / چون آینه گر صاف شوی با صافی

ملا اسمعیل نجفی

تا کی بخیال هرزه بازی تا کی / رو در حقیقت مجازی تا کی
زیر فلک از قران [illegible] تا چند / چون طفل بمهره مهره بازی تا کی

ملا مؤمن حسین یزدی

جان چیست غم و درد و بلا را هدفی / دل چیست درون سینه تابی تلفی
القصه [illegible] / مرگ از طرفی و زندگی از طرفی

میرزا الغ موسوی غافل

ای آنکه تو بزم کافران را شمعی / گاهی برسان [illegible]
خواهی که ز باده دست [illegible] / زنهار که لعل خویشتن را [illegible]

میرزا جلال اسیر

دارم جانی ناوک غم را هدفی / در سینه دلی بحر بلا را صدفی
چشم روشن گریه بار [illegible] / ای که بسوزد آسمان را بکفی

ابوسعید

ای از تو جهان همه گلی و رنگی / هر مرغی را ز شوق تو آهنگی
با کوه ز اندوه تو رمزی گفتم / برخاست صدای ناله از هر سنگی

ملا نیر بروجردی

درد از طرفی رسد و داغ از طرفی / دل از طرفی و دلربا از طرفی
گم گشته ام آنجا که جستن من / سر از طرفی رفت و پا از طرفی

حکیم [illegible]

خود را بعبث دور مگو [illegible] / خوش زی که چو گل [illegible] نزدیکی
اندازهٔ قرب و بعد اندر گفت است / چندانکه ز خود دوری با او نزدیکی

ای آنکه [illegible] / از بود و نبود این جهان غمناکی
فردات گذار کنج لحد از حسرت / در دست تو نیست غیر مشت خاکی

میرزا سید علی سبزواری

ای شوخ اگرچه زنگ شمع چگلی / چون بادام مرو مغز لیکن دو دلی
مانند دو قفل [illegible] / شیرین چو پسته [illegible]

حکیم جلال الدین دوانی

یکدم غم جان بخور غم نان تا کی / در بند و بس این تن نادان تا کی
اندر ره طلب [illegible] / این رقص [illegible]

بوعلی سینا

بر صفحهٔ چهره با خط لم یزلی / معکوس نوشته است نام دو علی
یک لام و دو عین با دو یای معکوس / از حاجب و انف و عین با خط جلی

ملا عرفی شیرازی

عرفی در معرفت گشودن تا کی / خود گفتن و هم خود شنودن تا کی
[illegible] دل [illegible] / تو روز ندیده غنودن تا کی

میر [illegible] تخلص [illegible] استرابادی

در کعبه نوشته اند با خط جلی / از بعد رسول نام علی ولی
اما بسر هر [illegible] کشیده است قضا / خطی باطل ز پای معکوس علی

میرزا ابوالحسن یگانه [illegible] نیشابور

فردا که شد ظهور انوار علی / روشن گردد مدار عالم ز علی
در بسته بازار شفاعت نرود / قلبی که نخورده سکهٔ نام علی

قطعه — بابا اصلی [illegible]

جهان جام و فلک ساقی اجل می / [illegible] مجلس می
خلایق نیست اصلا [illegible] / [illegible] جام [illegible] ساقی [illegible]

ملا مؤمن حسین یزدی

صد شکر که از طریق تسلیم [illegible] / بر عشوهٔ دهر دون [illegible]
ای زاهد اگر تو بی تسلیمی / شادیم که هرگز نشکستیم دلی

بابا افضل کاشی

ای آنکه خلاصهٔ چهار ارکانی / بشنو سخنی ز عالم روحانی
دیوی و ددی و ملکی و انسانی / با تست هر آنچه می نمایی آنی

میر درویش محمد [illegible]

کی فکر رسد بجز عرفان علی / مقدور کسی نیست ثنا خوان علی
خواهی که بگنج معرفت ره یابی / کوتاه مکن دست ز دامان علی

ملا اسمعیل نجفی

ای خلد و جحیم را تو کرده بنای / در فعل تو نقل و حکمت میزانی
زینسان که هیچ غیر [illegible] / وقفی قیامت [illegible]

جمال الدین اسیری

سلطان رسل که بود مولای علی / روزی که گذشت [illegible] علی
کم زد دو قوس [illegible] قرب آن / آن نیز تمام شد ز بالای علی

ملا مؤمن حسین یزدی

ای خواجه و بال تست زر [illegible] / ترک زر و سیم کن اگر [illegible]
شب جمع درم کرد [illegible] / [illegible] روز بود [illegible]

ابوسعید

بی یاد سران دشت [illegible] / [illegible] بحسرت غم ناکامی
محنت زدگان وادی عشق ترا / هجران کشد و اجل [illegible]

ملا عبدالرحمن جامی

ای در حرم قدس تو کس را جایی / عالم ز تو پیدا و تو خود پیدایی
ما با تو جدا ز هستیم اما هست / ما را بتو حاجت و ترا با ما نی

میرزا ابراهیم ادهم

چون بر من دیوانه نباشد [illegible] / با چرخ اگر طرف شوم نیست عجب
از گردش تو نیست مرا [illegible] / ای چرخ بگرد تا بگردیم [illegible]

ملا اسمعیل نجفی

ای ذره [illegible] / در دل همه حیرت [illegible]
تا هست آب خویشتن پاک کنی / رو پاک شو از آب اگر [illegible]

مرتضی قلیخان شاملو

گر در غم جود خویش [illegible] / تنگی ز میان خلق بر داشتی
شاخ شجر جلال بی برگ [illegible] / از آب سحاب خویش سر سبز [illegible]

ملا حسین [illegible] معتقد

ای منصف [illegible] / سامان اسیران تو [illegible]
آیینه بود [illegible] عکس رخ تو / نزدیکان [illegible] حیرانی

ملا محمد علی

تا کی بخیال هستی [illegible] / [illegible] سوی [illegible]
[illegible] موج وجود تو [illegible] / [illegible] معدومی

ملا ناطق

ای ناطق اگر [illegible] / حاصل نکنی معرفت [illegible]
فردا که حقایق [illegible] / در ظلمت جهل [illegible]

قطعه ملا عرفی در تعریف اسب گفته

زراه تعزه جهان کرد [illegible] / فروخت [illegible] سیلاب کرم جولانی

کرشمی نکرده مناسش [illegible] / بجست [illegible] آید بپای آسانی

میرزا انوری [illegible]

زانا که [illegible] / [illegible]

در مرتبه [illegible] / افزون ز [illegible]

سعید علی خان در سال سیلاب کعبه گفته

سیلاب نکرده کعبه را طوفانی / [illegible] که نیکودانی

از بسکه ز عاصیان [illegible] / شستند به آب رحمت [illegible]

نه ترک [illegible] / نه آرزوی حیات پاینده کنی

آینده [illegible] / در رفته چه کردی که در آینده کنی

شیخ ابوسعید ابوالخیر

گر در طلب گوهر کانی کانی / ور در پی بوی وصل جانانی جانی

القصه حدیث مطلق از من بشنو / هر چیز که در جستن آنی آنی

میرزا [illegible] همت

گر [illegible] / کی حرف [illegible]

هر کوی [illegible] / [illegible]

بابا افضل کاشی

ای تو که حال [illegible] دانی / احوال دل شکسته نالان دانی

گر خوانمت از سینه نالان شنوی / ور دم نزنم زبان لالان دانی

میرزا مهدی [illegible]

در شوق [illegible] / حرفی ز قیاس [illegible] زنی

[illegible] / زنهار که لاف [illegible] زنی

شیخ مغربی

ای آنکه دوای دردمندان دانی / درمان علاج مستمندان دانی

شرح دل ریش خویش گفتم با تو / ناگفته تو صد هزار چندان دانی

آقا حسین خوانساری

تا دست [illegible] ساقی نزنی / [illegible]

چون حلقه [illegible] / تا هر ساعت در سرای نزنی

ملا عرفی شیرازی

ای آنکه [illegible] / [illegible]

با خویش [illegible] / با دشمن [illegible]

میر مغیث محوی

محوی بهوای دل [illegible] زنی / در کوچه کس در سرای نزنی

بیگانگی از تمام عالم دیدی / زنهار که حرف آشنائی نزنی

شیخ مغربی

رفتم بسر تربت محمود غنی / گفتم که چه برده‌ای ز دنیای دنی

گفتا که [illegible] / تو نیز جهان [illegible]

مثنوی حکیم ظهوری

دمی با محبان اگر سر کنی / وز آن می که [illegible]

جمال [illegible] / [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

[illegible] ای نگار [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

وله ایضا

در ناله و آه چند تقصیر کنی / وقتست که فکر کار [illegible]

باید که در آب [illegible] / چون [illegible] که خنده [illegible]

ملا خواجه علی [illegible]

تا چند شراب [illegible] / [illegible]

از [illegible] / [illegible]

ملا [illegible]

گم کردم اگر [illegible] / [illegible]

با خویشتن از لطف [illegible] / [illegible]

وله ایضا

تا چند کنی گناه و [illegible] / [illegible]

قرآن شنیده را فراموش کنی / [illegible]

میرزا ابوالحسن [illegible]

[illegible] / [illegible]

صورت [illegible] / چون آینه [illegible]

میر [illegible]

اندوه [illegible] / منزل [illegible]

یارب [illegible] / [illegible]

قربان محمد [illegible]

دریا [illegible] / [illegible]

[illegible] / ای حوصله [illegible]

میرزا محمد امین برادر وحید

تا کی طلب [illegible] / اسباب طرب [illegible]

در چشمه حیوان اگر [illegible] / [illegible]

میر مغیث محوی

[illegible] / با خلق [illegible]

[illegible] / [illegible]

ملا خواجه علی [illegible]

ای دل [illegible] / [illegible]

آن [illegible] / در کوره [illegible]

میرزا [illegible]

ای آنکه [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ملا [illegible]

[illegible] / با دوست [illegible]

در عشق [illegible] / [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

این [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

میرزا محمد سعید حکیم

از ظلمت خویش اگر [illegible] / [illegible]

چون [illegible] / [illegible]

خواجه حافظ شیرازی

گفتم که [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

بابا افضل کاشی

تا ترک علایق و [illegible] / یک سجده [illegible]

[illegible] / تا ترک [illegible]

[illegible] اعتماد الدوله

[illegible] / [illegible]

این [illegible] / [illegible]

فاضل هروی

گر صاف شوی جمال وحدت بینی — گر تیره شوی ز راه کدورت بینی
گر دیده هزار پاره مرآت دلت — یک صورت از آن هزار صورت بینی

ای شانه تو آن همه جس مویی — کی همچو عاشقان او می بینی
بینی رو وش ولی نگویی آن جز — ای آینه کافرم که رو می بینی

میرزا ابوالحسن [illegible]

گر دامن همت ز جهان برچینی — از نخل امید خویشتن بر چینی
بر روم اگر امیر و گر بر چینی — هر چیز که کشته همان بر چینی

شیخ ابوسعید ابوالخیر

ای در خم چوگان تو دل همچو گوی — بیرون نه ز فرمان تو دل یک سر موی
ظاهر که به دست ماست شستیم — باطن که به دست تست آنرا تو بشوی

وله ایضا

در کوی تو میدهند جانی بجوی — جانی چه بود که صد روانی بجوی
از وصل تو یک جهان بجانی ارزد — این جنس که مایم جهانی بجوی

میرزا حیدر خلف میرزا [illegible]

ای آنکه دمی ز دیده ام دور روی — از دایره خیال من در نروی
ز مشهد دیده گر کنی عزم سفر — جز کعبه دل بجای دیگر نروی

میرزا رضی دانش

از نشه عشق میدها می [illegible] — بر دست نیامدست جز داغ [illegible]
از زیر زمین خاک تا منزل [illegible] — ره تاریکست بی چراغی نروی

ملا خواجه علی [illegible] نعیم

چندانکه بابل کبر مخمور شوی — از رحمت کردگار خود دور شوی
گر باده خوری و عید از حق گیری — بهتر که کنی نماز و مغرور شوی

ملا نظیری مشهدی

گر بر شب تیره تابیم تو نور — ور در دم مرده زآتیم سور و شور
از دیده من اگر ببینی خوبش — ترسم که بحسن خویش مغرور شوی

ملا مؤمن حسین یزدی

گر از معرفت قدم ز کوتش — چون صبح ز بندی لب و خاموش شوی
معمور شود تن تو از گوهر و در — مانند صدف گر همه تن گوش شوی

بابا افضل کاشی

ای آن که بفقر نفس اگر پاک شوی — تو روح مقدسی بر افلاک شوی
عرشست نشیمن تو شرمت بادا — کایی و مقیم خطه خاک شوی

میرزا محمد علی صائب تبریزی

تا چند بجنس خویش تا زنده شوی — در غایت دلبری فزاینده شوی
فردا که بهیچ نامه اعمالت — خط تو برون آید و شرمنده شوی

ملا عبدالرزاق فیاض گیلانی

تا کی بهوا فتاده و نابوده شوی — ترسم در رنج یار فرسوده شوی
تا چند بدوش خود کشیدن خود را — بردار ز خود دست که آسوده شوی

اهلی شیرازی

گر در پی قول و فعل سنجیده شوی — در دیده خلق مردم دیده شوی
با خلق چنان مکن که گر فعل تا — هم با تو عمل کنند رنجیده شوی

میرزا علی بیگ مستوفی شیروان

ای دل چو جرس بهرزه گویا تا چند — از موج هوا غنچه صفت [illegible]
در دشت طلب که لطف آن [illegible] — تا خون نشوی چو نافه بویا نشوی

غزل ملا کرام قمی

تا تو از خود و من جدا نشوی — دیده عین مدعا نشوی
ای گرامی ز خویش بیگانه — تا نگردی تو آشنا نشوی

میرزا ابوالحسن حامد

محروم ز لذت جوانی نشوی — بیزار ز غم حیات جاودانی نشوی
تا دست بجوی تیغ آن [illegible] — مست از کشش آب زندگانی نشوی

ملا مؤمن حسین یزدی

نه حرف و نه صوت و نه سخن یاد کنی — چون آینه باش و [illegible]
شهد سخن و تلخی خاموشی [illegible] — یعنی نشنوی تلخ و سخن شیرین گوی

کمال اسمعیل خلاق المعانی

ای شوخ که در حسن و لطافت ماهی — هر چند که کوتاه قدی دلخواهی
شاخ گلی از زیستی خود عار — عمر منی از بهر چنین کوتاهی

میر نجات

در مهر و وفا بر رتبه ات شاهی — با حکم قضا اگر کنی همراهی
القصه زهی رتبه ظل اللهی — گر آنچه خدا خواسته باشد خواهی

شیخ ابوسعید ابوالخیر

دنیا راهی هست منزل گاهی — این مرد و مرد اهل معنی گاهی
گر عاشق صادقی ز مهر و مگذر — تا دست تر انجو د نماید راهی

محمد طاهر غنی کشمیری

طامع که بملک حرص گردد شاهی — در سعی عبث نمیکند کوتاهی
قارون تن خاک رفت از طول امل — تا بر دارد درم ز نیت ماهی

حاجی محمد رضا [illegible]

آن کز همه آب و نان نمیخواهی — و ز حادثه دهر امان میخواهی
با این همه عجز و ناتوانی که ترا — فرمان دهی هر دو جهان میخواهی

میرزا حیدر رضوی

ای آنکه ز سر مهر دلی آگاهی — باید ز غم تو هر دلی آگاهی
روشن شود از تو مهر آگاهی — خواهم که کرم کنی دلی آگاهی

شیخ ابوسعید ابوالخیر جهة امراض بر سر [illegible]

آمد بر من قاصد آن [illegible] — آورد [illegible] شود دست تهی
من بهر رخ خود بر آن [illegible] — یعنی ز مرض نهاده ام رو به رهی

محمد طاهر غنی کشمیری

انگشت شمع داغ من کرد تهی — فالی بگرفتم از نسیم چو فانوس تهی
شب تا خوابم از روز [illegible] — اینست که حقیقت در ره [illegible]

در دست گرفتارم ز عشق تو بهی — زیرا که نگو فان عالم تو بهی
من رنگ تهی دارم و تو روی بهی — بیمار تو ام هیچ نگفتی تو بهی

حکیم ظهوری خراسانی

حیف است که در زبان مرا نیست تهی — بر کف نه می طلب ایاغ تهی
صبحی بهنده زه شبستان غمت — تا بر سر شمع داغ چراغ تهی

ملا نظیری نیشابوری

آنها که مجردند از دنیایی — در عالم دل کشنده ملکت آرایی
عریان بدنان را بحقارت منگر — در بر همگیست تیغ را بر پایی

شیخ مغربی

ای لطف تو دستگیر هر خود رایی — وی عفو تو پرده پوش هر رسوایی
بخشای بر آن بنده که از غم [illegible] — جز درگه تو هیچ ندارد جایی

بابا افضل کاشی [illegible]

تا دیده و دل ندیده ام [illegible] — هرگز نه خنده دیده ها پنهانی
امروز از این شراب جان [illegible] — مسکین تو که دامنی [illegible]

ملا حاجی طبسی

در خواهم که جهان [illegible] — هیچی که نبود [illegible]
دیدم که درون [illegible] — من سر [illegible]

ملا [illegible]

من کیستم آواره هوا [illegible] / نه آرامی نه منزلی نه جایی

سرگشتگی چند عدم گردیدن / مانند حباب بر سر دریایی

محمد امین خان [illegible]

هر چند کند عقل و جنون [illegible] / حق را نتوان شناخت [illegible]

چون صبح که در نور خود [illegible] پنهان / زین جاده که دیدیم [illegible]

[illegible] خوانساری

ای باد عجب طرب [illegible] / از ظرف گدا این کف [illegible]

از کوی که [illegible] / ای کرده چشم [illegible]

میرزا ابوالحسن [illegible]

[illegible] آنکه جان [illegible] / افروخته رنگ و کلید [illegible]

هر کس شده دست و پایت [illegible] / ای [illegible] می‌آیی

میرزا نصیر [illegible]

گر شال بود لباس [illegible] / از جامه زنده [illegible] دارایی

هر چند [illegible] / بر دار دل از جهان [illegible]

میرزا ابو[illegible]

منصور صفت اگر تو [illegible] / [illegible] عشق راه [illegible] آیی

دارایی ملک [illegible] / گر [illegible] بیرون کنی [illegible]

میرزا ابوالحسن [illegible]

گر خاک ره [illegible] دیده تر سایی / [illegible] دیده تر آیی

گر [illegible] خیال [illegible] داری نظر / در دیده حق بدیده تر [illegible]

میرزا نصیر [illegible]

ای [illegible] نفس [illegible] سایی / [illegible] رنگ [illegible] آیی

[illegible] خال [illegible] / شاید [illegible]

میرزا ابوالحسن [illegible]

باید بجهان بچشم حق بین آیی / تا آنکه ترا رسد بحق بینایی

[illegible] حق بدیده حق بین [illegible] / حق بین چه شدی بحق [illegible]

شیخ سعدی شیرازی

ای دلبر عیسی صفت [illegible] / خواهم که [illegible] پیش [illegible]

گر جسم ترم [illegible] / که بر لب خشک [illegible] لب تر [illegible]

شیخ ابوسعید ابوالخیر

آیینه صفت [illegible] / زین سور [illegible]

او دیده ترا که [illegible]

[illegible]

شیخ مغربی

یا رب چه برادر [illegible] / هم [illegible] فی الظلمات [illegible]

من سر دل خویش [illegible] با تو

چون عالم [illegible]

ای نفس [illegible] / سرمایه محنت [illegible]

خواهی که شوی بکام دل همره دوست

با خود منشین که [illegible]

ای که [illegible] / در ظلمت [illegible] صبح [illegible]

کار من بیچاره قوی بسته شده

بگشای خدایا که گشاینده تویی

شیخ ابوسعید ابوالخیر

ای نسخه نامه الهی که تویی / وی آینه جمال شاهی که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست / از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

خواجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

در هم [illegible]

سنه ۱۱۱۳ [illegible]

[illegible]

شیخ سعدی	۶۹۱
شیخ حافظ	۷۹۲
شیخ عطار	۶۱۹
[illegible]	۱۱۹۴
[illegible]	۱۳۱۱
[illegible]	۱۳۰۲
[illegible]	۱۱۷۵
[illegible]	۱۲۹۸
[illegible]	۱۲۳۲
[illegible]	۱۲۱۳
[illegible]	۱۲۴۵
[illegible]	۱۲۶۱
[illegible]	۱۲۴۸
[illegible]	۱۲۶۷
[illegible]	۱۲۷۵
[illegible]	۱۱۹۴
[illegible]	۱۴۰۱

ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع والثمرات ونقص
من الاموال والانفس وبشر الصابرين

[illegible]

[illegible stamp]

[illegible]